منشور جاوید

نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی

نگارش

استاد جعفر سبحانی

جلد ششم

مؤسسه امام صادق (ع)

قم - ایران

بسم الله الرحمن الرحیم

منشور جاوید

نویسنده:

جعفر سبحانی

ناشر چاپی:

دار القرآن الکریم

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵

منشور جاوید جلد ۶ ----- ۲۰

مشخصات کتاب ----- ۲۰

اشاره ----- ۲۱

پیشگفتار ----- ۲۵

۱- اخذمیثاق مؤکّد از پیامبران بر نبوت پیامبر اسلام ----- ۲۷

آیات موضوع ----- ۲۷

ترجمه آیات ----- ۲۷

تفسیر آیات ----- ۲۸

اشاره ----- ۲۸

اخذ پیمان از پیامبران ----- ۲۹

۲- نویدهای رسالت پیامبر خاتم در کتاب های آسمانی ----- ۳۳

آیات موضوع ----- ۳۳

ترجمه آیات ----- ۳۴

تفسیر آیات ----- ۳۵

اشاره ----- ۳۵

نشانه های پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم)در عهدین ----- ۳۸

نام پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در انجیل ----- ۳۹

مژده پیروزی توحید بر شرک ----- ۴۰

دعای ابراهیم ونبوت پیامبر خاتم ----- ۴۱

۳- ویژگی های زندگی عرب جاهلی در قرآن ----- ۴۳

آیات موضوع ----- ۴۳

ترجمه آیات ----- ۴۴

تفسیر آیات ----- ۴۷

۱_ شرک در عبادت ---- ۴۷
۲_ انکار معاد ---- ۴۷
۳_ حکومت خرافات ---- ۴۸
۴_ فساد اخلاقی ---- ۵۰
۵_ زنده به گور کردن فرزندان ---- ۵۱
۶_ اندیشه عرب جاهلی در باره فرشتگان ---- ۵۲
۷_ کیفیت بهره گیری از حیوانات ---- ۵۳
۸_ تقسیم با «ازلام» ---- ۵۴
۹_ تأخیر ماه های حرام ---- ۵۵
۱۰_ بهره کشی ظالمانه ---- ۵۶
امّت دور از تعالیم آسمانی ---- ۵۸
۴- آیین پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)پیش از بعثت و آیین نیاکان او ---- ۶۱
آیات موضوع ---- ۶۱
ترجمه آیات ---- ۶۱
تفسیر آیات ---- ۶۱
اشاره ---- ۶۱
۱_ ایمان عبد المطلب ---- ۶۲
۲_ ایمان ابوطالب پیش از بعثت ---- ۶۷
اشاره ---- ۶۷
الف: یکتا پرستی ابوطالب پیش از بعثت ---- ۶۷
۱_ توسّل به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در طلب رحمت ---- ۶۷
۲_ زاهدی او را از تولّد فرزندش علی علیه السلام آگاه می سازد ---- ۶۸
۳_ برادر زاده را همراه خود به شام می برد ---- ۶۹
۴_ مورد اعتماد عبدالمطلب بود ---- ۷۰
ب: ایمان ابوطالب پس از بعثت ---- ۷۰
اشاره ---- ۷۰

دلائل سه گانه بر ایمان ابوطالب ---------- ۷۱
آثار ادبی که از او به یادگار مانده است ---------- ۷۲
راه دوّم برای اثبات ایمان ابوطالب ---------- ۷۴
وصیت ابوطالب هنگام مرگ ---------- ۷۷
آخرین راه ---------- ۷۹
نظر دانشمندان شیعه ---------- ۷۹
بررسی حدیث «ضحضاح» ---------- ۸۰
۱ــ بی پایگی سند حدیث ضحضاح ---------- ۸۰
اشاره ---------- ۸۰
الف: سفیان بن سعید ثوری ---------- ۸۰
ب: عبدالملک بن عمیر ---------- ۸۱
ج: عبدالعزیز بن محمد دراوردی ---------- ۸۲
۲ــ متن حدیث ضحضاح با کتاب وسنت، مخالف است ---------- ۸۳
نتیجه: ---------- ۸۴
ایمان والدین پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ---------- ۸۴
دلائل ایمان پیامبر قبل از بعثت ---------- ۸۸
پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از کدام شریعت پیروی می کرد؟ ---------- ۹۰
اشاره ---------- ۹۰
۱ــ پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به هیچ شریعتی عمل نمی کرد ---------- ۹۱
۲ــ پیامبر یکی از شرائع پیشین پیروی می کرد ---------- ۹۲
۳ــ پیامبر مطابق الهام غیبی عمل می کرد ---------- ۹۴
۵- دوران کودکی و نام های او در قرآن ---------- ۹۸
آیات موضوع ---------- ۹۸
ترجمه آیات ---------- ۹۸
تفسیر آیات ---------- ۹۹
میلاد نور و رویدادهای پیش از بعثت ---------- ۹۹

اشاره ----- ۹۹
الف: (أَلَمْ یَجِدْکَ یَتیماً فَآوی) ----- ۱۰۰
ب: (وَ وَجَدَکَ ضالاًّ فَهَدی) ----- ۱۰۲
ج: (وَ وَجَدَکَ عائِلاً فَأَغْنی) ----- ۱۰۳
نام های پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در قرآن ----- ۱۰۴
۶- عصمت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پیش از بعثت ----- ۱۰۸
آیات موضوع ----- ۱۰۸
ترجمه آیات ----- ۱۰۹
تفسیر آیات ----- ۱۰۹
پنج دستاویز مخالفان عصمت ----- ۱۰۹
پاسخ: ----- ۱۱۰
پاسخ: ----- ۱۱۶
۷- نزول وحی، و مسئله انقطاع آن ----- ۱۲۹
آیات موضوع ----- ۱۲۹
ترجمه آیات ----- ۱۳۰
تفسیر آیات ----- ۱۳۱
نزول وحی یا درخشش نور در تاریکی ----- ۱۳۱
غار حرا یا نخستین محل نزول وحی ----- ۱۳۱
دعوت در سه مرحله ----- ۱۳۲
اشاره ----- ۱۳۲
الف: دعوت های خصوصی وسرّی ----- ۱۳۳
ب: دعوت خویشاوندان ----- ۱۳۳
ج: دعوت همگانی ----- ۱۳۴
پیراستگی از شک و تردید ----- ۱۳۶
انقطاع وحی ----- ۱۳۸
۸- واکنش دعوت عمومی: ----- ۱۴۴

اشاره ---------- ۱۴۴
آیات موضوع ---------- ۱۴۴
ترجمه آیات ---------- ۱۴۵
تفسیر آیات ---------- ۱۴۷
اشاره ---------- ۱۴۷
تهمت و ناسزاگویی ها ---------- ۱۴۹
۹- اعتراض ها و دستاویزها ---------- ۱۵۷
آیات موضوع: ---------- ۱۵۷
ترجمه آیات: ---------- ۱۵۸
تفسیر آیات ---------- ۱۵۹
اشاره ---------- ۱۵۹
۱ـ چرا قرآن بر ثروتمندی نازل نشد ---------- ۱۵۹
۲ـ رسالت از آن بشر نیست ---------- ۱۶۰
۳ـ دعوت بر خلاف روش نیاکان ---------- ۱۶۲
۴ـ تبدیل چند خدا به یک خدا ---------- ۱۶۲
۵ـ ترس از حیات مجدد ---------- ۱۶۴
۶ـ رقابت در نبوت ---------- ۱۶۴
۷ـ چرا معجزه ای بسان معجزه موسی ندارد! ---------- ۱۶۵
۸ـ چرا فرشته ای همراه نیست؟! ---------- ۱۶۸
۱۰- درخواست های نامعقول ---------- ۱۷۰
آیات موضوع ---------- ۱۷۰
ترجمه آیات ---------- ۱۷۱
تفسیر آیات ---------- ۱۷۳
اشاره ---------- ۱۷۳
۱- خدایان ما را بپرست تا... ---------- ۱۷۳
۲ـ درخواست تبدیل قرآن ---------- ۱۷۶

۳ــ درخواست های نامعقول دیگر ----- ۱۷۹
۱۱- آزارها وسنگ اندازی ها ----- ۱۸۵
آیات موضوع ----- ۱۸۵
ترجمه آیات ----- ۱۸۵
تفسیر آیات ----- ۱۸۶
۱۲- معراج پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از مسجد الحرام تا سدره المنتهی ----- ۱۸۹
آیات موضوع ----- ۱۸۹
ترجمه آیات ----- ۱۹۰
تفسیر آیات ----- ۱۹۱
پیامبران و سیر در فضا ----- ۱۹۱
اشاره ----- ۱۹۱
عروج مسیح(علیه السلام) ----- ۱۹۳
معراج پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) ----- ۱۹۴
تذکار چند نکته ----- ۲۰۱
۱۳- ارجاع داوری به احبار یهود ----- ۲۰۶
آیات موضوع ----- ۲۰۶
ترجمه آیات ----- ۲۰۶
تفسیر آیات ----- ۲۰۷
اشاره ----- ۲۰۷
هیئت تحقیقی مسیحیان در مکّه ----- ۲۱۰
۱۴- هجرت از مکّه به مدینه ----- ۲۱۲
آیات موضوع ----- ۲۱۲
ترجمه آیات ----- ۲۱۲
تفسیر آیات ----- ۲۱۳
اشاره ----- ۲۱۳
هجرت پیامبر سرآغاز تاریخ مسلمانان جهان ----- ۲۱۷

چرا هجرت مبدأ تاریخ قرار گرفت؟ ----- ۲۱۸
چه کسی هجرت را مبدأ تاریخ قرار داد؟ ----- ۲۱۹
چند نمونه از نامه های تاریخ دار پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ----- ۲۱۹
پاسخ یک پرسش ----- ۲۲۳
توطئه طاغوت ----- ۲۲۵
تحلیلی نو از تاریخ پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) در مدینه ----- ۲۲۷
اشاره ----- ۲۲۷
تفاوت دو محیط ----- ۲۲۷
ویژگی های آیات مدنی ----- ۲۲۹
دست های مرموز در تاریخ اسلام ----- ۲۳۰
۱۵- قتال در ماه حرام و تغییر قبله دستاویز یهود ----- ۲۳۳
آیات موضوع ----- ۲۳۳
ترجمه آیات ----- ۲۳۴
تفسیر آیات ----- ۲۳۶
اشاره ----- ۲۳۶
مثلث مخالف ----- ۲۳۷
۱ــ قتل در ماه حرام ----- ۲۳۹
اشاره ----- ۲۳۹
احترام چهار ماه ریشه آسمانی دارد ----- ۲۴۱
بهره برداری قریش از حادثه ----- ۲۴۲
۲ــ تغییر قبله ----- ۲۴۶
اشاره ----- ۲۴۶
جدال یهودیان یا سنگ اندازی علمی ----- ۲۴۷
جدالی استوار درباره تغییر قبله ----- ۲۴۹
اشاره ----- ۲۴۹
۱ــ چرا از روز نخست، کعبه قبله نشد؟ ----- ۲۵۰

۲ـ تکلیف اعمال پیشین چیست؟ ---------- ۲۵۰
پیامبری که بر دو قبله نماز می گزارد ---------- ۲۵۳
۱۶- انحراف اهل کتاب از توحید و جدال پیامبر اسلا م با اهل کتاب ---------- ۲۵۵
آیات موضوع ---------- ۲۵۵
ترجمه آیات ---------- ۲۵۶
تفسیر آیات ---------- ۲۵۷
اشاره ---------- ۲۵۷
موضع نرم مسیحیان وخشونت یهود ---------- ۲۵۹
دعوت به حفظ خطّ مشترک ---------- ۲۶۰
انحراف یهود از خطّ اصیل توحید ---------- ۲۶۱
توحید ذاتی ولغزش مسیحیان ---------- ۲۶۲
اشاره ---------- ۲۶۲
الف: مسیح خود خدا است ---------- ۲۶۲
ب: ثالوث اقدس یا تثلیث در توحید ---------- ۲۶۴
۱۷- الوهیت مسیح در سه چهره ---------- ۲۶۵
آیات موضوع ---------- ۲۶۵
ترجمه آیات ---------- ۲۶۵
تفسیر آیات ---------- ۲۶۶
اشاره ---------- ۲۶۶
مقصود از تثلیث در وحدت چیست؟ ---------- ۲۷۰
اشاره ---------- ۲۷۰
الف: سه فرد از یک طبیعت ---------- ۲۷۰
ب: سه جزء از واحد شخصی ---------- ۲۷۰
۱۸- نشانه های عبودیت حضرت مسیح (علیه السلام) ---------- ۲۷۵
آیات موضوع ---------- ۲۷۵
ترجمه آیات ---------- ۲۷۷

تفسیر آیات ---- ۲۷۹
اشاره ---- ۲۷۹
رفتار مسیح نشانه بندگی او است ---- ۲۸۰
اعتراف و گفتار مسیح ---- ۲۸۱
شرک در چهره «فرزندگرایی» ---- ۲۸۲
ادلّه تنزیه خداوند از داشتن فرززند ---- ۲۸۴
اشاره ---- ۲۸۴
۱ـ سوره بقره آیه های ۱۱۶ـ ۱۱۷ ---- ۲۸۴
۲ـ انعام آیه های ۹۹ـ ۱۰۱ ---- ۲۸۷
۳ـ یونس آیه ۶۸ ---- ۲۸۸
۴ـ سوره کهف آیه ۴ ـ ۵ ---- ۲۸۹
۵ـ سوره مریم آیه ۳۵ ---- ۲۸۹
۶ـ سوره مریم آیه های ۳۸۸ـ ۹۵ ---- ۲۹۰
۷ـ سوره انبیاء آیه های ۲۶ـ ۲۷ ---- ۲۹۲
۸ـ سوره مؤمنون آیه ۹۱ ---- ۲۹۲
۹ـ سوره زمر ---- ۲۹۳
۱۰ـ تقسیم ناروا ---- ۲۹۴
۱۹- منـاظره با یهود ---- ۲۹۶
آیات موضوع ---- ۲۹۶
ترجمه آیات ---- ۲۹۹
تفسیر آیات ---- ۳۰۴
اشاره ---- ۳۰۴
۱ـ افشای نشانه های نبوت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)ممنوع ---- ۳۰۵
۲ـ عداوت با روح الأمین ---- ۳۰۷
۳ـ انکار نبوت سلیمان(علیه السلام) ---- ۳۰۹
۴ـ نامه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به یهودان خیبر ---- ۳۱۰

۵_ یهود می گفتند از ما پیمانی گرفته نشده است ---------- ۳۱۱

۶_ درخواست های نامعقول یهود ---------- ۳۱۲

۷_ نزاع سران مسیحیان ویهودیان در محضر پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) ---------- ۳۱۳

۸_ سوء استفاده از یک لفظ مشترک ---------- ۳۱۵

۹_ کتمان حقایق از سوی سران یهود ---------- ۳۱۵

۱۰_ پیامبر و بیت المدارس یهود ---------- ۳۱۶

۱۱_ صبح ایمان بیاورید، عصر انکار کنید ---------- ۳۱۸

۱۲_ ما را به عبودیّت خود دعوت می نمایی؟ ---------- ۳۱۹

۱۳_ توطئه برای تفرقه و دو دستگی ---------- ۳۲۰

۱۴_ توبیخ افراد با ایمان از خود ---------- ۳۲۱

۱۵_ دعوت به بخل ---------- ۳۲۲

۱۶_ بت پرستی بهتر از آیین توحید است ---------- ۳۲۲

۱۷_ یهود و نصاری می گفتند ما فرزندان خدا هستیم ---------- ۳۲۴

۱۸_ بعضی از یهود می گفتند: هرگز پس از موسی کتابی نازل نشده است! ---------- ۳۲۴

۱۹_ یهود و حکم زنای محصنه ---------- ۳۲۵

۲۰_ انکار نبوت مسیح از سوی یهود ---------- ۳۲۷

۲۱_ یهود از توحید منحرف شدند ---------- ۳۲۸

۲۲_ درخواست تعیین وقت رستاخیز ---------- ۳۲۹

۲۳_ عُزیر فرزند خدا است ---------- ۳۲۹

۲۰- نبرد مسلحانه یهود در مدینه ---------- ۳۳۱

آیات موضوع ---------- ۳۳۱

ترجمه آیات ---------- ۳۳۳

تفسیر آیات ---------- ۳۳۵

اشاره ---------- ۳۳۵

۱_ بنی قینُ قاع، ۲_ بنی النضیر، ۳_ بنی قریظه. ---------- ۳۳۶

اشاره ---------- ۳۳۶

الف: «تبعید بنی قینُ قاع» ---------- ۳۳۶

ب: تبعید بنی النضیر ---------- ۳۴۰

اشاره ---------- ۳۴۰

پیام رئیس حزب نفاق ---------- ۳۴۱

تکیه بر وعده منافقین عاقلانه نیست ---------- ۳۴۴

ترس فزونتر از حدّ ---------- ۳۴۵

خبرهای غیبی قرآن در این مورد ---------- ۳۴۵

ج: مجازات پیمان شکنی «بنی قریظه» ---------- ۳۴۶

اشاره ---------- ۳۴۶

آخرین لانه فساد در مدینه برچیده شد ---------- ۳۴۸

د: دژ خیبر یا کانون خطر دیگر ---------- ۳۵۱

در این آیه نکات قابل توجهی وجود دارد: ---------- ۳۵۴

۲۱- غزوات پیامبر در قرآن ---------- ۳۵۶

۱ـ غزوه بدر ---------- ۳۵۶

آیات موضوع ---------- ۳۵۶

ترجمه آیات ---------- ۳۵۸

تفسیر آیات ---------- ۳۶۱

اشاره ---------- ۳۶۱

غزوه بدر و انگیزه های نبرد ---------- ۳۶۱

وحشت گروهی از مقابله با دشمن ---------- ۳۶۲

رویارویی با یکی از دو گروه ---------- ۳۶۳

رویارویی دو سپاه نامتعادل ---------- ۳۶۶

امدادهای غیبی در غزوه بدر ---------- ۳۶۷

بیان امدادهای غیبی ---------- ۳۶۸

۱ـ تعداد دشمن در خواب به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)کم نشان داده شد ---------- ۳۶۸

۲ـ در نخستین برخورد هر دو گروه را به یکدیگر کمتر نشان داد ---------- ۳۶۹

۳ـ در اثناء نبرد، مسلمانان را دو برابر نشان داد ----- ۳۷۰

۴ـ استغاثه ونزول فرشتگان ----- ۳۷۰

نیروهای امدادگر، وارد کارزار نشدند ----- ۳۷۳

۵ـ خوابی آرامش بخش مسلمانان را فرا گرفت ----- ۳۷۳

۶ـ باران رحمت فرو ریخت ----- ۳۷۴

۷ـ فرمان به فرشتگان که مؤمنان را ثابت قدم بدارند ----- ۳۷۵

۸ـ وحشت در دل دشمن افکندند ----- ۳۷۵

وسوسه و یا تجسّم شیطان در روز بدر ----- ۳۷۷

اختلاف در تقسیم غنایم ----- ۳۷۸

تفسیر «انفال» در آیه ----- ۳۸۰

سرانجام غنایم جنگ بدر ----- ۳۸۱

اسیر گیری پیش از تحکیم موقعیت ----- ۳۸۲

قتل اسیر پس از استقرار ----- ۳۸۶

دو اسیر در نیمه راه کشته شدند ----- ۳۸۷

دعوت اسیران به اسلام ----- ۳۸۹

۲ـ غزوه اُحد ----- ۳۹۱

آیات موضوع ----- ۳۹۱

ترجمه آیات ----- ۳۹۳

تفسیر آیات ----- ۳۹۷

اشاره ----- ۳۹۷

نقشه قریش برای پیروزی ----- ۳۹۷

اشاره ----- ۳۹۷

۱ـ گرد آوری امکانات مالی ----- ۳۹۷

۲ـ همراه آوردن زنان ----- ۳۹۸

۳ـ رعایت انضباط سربازی ----- ۳۹۹

شکست پس از پیروزی ----- ۴۰۰

آشفتگی در ارتش اسلام ----- ۴۰۳
در سراشیبی ارتداد ----- ۴۰۵
شایعه قتل پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ----- ۴۰۸
مثله کردن شهدای احد ----- ۴۰۹
تعقیب دشمن ----- ۴۱۰
علّت شکست ----- ۴۱۳
نکات آیات ----- ۴۱۵
اشاره ----- ۴۱۵
۱ــ پیروزی و شکست از سنت های الهی است ----- ۴۱۵
۲ــ بازشناسی مؤمن از منافق ----- ۴۱۵
۳ــ وجود گواهان بر اعمال ----- ۴۱۶
۴ــ تصفیه مؤمنان از پلیدی ها ----- ۴۱۶
۵ــ بهشت در گرو جهاد و پایداری ----- ۴۱۷
۶ــ جداسازی پاکیزه از ناپاک ----- ۴۱۷
تقویت روحیه ها ----- ۴۱۸
اشاره ----- ۴۱۸
الف: استواری آیین بستگی به حیات پیامبر ندارد ----- ۴۱۹
ب: مرگ یک سنّت الهی است ----- ۴۲۰
نبرد همراه ناملایمات است ----- ۴۲۰
از مجاهدان پیشین ----- ۴۲۱
شهیدان زندگانند ----- ۴۲۱
۳ــ جنگ احزاب ----- ۴۲۵
آیات موضوع ----- ۴۲۵
ترجمه آیات ----- ۴۲۶
تفسیر آیات ----- ۴۲۸
دفاع مقدّس در کرانه های خندق یا رویارویی کفر با اسلام ----- ۴۲۸

آیات مربوط به جنگ احزاب ---------- ۴۳۰
اشاره ---------- ۴۳۰
بخش نخست: آیات بیانگر وضع عمومی مسلمانان ---------- ۴۳۱
بخش دوم: وضع منافقان و افراد بیمارگونه ---------- ۴۳۳
اشاره ---------- ۴۳۳
الف: فریب انگاشتن وعده الهی ---------- ۴۳۳
ب: دعوت به فرار وبهانه تراشی ---------- ۴۳۴
ج: در آستانه بازگشت به شرک ---------- ۴۳۵
د: پیمان شکنی و فقدان احساس مسئولیت ---------- ۴۳۶
ه_: از فرار طرفی نمی بندند ---------- ۴۳۷
و: اراده خدا نافذ است ---------- ۴۳۸
ز: علم او گسترده است ---------- ۴۳۸
ح: ترس از جهاد و مرگ ---------- ۴۳۹
ط: ترس آنان هنوز برطرف نشده است ---------- ۴۴۱
نکات آیه ---------- ۴۴۲
بخش سوم: پیامبر و یاران واقعی او ---------- ۴۴۳
اشاره ---------- ۴۴۳
نکات آیات ---------- ۴۴۳
۱_ پیامبر اسوه و الگو است ---------- ۴۴۳
۲_ وعده های الهی راست واستوار است ---------- ۴۴۴
۳_ یاد از شهیدان وفادار ---------- ۴۴۵
۴_ هر دو گروه به سزای کردار خود می رسند ---------- ۴۴۵
جمع بندی رویداد احزاب ---------- ۴۴۷
۴- غزوه بنی المصطلق ---------- ۴۵۰
آیات موضوع ---------- ۴۵۰
ترجمه آیات ---------- ۴۵۰

تفسیر آیات ----- ۴۵۰
اشاره ----- ۴۵۰
منافقی آتش اختلاف را دامن می زند ----- ۴۵۲
قرآن نظر منافقان را محکوم می کند ----- ۴۵۶
درباره مرکز ----- ۴۵۹

منشور جاوید جلد ۶

مشخصات کتاب

سرشناسه:سبحانی تبریزی، جعفر، ۱۳۰۸ -

عنوان و نام پدیدآور:منشور جاوید / نگارش جعفر سبحانی.

مشخصات نشر:قم: موسسه امام صادق (ع)، ۱۳ -

مشخصات ظاهری:۱۴ج.

شابک:دوره ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۱-۰ : ؛ ۳۰۰۰۰ ریال : ج.۲ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۳-۷ : ؛ ۳۸۰۰۰ ریال : ج.۳ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۴-۵ : ؛ ۲۹۰۰۰ ریال : ج.۴ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۵-۳ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال : ج.۵ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۶-۱ : ؛ ج.۶، چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۱-۷ : ؛ ج.۷، چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۲-۴ : ؛ ۲۲۰۰۰ ریال : ج.۹ : ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۸-۸ ؛ ج.۱۱، چاپ سوم ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۳-۱ : ؛ ج.۱۲، چاپ سوم: ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۴-۸

یادداشت:فهرستنویسی براساس جلد دوم، ۱۳۸۳.

یادداشت:ج. ۲ - ۵ و ۹ (چاپ اول: ۱۳۸۳).

یادداشت:ج.۶ (چاپ دوم: ۱۴۳۰ق.= ۱۳۸۸).

یادداشت:این کتاب تحت عنوان "منشور جاوید قرآن" در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت نیز منتشر شده است.

یادداشت:ج.۷ (چاپ دوم: ۱۳۸۸).

یادداشت:ج.۱۱و ۱۲ (چاپ سوم: ۱۳۸۸).

یادداشت:عنوان روی جلد: منشور جاوید: نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

یادداشت:بالای عنوان: نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

یادداشت:کتابنامه.

مندرجات:.- ج. ۲. تجزیه و تحلیلی از اسماء و صفات خدا در قرآن.- ج.۳. درباره پیامبران " نبوت عامه".- ج.۴. عصمت پیامبران و امامان در قرآن.- ج.۶. پیامبر در قرآن.- ج.۵. ضرورت معاد ، پاسخ به شبهات منکران، ارائه نمونه هایی از احیا، و کیفیت معاد.- ج.۷. تجزیه و تحلیل از زندگانی پیامبر اکرم (ص).- ج.۹. منافقان در قرآن وشناخت انسان.- ج.۱۱. تجزیه و

تحلیل از زندگانی پیامبران خدا از حضرت آدم تا حضرت یوسف (ع)

عنوان روی جلد:منشور جاوید: نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

عنوان دیگر:نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

موضوع:تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده:موسسه امام صادق (ع)

رده بندی کنگره:BP۹۸/س ۲م ۸ ۱۳۰۰ی ث

رده بندی دیویی:۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی:۱۲۳۱۷۶۲

ص:۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگفتار

در باره پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم)کتابها ورساله های بزرگ وکوچک فزون از شمار نوشته شده وتحقیقات عمیقی درباره زندگی وشؤون معنوی وطبیعی او انجام گرفته وهر دانشمندی از زاویه خاصی به کتاب زندگی او نظر افکنده است. سیره او پیوسته الهام بخش نویسندگان وگویندگان بوده و فضایل اخلاقی ومناقب او محرِّك قریحه های خلاّق شعرا و سرایندگان می باشد.

در تمام جهان، هیچ شخصیتی به اندازه رسول گرامی مورد توجه نویسندگان ومحقّقان قرار نگرفته، به طوری که اگر مجموع کتابهایی که به زبان های شرقی وغربی در مورد زندگی حضرتش نگارش یافته در مرکزی گردآوری شود، کتابخانه بس بزرگی را تشکیل می دهد واگر در این مورد «قصائد» و« اراجیز» و«مثنویات» را که از دستبرد حوادث مصون مانده اند، بر آنها بیفزائیم، رقم کتاب ورساله از مرز دهها هزار می گذرد و انسان از بعد گسترده وجود او انگشت شگفت به دندان می گیرد.

در میان این نگارشها وسروده های فزون از شمار، حقایق قطعی وروشنی از سیره او وجود دارد که برای هیچ محقّقی جای انکار وشک وتردید نیست، بالأخص آنچه که به صورت متواتر ویا با أسناد صحیح به دست ما رسیده باشد.

ص : ۵

ولی در کنار این مـدارک انبوه، هیـچ مدرکی قطعی تر وموثّق تر وگویاتر از کتابِ خدا یعنی قرآن مجید نیست، آنجا که قرآن به مناسبتهایی درباره شؤون پیامبر سخن می گوید ونظر جهانیان را به آن جلب می نماید.

درست است که قرآن کتاب تاریـخ نیست وهـدفی به نام وقایع نگاری نـدارد، بلکه قرآن کتاب هـدایت ومشـعل فروزانی برای راهنمایی، در میان همه انسانها است ولی گاهی برای تحقّق بخشیدن به هدف خود،به برخی از شؤون وخصوصیات پیامبر خود اشاره می نماید ودر نتیجه از این رهگذر، صحیح ترین اطلاعات و آگاهی را در اختیار علاقه مندان سیره نبوی می گذارد.

در این نوشـتار تصمیم داریم ـ به فضل الهی ـ خصوصیات سیره نبوی را از قرآن مجید استخراج نموده واز این طریق برگی بر صفحات کتاب زرین زندگی او بیفزاییم.

در تنظیم مطالب، ترتیب طبیعی و«زمان بنـدی»حوادث را در نظر گرفته وبیشتر می کوشـیم در بیان شـیوه های زنـدگی آن قائد بزرگ از آیات قرآن الهام گیریم وبرای توضـیح ـ احیاناً ـ از احادیث اسلامی وتاریخ صحیح استفاده کنیم، امید است انگیزه ما در این نگارش جلب خشنودی خدا و تنها کمک ما همان لطف بی پایان او باشد.

شکی نیست که ترسیم نیمرخی از زندگی آخرین سفیر الهی با استناد به آیات قرآن، کار یک گروه تحقیقی است که از طریق احـاطه بر قرآن ودرک اشـارات ورموز دقیق آن، بتوانـد کار شایسـته ای انجام دهـد وطبعاً کار فردی، دارای آن مزیت نخواهد بود ولی این مطلب مانع از کوشش ما در حدّ توان نخواهد بود.

مؤلف

۱– اخذمیثاق مؤکَّد از پیامبران بر نبوت پیامبر اسلام

آیات موضوع

۱ــ (وَ إِذْ أَخَذَ اللّهُ مِیثاقَ النَّبِیّینَ لَما آتَیْتُکُمْ مِنْ کِتاب وَ حِکْمَه ثُمَّ جاءَکُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِّما مَعَکُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قالَ ءَأَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلی ذلِکُمْ اِصری قالُوا أَقْرَرْنا قال فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَکُمْ مِنَ الشّاهِدینَ)(آل عمران/۸۱).

۲ــ (وَإِذْ أَخَذْنا مِنَ النَّبِیّینَ مِیثاقَهُمْ وَ مِنْکَ وَ مِنْ نُوح وَ إِبْراهیمَ وَ مُوسی وَعیسی بْنِ مَرْیَمَ وَ أَخَذْنا مِنْهُمْ مِیثاقاً غَلِیظاً)(احزاب/۷).

ترجمه آیات

۱ــ «به خاطر بیاور آنگاه را که خداوند از پیامبران (وپیروان آنها) پیمان مؤکَّد گرفت که هرگاه کتاب ودانش به شما دادیم، سپس پیامبری به سوی شما آمد وتصدیق کننده چیزی باشد که با شما است، حتماً به او ایمان آورید واو را یاری کنید. آنگاه خداوند به آنان گفت: آیا به این موضوع اقرار کردید وبر آن پیمان بستید؟گفتند اقرار کردیم، خداوند گفت: بر این میثاق مؤکّد گواه باشید، من هم با شما گواه هستم!».

۲ــ «به یاد آور زمانی که از پیامبران، پیمان گرفتیم، از تو ونوح وابراهیم وموسی وعیسی بن مریم، پیمان محکمی اخذ کردیم».

تفسیر آیات

اشاره

شریعت های آسمانی که به وسیله سفرای الهی برای هدایت بشر فرو فرستاده شده اند، از نظر اصول وهدف یکسان بوده وپیوسته هر پیامبر پیشین نوید دهنده پیامبر پسین و هر پیام آور بعدی، تصدیق کننده پیام آور قبلی بوده است و دوگونگی برنامه ها مربوط به فروع بوده که دگرگونی شرائط، آن را ایجاب می کرد و آیات قرآن در پاره ای از موارد بر آن گواهی می دهد.

اگر قرآن با ندای استوار می گوید:(إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللّهِ الإِسْلامُ) (آل عمران/۱۹):یگانه آیین نزد خدا همان آیین اسلام است» واگر ابراهیم را یک فرد مسلمان معرفی می کند، و او را از اتهام به یهودیت ونصرانیت پیراسته می داند ومی فرماید:(ما كانَ إِبْراهیمُ یَهُودِیّاً وَ لا نَصْرانِیّاً وَ لکِنْ کانَ حَنِیفاً مُسْلِماً وَ ما کانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ) (آل عمران/۶۷): ابراهیم هرگز یهودی ونصرانی نبود، بلکه مسلمان موحّد بود واز مشرکان نبود و...».

این نداهای روشن و استوار به خاطر یگانه بودن حقیقت آیین هایی است که از طرف خدا فرو فرستاده شده اند; یعنی همگی از نظر اصول وپایه یکسان می باشند واختلاف از نظر کم و کیف مربوط به فروع است.

قرآن در تبیین شیوه اختلاف شرایع آسمانی در بخشی از فروع، تشبیه بسیار جالب و زیبایی دارد و آن اینکه گاهی در طول رودخانه عظیمی قبایل مختلف با آداب گوناگون زندگی می کنند وهمگی از آب واحدی سیراب می شوند، در حالی که شریعه هر یک وبه اصطلاح آبشخور هر قبیله ای جدا است و هر کدام از راهی به آن وارد می شوند و از آن مائده سماوی(آب) بهره می گیرند; همچنین است پیامبران که همگی از عالم وحی تغذیه می شوند وبه یک هدف دعوت می نمایند وفیض الهی در

همگان یکی است، هرچند مجاری آن در هر امّتی مختلف می باشد، چنانکه می فرماید:

(لِکُلّ جَعَلْنا مِنْکُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً وَ لَو شاءَ اللّهُ لَجَعَلَکُمْ أُمَّةً واحِدَةً)(مائده/۴۸): برای هر یک، طریق وآبشخور مخصوص قرار دادیم و اگر خدا می خواست همگان را امّت واحدی قرار می دادیم».

این طریقهای مختلف همان شرایع گوناگون آسمانی اند که هدف همگان یکی است.

اخذ پیمان از پیامبران

به خاطر وحدتی که بر اصول آئینهای آسمانی حاکم است خداوند متعال از تمام پیامبران یک نوع میثاق مؤکّدی گرفته است که آیه ذیل از آن حکایت می کند.

(وَ إِذْ أَخَذَ اللّهُ مِیثاقَ النَّبِیّینَ لَما آتَیْتُکُمْ مِنْ کِتاب وَ حِکْمَه ثُمَّ جاءَکُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَکُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قالَ ءَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلی ذلِکُمْ اِصری قالُوا أَقْرَرْنا قال فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَکُمْ مِنَ الشّاهِدینَ)(آل عمران/۸۱).

«به خاطر بیاور آنگاه را که خداوند از پیامبران (وپیروان آنها) پیمان مؤکّد گرفت که هرگاه کتاب و دانش به شما دادیم، سپس پیامبری به سوی شما آمد که تصدیق کننده چیزی باشد که با شما است، حتماً به او ایمان آورید و او را یاری کنید. آنگاه خداوند به آنان گفت: آیا به این موضوع اقرار کردید وبر آن پیمان بستید گفتند اقرار کردیم؟ خداوند گفت: بر این میثاق مؤکّد گواه باشید، من هم با شما گواه هستم!».

از این آیه استفاده می شود که:

اوّلاً: از هر پیامبری بدون استثناء پیمان گرفته شده که به پیامبر ویا پیامبران پس از خود ایمان بیاورد.(لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ).

ثانیاً: نه تنها ایمان بیاورد بلکه او را یاری نماید واو را در تبلیغ رسالت خویش

کمک کند:(لَتَنْصُرُنَّهُ) از آنجا که اعزام هر پیامبر صاحب کتابی، پس از درگذشت پیامبر قبلی، صورت می گرفت طبعاً مقصود، کمک کردن پیروان رسول پیشین، به اشاعه نبوت بعدی است نه کمک کردن خود پیامبر قبلی!

ثالثاً: در صورتی باید به رسالت پیامبر بعدی ایمان آورد وکمک کرد که او نیز تصدیق کننده آنها باشد تا دعوت همگی هماهنگ باشد وفیض الهی بدون وقفه در جامعه جریان یابد.

رابعاً: هدف از این کار این است که حقانیت پیامبر بعدی به صورت روشن ثابت گردد وآموزگاران مکتب وحی همدیگر را کمک کنند.

آیه این مسئله را به صورت کلّی وعمومی مطرح می کند ولی مصداق روشن آن، همان پیامبر اسلام است وآیه می رساند که خداوند بزرگ از کلّیه پیامبران یا از آن پیامبر صاحب کتاب وشریعتی که پیش از پیامبر گرامی مبعوث شده، پیمان مؤکّد گرفته است که به نبوت ورسالت او ایمان آورد وپیروان خود را به نصرت وياری او سفارش مؤکّد نماید.

همانطور که یادآور شدیم ظاهر آیه از یک اصل کلی و وسیعی سخن می گوید و اخذ میثاق از پیامبر یا پیامبران نسبت به پیامبر خاتم از مصادیق متیقّن و روشن او است.

فخر رازی از امیرمؤمنان (علیه السلام) نقل می کند:«إِنَّ اللّهَ تَعالی ما بَعَثَ آدَمَ(علیه السلام) وَ مَنْ بعْده مِنَ الأَنْبِیاءعلیهم الصَّلاه والسَّلامُ إِلاّ أَخَذَ عَلَیْهِمُ الْعَهْدَ لئِنْ بُعِثَ مُحَمَّدٌ وَ هُوَ حَیٌّ لَیُؤْمِنَنَّ بِهِ وَ لَیَنْصُرَنَّهُ».(۱)

«خداوند هیچ پیامبری را از آدم وپیامبران بعدی بر نینگیخت، مگر اینکه از آنان پیمان گرفت که اگر محمّد(صلی الله علیه وآله وسلم)مبعوث گردید و زنده بودند، به او ایمان آورند و او را کمک کنند».

۱- [۱] مفاتیح الغیب، ج۲، ص ۵۰۷، ط مصر.

مرحوم محدّث بحرانی در تفسیر برهان روایات متعددی در این زمینه نقل کرده وروشن می سازد که نه تنها خداوند در باره شخص پیامبر گرامی پیمان گرفته بلکه در باره«وصیّ» او نیز چنین پیمانی را گرفته است، چنانکه می فرماید:«وَلَمْ یَبْعَثِ اللّهُ نَبِیّاً وَ لا ـ رَسُولاً ـ إلاّ وَ أَخَذَ عَلَیْهِ الْمِیثاقَ لِمُحَمّد بِالنُّبُوَّهِ وَ لِعَلِیّ بِالإمامَهِ»(۱). «خداوند هیچ پیامبری را برنینگیخت مگر اینکه از او پیمان گرفت که به نبوت محمّد (صلی الله علیه وآله وسلم) وپیشوایی علی (علیه السلام)ایمان بیاورد».

این روایات مانع از آن نیست که آیه بیانگر اصلی کلی باشد واین احادیث بیانگر مصادیق بارز وروشن الهی باشند.

اکنون یادآور می شویم که اخذ پیمان از پیامبران به وسیله خدا، و از امتهای آنان به وسیله پیامبران آنان صورت گرفته است تا از این طریق دعوتها منسجم و هماهنگ گردد و راه ثبوت نبوّت پیامبران روشن وآسان باشد.

آیه دیگر در این مورد:

(وَإِذْ أَخَذْنا مِنَ النَّبِیّینَ مِیثاقَهُمْ وَ مِنْکَ وَ مِنْ نُوح وَ إِبْراهِیمَ وَ مُوسی وَ عیسی بْنِ مَرْیَمَ وَ أَخَذْنا مِنْهُمْ مِیثاقاً غَلِیظاً)(احزاب/۷).

«به یاد آور زمانی را که از پیامبران، پیمان گرفتیم، و هم از تو و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم، پیمان محکمی اخذ کردیم».

در این آیه، نخست موضوع تمام پیامبران را مطرح می کند ومی فرماید:(مِنَ النَّبِیّینَ مِیثاقَهُمْ) آنگاه از پنج پیامبر بزرگ نام می برد که یکی از آنها شخص پیامبر اسلام است وبه خاطر شرافت و عظمتی که دارد از او قبل از دیگران نام می برد.

لحن آیه حاکی از این است که این پیمان، پیمان عظیم وبزرگ ومحکمی بوده است که از تمام پیامبران گرفته شده است، حالا این پیمان چیست؟ با توجه به آیات وارده در این زمینه می توان از آن رفع ابهام کرد.

۱- [۱] تفسیر برهان، ج۱، ص ۲۹۴ و۲۹۵.

احتمال دارد متعلق پیمان در این آیه، همان باشد که در آیه قبل وارد شده یعنی جمله های (لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ) و (لَتَنْصُرَنَّهُ)یعنی از تمام پیامبران پیمان گرفته که به پیامبر بعدی که شریعت آنها را تصدیق می کند، ایمان آورند و او را تصدیق کنند، در این صورت آیه گواه بر آن است که از پیامبر ویا پیامبران پیشین نسبت به پیامبر اسلام چنین پیمانی گرفته شده است ولی در آیه دو احتمال دیگر نیز وجود دارد:

۱ــ پیمان گرفته است که همه انسانها را به سوی توحید دعوت کرده و از شرک باز بدارند.

۲ــ میثاق گرفته که آنچه بر آنان وحی شده تبلیغ کنند و احکام و دستورات الهی را محقّق سازند.

بنابر احتمال اخیر، آیه به صورت کلی می تواند مربوط به «بشائر»پیامبر اسلام در کتابهای عهدین وصحف آسمانی باشد و ما در آینده از آن بحث کرده وروشن خواهیم کرد که مطابق وحی الهی، خداوند به پیامبر پیشین فرمان داده بود که از نبوت پیامبر خاتم خبر دهند و از این طریق راه را برای گرایش به وی هموار سازند.

ص : ۱۲

۲– نویدهای رسالت پیامبر خاتم در کتاب های آسمانی

آیات موضوع

۱ــ (وَاِذْ أَخَذَاللّهُ میثاقَ الَّذینَ أُوتُوا الْکِتابَ لَتُبَیِّنُنَّهُ لِلنّاسِ وَ لا تَکْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَراءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَناً قَلیلاً فَبِئْسَ ما یَشْتَرُونَ). (آل عمران/۱۸۷)

۲ــ (إِنَّ الَّذینَ یَکْتُمُونَ ما أَنْزَلَ اللّهُ مِنَ الْکِتابِ وَ یَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَناً قَلیلاً أُولئِکَ ما یَأْکُلُونَ فی بُطُونِهِمْ إِلاّ النّارَ وَ لا یُکَلِّمُهُمُ اللّهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ لا یُزَکِّیهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ). (بقره/۱۷۴)

۳ــ (اَلَّذینَ اتَیْناهُمُ الْکِتابَ یَعْرِفُونَهُ کَما یَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمْ وَ إِنَّ فَریقاً مِنْهُمْ لَیَکْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ). (بقره/۱۴۶)

۴ــ (اَلَّذینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الأُمِیَّ الَّذی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراهِ وَ الإِنْجِیلِ یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهیهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبائِثَ وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الأَغْلالَ الَّتی کانَتْ عَلَیْهِمْ فَالَّذینَ امَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَروُهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) (اعراف/۱۵۷).

۵ــ (وَ إِذْ قالَ عیسَی بْنُ مَرْیَمَ یا بَنِی إِسْرائیلَ إِنِّی رَسُولُ اللّهِ إِلَیْکُمْ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیَّ مِنَ التَّوراهِ وَ مُبَشِّراً بِرَسُول یَأْتی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمّا جاءَهُمْ بِالْبَیِّناتِ قالُوا هذا سِحْرٌ مُبینٌ) (صف/۶).

ص : ۱۳

۶ـ (وَلَمّا جاءَهُمْ كِتابٌ مِنْ عِنْدِ اللّهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ وَ كانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذينَ كَفَرُوا فَلَمّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللّهِ عَلَى الْكافِرينَ) (بقره/۸۹).

۷ـ (رَبَّنا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَالْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزيزُ الْحَكيمُ) (بقره/۱۲۹).

ترجمه آیات

۱ـ «به یاد آر هنگامی را که خداوند از اهل کتاب پیمان گرفت که حتماً آن را (کتاب را) بر مردم آشکار سازند وپنهان نکنند، امّا آنها آن را پشت سر افکندند وبه بهای کمی مبادله نمودند چه بد کالائی خریدند!».

۲ـ «کسانی که آنچه را که خدا از کتاب نازل کرده پنهان می کنند وآن را با بهای کمی معاوضه می نمایند، در حقیقت شکمهای خود را با آتش پر می کنند، خداوند در روز رستاخیز با آنان سخن نمی گوید وآنها را پاکیزه نمی گرداند وبرای آنها است عذابی دردناک».

۳ـ «کسانی که به آنان کتاب داده ایم(بر آنان کتاب نازل شده است) او را آنچنان می شناسند که فرزندان خود را می شناسند، حتی گروهی از آنها عمداً حق را پنهان می دارند».

۴ـ «آنان که از رسول وپیامبر درس نخوانده پیروی می کنند، پیامبری که (نبوت) او را در تورات وانجیل نوشته می یابند، آنان را به نیکیها فرمان می دهد و از بدیها باز می دارد وپاکیها را بر آنان حلال می کند وپلیدیها را حرام می شمرد، بار سنگین (تکالیف شاق) وزنجیرهائی که بر آنها است بر می دارد; کسانی که به او ایمان آورده اند و او را تعظیم وکمک کرده اند و از نوری که همراه بابعثت او نازل شده است پیروی نموده اند، آنان همان راستگویانند».

۵ـ «به یاد آور هنگامی را که عیسی فرزند مریم گفت:ای فرزندان اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما و تصدیق کننده کتابی به نام تورات

هستم وبشارت دهنده ام به آمدن رسولی که پس از من می آید و نام او احمد است! آنگاه که او (احمد) با دلائل روشنگر به سوی آنان آمد، گفتند که دلائل او جادویی آشکار است».

۶ـ «آنگاه که کتابی (قرآن) از نزد خدا برای آنان (اهل کتاب) آمد که تصدیق کننده شریعت وکتابی بود که با آنها بود وقبلاً (به وسیله همین کتاب و آورنده آن) بر گروه مشرک نوید پیروزی می دادند وقتی آن کتاب که قبلاً با نشانه های آن آشنا بودند، آمد به آن کفر ورزیدند; لعنت خدا بر کافران باد!».

۷ـ «خدایا! در میان آنان پیامبری برانگیز که آیات تو را تلاوت کند وبه آنان کتاب وسخنان حکیمانه بیاموزد وآنان را پاکیزه گرداند، تو قدرتمند وحکیم هستی!».

تفسیر آیات

اشاره

راه شناسائی پیامبران راستین از مدعیان دروغگو، منحصر به داشتن معجزه نیست، بلکه اعجاز، یکی از طرق شناخت می باشد و در این مورد دو راه دیگر هم وجود دارد که از آن دو راه می توان به راستگویی مدعی سفارت از جانب خدا پی برد و این دو راه عبارتند از: الف ـ جمع قرائن و شواهد; ب ـ اخذ میثاق بر بیان محتوای کتاب.

الف:جمع قرائن و شواهد: گرد آوری قرائن و شواهد مختلف از نحوه زندگی و محتویات دعوت، وضعیّت مدّعی را از نظر صدق و کذب روشن می سازد.متکلّمان اسلامی در اثبات نبوّت پیامبر گرامی، این راه را کمتر پیموده اند، هرچند در آغاز طلوع ستاره اسلام، «قیصر روم» یگانه کسی بود که این راه را پیمود وبا گرد آوری قراین از طریق مذاکره با «هیئت بازرگانی حجاز» به راستگویی پیامبر اسلام پی برد، ولی از ترس کشیشان وقت وعلاقه ای که به مقام داشت، از ابراز عقیده خودداری نمود.(۱)

۱- [۱] طبری در تاریخ خود ج۲، ص ۲۹ مشروح آن را آورده است.

در طول تاریخ علم کلام، به این قسمت کمتر توجه شده وافراد انگشت شماری از آن بهره گرفته اند مانند:

۱ـ نویسنده اسلامی، مؤلّف «میزان الموازین فی أمر الدین» مرحوم نجفعلی تبریزی; وی در اسلامبول می زیست وکتاب کلامی او در سال ۱۲۸۸ در آنجا چاپ شده است; نویسنده در این کتاب در صفحات ۲۳۱ـ ۲۳۴ به گرد آوری قرائن بر صحّت نبوّت پیامبر عالیقدر، پرداخته است.

۲ـ نویسنده مصری سیّد محمّد رشید رضا، مؤلّف «المنار»، او در کتاب «الوحی المحمّدی» از این شیوه بهره گرفته و اساس کتاب او را همین موضوع تشکیل می دهد وبه خاطر پیمودن این راه نو، کتاب وی در عصر خود، جلوه خاصی پیدا کرد و از طرف اساتید وقت نامه های تقدیر و تشویق به وی نوشته شد از آنجا که این بخش از بحث از نظر زمان بندی حوادث، متأخّر از زمان نزول قرآن است به ناچار از تعقیب آن ـ از نظر قرآن ـ صرف نظر کرده وبه توضیح راه سوم که موضوع گفتار ما را تشکیل می دهد می پردازیم.

ب: اخذ میثاق بر بیان محتوای کتاب: در گذشته یادآور شدیم که خداوند از تمام پیامبران و از امّت های آنان میثاق گرفته است که به رسالت پیامبر بعدی ایمان بیاورند و او را یاری نمایند.

خدا به این حد وپایه از میثاق اکتفا نکرده بلکه از اهل کتاب پیمان مؤکّد گرفته است که کتاب خدا را بر مردم بازگو کنند وچیزی از آن پنهان نسازند چنانکه می فرماید:

(وَإِذْ أَخَذَاللّهُ میثاقَ الَّذینَ أُوتُوا الْكِتابَ لَتُبَیِّنُنَّهُ لِلنّاسِ وَ لا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَراءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوا بِهِ ثَمَناً قَلِیلاً فَبِئْسَ ما یَشْتَرُونَ) (آل عمران/۱۸۷)

«به یاد آر هنگامی را که خداوند از اهل کتاب پیمان گرفت که حتماً آن را (کتاب را) بر مردم آشکار سازند وپنهان نکنند، امّا آنها آن را پشت سر افکندند وبه بهای کمی مبادله نمودند چه بد کالائی خریدند!».

ص : ۱۶

آیات قرآن در موارد متعددی حاکی است که احبار یهود وراهبان نصاری بر خلاف این میثاق مؤکد، حقایق را از مردم خود مکتوم می کردند وپیروان آنها در ناآگاهی کامل به سر می بردند; در این مورد به نقل یک آیه اکتفا می کنیم:

(إِنَّ الَّذینَ یَکْتُمُونَ ما أَنْزَلَ اللّهُ مِنَ الْکِتابِ وَ یَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَناً قَلیلاً أُولئِکَ ما یَأْکُلُونَ فی بُطُونِهِمْ إِلاّ النّارَ وَ لا یُکَلِّمُهُمُ اللّهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ لا یُزَکِّیهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ) (بقره/۱۷۴)

«کسانی که آنچه را که خدا از کتاب نازل کرده پنهان می کنند و آن را با بهای کمی معاوضه می نمایند، در حقیقت شکمهای خود را با آتش پر می کنند; خداوند در روز رستاخیز با آنان سخن نمی گوید و آنها را پاکیزه نمی گرداند وبرای آنها است عذابی دردناک».(۱)

دانشمندانِ اهل کتاب، احکام الهی را برای جلب رضایت قدرتمندان وثروتمندان دگرگون می کردند: حلال خدا را حرام و حرام او را حلال می نمودند وبر باطل لباس حق می پوشانیدند.ولی در این میان بیش از همه می کوشیدند که بشارات ظهور پیامبر خاتم را مکتوم وپنهان نگاه دارند و دیگران را از آن مطلع نسازند.

آیات مربوط به کتمان اهل کتاب هرچند به صورت یک اصل کلی بیان شده ولی این آیات بیش از همه ناظر به کتمان بشارتهایی است که در عهدین در باره پیامبر خاتم وارد شده است واین نوید وبشارتها به قدری روشن وواضح بیان شده است که با توجه به آنها می توان دارنده او را به خوبی شناخت چنانکه می فرماید:

(اَلَّذینَ اتَیْناهُمُ الْکِتابَ یَعْرِفُونَهُ کَما یَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمْ وَ إِنَّ فَریقاً مِنْهُمْ لَیَکْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ) (بقره/۱۴۶).

«کسانی که به آنان کتاب داده ایم(برآنان کتاب نازل شده است) او را آنچنان

۱- [۱] در این مورد آیات دیگری است لطفاً به آیه ۷۹ سوره بقره و آیات ۷۱_ ۷۷ سوره آل عمران مراجعه فرمایید.

می شناسند که فرزندان خود را می شناسند، حتی گروهی از آنها عمداً حق را پنهان می دارند».

در مرجع ضمیر جمله (یَعْرِفُونَهُ) دو احتمال است:

۱_ ضمیر به «کتاب» که جمله (اتَیْناهُمُ الْکِتابَ) آمده است، باز می گردد.

۲_ ضمیر مربوط به پیامبر اسلام است.

ولی از اینکه در جمله بعدی می فرماید:(کَما یَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمْ) باید گفت مقصود تشبیه پیامبر است به فرزندان، نه تشبیه کتاب به آنها، زیرا صحیح است که گفته شود من فلانی را می شناسم آنچنانکه فرزندان خود را می شناسم ولی هرگز گفته نمی شود که فلانی آن کتاب را آنچنان می شناسد که فرزندان خود را می شناسد پس باید گفت: مرجع ضمیر در جمله (یَعْرِفُونَهُ) پیامبر است و سیاق آیات نیز آن را کاملاً تأیید می کند.

آیه می رساند که خصوصیات جسمی وروحی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)آنچنان در عهدین به صورت واضح بیان شده که برای افراد پیراسته از غرض، جای تردید وشک نگذاشته بود وبا توجه به آن علائم ومشخصات چه از نظر زادگاه ونیاکان وچه از نظر محتوای آئین واهداف، او را بسان فرزندان خود می شناختند.

عمر به عبد اللّه بن سلام _ که از احبار یهود بود وبعداً ایمان آورد _ گفت: آیا محمّد را در کتابهای خود می شناسی؟ گفت: آری به خدا سوگند اگر او را در میان شما ببینیم، او را با صفاتی که خدا برای ما توصیف کرده می شناسیم، همچنانکه هر یک از ما، فرزند خود را در میان نوجوانان می شناسد، به خدایی که فرزند سلام به او سوگند یاد می کند، من به محمّد آشناترم تا به فرزندم!(۱).

نشانه های پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم)در عهدین

خدا برای روشن ساختن درستی دعوت پیامبر، در تورات وانجیل به بیان

ص : ۱۸

۱- [۱] تفسیر قمی، ص ۱۸۲.

صفات وخصوصیات او پرداخته و از رسالت ونبوت او گزارش داده است و از این طریق، راه انکار را به روی افراد بسته است چنانکه می فرماید:

(اَلَّذینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الأُمِیَّ الَّذی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراهِ وَالإِنْجِیل یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهیهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبائِثَ وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الأَغْلالَ الَّتی کانَتْ عَلَیْهِمْ فَالَّذینَ امَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) (اعراف/۱۵۷).

«آنان که از رسول وپیامبر درس نخوانده پیروی می کنند، پیامبری که (نبوت) او را در تورات وانجیل نوشته می یابند، آنان را به نیکیها فرمان می دهد و از بدیها باز می دارد وپاکیها را بر آنان حلال می کند وپلیدیها را حرام می شمرد، بار سنگین (تکالیف شاق) و زنجیرهایی که بر آنها است بر می دارد; کسانی که به او ایمان آورده اند و او را تعظیم وکمک کرده اند و از نوری که همراه بعثت او نازل شده است پیروی نموده اند، آنان همان راستگویانند».

چه عبارتی گویاتر ورساتر از جمله (یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوراهِ وَالاِنْجِیل)؟

این آیه می رساند که نه تنها خصوصیات او در عهدین نوشته شده است بلکه محتوای شریعت او نیز بیان شده ولذا به شیوه برنامه او در این آیه اشاره می کند تا افراد حقیقت جو با توجه به این آیه، به عهدین مراجعه نمایند و از تطابق این دو بر حقانیّت دعوت او ایمان بیاورند.

نام پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در انجیل

قرآن به روشنی گواهی می دهد که حضرت مسیح از بعثت پیامبری پس از خود به نام «احمد» گزارش داده است آنجا که می فرماید:

(وَ إِذْ قالَ عیسَی بْنُ مَرْیَمَ یا بَنِی إِسْرائیلَ إِنِّی رَسُولُ اللّهِ إِلَیْکُمْ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ

يَدَيَّ مِنَ التَّوراهِ وَ مُبَشِّراً بِرَسُول يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمّا جاءَهُمْ بِالْبَيِّناتِ قالُوا هذا سِحْرٌ مُبِينٌ)(صف/۶).

«به یاد آور هنگامی را که عیسی فرزند مریم گفت:ای فرزندان اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما وتصدیق کننده کتابی به نام تورات هستم وبشارت دهنده ام به آمدن رسولی که پس از من می آید ونام او احمد است! آنگاه که او (احمد) با دلائل روشنگر به سوی آنان آمد، گفتند که دلایل او جادویی آشکار است».

محقّقان اسلامی در باره مجموع بشارات پیامبر در قرآن، کتابها ورساله هایی نگاشته و در باره خصوص همین آیه که در کدام یک از این اناجیل نام مبارک احمد وارد شده است، بحثهای گسترده ای دارند و ما نیز در کتاب «احمد موعود انجیل» درباره همین آیه، بحث کرده ایم و مواضعی از انجیل یوحنا را که نام مبارک احمد در آن وارد شده است ارائه نموده ایم علاقه مندان به آنجا مراجعه فرمایند.(۱)

مژده پیروزی توحید بر شرک

اهل کتاب نه تنها از خصوصیات پیامبر خاتم آگاه بودند بلکه پیوسته به هنگام مشاجره با مشرکان وبت پرستان به آنان می گفتند: به همین زودی در این سرزمین شخصیتی عربی قرشی مبعوث می گردد وریشه شرک وبت پرستی را بر می کند وآیین توحید که آیین اهل کتاب است، بر آیین دوگانه پرستی که آیین شما مشرکان است پیروز می گردد.

ولی متأسفانه وقتی آن پیامبر موعود برانگیخته شد به عللی که بیشتر آنها به خودخواهی ومقام طلبی وتعصب های نژادی مربوط می شود، از ایمان به او سرباز زده وآیین او را نپذیرفتند; قرآن این حقیقت را چنین بازگو می کند:

(وَلَمّا جاءَهُمْ كِتابٌ مِنْ عِنْدِ اللّهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ وَ كانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ

ص : ۲۰

۱- [۱] انجیل یوحنا، فصلهای ۱۴، ۱۵و ۱۶.

عَلَی الَّذینَ کَفَرُوا فَلَمّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا کَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَهُ اللّهِ عَلَی الْکافِرِینَ) (بقره/۸۹).

«آنگاه که کتابی (قرآن) از نزد خدا برای آنان (اهل کتاب) آمد که تصدیق کننده شریعت وکتابی بود که با آنها بود وقبلاً (به وسیله همین کتاب و آورنده آن) بر گروه مشرک نوید پیروزی می دادند وقتی آن کتاب که قبلاً با نشانه های آن آشنا بودند، آمد به آن کفر ورزیدند; لعنت خدا بر کافران باد!».

وقتی معاذ بن جبل وبشیر بن البراء مجادله جا معه یهود مدینه را با پیامبر دیدند، به آنان گفتند:حیا کنید! شما یهودان، همان افرادی بودید که به ظهور محمّد (صلی الله علیه وآله وسلم)، نوید پیروزی بر خود می دادید وشما در آن زمان که ما مشرک وبت پرست بودیم او را بر ما توصیف می کردید ومی گفتید که او برانگیخته می شود; سلام بن مسلم با کمال وقاحت گفت:«کسی که ما او را بشناسیم نیامده واین مرد آن شخصی نیست که او را یاد می کردیم» در این موقع این آیه فرود آمد.(۱)

دعای ابراهیم ونبوت پیامبر خاتم

ابراهیم به کمک فرزند خود به تعمیر ویرانیهای کعبه وآسیبی که از طوفان نوح دیده بود، پرداخت وذرّیّه خود را در آنجا سکنی داد ودر این هنگام به راز ونیاز پرداخت وبه درگاه الهی چنین گفت:

(رَبَّنا وَ ابْعَثْ فِیهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِکَ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ یُزَکِّیهِمْ إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکیمُ)(بقره/۱۲۹).

«خدایا! در میان آنان پیامبری برانگیز که آیات تو را تلاوت کند وبه آنان کتاب وسخنان حکیمانه بیاموزد و آنان را پاکیزه گرداند، تو قدرتمند وحکیم هستی!».

خصوصیاتی که ابراهیم در دعای خود برای رسول مورد نظر خود یادآور می شود

۱- [۱] مجمع البیان، ج۱، ص ۱۵۸.

جز بر پیامبر خاتم بر کسی منطبق نمی گردد وقرآن در مواردی پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) را با همین صفت توصیف می فرماید:

(لَقَدْ مَنَّ اللّهُ عَلَى الْمُؤْمِنينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَ يُزَكّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلال مُبين) (آل عمران/۱۶۴).

«خداوند بر مؤمنان منت گذارد، آنگاه که رسولی از خودشان برانگیخت، آیات خدا را برآنها تلاوت می کند و آنان را پاکیزه می گرداند و کتاب وسخنان حکیمانه می آموزد هرچند قبلاً در گمراهی آشکاری بودند».

این بخش از آیات (۱)، گواه بر وجود بشارتها ونویدها ومشخصات پیامبر گرامی در عهدین است. با اینکه «عهدین» کراراً مورد تحریف قرار گرفته وحتی تورات پس از مفقود شدن، از حفظ بازنویسی شده است _ مع الوصف _ به لطف حق، بخشی از این بشارات محفوظ مانده وهم اکنون مسلمانان جهان با تکیه بر همین کتب می توانند نبوت پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) را ثابت نمایند و روی این اساس دانشمندان اسلامی کتابهای فراوانی در این موضوع نوشته شده اند که سه کتاب مهم را یاد می کنیم:

۱_ «اظهار الحق» نگارش شیخ رحمت اللّه هندی که به حقّ، کتاب بسیار مفید ومستندی است.

۲_ «انیس الکلام» تألیف فخر الإسلام که خودمدّتی از کشیشان بوده است و در سال۱۳۲۷ در تهران درگذشته و در امام زاده عبد اللّه شهر ری مدفون است.

۳_ «الهدی إلی دین المصطفی» نگارش علامه بلاغی متوفای سال ۱۳۵۲ه_.

۱- [۱] به سوره بقره آیه ۱۵۱ و سوره جمعه آیه ۲ نیز مراجعه شود.

۳– ویژگی های زندگی عرب جاهلی در قرآن

آیات موضوع

۱ــ (وَقالَ الَّذینَ کَفَرُوا هَلْ نَدُلُّکُمْ عَلی رَجُل یُنَبِّئُکُمْ إذا مُزِّقْتُمْ کُلَّ مُمَزَّق إنَّکُمْ لَفی خَلْق جَدید*اَفْتَری عَلَی اللّهِ کَذِباً أَمْ بِهِ جِنَّهٌ بَلِ الَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالآخِرَهِ فِی العَذابِ وَ الضَّلالِ الْبَعیدِ).(سبأ/۷و۸)

۲ــ (ما جَعَلَ اللّهُ مِنْ بَحیرَه وَلا سائِبَه وَ لا وَصیلَه وَ لا حام وَلکِنَّ الَّذینَ یَفْتَرُونَ عَلَی اللّهِ الْکَذِبَ وَ أَکْثَرُهُمْ لا یَعْقِلُونَ). (مائده/۱۰۳)

۳ــ (یَسْأَلُونَکَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ قُلْ فِیهِما إِثْمٌ کَبِیرٌ وَ مَنافِعُ لِلنّاسِ وَ إِثْمُهُما أَکْبَرُ مِنْ نَفْعِهِما). (بقره/۲۱۹)

۴ــ (وَلا تَقْتُلُوا أَولادَکُمْ خَشْیَهَ اِمْلاق نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَ إِیّاکُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ کانَ خِطأً کَبیراً). (اسراء/۳۱)

۵ــ (وَإِذا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالأُنْثی ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدّاً وَ هُوَ کَظیمٌ).(نحل/۵۸)

۶ــ (یَتَواری مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ ما بُشِّرَ بِهِ أَیُمْسِکُهُ عَلی هُون أَمْ یَدُسُّهُ فِی التُّرابِ أَلا ساءَ ما یَحْکُمُونَ).(نحل/۵۹)

۷ــ (أَلِرَبِّکَ الْبَناتُ وَ لَهُمُ الْبَنُونَ* أَمْ خَلَقْنَا المَلائِکَهَ إِناثاً وَ هُمْ شاهِدونَ* أَلا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْکِهِمْ لَیَقُولُونَ* وَلَدَاللّهُ وَ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ* اَصْطَفَی الْبَناتِ عَلَی الْبَنِینَ* ما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ) (صافات/۱۵۴ــ۱۴۹).

ص : ۲۳

۸ _ (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الـدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ مـا أُهِـلَّ لِغَيْرِ اللّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالمَوْقُوذَةُ وَ الْمُتَرَدِّيَهُ وَ النَّطِيحَهُ وَما أَكَلَ السَّبُعُ إِلاّ ما ذَكَّيْتُمْ وَ ما ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَ اَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالأَزْلامِ ذلِكُمْ فِسْقٌ) (مائده/۳).

۹ _ (إِنَّمَاالنَّسىءُ زِيـادَةٌ فِى الكُفْرِ يُضَـلُّ بِه الَّذينَ كَفَرُوُا يُحِلّونَهُ عاماً وَ يُحَرِّمُونَهُ عاماً لِيُواطِؤا عِـدَّهَ ما حَرَّمَ اللّهُ فَيُحِلُّوا ما حَرَّمَ اللّهُ زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمالِهِمْ وَ اللّهُ لا يَهْدِى الْقَومَ الْكافِرِينَ) (توبه/۳۷).

۱۰ _ (يـا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ ذَرُوا مـا بَقِىَ مِنَ الرِّبوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ*فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَاذَنُوا بِحَرْب مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوالِكُمْ لا تَظْلِمُونَ وَ لا تُظْلَمُونَ) (بقره/۲۷۹ _ ۲۷۸).

۱۱_ (وَلكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْماً ما آتيهُمْ مِنْ نَذِير مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ) (قصص/۴۶).

۱۲_ (أَمْ يَقُولُونَ افْتَرِيهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوماً ما آتيهُمْ مِنْ نَذِير مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ) (سجده/۳).

۱۳_ (لِتُنْذِر قَوماً ما أُنْذِرَ آباؤُهُمْ فَهُمْ غافِلُونَ) (يس/۶)

۱۴_ (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعاً وَ لا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً وَ كُنْتُمْ عَلى شَفا حُفْرَه مِنَ النّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْها كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُمْ آياتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ)(آلعمران/۱۰۳).

ترجمه آيات

۱_ «افراد کافر گفتند:آيا(مايليد) شما را به فردى هدايت کنيم که مى گويد شماها پس از آنکه ريزه ريزه شديد، بار ديگر آفرينش نوى خواهيد داشت، آيا بر خدا دروغ بسته است يا جنون دارد؟ بلکه آنان که به

سرای دیگر ایمان ندارند در عذاب و گمراهی بس دوری قرار گرفته‌اند».

۲ـ «خداوند هیچ نوع «بحیره» و«سائبه» و «وصیله» و«حام» قرار نداده، کسانی که کافر شده اند بر خدا دروغ می بندند وبیشتر آنها نمی دانند».

۳ـ «از تو در باره شراب و قمار می پرسند، بگو گناه آن بزرگ و برای مردم در آن سود مادی هست ولی گناه آن بیش از سود آن می باشد».

۴ـ «فرزندان خود را به بهانه ترس از گرسنگی نکشید، شما و آنان را ما روزی می دهیم، قتل این افراد(معصوم) گناه بزرگی است».

۵ـ «هنگامی که به یکی از آنان نوید ولادت دختر دهند صورت او تیره وخشم خود را فرو می برد».

۶ـ «از بدی خبر خود را پنهان می سازد و نمی داند که چه بکند آیا او را به آن ذلّت وخواری نگاه دارد، یا در خاک پنهان سازد، چه بد داوری می کنند!».

۷ـ «آیا برای پروردگار تو است دختران وبرای آنان است، پسران؟ آیا آنان مشاهده کرده اند (ودیده اند) که ما فرشتگان را دختر آفریده ایم؟ آگاه باش آنان از روی جهل می گویند خدا فرزند آورد و البتّه دروغ می گویند، چگونه خدا دختران را بر پسران برگزید؟ چگونه (وچه جاهلانه) داوری می کنید؟».

۸ـ «بر شما مؤمنان گوشت مردار و خون و گوشت خوک و آن ذبیحه ای که به نام خدا کشته نشده همه حرامند و نیز حرام است هر حیوانی که به خفه کردن و از بلندی افکندن یا شاخ زدن بهم می میرند و نیز نیمخورده درندگان جز آنکه قبلاً تذکیه کرده باشید حرام است و نیز آن را که برای بتُان می کشید و آن را که به تیرها قسمت می کنید (رسمی بود در جاهلیّت که چون در امری مردّد می شدند به تیری می نوشتند خدا امر کرد و به تیری دیگر می نوشتند خدا نهی کرد آنگاه تیرها را در هم ریخته

یکی را به قرعه بیرون می آوردند و مطابق آن رفتار می کردند) که این کار فسق است ».

۹ــ «تأخیر ماههای حرام فزونی در کفر است که از این طریق کافران گمراه می شوند. یک سال، آن را حلال وسال دیگر آن را تحریم می کنند، تا با تعداد ماههایی که خداوند تحریم کرده مطابق گردد وعدد چهار تکمیل شود و از این راه آنچه را که خدا تحریم کرده حلال می شمردند، کردارهای زشت آنان در نظرشان زیبا جلوه کرده، خدا گروه کافران را هدایت نمی کند».

۱۰ــ «ای افراد با ایمان از خدا بپرهیزید و آنچه را از مطالبات(بهره) باقی مانده است رها کنید اگر ایمان دارید، اگر چنین نکردید اعلان جنگ با خدا وپیامبر او بدهید ولی اگر توبه کنید، سرمایه های شما از آن شما است(در این صورت) نه ستم می کنید، ونه مورد ستم قرار می گیرید».

۱۱ــ «این رحمتی از طرف پروردگار تو بود، تا قومی را که پیش از تو بیم دهنده ای برای آنان نیامده است بترسانی، شاید متذکر شوند!».

۱۲ــ «آیا می گویند که این قرآن را به دروغ به خدا بسته شده است؟ بلکه آن کتاب حقّی است که از طرف پروردگار تو فرو فرستاده شده است تو گروهی را بیم دهی که پیش از تو بیم دهنده ای برای آنان نیامده، شاید که هدایت شوند».

۱۳ــ «تا قومی را بیم دهی که نیاکان آنان بیم داده نشده اند، در حالی که غافل وبی خبرند».

۱۴ــ «همگی به ریسمان خدا چنگ زنید وپراکنده نشوید و نعمت های خدا را بر خود به یاد آورید، آنگاه که دشمنان یکدیگر بودید، میان قلبهای شما الفت بخشید و در پرتو نعمت او برادر شدید، وبر لب حفره ای از آتش بودید شما را از آن نجات داد، این چنین خدا آیات خود را بیان می کند تا شاید شما هدایت یابید».

تفسیر آیات

۱_ شرک در عبادت

عرب جاهلی از نظر قرآن، در پاره ای از مسائل موحد بود، او به خدای یکتا(در برابر ثنویّت مجوسی وتثلیث مسیحیّت) که خالق جهان ومدبّر آن است، معتقد بود و از نظر توحید ذاتی (خدا یکی است وبرای او نظیر ومانندی نیست) وتوحید در خالقیت وتدبیر (خدای خالق جهان وگرداننده آن، یکی است) شک وتردیدی نداشت و اگر در این میان افراد انگشت شماری (۱) در این مراحل گام فراتر نهاده و دچار شرک شده بودند، مقیاس افکار عمومی نبود. شرک عرب جاهلی غالباً در مرحله «عبادت» خلاصه می شد ودر این قسمت به منحط ترین درجه رسیده بودند وشدیدترین مبارزه قرآن با آنها، مربوط به این نوع از شرک است و چون در این قسمت بحثهای گسترده ای از طرف دانشمندان انجام گرفته از توضیح آن خودداری می نماییم. گذشته از این، در جلد دوّم این کتاب گسترده ترین بحث را درباره انواع توحید وشرک انجام داده ایم ودیگر نیازی به تکرار نیست، علاقمندان به آن جلد مراجعه بفرمایند.

۲_ انکار معاد

مشرکان با شنیدن حیات مجدد ورسیدگی به اعمال وافعال انسان در سرای دیگر، مو بر بدنشان راست می شد وبه شدت از آن رنج می بردند واین عکس العمل

۱- [۱] قرآن از وجود اندیشه های دیگری که همه حوادث را به طبیعت و زمان و گردش فلک نسبت می دهد در میان ملّت عرب گزارش می دهد، آنجا که می فرماید:(وَ قالُوا ما هِیَ إِلاّ حَیاتُنَا الدُّنْیا نَمُوتُ وَ نَحْیا وَ ما یُهْلِکُنا إِلاّ الدَّهْرُ وَ ما لَهُم بِذلِکَ مِنْ عِلْم إِنْ هُمْ إِلاّ یَظُنُّونَ)(جاثیه/۲۴):«گفتند زندگی جز این زندگی دنیوی نیست که در آن می میریم و زنده می شویم، وما را جز زمان نابود نمی کند. آنان به گفتار خود علم ندارند، بلکه گمان می کنند».

صـد در صـد یک امر طبیعی بود; زیرا هرگاه به گروهی که به زنـدگی بدون حساب وکتاب عادت دارند، گفته شود که تمام کردار شـما زیر سؤال خواهـد رفت و خوبیها وبـدیهای شـما هرچند به اندازه ذره کوچکی باشد، پاداش و کیفر خواهد داشت، طبعاً به خود می لرزنـد وبرای کاهش فشار وجـدان، گوینده را به جنون ودیوانگی، دروغ بسـتن و افترا گویی به خدا، متهم می سازند; آیاتی که در آن، سخنان مشرکان درباره معاد وارد شده است بیش از آن است که حتی بخش کمی نیز از آن در اینجا نقل گردد، ولی به نقل یک آیه اکتفا میورزیم:

(وَقالَ الَّذینَ کَفَرُوا هَلْ نَـدُلُّکُمْ عَلی رَجُل یُنَبِّئُکُمْ إِذا مُزِّقْتُمْ کُلَّ مُمَزَّق إِنَّکُمْ لَفی خَلْق جَدید *اَفْتَری عَلَی اللّهِ کَذِباً أَمْ بِهِ جِنَّهٌ بَلِ الَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالآخِرَهِ فِی العَذابِ وَالضَّلالِ الْبَعیدِ) (سبأ/۷و۸)

«افراد کافر گفتنـد:آیا شـما را به فردی هدایت کنیم که می گوید شـماها پس از آنکه ریزه ریزه شدید، بار دیگر آفرینش نوی خواهید داشت، آیا بر خدا دروغ بسـته است یا جنون دارد؟ بلکه آنان که به سرای دیگر ایمان ندارند در عذاب وگمراهی بس دوری قرار گرفته اند».

۳ـ حکومت خرافات

تعالیم آسـمانی بر اساس شکسـتن زنجیر پندارها وبرداشـتن غلهای افسانه واری است که در محیط مشرکان، به صورت فراوانی وجود داشت. البتّه قرآن یکی از مشخصات پیامبر گرامی را مبارزه با خرافات وپندارهای غلط می داند، آنجا که می فرماید:

(وَیَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الأَغْلالَ الَّتی کانَتْ عَلَیْهِمْ)(اعراف/۱۵۷): بارهای سـنگین وغلهایی (پندار وافسانه) را که بر دست وپای آنها است، بر می دارد».

زنـدگی عرب جـاهلی مملو از پنـدارگرایی و افسانه پرستی بود که نمونه آن تحریم اسـتفاده از چهار نوع حیوان اهلی است که بهره گیری از آن را ممنوع اعلام کرده بودند; امّا قرآن به انتقاد از آن بدعت می پردازد ومی گوید:(ما جَعَلَ اللّهُ مِنْ بَحیرَه وَلا سائِبَه وَ لا وَصیلَه وَ لا حام وَلکِنَّ الَّذینَ یَفْتَروُنَ عَلَی اللّهِ الْکَذِبَ وَ أَکْثَرُهُمْ لا یَعْقِلُونَ).(مائده/۱۰۳)

«خداونـد هیـچ نوع «بحیره» و«سائبه» و «وصـیله» و«حام» قرار نداده، کسانی که کافر شده اند بر خدا دروغ می بندند وبیشتر آنها نمی دانند».

این چهار لفظ که هم اکنون به توضـیح آنها می پردازیم، اشاره به چهار نوع حیوان است که نه تنها بهره گیری از گوشت آنها ممنوع بود، بلکه خوردن شـیر و چیـدن پشم و سوار شـدن بر آنها نیز ممنوع شـمرده می شـد، این چهار نوع چهارپا کاملاً آزاد بودند و کسی را حقّ تعرّض به آنها نبود، آنها عبارت بودند از:

۱ـ بحیره: حیوانی که پنـج بـار بزایـد وپنجمین آنهـا، مـاده وگاهی می گوینـد«نر» باشـد، در این موقع، مالک با ایجاد شـکاف وسیعی در گوش حیوان، آن را علامت دار می ساخت وبه حال خود واگذار می کرد.

۲ـ سائبه: شتری که دوازده بچه بیاورد، چنین حیوانی آزاد مطلق بود به هر چراگاهی وارد می شد و از هرآبشخور و چشمه ای می نوشید کسی حقّ مزاحمت او را نداشت، فقط گاهی برای مهمان از شیر او می دوشیدند.

۳ـ وصیله: گوسفندی که هفت بار فرزند می آورد، یا دوقلو می زایید.

۴ـ حام: حیوانی نری است که از وجود او برای تلقیـح حیوانات بهره می گرفتنـد، هرگاه از حیوانی ده بار برای تلقیـح اسـتفاده می شد و هر بار فرزندی از نطفه آن به وجود می آمد دیگر کسی حقّ سوار شدن برآن حیوان را نداشت.

ظـاهر این نوع ممنوعیتها به خاطر قـدردانی از حیوان بود زیرا منشأ این همه برکات شـده است ولی این چنین قـدردانی، موجب بدبختی حیوان و زندگی جانکاه آن

بود، زیرا وقتی بهره گیری از این قسم جانداران ممنوع اعلام می شد، دیگر کسی به فکر آب و علف او نبود و در نتیجه حیوان پیوسته با محرومیّت خاصی زندگی می کرد. واین قدردانی صد در صد به ضرر حیوان تمام می شد گذشته از این، موجب اتلاف مال و معطل گشتن نعمتهای الهی بود.

از ذیل آیه (وَلکِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا یَفْتَرُونَ عَلَی اللّهِ الْکَذِبَ)استفاده می شود که این گروه، تحریم ها وممنوعیت های این نوع دامها را به خدا نسبت داده و آن را جزء تعالیم الهی می دانستند.

۴_ فساد اخلاقی

در میان وسائل فساد اخلاق، قرآن به دو موضوع مهم اشاره می کند و آن قمار و شراب است که در میان عرب جاهلی رواج کامل داشت، «قمار» را «میسر» می نامیدند که از «یسر» به معنی آسان گرفته شده است و علّت نامگذاری قمار به میسر این است که قماربازان حرفه ای، از این طریق به آسانی مال مردم را به جیب می زدند.

علاقه آنان به «شراب» به حدّی بود که برخی به خاطر نهی اسلام از آن، از گرویدن به اسلام خودداری می کردند و شاعر معروف عرب جاهلی(اعشی) به خاطر همین اصل از پذیرفتن اسلام سرباز زد در حالی که رنج سفر بر خود هموار کرده بود وقصد ملاقات با پیامبر را داشت و هدفش گرایش به آیین یکتا پرستی بود.(۱)

قرآن در این زمینه می فرماید:(یَسْأَلُونَکَ عِنِ الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ قُلْ فِیهِما إِثْمٌ کَبِیرٌ وَ مَنافِعُ لِلنّاسِ وَ إِثْمُهُما أَکْبَرُ مِنْ نَفْعِهِما) (بقره/۲۱۹)

«از تو در باره شراب وقمار می پرسند، بگو گناه آن بزرگ وبرای مردم در آن سود مادی هست ولی گناه آن بیش از سود آن می باشد».

۱- [۱] سیره ابن هشام، ج۱، ص۳۸۶.

قرآن با اجرای دستورات وپیامهای مختلف توانست در چهار مرحله ریشه میگساری را که در اعماق زندگی عرب جاهلی ریشه دوانیده بود، ریشه کن سازد، وتفصیل این مراحل در کتاب های تفسیر و آیات الأحکام وارد شده است.(۱)

فساد اخلاق جامعه عرب جاهلی، منحصر به شراب وقمار نبود بلکه فحشا به صورت های گوناگون در میان آنان رواج کامل داشت; تا آنجا که واژه «فحشا» در قرآن در سیزده مورد آمده ودر مورد «زنا»و«لواط» واعمال زشت وننگین به کار رفته است. آیات مربوط به آن در سوره «نساء» آیه های ۱۵ و۱۶، ودر سوره نور، آیه های ۲و۳ وارد شده است علاقمندان می توانند به این آیات مراجعه نمایند.

۵ـ زنده به گور کردن فرزندان

در تاریخ بشریت، عرب جاهلی برای نخستین بار به عمل ننگینی که از قساوت و سنگدلی خاصی حکایت می کند، دست زد و فرزندان خود را گاهی به بهانه اینکه مبادا قحطی رخ دهد وپدر نتواند زندگی او را تأمین کند و احیاناً به خاطر ترس از ننگی (ننگ پنداری وخیالی) که مبادا از ناحیه دختران به آنان برسد، به چنین کار وحشیانه ای دست می زدند، قرآن در باره این موضوع نخست می فرماید:

(وَلا تَقْتُلُوا أَولادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلاق نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَ إِيّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كانَ خِطْأً كَبيراً) (اسراء/۳۱).

«فرزندان خود را به بهانه ترس از گرسنگی نکشید و شما و آنان را ما روزی می دهیم، قتل این افراد(معصوم) گناه بزرگی است».

جدّ فرزدق به نام «صعصعه بن ناجیه» حضور پیامبر رسید واسلام آورد ویکی از کارهای نیکی را که قبلاً انجام داده بود، برشمرد که: من دویست وهشتاد دختر را که در آستانه مرگ قرار گرفته بودند، با پرداخت سه شتر که دوتای آنان ماده ویکی نر

ص : ۳۱

۱- [۱] فروغ ابدیت، ج۲، ص۱۰۳.

بود نجات داده ام، آنگاه از پیامبر پرسید: آیا این کار برای او پاداش خواهد داشت یا نه؟ پیامبر به او فرمود:

«لَکَ اَجْرُهُ إِذْ مَنَّ اللّهُ عَلَیْکَ بِالإِسْلامِ»: در پاداش آن همین بس که خدا بر تو منّت نهاد وتو را به اسلام هدایت کرد».

فرزدق هم یکی از افتخارات خود را این می داند که جدّ وی تنها کسی است که از زنده به گور کردن دختران جلوگیری کرد! او در این باره می گوید:

وَ مِنّا الَّذی مَنَعَ الوائِداتِ *** وَاَحیَا الوَئیدَ فَلَم یُؤاد

«از ما است کسی که از زنده به گور شدن دختران جلوگیری نمود ومحکومان به مرگ را زنده کرد، پس آنها (محکومین به زنده به گور شدن) زنده به گور نشدند».(۱)

در دو آیه زیر، به این حقیقت که عرب جاهلی از وجود دختر احساس نفرت می کرد، اشاره شده است:

(وَإِذا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالأُنْثی ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدّاً وَ هُوَ کَظیمٌ)(نحل/۵۸): «هنگامی که به یکی از آنان نوید ولادت دختر داده می شد صورت او تیره وخشم خود را فرو می برد».

(یَتَواری مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ ما بُشِّرَ بِهِ أَیُمْسِکُهُ عَلی هُون أَمْ یَدُسُّهُ فِی التُّرابِ أَلا ساءَ ما یَحْکُمُونَ).(نحل/۵۹)

«از بدی خبر خود را پنهان می سازد ونمی داند که چه بکند آیا او را به آن ذلّت وخواری نگاه دارد یا در خاک پنهان سازد، چه بد داوری می کنند!».

۶_ اندیشه عرب جاهلی در باره فرشتگان

آنان روی یک رشته اندیشه های پنداری، فرشتگان را جزء اناث دانسته وآنها را

۱- [۱] بلوغ الارب، ج۳، ص ۴۶.

دختران خدا می انگاشته اند، چنانکه می فرماید:

(أَلِرَبِّکَ الْبَنـاتُ وَ لَهُمُ الْبَنُونَ* أَمْ خَلقْنَا المَلائِکَهَ إِناثاً وَ هُمْ شاهِدونَ* أَلا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْکِهِمْ لَيَقُولُونَ* وَلَدَاللّهُ وَ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ* اَصْطَفَى الْبَناتِ عَلَى الْبَنِينَ* ما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ) (صافات/۱۴۹ تا ۱۵۴).

«آیا برای پروردگار تو است دختران وبرای آنان است، پسران؟ آیا آنان مشاهده کرده اند (ودیده اند) که ما فرشتگان را دختر آفریده ایم؟ آگاه باش آنان از روی جهل می گویند خدا فرزند آورد والبتّه دروغ می گویند، چگونه خدا دختران را بر پسران بر گزید؟ چگونه (وچه جاهلانه) داوری می کنید؟».

۷ـ کیفیت بهره گیری از حیوانات

اگر عرب جاهلی از گوشت و شیر و پشم چهار حیوان یاد شده امتناع میورزید، در مقابل از مردار و خون و خوک و حیواناتی که به صورت شکنجه و آزار آنها را می کشتند ــ و شاید آن را یک نوع عبادت گمان می کردند ــ بهره می گرفت و آیه یاد شده در زیر، گوشتهای مورد تحریم اسلام را که همگی در جاهلیت حلال بود، یادآور می شود و این خود درجه تمدن وانسانیت این گروه را بیان می کند.

(حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَهُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ ما أُهِلَّ لِغَيْرِ اللّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَهُ وَ المَوْقُوذَهُ وَ الْمُتَرَدِّيَهُ وَ النَّطِيحَهُ وَ ما أَكَلَ السَّبُعُ إِلاّ ما ذَكَّيْتُمْ وَ ما ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَ اَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالأَزْلامِ ذلِكُمْ فِسْقٌ) (مائده/۳).

آیه فوق، امور یاد شده در زیر را حرام می کند:

۱ــ گوشت مردار. ۲ــ خون. ۳ــ گوشت خوک. ۴ــ حیوانی که به غیر نام خدا ذبح شود.۵ــ حیوانی که به زجر کشته گردد.۶ــ حیوانی که خفه شود. ۷ــ حیوانی که به وسیله پرت شدن از بلندی بمیرد.۸ــ حیوانی که به ضرب شاخ حیوان دیگری کشته شود.۹ــ حیوانی که به وسیله حیوان زنده ای بمیرد مگر اینکه به موقع به آن برسند و آن

را ذبح کنند.۱۰_ حیوانی که در مقابل بتها ذبح شود».

اگر قرآن از اکل گوشت این نوع از حیوانات نهی می کند به خاطر این است که بهره گیری از آنها در میان اعراب رواج کامل داشت وبرای ذبح حیوان طرق زیر را به کار می بردند:

الف: حیوان را میان دو چوب یا میان دو شاخه درخت سخت می فشردند تا بمیرد و از گوشت آن استفاده کنند (اَلْمُنْخَنِقَةُ).

ب: حیوان را به قدری می زدند تا جان بسپارد (اَلمَوقُوذَةُ).

ج: حیوان را از بلندی پرت می کردند تا بمیرد (اَلْمُتَرَدِّيَه).

د: دوحیوان را به جان یکدیگر می انداختند و آن دو حیوان آنقدر به هم شاخ می زدند که یا یکی یا هر دو جان می دادند ! (اَلنَّطيحَهُ).

۸_ تقسیم با «ازلام»

تقسیم گوشت از طریق «ازلام» یک نوع قمار رایج بود. «ازلام» جمع «زلم» بر وزن «شرف» چوبه های تیر را می گفتند که تقسیم گوشت به وسیله آن انجام می گرفت و کیفیّت آن به شرح زیر بود:

ده نفر شتری را خریداری کرده و ذبح می نمودند سپس ده چوبه تیر را (که روی هفت عدد از آنها سهام مختلفی را از یک تا هفت سهم می نوشتند و روی سه عدد دیگر چیزی نمی نوشتند) در کیسه مخصوصی می ریختند سپس هر یک از آنها را به نام یکی از آن ده نفر در می آوردند، هفت نفر از آنها برابر سهمی که روی آن تیرها نوشته شده بود، نصیب داشت و چیزی در برابر آن نمی پرداخت، ولی آن سه نفری که تیرهای سفید به نام آنها اصابت می کرد، هر کدام بهای یک سوّم حیوان را می پرداخت بدون اینکه از حیوان سهمی ببرد.

قرآن از تقسیم گوشت به این شیوه در آیه یاد شده نهی می کند ومی گوید:

(وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالأَزْلامِ) زیرا یک نوع قمار است که مفسده قمار را نیز دارد.

۹_ تأخیر ماه های حرام

گردش یک دوره کامل کره ماه را به دور زمین، یک ماه می نامند و این کار در سال دوازده بار تکرار می شود. و از میان این دوازده ماه، چهار ماه آن را «اشهرالحرم» می نامند که سه تای آن پشت سر هم«ذی القعده»، «ذی الحجّه» ومحرم» ویک ماه از آن به نـام «رجب» تـک وجـدا است. تحریم جنـگ در این چهار ماه از سـنت های رایـج در میان عرب جاهلی بود و شایـد این رسم از ابراهیم خلیل به صورت یک سنّت خوب وکهن به آنان رسیده بود.

متولیان کعبه ویا سـران عرب، گاهی با گرفتن مبلغی (یا از روی هوی وهوس) ماههای حرام را به تأخیر می انداختنـد، که قرآن از آن به لفظ «نسیء» تعبیر می آورد، آنجا که می فرماید:

(إِنَّمَاالنَّسىءُ زِيـادَةٌ فِى الكُفْرِ يُضَـلُّ بِهِ الَّذينَ كَفَرُوُا يُحِلّونَهُ عاماً وَ يُحَرِّمُونَهُ عاماً لِيُواطِؤا عِـدَّةَ ما حَرَّمَ اللّهُ فَيُحِلُّوا ما حَرَّمَ اللّهُ زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمالِهِمْ وَ اللّهُ لا يَهْدِى الْقَومَ الْكافِرينَ) (توبه/۳۷).

«تـأخیر ماههـای حرام فزونی در کفر است که از این طریق کـافران گمراه می شونـد. یک سال، آن را حلال وسال دیگر آن را تحریم می کنند تا با تعداد ماههایی که خداوند تحریم کرده مطابق گردد وعدد چهار تکمیل شود واز این راه آنچه را که خدا تحریم کرده حلال می شمردند، کردارهای زشت آنان در نظرشان زیبا جلوه کرده، خدا گروه کافران را هدایت نمی کند».

کیفیت «نسیء» وتأخیر ماههای حرام وجا به جا کردن آنها، در کتابهای تاریخ وتفسیر وارد شده; یکی از صور آن این بوده که گروهی که تـاب متـارکه نبرد وغـارت در سه مـاه پشت سر هم را نداشـتند،بـا پرداختن مبلغی، از متولیـان کعبه درخواست می کردند که در ماه محرم، جنگ و نبرد و غارت را حلال اعلام کنند وبه جای آن،

ماه صفر ماه حرام معرفی گردد تا عدد چهار تکمیل شود؛ در آیه فوق به این مطلب اشاره شده است:(لِيُواطِؤُا عِدَّةَ ما حَرَّمَ اللّهُ): تا مطابق شماره ماههای حرام، ماه حرام اعلام کنند» واگر در سالی ماه حرام را به عقب می انداختند، در سال دیگر، همان ماه حرام را، ماه حرام اعلام می نمودند؛ چنانکه می فرماید:(يُحِلُّونَهُ عاماً وَ يُحَرِّمُونَهُ عاماً).

۱۰_ بهره کشی ظالمانه

واژه «استعمار» و«استثمار» از مقدّس ترین لغات زبان عربی است ولی متأسفانه به مرور زمان از معنای واقعی خود بیگانه گشته ومفاد ضد خود را در برگرفته است. استعمار از «عمران» به معنای تلاش برای آبادی و«استثمار» از «ثمر» به معنای میوه دهی واحد طبیعی و سود آوری یک واحد صناعی است.

قرآن در باره واژه نخست میگوید:

(هُوَ الَّذی أَنْشَأَكُمْ مِنَ الأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيها)(هود/۱۱): اوست که شما را از زمین(خاک) آفرید وعمران وآبادی آن را از شما طلبید).

ودر باره واژه دوّم می فرماید:

(كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذا أَثْمَرَ وَ اتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصادِهِ وَ لا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْرِفينَ) (انعام/۱۴۱).

«از میوه آن هنگامی که به ثمر می نشیند، بخورید وحقّ آن را به هنگام درو بپردازید واسراف مورزید، خداوند اسرافگران را دوست نمی دارد».

ولی امروز _ از بخت بد _ هر دو واژه معنای بس بدی به خود گرفته؛ لفظ استعمار به معنای بردگی و نوکری و تسلّط مستکبر بر دارایی مستضعف وبه غارت بردن آن، وواژه «استثمار» به معنی سودجویی ظالمانه وبهره کشی بی حدّ ومرز انسانی از انسان دیگر به کار می رود.

ودر هرحـال، ربـاخواری به حق، مصـداق روشن این اصـل است; ربا خواران ثروت خـدادادی را در یک قطب گرد می آورند وتمام زیانهای اقتصادی را متوجه طرف دیگر می سازند; زیرا سرمایه رباخوار شب وروز دسترنج طبقه مستمند رامی بلعد خواه گیرنده وام سود ببرد خواه زیان.

نظام رباخواری، سـتون فقرات اقتصاد عرب جاهلی را تشـکیل می داد و شدیـدترین مبارزه قرآن با آداب ورسوم عرب جاهلی، متوجّه این شیوه از نظام اقتصادی آنان است; ما برای نمونه یک آیه را یادآور می شویم:

(یـا أَیُّهَـا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ ذَرُوا مـا بَقِیَ مِنَ الرِّبوا إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ*فَـإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَـاذَنُوا بِحَرْب مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِنْ تُبْتُمْ فَلَکُمْ رُؤُسُ أَمْوالِکُمْ لا تَظْلِمُونَ وَ لاتُظْلَمُونَ)(بقره/۲۷۸ و ۲۷۹).

«ای افراد با ایمان از خـدا بپرهیزیـد وآنچه را از مطالبات(بهره) باقی مانـده است رها کنیـد اگر ایمان داریـد، اگر چنین نکردید اعلان جنگ با خدا وپیامبر او بدهید ولی اگر توبه کنید، سرمایه های شما از آن شما است(در این صورت) نه ستم می کنید، و نه مورد ستم قرار می گیرید».

شگفت اینجـا است که این گروه برای تحلیل ربا منطق خاصـی داشـتند ومی گفتنـد (إِنَّمَا الْبَیْعُ مِثْلُ الرِّبوا)(بقره/۲۷۵): بیع و ربا مانند هم هستند» اگر داد وستد حلال است، بهره کشی از پول نیز حلال می باشد!

قرآن در کوبیدن منطق آنان می فرماید:

(وَ أَحَلَّ اللّهُ الْبَیْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبوا): «نه! چنین نیست! خدا داد وستد را حلال، و ربا را حرام شمرده است».

در داد وستد، طرفین به صورت یکسان وارد میدان کار می شوند و احتمال سود وزیان بر هر دو به طور یکسان حاکم است در حالی که در نظام رباخواری، رباخوار

هیچ گاه ضرر نمی بیند وپیوسته ضررها متوجه طرف دیگر است وبه خاطر همین روشنامتعادل، مؤسّسات رباخواری هر روز بر وسعت ثروت خودمی افزایند و در حالی که طرف مقابل به زحمت، قوت لایموتی به دست می آورد و به زندگی ادامه می دهد.

امّت دور از تعالیم آسمانی

پیامبر گرامی در میان امّتی مبعوث به رسالت گردید که از تعالیم الهی پیامبران، کاملاً به دور بودند، واز زمان اسماعیل تا آن روز در میان آنان پیامبری بر انگیخته نشده بود، قرآن در این باره می فرماید:(وَلکِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّکَ لِتُنْذِرَ قَوْماً ما آتیهُمْ مِنْ نَذِیر مِنْ قَبْلِکَ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ)(قصص/۴۶).

«این رحمتی از طرف پروردگار تو بود، تا قومی را که پیش از تو بیم دهنده ای برای آنان نیامده است بترسانی، شاید متذکر شوند!».

در آیه دیگر می فرماید:(أَمْ یَقُولُونَ افْتَریهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ لِتُنْذِرَ قَوماً ما آتیهُمْ مِنْ نَذِیر مِنْ قَبْلِکَ لَعَلَّهُمْ یَهْتَدُونَ)(سجده/۳).

«آیا می گویند که این قرآن را به دروغ به خدا بسته است؟ بلکه آن کتاب حقّی است که از طرف پروردگار تو فرو فرستاده شده است تو گروهی را بیم دهی که پیش از تو بیم دهنده ای برای آنان نیامده، شاید که هدایت شوند».

ودر آیه سوم می فرماید:(لِتُنْذِر قَوماً ما أُنْذِرَ آباؤُهُمْ فَهُمْ غافِلُونَ) (یس/۶) تا قومی را بیم دهی که نیاکان آنان بیم داده نشده اند، در حالی که غافل وبی خبرند».

این آیات حاکی است که: قومی که پیامبر بر انذار آنان مبعوث گردیده، گروهی بودند که در میان آنان پیامبری مبعوث نشده بود. واین گروه جز قریش وتیره های نزدیک به آن کس دیگری نبود، وهرگز مقصود «عرب عدنانی» نیست، تا چه رسد به «عرب قحطانی»; زیرا در زمانهای پیشین میان گروه عرب زبان، پیامبرانی مانند هود وصالح وشعیب برانگیخته شده ودر اعصار پسین، افرادی ما نند «خالد بن

سنان»، و«حنظله» (۱) به عنوان نبی وهـادی برانگیخته شـده انـد; بنـابر این هرگز نمی توان گفت در میان گروه عرب زبان هیچ منـذری بر انگیخته نشـده بود. بلکه مقصود، قریش وقبائـل نزدیک به آنان است که در طول زمان، هیـچ پیامبری برای هـدایت آنان نیامده بود واین فترت سبب شده بود که قوم پیامبر از تعالیم شرایع آسمانی به دور باشند وفقط افراد انگشت شماری به نام «حنیف» از آیین ابراهیم پیروی کنند.

قرآن وضع این جامعه دور افتاده از تعالیم پیامبران را چنین تشریح می کند:

(وَاعْتَصِـمُوا بِحَبْـلِ اللّهِ جَمِیعـاً وَ لا ـ تَفَرَّقُوا وَاذْکُرُوا نِعْمَتَ اللّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ کُنْتُمْ أَعْـداءً فَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ فَأَصْـبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً وَ کُنْتُمْ عَلی شَفا حُفْرَه مِنَ النّارِ فَأَنْقَذَکُمْ مِنْها کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمْ آیاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ) (آل عمران/۱۰۳).

«همگی به ریسـمان خـدا چنگ زنیـد وپراکنـده نشویـد ونعمت های خـدا را بر خود به یاد آورید، آنگاه که دشـمنان یکدیگر بودید، میان قلبهای شـما الفت بخشید ودر پرتو نعمت او برادر شدید، وبر لب حفره ای از آتش بودید شما را از آن نجات داد، اینچنین خدا آیات خود را بیان می کند تا شاید شما هدایت یابید».

این آیه زندگی عرب را به گونه ای بس وحشتناک ترسیم می کند که ما برخی را توضیح می دهیم:

اوّلاً: با جمله (وَاعْتَصِـمُوا بِحَبْلِ اللّهِ) وضع عرب جاهلی راماننـد کسـی می داند که در قعر چاه افتاده وباچنگ زدن به ریسـمان محکمی که از بالا ـ به درون چـاه روانه می شود، نجـات یابـد. این گروه نیز در چـاه نـادانی فرو رفته بودنـد، وبـا چنگ زدن به ریسمان محکم قرآن وایمان، از آن زندگی شقاوت بار نجات یافتند.

ثانیاً: جمله (وَ کُنْتُمْ عَلی شَفا حُفْرَه مِنَ النّارِ فَأَنْقَذَکُمْ مِنْها)حاکی از آن

۱- [۱] در برخی از روایات اسلامی این دو نفر وارد شده است. به المیزان ج۱۶، ص ۲۵۷ و بلوغ الارب، ج۲، ص ۲۷۸ مراجعه بفرمایید.

است که زندگی آنان بسان کسی بود که بر لب حفره آتش قرار گرفته باشد وپیوسته زیر «شیفر» خالی گردد وچیزی نگذرد که به درون حفره فرو رود. ممکن است مقصود از این حفره آتش که عرب جاهلی بر لب آن قرار گرفته بودند علاوه بر دوزخ، همان نزاعها وکشمکشهای قبیله ای خانمان برانداز آنان باشد که سالیان درازی در میان آنان شعله ور بود، ولی در سایه اسلام، اخوت جای عداوت، وبرادری جای دشمنی را گرفت وهمگان به حکم آیه (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ) (حجرات/۱۰) برادر وبرابر شدند.

آیه یاد شده وضع محیطی را که پیامبر در آن برانگیخته شده بود، به طور فشرده بیان می کند.وبرای تفصیل آن اجمال، دو راه وجود دارد که فقط یکی از آن دو راه برای ما مطرح است:

۱ـ بررسی آیات دیگری که زندگی عرب وعادات واخلاق وافعال واعمال آنان را تشریح می کند.

۲ـ بازگشت به کتابهای سیره وتاریخ، بالأخص کتابهایی که پیرامون زندگی عرب جاهلی نوشته شده است. زیرا تاریخ نگاران مسلمان، زندگی وعادات وآداب عرب را به صورت بس ارزنده وآموزنده ای نوشته اند ودر میان پیشینیان قهرمان این میدان، ابن قتیبه استاد بدون معارض تاریخ عرب است، در میان متأخران می توان از: استاد سید محمود شکری آلوسی بغدادی، مؤلّف کتاب «بلوغ الارب فی معرفه أحوال العرب» در سه جلد واستاد دکتر جواد، مؤلّف کتاب «تاریخ العرب» در ده جلد را نام برد که محقّقان این بخش از تاریخ عرب می باشند.

***

پس از آگاهی از وضع زندگی عرب در عصر جاهلی، آن هم از دیدگاه قرآن، اکنون وقت آن رسید که به تحلیل شخصیت پیامبر وصفات وروحیات برجسته، وزندگی سراپا معنوی وحماسی او بپردازیم. ودر همه جا از خطوط قرآن بهره بگیریم.

۴– آیین پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)پیش از بعثت و آیین نیاکان او

آیات موضوع

۱ــ (وَ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَىَّ مِنَ التَّوراهِ وَ لأُحِلَّ لَكُمْ بَعضَ الَّذى حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَجِئْتُكُمْ بِ آيَه مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللّهَ وَ أَطِيعُون).(آل عمران/۵)

۲ــ (إِنّا أَنْزَلْنَا التَوْراهَ فِيها هُدىً وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذينَ أَسْلَمُوا لِلَّذينَ هادُوا).(مائده/۴۴)

۳ــ (عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوى).

ترجمه آیات

۱ــ «تصدیق کننده توراتم که پیش از من فرود آمده، و تحلیل کننده برخی از اموری هستم که بر شما مردم حرام شده است و با آیتی به سوی شما آمده ام از مخالفت خدا بپرهیزید ومرا اطاعت نمایید».

۲ــ «ما تورات را فرو فرستادیم در آن هدایت و نور است و از روی آن پیامبرانی داوری می کنند».

۳ــ «معلم نیرومندی به او تعلیم داده است».

تفسیر آیات

اشاره

در بخشهای گوناگون از زندگانی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از نظر قرآن سخن خواهیم گفت و در قسمتهای زیادی سیمایی روشن ودرخشان از نبی گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم)ترسیم خواهیم کرد، موضوع مهم، تنها تبیین وضع آیین او پیش از بعثت است، مسئله ای که کمتر

درباره آن سخن گفته شده وآنها هم که سخن گفته اند، به اندازه ای دشوار وپیچیده سخن گفته اند، که سیمای حقیقت زیر یک رشته بحثهای علمی و احتمالات انبوه، پوشیده مانده است. ما در این بحث کوشش می کنیم که خواننده گرامی را با روشن ترین دلیل، با آیین او آشنا سازیم.

آشنایی با آیین پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پیش از برانگیخته شدن به رسالت، در گرو این است که وضع آیین نیاکان وبرخی از اعمال آنها، روشن گردد زیرا معمولاً ایمان وتوحید ویا ضلالت و گمراهی کودک، شاخه ای از درختی است که در دل بیت می روید و شاخ و برگ می کشد، اگر ایمان وتوحید شخصیتهایی مانند «عبدالمطلب» و«ابوطالب» و«والدین پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)» به روشنی ثابت گردد، شک و تردید در ایمان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) قبل از بعثت و گرایش او به آیین توحید، وسوسه ای بیش نخواهد بود.

ما برای اینکه در مورد این موضوع به صورت مستدل ومبسوط سخن گفته باشیم نخست وضعیّت آیین نیاکان و اعضای بیت هاشمی را تشریح می نماییم سپس به تبیین چگونگی آیین رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم)پیش از بعثت می پردازیم.

نخست در باره آیین «عبدالمطلب»، «ابوطالب»، «عبد اللّه» پدر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، «آمنه» مادر گرامی رسول اللّه (صلی الله علیه وآله وسلم)سخن می گوییم.

۱ـ ایمان عبد المطلب

مقصود از «ایمان» در این بحث، اعتقاد به خدا واذعان به وجود او نیست زیرا قاطبه عرب به جز انگشت شماری از آنان، به وجود خالق یکتا معتقد بودند و اعتقاد به خدا جزء فرهنگ رسمی عرب به شمار می رفت که از ابراهیم(علیه السلام)به یادگار مانده بود، بلکه مقصود از آن یکتاپرستی و پرهیز از پرستش اصنام و بت ها است که اکثریت قریب به اتّفاق عرب را فرا گرفته بود و جز افراد معدودی از «احناف» همگان «بت» را می پرستیدند ولی سران بیت هاشمی ازاین پلیدی به دور بودند هرچند برخی از آنان از محیط متأثّر بوده و افرادی در آن بیت مانند«ابولهب» از آن دفاع می کردند

ص : ۴۲

ولی در اخلاص و توحید عبدالمطلب در یکتاپرستی کافی است که به سخنان مورخان در باره او گوش فرا دهیم.

۱ـ یعقوبی ـ تاریخ نگار قرن سوّم ـ می نویسد:

نیای پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) «عبدالمطلب»، پرستش بتان را ترک گفت و توحید در عبادت را پیشه خود ساخت وبه نذر خود در راه خدا وفا نمود وسنتهایی را پی ریزی کرد که وحی الهی اکثر آنها را تصویب نمود آنگاه به سنتهایی که نیای پیامبر پی ریزی کرده بود اشاره می کند.(۱)

۲ـ در حمله «ابرهه» به سرزمین مکه به قصد تخریب خانه خدا، توحید ویکتاپرستی «عبدالمطلب» وروگردانی او از «بتان» قریش، به خوبی دیده می شود او وقتی از تصمیم ابرهه آگاه شد و گزارش رسید که شتران او را سپاه پیل به یغما برده است، یکسره به اردوگاه «ابرهه» رفت ومورد تجلیل واحترام او قرار گرفت، تنها چیزی که از او درخواست کرد این بود که دستور دهد اموال به غارت رفته او را بازگردانند.

«ابرهه» از درخواست کوچک او در برابر تصمیم خطرناکی که او نسبت به تخریب کعبه نموده بود، در شگفت فرو رفت و گفت من از درخواست ناچیز تو درشگفتم من آمده ام خانه ای را ویران کنم که مایه افتخار قبیله ونیاکان تو است ولی تو از شترهایی که به غارت رفته سخن می رانی چه بهتر بود که از من درخواست می کردی تا از این کار صرف نظر کنم.

«عبد المطلب» با چهره باز و قلبی مطمئن گفت:من صاحب شترم وبرای مطالبه آن آمده ام خانه نیز صاحبی دارد، که از آن حفاظت می کند ابرهه گفت چیزی نمی تواند مانع از تصمیم من گردد این سخن را بگفت فوراً دستور داد که شتران او را بازگردانند او نیز پس از تحویل، همه را نذر کعبه کرد و در حرم رها نمود که هر نوع دست درازی به آنها، مایه ظهور خشم الهی گردد آنگاه به سوی قریش آمد وهمگان را از تصمیم ابرهه آگاه ساخت، سپس یکسره به سوی کعبه رفت و حلقه باب کعبه را با

۱- [۱] تاریخ یعقوبی، ج۲، ص ۸، ط نجف.

گروهی از قریش به دست گرفت وبه مناجات با خدای خود پرداخت و ضمن گفتگوی خود با خدا، چنین گفت:

«پروردگارا! به جز تو به کسی امیدی ندارم، آنان را از حریم خانه خود باز دار، دشمن خانه تو، دشمن تو است، آنان را از تخریب جلوگیری نما».(۱)

اگر نیای پیامبر یک فرد بت پرست بود در این لحظات حساس باید بسان دیگر مشرکان به بتان کعبه پناه ببرد، ودست حاجت به سوی آنها دراز نماید.

۳ــ در یکی از سالها، که آسمان از ریزش باران بخل میورزید، در چنین شرایطی، قریش حضور «عبدالمطلب» رسیدند و همگان بر فراز کوه «ابی قبیس» قرار گرفتند عبدالمطلب پیامبر را در حالی که آن روز کودکی بیش نبود همراه خود به کوه آورد وبا خدای خود چنین راز ونیاز کرد:

«خداوندا! این افراد بندگان و کنیزان تو و کودکان آنها هستند، تو از وضع آنان وخشک سالیهای پی در پی آگاه هستی، پروردگارا دامهانابود شده چیزی نمانده که نفوس نیز هلاک شوند، خدایا قحطی را به فراخی تبدیل بفرما، او در حالی که با خدای خود سخن می گفت ناگهان رحمت حق فرود آمد، بیابانها و گودالها را پرآب نمود».

در این مورد سرایندگان اشعاری در ستایش عبدالمطلب سروده اند که یک بیت آن را می نگاریم:

مبارک الاسم یستسقی الغمام به *** ما فی الأنام له عدل ولا خطر(۲)

«مبارک نام ، نامی که به وسیله او از ابر آسمان، باران طلبیده می شود در میان مردم برای او لنگه وهمتایی نیست».

در این مورد ابوطالب قصیده ای دارد که در سیره حلبی وغیره نقل شده است.

۴ــ شهرستانی در ملل ونحل سرگذشت «استسقاء» عبد المطلب را روشنتر

۱- [۱] سیره ابن هشام، ج۱، ص ۵۰; کامل ابن اثیر، ج۱، ص ۱۲.
۲- [۲] سیره حلبی، ج۱، ص ۱۳۱ــ ۱۳۳.

نقل می کند ومی گوید: دو سال گذشت قطره ای باران از آسمان مکه به سرزمین آن فرود نیامد، وی به ابوطالب دستور داد که فرزند او را «محمّد» که در آن روزها کودک شیرخواری بیش نبود حاضر کند، او نوه خویش را روی دست گرفت ورو به کعبه ایستاد، وگفت:خدایا به حقّ این کودک ما را از باران رحمت خود سیراب نما. این جمله ها را می گفت در حالی که نوه خود را به سمت بالا می انداخت، ومی گرفت، دعای او به هدف اجابت رسید، وچیزی نگذشت که باران رحمت به شدت بارید تا آنجا که ترسیدند که به مسجد الحرام آسیبی وارد شود.

سپس می نویسد: او در پرتو این نور (محمّد (صلی الله علیه وآله وسلم)) فرزندان خود را به اخلاق نیک وروشهای ستوده دستور می داد، و می گفت پس از این جهان سرای دیگری است که در آنجا نیکوکاران به پاداش کار خود وبدکاران به کیفر اعمال خود خواهند رسید.(۱)

۵ـ در سایه اختلافی که میان او وقریش پس از حفر چاه زمزم رخ داد، قریش برای رفع اختلاف تصمیم گرفتند که همراه عبدالمطلب به کاهنی که در جانب شام زندگی می کرد، مراجعه کنند در نیمه راه، عطش بر آنان غلبه کرد و همگی در آستانه مرگ قرار گرفتند، در این موقع تصویب شد که هر فردی از آنان برای خود گودالی به عنوان قبر بکند، که اگر مرگ او فرا رسد کسی که در کنار او است او را در گودال دفن کند و بدین صورت همگی جز آخرین نفر، در زیر خاک قرار گیرند و طعمه درندگان نشوند.هر فردی برای خود قبری کند و در انتظار فرا رسیدن مرگ خود نشست و همگی در این حالت به سر می بردندکه ناگهان «عبدالمطلب» گفت برخیزید در این بیابان گشت بزنیم شاید بر آبی دست یابیم زیرا دراز کشیدن و در انتظار مرگ نشستن جز ناتوانی، چیزی نیست، گشت زنی آغاز گردید، افراد در اطراف بیابان پراکنده شدند، ناگهان آبی از زیر پای شتر عبدالمطلب فوران کرد «عبدالمطلب» ویاران او تکبیر گفتند وبا شادی و خرسندی خاصی از آن نوشیدند و

۱- [۱] ملل ونحل شهرستانی، ج۲، ص ۲۴۸، مصر، تحقیق «بدران».

ظرفها را پر کرده و در همان نقطه از مخاصـمه با عبـدالمطلب دست برداشـتند و گفتند:خدایی که در این بیابان تو را با این آب زلال سـیراب کرده همان خدا نیز زمزم را در اختیار تو نهاده و لازم است همگی به مکه بازگردیم و سرپرستی «سقایت حجاج» را تو برعهده بگیری.(۱)

۶ــ اُمّ ایمن می گویـد «سـرپرستی محمـد» ــ پس از بـازگشت از صـحرا ــ بر عهـده من بود، روزی از او غفلت کردم ناگهـان «عبـدالمطلب» را بر بالین خود دیـدم وبه من گفت من فرزنـدم را در نقطه ای به نام «سدره » یافتم مبادا از او غفلت ورزی، اهل کتاب می گویند او پیامبر این امّت است و من از شـرّ آنان نسبت به او در امان نیستم. اُمّ ایمن افزود: عبد المطلب غذایی صرف نمی کرد مگر اینکه می گفت:فرزندم را حاضـر کنید و او را گاهی در کنار خود و گاهی روی زانو می نشاند ودر همه چیز او را بر خود مقدّم می داشت.(۲)

۷ــ او به هنگام مرگ، حکومت مکه وامور مربوط به کعبه را به فرزند خود «زبیر» وسـقایت زمزم وسرپرستی پیامبر را به فرزند دیگرش «ابوطالب» واگـذار کرد ووجود محمد را در خانواده خویش شـرف عظیم خواند واشـعاری به هنگام مرگ سـروده که مضمون آن تأکید بر سعی وکوشش در حفظ پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از گزند دشمنان می باشد.(۳)

با توجه به این قضایا ونظائر آن در تاریـخ، دیگر نباید در ایمان عبد المطلب وتوحید ویکتاپرستی او، شک وتردید نمود، مردی که پیوسـته مورد عنـایت گسترده الهی می باشـد، محال است گرد بت بگردد، از عبادت خـدای یکتا روی گردانـد وبه مخلوق چوبین وآهنین او متوسّل گردد.

پس از درگذشت پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم)ومطرح شدن خلافت عترت وپیدایش

۱- [۱] سیره ابن هشام، ج۱، ص ۱۴۰ــ ۱۴۴.

۲- [۲] سیره زینی دحلان در حاشیه سیره حلبی، ج۱، ص ۶۴.

۳- [۳] تاریخ یعقوبی، ج۲، ص ۱۰.

محدّثان عثمانی که پیوسته در پایین آوردن مقام علی وفرزندان او کوشش می نمودند، خصوصیات زندگی نیاکان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) رابه دست فراموشی سپرده شد زیرا نقل هر نوع رویدادی که از کرامت وفضیلت این بیت حکایت می کرد مایه سرفرازی امام بود از این جهت، غرض ورزیها ویا خوف وترس سبب شد که این بخش از زندگی بیت نبوی به صورت بسیار کم رنگ در تاریخ مطرح گردد و این مقدار کمی که نقل گردیده در پرتو الطاف الهی از گزند دشمنان مصون مانده است.

۲_ ایمان ابوطالب پیش از بعثت

اشاره

سیاست گذاران حکومتهای وقت، از ترس اینکه مبادا فضیلتی در حقّ امام علی(علیه السلام) به نام «ایمان پدر بزرگوار» او به نبوت پیامبر، ثابت گردد، سعی وتلاش نموده اند که او را یک فرد غیر مؤمن قلمداد کنند، واگر یک دهم شواهدی که بر ایمان ابوطالب در اختیار هست، در باره یک فرد بی طرف وجود داشت، همگان به ایمان او اذعان پیدا می گردند واو را صحابی عادل، وجانباز وفداکار، معرفی می نمودند ولی چون این دلایل انبوه در باره والد امیرمؤمنان علی(علیه السلام) است پرده های ضخیم تعصب مانع از آن شده است که سیمای واقع، به نحوی که هست مشاهده گردد از آنجا که در باره ایمان او کتابها ورساله های فراوان نوشته شده است وما نیز در کتاب «فروغ ابدیت» به گونه ای گسترده سخن گفته ایم، از این جهت در این مورد به فشرده گویی پرداخته وبه اندکی از دلایل روشن اشاره می نماییم ومجموع دلایل خود را در باره ایمان او به پیش از بعثت ویا پس از آن در دو بخش مطرح می کنیم:

الف: یکتا پرستی ابوطالب پیش از بعثت

۱_ توسّل به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در طلب رحمت

پس از درگذشت عبدالمطلب، که حفاظت پیامبر بر عهده ابوطالب بود، بار

دیگر خشک سالی عجیبی مکه وحومه آن را فرا گرفت قریش حضور عموی پیامبر رسیدند و از او درخواست نمودندکه برای آنان رحمت بطلبد او برادر زاده خود را بیرون آورد که بسان خورشیدی بود که ابرهای سیاه از اطراف آن کنار رفته باشد، و او را روی دست گرفت وپشت او را بر دیوار کعبه قرار داد، در حالی که با انگشت خود به او اشاره می کرد، مناجات خود را آغاز نمود ودر آسمان لکه ابری وجود نداشت، ناگهان دعای او مستجاب شد از کنار وگوشه، ابرها گرد آمدند باران شدیدی منطقه را فرا گرفت، بیابانها و آبادیها از باران پر شد ابوطالب بعدها در قصیده ای که در مدح پیامبر سروده به این واقعه اشاره می کند وقصیده از قصائد معروف است که در کتابهای ادب وحدیث وتاریخ نقل شده است چنانکه می فرماید:

وابیض یستسقی الغمام بوجهه *** ثمال الیتامی عصمه للأرامل

«سفید روئی که با چهره نورانی او باران طلبیده می شود، پناهگاه یتیمان وسرپرست بیوه زنان است».(۱)

وی این قصیده را موقعی که «بنی هاشم» همگی در شعب محصور بودند، سروده ودر آن ایمان روشن خود را به پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) وآیین استوار او ابراز داشته است اگر در زندگی ابوطالب دلیل وگواهی بر ایمان او جز چنین «استسقائی» کافیبود که اهل تحقیق، ایمان و یکتاپرستی او را پیش از بعثت یک امر مسلّم بگیرند.

۲_ زاهدی او را از تولّد فرزندش علی علیه السلام آگاه می سازد

یکی از افراد وارسته روزگار که به زهد وعبادت معروف بود، به ابوطالب گفت به من الهام شده است که به همین زودی از صلب تو فرزندی که ولی خدا می باشد،

۱- [۱] سیره حلبی، ج۱، ص ۱۱۶، و ابن هشام متن قصیده را در سیره آورده است به ج۱، ص ۲۷۲_ ۲۸۰ مراجعه شود.

متولّد می گردد، وقتی علی(علیه السلام) در کعبه دیده به جهان گشود او را در میان مردم از ولادت فرزند خود در خانه خدا مطّلع ساخت، سپس ابوطالب وارد کعبه شد واز خدا درخواست کرد که او را در گزینش نام برای نوزاد کمک کند، هاتفی ندا در داد و گفت:

فاسمه من شامخ علیّ *** علیّ اشتق من العلیّ

«نام او از نام بلند(خدای العلی) گرفته شده واز آن مشتق می باشد واسم او «علی» است».(۱)

۳_ برادر زاده را همراه خود به شام می برد

کاروان قریش عازم شام بود، وقرار بود ابوطالب نیز با آن کاروان برای امر بازرگانی به شام برود، تصمیم گرفته بود برادر زاده را در مکه نزد اقوام خود بگذارد، به هنگام حرکت کاروان، اشگ در دیدگان برادر زاده حلقه زد وعواطف سرشار عمو را طوفانی ساخت، از این جهت ابوطالب ناچار شد که «محمد» را نیز همراه خود به شام ببرد، ورنج سفر با کودک دوازده ساله را، تحمّل کند در این مسافرت ابوطالب از نزدیک احترام بی سابقه «راهب بُصری» را از برادر زاده خود مشاهده کرد، راهب شام با کمال صراحت گفت او همان پیامبری است که حضرت مسیح و پیش از او موسی بن عمران از طلوع او خبر داده است اگر یهودیان او را شناسائی کنند به قتل می رسانند.(۲)

یک چنین گفتاری از یک راهب بیگانه در باره «محمّد» مایه ایمان هر انسانی بی غرض می گردد تا چه رسد به ابوطالب که نسبت به برادر زاده خود سراسر عشق و اخلاص بود.

۱- [۱] مناقب ابن شهر آشوب ۳۶۰، بحار ۳۵/۱۹.

۲- [۲] سیره ابن هشام، ج۱، ص ۱۸۲، طبقات کبری، ج۱، ص ۱۲۰.

۴_ مورد اعتماد عبدالمطلب بود

اگر از همه این مسائل صرف نظر کنیم تاریخ نگاران اتّفاق نظر دارند که «عبدالمطلب» ابوطالب را کفیل پیامبر قرار داده بود آیا صحیح است که شخصیتی مانند عبد المطلب که سرشار از توحید واخلاص بود برادر زاده خود را که می دانست پیامبر آخر الزمان است به یک فرد مشرک وبت پرست بسپارد، و مردی را که سرانجام بتها را خواهد شکست در اختیار فردی بگذارد که در برابر بتها سجده وکرنش می نماید، عقل وخرد می گوید اگر خط مشترکی معنوی میان او و فرزندش ابوطالب وجود نداشت هرگز عزیز قریش را به چنین انسانی نمی سپرد.

ابوطالب در اشعار خود به چنین وصیت اشاره کرده ومی گوید:

راعیت فیه قرابه موصوله *** وحفظت فیه وصیّه الأجداد (۱)

«در باره محمّد پیوند خویشاوندی وسفارش نیاکان را رعایت کردم یعنی اگر در باره او جانبازی وفداکاری می کنم به خاطر سفارشی است که از نیاکان در باره حفظ «محمّد» به ما رسیده است».

این حوادث چهارگانه که همگی پیش از بعثت رخ داده به اضافه دیگر حوادثی که در این مقطع تحقّق پذیرفته ما را به ایمان و اخلاص و یکتاپرستی ابوطالب رهبری می کند و شک و شبهه را از دلها می زداید اکنون وقت آن رسیده که به دلائل ایمان او به نبوت پیامبر گرامی پس از بعثت اشاره کنیم این دلائل به اندازه ای فراوان است که نقل یک دهم آنها در این صفحات برای ما امکان پذیر نیست.

ب: ایمان ابوطالب پس از بعثت

اشاره

هرچند درباره ایمان او به برادر زاده خود کتابهای فراوانی نوشته شده وحقیقت

۱- [۱] سیره ابن هشام، ج۱، ص ۱۸۲، طبقات کبری، ج۱، ص ۱۲۰.

به نحو روشن، بازگو شده است ولی مشکل اذعان به ایمان او دو چیز است که یکی علاج پذیر ودیگری علاج ناپذیر است.

علّت شک در ایمان برای ساده لوحان این است که چرا او مانند ابوذر وابن مسعود در مسجد الحرام تظاهر به ایمان ننموده و فقط سعی خود را مبذول می داشت که برادر زاده را از گزند دشمن حفظ کند.

در حالیکه نکته تردید ویا انکار غیر این گروه این است که او پدر علی امیرمؤمنان است اگر ثابت شود که پدر او یک فرد مؤمن بوده در این صورت گذشته بر اینکه فضیلتی برای او ثابت می شود، سبب می گردد که دیگر خلفا از این فضیلت بی بهره شوند.

اگر جهت نخست از طریق دلائل تاریخی قابل رفع است ولی جهت دوم با بحث علمی برطرف نمی گردد. از این لحاظ ما در اینجا دلائل ایمان او را به نبوت برادر زاده اش را می نگاریم تا گروه نخست پس از دقت، شک را از دلها، بزدایند همچنانکه از خداوند «مقلب القلوب» خواستاریم، با ولایت تکوینی در دلهای گروه دوم تصرّف کند و آنها را برای درک حقیقت آماده سازد وبه آنان گوش شنوا و چشم بینا عنایت فرماید.

دلائل سه گانه بر ایمان ابوطالب

بهترین و مطمئن ترین راه برای کشف خصوصیات روحی یک فرد، دقّت در امور سه گانه مربوط به او است:

۱ــ گفتار او در این مورد.

۲ــ رفتار او در این ماجرا.

۳ــ سخنان نزدیکان وی در حقّ او.

ما برای کشف حقیقت هر سه راه را می پیماییم،تا ببینیم ما را به کجا رهبری می کنند.

ص : ۵۱

آثار ادبی که از او به یادگار مانده است

ما از میان قصائد طولانی وی قطعاتی چند انتخاب می نماییم وبرای روشن شدن مطلب ترجمه آنها را نیز می نگاریم:

لیعلم خیار النّاس انّ محمّداً *** نبیّ کموسی والمسیح بن مریم

أتانا بهدی مثل ما اتیابه *** فکلّ بأمر اللّه یهدی ویعصم(۱)

«اشخاص شریف وفهمیده بدانند که محمّد بسان موسی ومسیح پیامبر است همان هدایت الهی را که آن دو نفر در اختیار داشتند، او نیز دارد وتمام پیامبران به فرمان خداوند، مردم را راهنمایی واز گناه باز می دارند».

تمنیتم أن تقتلوه وإنّما *** أمانیکم هذی کأحلام نائم

نبی أتاه الوحی من عند ربّه *** ومن قال لا، یقرع بها سن نادم

«سران قریش، تصوّر کرده اند که می توانند بر او دست بیابند در صورتی که آرزویی را در سر می پرورانند که کمتر از خوابهای آشفته نیست او پیامبر است.وحی از ناحیه خدا بر او نازل می گردد وکسی که بگوید نه، انگشت پشیمانی به دندان خواهد گرفت».

ألم تعلموا انّا وجدنا محمّداً *** رسولاً کموسی خطّ فی أوّل الکتب

وانّ علیه فی العباد محبه *** ولا حیف فیمن خصه اللّه بالحب (۲)

«قریش، آیا نمی دانید که ما او (محمد) را مانند موسی پیامبر یافته ایم ونام

۱- [۱] دیوان ابوطالب، ص ۳۲; سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۷۳.

۲- [۲] شرح ابن ابی الحدید، ج۱۴، ص ۷۴ و دیوان ابوطالب، ص ۱۷۳.

ونشان او در کتابهای آسمانی قید گردیده است، وبندگان خدا محبت مخصوصی به وی دارند ونباید در باره کسی که خدا محبت او را در دل هایی به ودیعت گذارده ستم کرد».

واللّه لن یصلوا إلیک بجمعهم *** حتّی اوسد فی التراب دفینا

فاصدَع بأمرک ما علیک غضاضه *** وابشر بذاک وقرّ منک عیونا

ودعوتنی وعلمت انّک ناصحی *** ولقد دعوت وکنت ثمّ أمینا

ولقد علمت انّ دین محمّد (صلی الله علیه وآله وسلم) *** من خیر أدیان البریه دینا (۱)

«برادر زاده ام! هرگز قریش به تو دست نخواهند یافت،و تا آن روزی که لحد را بستر کنم، ودر میان خاک بخوابم، دست از یاری تو بر نخواهم داشت، به آنچه مأموری آشکار کن، از هیچ کس مترس، وبشارت ده، وچشمانی را روشن ساز، مرا به آیین خود خواندی ومی دانم تو، پند ده من هستی، و در دعوت خود امین و درستکاری، حقّا که کیش «محمّد» از بهترین آیینها است».

أو تؤمنوا بکتاب منزل عجب *** علی نبی کموسی أو کذی النون (۲)

«یا اینکه ایمان، به قرآن سراپا شگفتی بیاورید که بر پیامبری مانند موسی ویونس نازل گردیده است».

هریک از این قطعات، قسمت کوچکی از قصائد مفصّل و سراپا نغز ابوطالب است که ما به عنوان نمونه، برجسته های آنها را، که صریحاً ایمان اورا به کیش برادر زاده اش می رساند انتخاب نمودیم.

خلاصه سخن: هر یک از این اشعار در اثبات ایمان و اخلاص گوینده آنها کافی است و اگر گوینده این ابیات یک فرد خارج از محیط اغراض و تعصّبات بود

ص : ۵۳

۱- [۱] تاریخ ابن کثیر، ج۲، ص ۴۲.

۲- [۲] مستدرک حاکم، ج۲، ص ۶۲۳; مجمع البیان، ج۷، ص۳۷، الحجه/۵۷.

همگی بالاتّفاق به ایمان واسلام سراینده آن حکم می کردیم ولی از آنجا که سراینده آنها «ابوطالب» است ودستگاه تبلیغاتی سازمان های سیاسی اموی وعباسی پیوسته بر ضدّ آل ابوطالب کار می کردند، ازاین نظر گروهی نخواسته اند یک چنین فضیلت و مزیتی را برای ابوطالب اثبات کنند.

از طرفی وی، پدر علی است که دستگاههای تبلیغی خلفای اموی بر ضدّ او پیوسته تبلیغ می کردند، زیرا اسلام وایمان پدر وی، فضیلت بارزی در باره او حساب می شد در حالی که کفر وشرك پدران دیگر خلفا موجب کسر شأن آنها بود.

به هرحال، علیرغم تمام این سروده ها و گفتارها وکردارهای صادقانه، گروهی به تکفیر وی برخاسته، حتی به آن اکتفا نکرده وادعا کرده اند که آیاتی در باره ابوطالب که حاکی از کفر او است، نازل شده است تو گویی جهان اسلام مشکلی جز ابوطالب نداشت وباید آیاتی در باره او فرود آید ویا پیامبر از جایگاه او در دوزخ سخن بگوید.

راه دوّم برای اثبات ایمان ابوطالب

راه دوّم، شیوه رفتار او با پیامبر و نحوه فداکاری ودفاع او از ساحت اقدس پیامبر است وهر کدام از آن خدمات می تواند آئینه فکر وروشنگر روحیات او باشد، زیرا:

ابوطالب شخصیتی است که راضی نشد برادر زاده او دلشکسته شود، وعلیرغم تمام موانع ونبود امکانات، زحمت بردن او را به شام همراه خود پذیرفت.

پایه اعتقاد او به فرزند برادر، تا آن حدّ است که او را همراه خود به مصلّی برد وخدا را به مقام او قسم داد وباران رحمت طلبید.

وی در راه حفظ پیامبر از پای ننشست، وسه سال دربدری و زندگی در شکاف کوه واعماق دره را، بر ریاست وسیادت مکه ترجیح داد تا آنجا که این آوارگی

سه ساله، او را فرسوده ساخت و مزاج خود را از دست داد وچند روز پس از نقض محاصره اقتصادی که به خانه وزندگی برگشت، بدرود زندگی گفت.

ایمان او به رسول خدا به قدری قرص ومحکم بود که راضی بود تمام فرزندان گرامی وی کشته شوند ولی او زنده بماند علی را در رختخواب وی می خوابانید، تا اگر سوء قصدی در کار باشد به وی اصابت نکند بالاتر از آن روزی حاضر شد که تمام سران قریش به عنوان انتقام کشته شوند، و طبعاً بزرگان بنی هاشم نیز کشته می شدند اینک شرح آن:

سران قریش در خانه ابوطالب با حضور پیامبر انجمنی تشکیل دادند سخنانی میان آنان رد وبدل گردید، سران قریش بدون اینکه نتیجه ای از مصاحبه خود بگیرند از جای خود بلند شدند، در حالی که عقبه بن ابی معیط، بلند بلند می گفت: اورا به حال خود باقی بگذارید، پند ونصیحت سودی ندارد وباید او را ترور کرد وبه زندگی وی خاتمه داد.(۱)

ابوطالب از شنیدن این جمله، سخت ناراحت گردید ولی چه می توانست بکند، آنان به عنوان میهمان وارد خانه او شده بودند اتّفاقاً رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم)همان روز از خانه بیرون رفت و دیگر به خانه برنگشت طرف مغرب، عموهای آن حضرت به خانه وی سر زدند، اثری از او ندیدند ناگهان ابوطالب، متوجه گفتار قبلی «عقبه» گردید و با خود گفت حتماً برادر زاده ام را ترور کرده اند وبه زندگی او خاتمه داده اند.

با خود فکر کرد که کار از کار گذشته، باید انتقام محمّد را از فرعونهای مکه بگیرد تمام فرزندان هاشم و عبدالمطلب را به خانه خود دعوت کرد، دستور داد که هرکدام، سلاح برنده ای را زیر لباسهای خود پنهان کنند، و دسته جمعی وارد مسجد الحرام گردند، هر یک از آنها در کنار یکی از سران قریش بنشینند وهر موقع صدای ابوطالب بلند شد وگفت: یا معشر قریش ابغی محمّداً «ای سران قریش محمّد را

۱- [۱] لانعود إلیه أبداً و ماخیر من ان نغتالَ محمّداً.

ازشـما می خواهم»، فوراً از جـای خود برخیزنـد وهر کس شخصـی را که در کنـارش نشسـته است ترور کنـد، تا به این وسـیله جملگی به قتل برسند.

ابوطـالب عازم رفتن بود که ناگهان «زیـد بن حارثه» وارد خانه شـد و آمادگی آنها را دیـد دهانش از تعجّب باز مانـد، وگفت هیـج گزندی به پیامبر نرسـیده، وحضـرتش در خانه یکی از مسـلمانان مشـغول تبلیغ است این را گفت وبی درنگ دنبال پیامبر دوید، وحضـرت را از تصـمیم خطرناك ابوطالب آگاه ساخت پیامبر نیز برق آسا، خود را به خانه رساند چشم ابوطالب به قیافه جـذّاب ونمکین برادر زاده افتاد در حالی که اشك شوق از گوشه چشـمان او سـرازیر بود، رو به وی کرد وگفت: اَین کنتَ یا ابن أخی أکنتَ فی خیر؟ «برادر زاده ام کجـا بودی؟ در این مـدّت شـاد وخرم ودور از گزنـد بودی؟» پیـامبر جواب عمو را داد وگفت: از کسی آزاری به من نرسیده است.

«ابوطالب» تمام آن شب را به فکر فرو رفته بود وبا خود می اندیشـید ومی گفت:اگر چه امروز برادر زاده ام مورد هدف دشمن قرار نگرفـت، ولی قریش تـا او را نکشـند آرام نخواهنـد گرفت صـلاح در این دیـد که فردا پس از طلـوع آفتـاب موقـع گرمی مجلس قریش، با جوانان بنی هاشم وعبدالمطلب، وارد مسـجد گردد وآنها را از تصمیم دیروز خود آگاه سازد، شاید رعبی در دل آنها بیفتد وبعدها نقشه کشـتن محمّد را نکشـند آفتاب مقداری بالا آمد، وقت آن شد که قریش از خانه ها به سوی محافل خود روانه شوند، هنوز مشغول سخن نشده بودند که قیافه ابوطالب از دور پیدا شد ودیدند جوانان دلاوری به دنبال او می آیند همه دست وپـای خود راجمع کردنـد ومنتظر بودنـد که ابوطـالب چه می خواهـد بگویـد و برای چه منظوری بااین دسـته، وارد مسجد الحرام شده است؟

ابوطالب در برابر محفل آنان ایسـتاد وگفت: دیروز محمّـد، ساعاتی از دیـده های ما غایب گردیـد من تصوّر کردم که شـما به دنبال گفتار «عقبه» رفته، و او را به قتل رسانیده اید از اینرو تصـمیم گرفته بودم با همین جوانان وارد مسـجد الحرام شوم وبه هر یک دستور داده بودم در کنار یکی از شماها بنشیند، وهر موقع صدای

من بلند شد همگی بیدرنگ از جای برخیزند وبا حربه های پنهانی خود، خون شما را بریزند ولی خوشبختانه محمّد را زنده یافتم و او را از گزند شما مصون دیدم، سپس به جوانان دلاور خود دستور داد، که سلاحهای پنهانی خود را بیرون آوردند، وگفتار خود را با این جمله پایان داد به خدا قسم اگر او را می کشتید، احدی از شما را زنده نمی گذاشتم وتا آخرین نیرو با شما می جنگیدم و...(۱) .

شمای خواننده گرامی، اگر صفحات تاریخ زندگی حضرت ابوطالب را از نظر بگذرانید، ملاحظه خواهید نمود که وی چهل ودو سال تمام پیامبر را یاری نمود وبالأخص در ده سال اخیر زندگانی او، که مصادف با بعثت ودعوت آن حضرت بود جانبازی وفداکاری بیش از حد در راه پیامبر از خود نشان داد و یگانه عاملی که او را تا این حد استوار وپای برجا ساخته بود، همان نیروی ایمان وعقیده خالص او ونسبت به ساحت مقدّس پیامبر اسلام بوده است، واگر فداکاری های فرزند عزیز او علی را، به خدمات پدر ضمیمه کنید، حقیقت اشعار یاد شده در زیر که ابن ابی الحدید، در این باره سروده است برای شما روشن می شود اینک ترجمه بخشی ازآن اشعار:

«هرگاه ابوطالب وفرزند او نبود، *** هرگز دین، قد، راست نمی کرد.

وی در مکه از او حمایت کرد، *** و فرزند او در «یثرب» در گردابهای مرگ فرو رفت.[۲]

وصیت ابوطالب هنگام مرگ

وی هنگام مرگ به فرزندان خود چنین گفت: من «محمّد» را به شما توصیه می کنم زیرا او امین قریش وراستگوی عرب، وحائز تمام کمالات است آئینی آورده که دلها بدان ایمان آورده، امّا زبانها از ترس شماتت به انکار آن برخاسته است من

ص : ۵۷

۱- [۱] «واللّه لو قتلتموه ما أبقیت منکم أحداً حتی نتفانی نحن و أنتم» طبقات الکبری، ج۱، ص ۲۰۲_ ۲۰۳; طرائف، ص ۸۵. ۲. شرح ابن ابی الحدید، ج۱۴، ص ۸۴.

اکنون می بینم که افتادگان وضعیفان عرب، به حمایت او برخاسته وبه او ایمان آورده اند، ومحمّد با کمک آنها بر شکستن صفوف قریش قیام نموده است، سران قریش را خوار، خانه های آنان را ویران، وبی پناهان آنها را قوی ونیرومند ومصدر کار نموده است سپس گفتار خود را با جمله های زیر پایان داد:

ای خویشاوندان من، از دوستان وحامیان حزب او (اسلام) گردید هر کسی پیروی او را نماید، سعادتمند می گردد; هرگاه اجل مرا مهلت می داد، من حوادث روزگار را از او دفع می نمودم.(۱)

ما شک نداریم که وی در این آرزو راستگو بوده، زیرا خدمات وجانفشانیهای ده ساله او، گواه صدق گفتار او است چنانکه گواه صدق، وعده ای است که وی در آغاز بعثت به محمّد (صلی الله علیه وآله وسلم) داد، زیرا روزی که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)تمام اعمام وخویشاوندان خود را دور خود جمع کرد و آیین اسلام را به آنها معروض داشت، ابوطالب به او گفت: برادر زاده ام قیام کن، تو والا مقامی، حزب تو از گرامی ترین حزبها است تو فرزند مرد بزرگی هستی، هرگاه زبانی تو را آزار دهد، زبانهای تیزی به دفاع از تو برمی خیزند، و شمشیرهای برنده ای آنها را می رباید به خدا سوگند اعراب، مانند خضوع حیوان نسبت به مادرش، در پیشگاه تو خاضع خواهند شد.(۲)

ص : ۵۸

۱- [۱] «کونوا له ولاه، و لحزبه حماه، و اللّه لا یسلک أحد سبیلَه إلاّ رشد، و لایأخذ رشده ولا یأخذ أحد بهداه، إلاّ سعد، و لو کان لنفسی مدّه و فی أجلی تأخیر لکففت عنه الهزاهز، ولدافعت عنه الدوافع». سیره حلبی، ج۱، ص ۳۹۰; تاریخ الخمیس، ج۱، ص ۳۳۹.

۲- [۲] «اخرج ابن أخی فانّک الرفیع کعباً، و المنیع حزباً و الأعلی أباً و اللّه لا یسلقک لسان الاسلقته السن حداد، و اجتذبته سیوف حداد، و اللّه لتذلن لک العرب ذُلّ البُهم لحاضنها«الطرائف» تألیف سید بن طاوس، ص ۸۵ نقل از کتاب «غایه السئول فی مناقب آل الرسول» نگارش ابراهیم بن علی دینوری.

آخرین راه

خوب است ایمان و اخلاص ابوطالب را از نزدیکان بی غرض او بپرسیم زیرا اهل خانه به درون خانه وآنچه در آن می گذرد داناترند.(۱)

۱ـ وقتی علی(علیه السلام) خبر مرگ ابوطالب را به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)داد، وی سخت گریست و به علی دستور غسل وکفن صادر نمود و از خدا برای او طلب مغفرت نمود.(۲)

۲ـ امام باقر(علیه السلام) می فرماید: ایمان ابوطالب، بر ایمان بسیاری از مردم ترجیح دارد و به امیرمؤمنان دستور می داد از طرف وی حج بجا آورند.(۳)

۳ـ امام صادق(علیه السلام) فرمود: حضرت ابوطالب بسان اصحاب کهف است، که در دل ایمان داشتند، وتظاهر به شرک می نمودند، ازا ین جهت دوبار مأجور خواهند بود.(۴)

نظر دانشمندان شیعه

علمای امامیه وزیدیه، به پیروی از اهل بیت همگی اتّفاق دارند که ابوطالب یکی از افراد برجسته اسلام بوده و روزی که جان از بدنش خارج گردید، دلی مالامال از ایمان واخلاص به اسلام ومسلمانان داشت ودر این باره کتابها ورساله های زیادی نوشته اند از اعصار گذشته تاکنون هیجده کتاب در باره ایمان ابوطالب به رشته تحریر در آمده است برای آگاهی بیشتر به کتاب «الغدیر» ج۷، ص ۴۰۲ـ ۴۰۴ چاپ نجف مراجعه بفرمائید.

۱- [۱] أهل البیت أدری بما فی البیت.

۲- [۲] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج۱۴، ص ۷۶.

۳- [۳] همان مدرک، ص ۶۸.

۴- [۴] اسرّوا الإیمان و أظهروا الشرک فاتاهم اللّه أجرهم مرتین. اصول کافی، ص ۲۴۴.

بررسی حدیث «ضحضاح»

برخی از نویسندگان مانند بخاری ومسلم، از راویانی چون سفیان بن سعید ثوری، عبد الملك بن عمیر، وعبد العزیر بن محمد دراوردی، به پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم)چنین نسبت داده اند:

«وجدته فی غمرات من النار فأخرجته إلی ضحضاح».

«او (ابوطالب) را در انبوه آتش یافتم، پس وی را به ضحضاح (پایاب) منتقل نمودم».

«لعلّه تنفعه شفاعتی یوم القیامه فیجعل فی ضحضاح من النار یبلغ کعبیه یغلی منه دماغه».

«شاید که شفاعت من به او (ابوطالب) در رستاخیز سودی رساند پس در پایابی از آتش قرار گیرد که آتش، بر برآمدگی پاهای وی برسد به طوری که مغز او به جوش آید».

گرچه انبوه روایات اسلامی یاد شده ودلائل روشنی که بیان گردید، بی پایگی «حدیث ضحضاح» را اثبات می نماید، لکن به منظور روشن تر شدن مسئله در دو زمینه، به بررسی آن می پردازیم:

۱ـ بی پایگی سند حدیث ضحضاح

اشاره

چنانکه بیان گردید، راویان حدیث ضحضاح عبارتند از:سفیان بن سعید ثوری، عبدالملك بن عمیر، عبد العزیز بن محمد دراوردی که ما با استناد به سخنان دانشمندان علم رجال ـ از اهل سنت ـ (که احوال محدّثان را بیان می نمایند)، وضعیت آنان را مورد تحقیق قرار می دهیم:

الف: سفیان بن سعید ثوری

ابوعبد اللّه محمّد بن احمد بن عثمان است که ذهبی ـ یکی از دانشمندان

رجال اهل سنت ــ درباره سفیان ثوری، چنین می گوید:

کان یدلس عن الضعفاء «سفیان ثوری چنین بود که به هنگام نقل از راویان ضعیف تدلیس می نمود» (۱) .

این سخن گواه روشنگری است بر وجود تدلیس در روایات سفیان ثوری به طوری که احادیث وی را از درجه اعتبار ساقط می کند.

ب: عبدالملک بن عمیر

ذهبی، در مورد وی، چنین می گوید:

«طال عمره وساء حفظه، قال أبوحاتم لیس بحافظ، تغیر حفظه وقال أحمد ضعف یغلط وقال ابن معین: مخلط، وقال ابن خراش: کان شعبی لا یرضاه وذکر الکوسج عن أحمد انّه ضعیف جدّاً» (۲) .

«توان حفظ ونگهداری حدیث را نداشت ونیروی حافظه وی نیز، دگرگون گردید احمد ابن حنبل می گوید:در حفظ، او ناتوان بود و درست سخن نمی گفت; ابن معین می گوید: وی احادیث نادرست را با روایات صحیح، درهم آمیخته است. ابن خراش می گوید: شعبی نیز به وی رضایت نداده است. کوسج نیز از احمد ابن حنبل حکایت نموده که وی را به شدّت تضعیف کرده است».

از مجموع این سخنان استفاده می شود که عبدالملک بن عمیر، دارای صفات یاد شده در زیر بوده است:

۱ــ کم حافظه و فراموشکار.

۲ــ ضعیف (در اصطلاح رجال) یعنی کسی که نمی توان به روایت وی اعتماد نمود.

۱- [۱] میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۶۹.

۲- [۲] میزان الاعتدال، ج۲، ص ۶۶۰.

۳ــ پر غلط.

۴ــ مخلط (کسی که روایات نادرست را با روایات صحیح، مخلوط می نماید).

روشن است که هریک از صفات یاد شده، به تنهائی بر بی پایگی احادیث عبد الملک بن عمیر، گواهی می دهد در حالی که تمام این نقاط ضعف در وی گرد آمده است.

ج: عبدالعزیز بن محمد دراوردی

دانشمندان علم رجال از اهل سنت وی را نیز فراموشکار وبی حافظه دانسته اند که نمی توان به روایات او استدلال کرد.

احمد بن حنبل، در مورد او، چنین می گوید:

«إذا حدث من حفظه جاء ببواطيل» .

«هرگاه از حفظ، حدیث روایت نماید، سخنان بی پایه و نامربوط ارائه می دهد».

ابوحاتم نیز در باره وی می گوید:

لا يحتج به «به سخن وی نمیتوان استدلال کرد».

ابوزراعه نیز او را «سیئی الحفظ» یعنی بد حافظه، معرفی نموده است.(۱)

از مجموع آنچه بیان گردید، به روشنی معلوم می شود که راویان اصلی حدیث ضحضاح، در نهایت ضعف بوده وهرگز نمی توان به احادیث آنان، اعتماد نمود.

از این بیان روشن می شود که نقل بخاری و یا مسلم، دلیل بر صحت و استواری حدیث نیست، هرچند گروهی چشم بسته بر تمام روایات این دو کتاب صحّه گذارده اند.

۱- [۱] میزان الاعتدال، ج۲، ص ۶۳۴.

۲ـ متن حدیث ضحضاح با کتاب وسنت، مخالف است

در حدیث یاد شده به رسول خدا چنین نسبت داده اند که آن حضرت، ابوطالب را از انبوه آتش دوزخ، به پایابی از آتش منتقل نموده وبدین سان، موجب تخفیف عذاب وی گردید، ویا آرزو نموده که تا روز رستاخیز از وی شفاعت نماید. در حالی که قرآن مجید و سنّت پیامبر گرامی(صلی الله علیه وآله وسلم)تخفیف عذاب کافران و شفاعت شخص دیگری از آنان را نفی می نماید بنابراین، اگر ابوطالب کافر بود، هرگز پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) نمی توانست موجب تخفیف عذاب وی گردد ویا برای او آرزوی شفاعت نماید وبدین سان بی پایگی محتوای حدیث ضحضاح نیز، به ثبوت می رسد.

اینک دلائل روشن این مسئله را در پرتو کتاب وسنت، از نظر شما می گذرانیم:

الف: قرآن کریم در این زمینه چنین می فرماید:

(وَ الَّذینَ کَفَرُوا لَهُمْ نارُ جَهَنَّمَ لا یُقْضی عَلَیْهِمْ فَیَمُوتُوا وَ لا یُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذابِها کَذلِکَ نَجْزِیَ کُلَّ کَفُور).(۱)

«آتش دوزخ برای کافران است نه مرگ آنان فرا می رسد که بمیرند ونه عذاب آنان تخفیف داده می شود ما کافران را اینچنین، کیفر می دهیم».

ب: سنّت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز شفاعت برای کافران را نفی می کند که به عنوان نمونه به برخی از این احادیث، اشاره می نماییم:

۱ـ ابوذر غفاری از پیامبر گرامی(صلی الله علیه وآله وسلم)چنین روایت می کند:

«اعطیت الشفاعه وهی نائله من أُمّتی من لا یشرک باللّه شیئاً».(۲)

«به من شفاعت عطا گردید و آن برای کسانی از امّت من است که به خدا

۱- [۱] سوره فاطر، آیه ۳۶.

۲- [۲] الترغیب و الترهیب، ج۴، ص ۴۳۳.

مشرک نباشند».

۲ــ ابوهریره نیز از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)چنین روایت می کند:

«وشفاعتی لمن شهد ان لا إله إلاّ اللّه مخلِصاً وانّ محمّداً رسول اللّه یصدق لسانه قلبه وقلبه لسانه».(۱)

«شفاعت من برای کسی است که با اخلاص به یگانگی خدا گواهی دهد وبگوید:أَشْهَدُ أَنْ لا إلهَ إلاّ اللّه وبه رسالت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز شهادت دهد وبگوید: أَشْهَدُ أَنَّ مَحَمَّداً رَسُولُ اللّهِصلَّى اللّه علیه و آله و سلَّم به طوری که سخن او با ایمان قلبی وی هماهنگ باشد».

آیات وروایات یاد شده به روشنی بی پایگی متن حدیث ضحضاح را به ثبوت می رسانند.

نتیجه:

در پرتو آنچه گذشت، معلوم گردید که حدیث ضحضاح، از نظر سند و از جهت متن ومحتوا، هیچ پایه واساس ندارد ونمی توان بدان استدلال نمود وبدین سان استوارترین دژی که دشمنان ابوطالب به منظور مخدوش ساختن ایمان نیرومند ابوطالب به آن پناهنده می شدند ،فرو می ریزد.

***

ایمان والدین پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

دلائل روشن تاریخی ما را به ایمان نیاکان وعموی پیامبر، حضرت ابوطالب (علیه السلام) رهبری نمود، اکنون وقت آن رسیده است که ایمان پدر ومادر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)را مورد بررسی قرار دهیم.

نظریه مشهور در میان علمای اسلام مانند «امامیه وزیدیه» ومحقّقان اهل

۱- [۱] الترغیب و الترهیب، ج۴، ص ۴۳۷.

سنّت این است که «والـدین» پیامبر (صـلی الله علیه وآله وسـلم) بر خط توحیـد بودند وآنی از آن منحرف نشده اند از آنجا که تاریخ از زنـدگانی هر دو کمتر ضـبط کرده است ازاین جهت، منکران ایمـان آنـان کوچک ترین دلیلی در دست ندارنـد، در حالی که برای اثبات ایمان آنان قرائنی در دست هست که اینک به ترتیب می نگاریم:

۱ــ روزی «فاطمه خثعمی» خود را بر «عبـد اللّه» عرضه کرد او در پاسـخ درخواست او دو شـعر انشاء کرد که از پای بندی او به عفت وپاکدامنی، کاملاً حکایت می کند وچنین گفت:

أمّا الحرام فالممات دونه *** والحل لا حل فاستبینه

یحمی الکریم عرضه ودینه *** فکیف بالأمر الذی تبغینه(۱)

«مرگ بهتر از اجابت به درخواست حرام است، درخواست حلالی وجود نـدارد که در آن بررسـی کنم، مرد کریم آبرو ودین خود را حفظ می کند، تا چه رسد به درخواست تو».

۲ــ پیـامبر گرامی(صـلی الله علیـه وآلـه وسـلم) در سـخنان خـود می فرمـود:«لـم أزل أنقـل مـن أصـلاب الطـاهرین إلی أرحـام الطاهرات= من پیوسـته از صـلب پـدران طاهر، به رحمهای مادران پاک منتقل می شـدم».مقصود از طهارت در این حدیث تنها پاکیزگی از اعمال زشت نیست، بلکه معنی وسیعی دارد که پاکیزگی از شرک وبت پرستی را نیز در بر می گیرد.(۲)

۳ــ در بـاره ایمـان مادر پیامبر (آمنه) کافی است بـدانیم که او از نبوت فرزنـد خود کاملاً آگاه بود، در سـفری که برای دیـدن بسـتگان خود به مـدینه رفته بود، وپیامبر را نیز همراه داشت، پیوسـته می دیـد که «احبار» یهود مـدینه از نبوت فرزند او خبر می دهند

۱- [۱] سیره حلبی، ج۱، ص ۴۶ وغیره.

۲- [۲] سیره زینی دحلان در حاشیه سیره حلبی، ج۱، ص ۵۸.

واو از ترس گزنـد آنـان فـوراً مـدینه را بـه عزم مکه ترک گفت ودر نیمه راه در نقطه ای به نـام «ابـواء» درگـذشت وبه هنگـام احتضار دیدگان خود را باز کرد، وبه صورت فرزند خود نگریست واین دو بیت را سرود:

إن صح ما أبصرت فی المنام *** فأنت مبعوث إلی الأنام

فاللّه انهاک عن الأصنام *** أن لاتوالیها مع الأقوام

«اگر آنچه در رؤیـا دیـده ام صـحیح وپا برجا باشـد تو بر انگیخته شـده جهانیان هستی خـدا تو را از گرایش به بت بازداشـته تا مانند دیگران به ولایت آنها معتقد نباشی».

آنگاه آخرین جمله های او این بود «کلّ حی میت، وکلّ جدید بال، وکلّ کبیر یفنی، وأنا میّتهٌ وذکری باق وولدت طهراً».

«هر زنده ای می میرد، هر تازه ای کهنه می شود، هر بزرگی، فنا پذیر است ومن می میرم ویاد من جاودان است و بر آیین پاک متولّد شدم».

زرقانی در شـرح مواهب از جلال الدین سـیوطی نقل می کند که او پس از نقل این قسـمت می گوید این اعترافها حاکی است که او یکتاپرست بوده زیرا از آیین ابراهیم نام برده واز رسالت فرزند خود بشارت داده است.(۱)

شیـخ مفید که بیانگر عقائد امامیه است می گوید: علمای امامیه اتّفاق نظر دارند که نیاکان پیامبر (صـلی الله علیه وآله وسـلم)از آدم تا عبـد اللّه همگی مؤمن و موحّـِد بودنـد و در این مورد با آیات قرآن واخبار اسـتدلال نموده انـد و خود پیامبر فرمود: من پیوسته از صلب پدران پاک به رحمهای مادران پاکیزه منتقل می شدم تا دیده به این جهان گشودم سپس می افزاید: آمنه بنت وهب بر خطّ توحید بود و او در زمره مؤمنان محشور می شود.(۲)

۱- [۱] الاتحاف، نگارش شیرازی، ص ۱۴۴، سیره زینی دحلان در حاشیه سیره حلبی، ج ۱، ص ۵۷.
۲- [۲] أوائل المقالات، ص ۱۲.

۴_ ابن کثیر در کتاب «البدایه والنهایه» روایات فراوانی را گرد آورده که همگی از ایمان و توحید والدین پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)حکایت می کند که ما برخی را نقل می کنیم:

روزی پیامبر در یکی از خطابه های خود چنین گفت:«من محمّد بن عبد اللّه هستم هر موقع مردم دو دسته می شدند خدا مرا در جانب بهترین آنان قرار می داد تا اینکه از ابوین خود متولد شدم وهرگز دامنم به پلیدیهای جاهلیت آلوده نشد و از آدم تا برسد به والدینم، میوه ازدواج هستم، نه عمل زشت از این جهت بهترین شما هستم از نظر پدر».(۱)

۵_ عایشه می گوید:پیامبر از جبرئیل نقل کرد که او گفت، شرق وغرب را زیر ورو کردم، بهتر از «محمّد(صلی الله علیه وآله وسلم)» ندیدم. قبیله ای بهتر از بنی هاشم پیدا نکردم، ومقصود از «بهترین» همان ثبات در خطّ توحید وحفظ سنتهای ابراهیمی است.

۶_ شکی نیست که ابراهیم در باره فرزندان خود چنین دعا کرد:(وَاجْنُبْنی وَبَنِیَّ أَنْ نَعْبُدَ الأَصْنامَ): «مرا وفرزندانم را از ستایش بتها باز دار».

ودر آ(۲)یه دیگر ابراهیم (علیه السلام) از خدا درخواست کرد که:«توحید» را به صورت یک اصل ثابت در نسل او باقی بدارد.و آن را همانند سنت در نسل خود قرار داد. چنانکه می فرماید:(وَجَعَلَها کَلِمَةً باقِیَةً فی عَقبِهِ) (۳).

دعای ابراهیم هرچند شعاع گسترده ای دارد ولی نیاکان پیامبر قدر مسلّم آن است. اگر دعای ابراهیم در باره فرزندان خود به هدف اجابت رسیده و توحید به عنوان یک اصل ثابت در «نسل» او باقی مانده است. قطعاً نیاکان پیامبر مصداق مسلّم آن بوده اند.

***

۱- [۱] البدایه والنهایه، ج۲، ص ۲۵۵.

۲- [۲] سوره ابراهیم، آیه۳۵.

۳- [۳] سوره زخرف، آیه ۲۸.

این بحث اجمالی ما را به وضع بیت هاشمیوایمان اصیل سران وبزرگان آن هدایت می کند واین جریان می تواند روشنگر ایمان خود پیامبر پیش از بعثت باشد زیرا خانوده ای که در آن درخت توحید بارور گردد، وبزرگان آن از آیین فطرت، وتوحید ابراهیمی پیروی کنند، طبعاً مفخره آن بیت نیز از نخستین روزها بر همین مسیر خواهد بود البته این یک استنباط شخصی است ودلائل محکم واستوار تاریخی آن را به روشنی تأیید می کند .

دلائل ایمان پیامبر قبل از بعثت

۱ـ پیامبر گرامی پنج سال از دوران کودکی خود را، در صحرا در میان قبیله «بنی سعد» گذراند دایه او حلیمه می گوید: محمّد سه ساله بود که به من گفت چرا برادران خود را در روز نمی بینم؟ گفتم: آنها روزها گوسفندان را برای چرا به خارج از آبادی می برند، گفت: من نیز با آنان بیرون می روم گفتم: دوست داری بیرون بروی؟گفت: آری، فردای آن روز به هنگام خروج فرزندانم، سرمه در چشمان «محمّد» کشیدم، مقداری روغن بر موی او مالیدم وبرای حفظ از گزند در گردن او نخی انداختم که در آن مهره یمانی بود، او وقتی متوجه کار من شد، فوراً به من گفت: نه مادر، آرام باش با من کسی هست که مرا از گزند حفظ می کند.(۱)

۲ـ ابن سعد در طبقات خود نقل می کند در سفری که پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) همراه عموی خود به شام رفت، در نیمه راه راهبی به نام «بحیراء» او را دید وعلایم نبوت را در او دریافت، سپس رو به او کرده گفت: تو را به بتهائی به نام «لات وعزی» سوگند می دهم آنچه از تو می پرسم پاسخ بگو، پیامبر پیش از پرسش او به وی گفت: منفورترین چیزها نزد من همین دو بُت است که تو به آن سوگند یاد کردی، در این

۱- [۱] المنتقی به نقل بحار، ج۱۵، ص ۳۹۲. منتقی نگارش کازرونی است که هنوز چاپ نشده است. و من نسخه خطی آن را در کتابخانه حرم نبوی دیده ام، متن عبارت پیامبر این بود: مهلاً یا اماه فانّ معی من یحفظنی.

موقع«راهب» شیوه سوگند را دگرگون کرد وگفت:تو را به خدا سوگند می دهم، از آنچه می پرسم پاسخ بده پیامبر فرمود: هرچه که می خواهی بپرس.(۱)

۳ـ ابن سعد در طبقات خود می نویسد: روزگاری که محمّد، اداره امور بازرگانی خدیجه را پذیرفت وقرار شد که با اموال او بازرگانی کند «میسره» غلام خود را ملازم خدمت پیامبر ساخت، وی نقل می کند روزی در شام میان «محمّد» وبازرگان شامی در باره کالایی اختلافی رخ داد بازرگان شامی به «محمّد» گفت برای صدق گفتار خود به «لات وعزی» سوگند یاد کن. پیامبر در پاسخ او گفت: من هرگز به این دو سوگند یاد نکرده ام تو نیز از این دو اعراض بنما در این موقع بازرگان شامی به تصدیق پیامبر برخاست وگفت:حق با تو است، آنگاه به «میسره» گفت: به خدا سوگند، این مرد پیامبر است.(۲)

۴ـ روشن ترین گواه بر ایمان وتوحید او این است که در مدّت چهل سالی که پیامبر در میان مردم زندگی کرد، هرگز دیده نشد که یک بار بر بتی سجده کند، ویا از خطّ توحید کنار برود، بلکه سالیان درازی پیش از بعثت به «غار حراء» می رفت ودر آنجا به اعتکاف وعبادت خدا می پرداخت ودر همین حالت بود که امین وحی آمد واو را به نبوت ورسالت بشارت داد.

۵ـ امیرمؤمنان (علیه السلام) در خطبه «قاصعه» یاد آور می شود که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) از لحظه ای که از شیر گرفته شد، تحت زعامت بزرگ ترین فرشته خداوند قرار گرفت که هدایت وتعلیم او را برعهده داشت چنانکه می فرماید:

« ولقد قرن اللّه من لدن ان كان فطيماً أعظم مَلَك من ملائكته يسلك به طريق المكارم ومحاسن أخلاق العالم ليله ونهاره».(۳)

۱- [۱] طبقات ابن سعد، ج۱، ص۱۵۴; سیره ابن هشام، ج۱، ص ۱۸۲.
۲- [۲] طبقات ابن سعد، ج۱، ص ۱۵۶.
۳- [۳] نهج البلاغه، خطبه قاصعه، شماره ۱۸۷.

«از روزی که پیامبر از شیر گرفته شد(دو سال خود را به پایان رسانید) خدا او را با بزرگ ترین فرشته همراه ساخت، تا همراه او راه بزرگواریها را بپیماید، ومحاسن اخلاق را بیاموزد».

فردی که تحت تربیت چنین فرشته بزرگ قرار گیرد، و پیوسته بـا او همراه باشـد نه تنها از خطّ توحیـد کنار نمی رود، بلکه از گناه و خطا و جرم و اشتباه به دور می ماند و از هر لغزش عمدی و سهوی مصون و محفوظ می باشد.

***

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از کدام شریعت پیروی می کرد؟

اشاره

بـا این دلائـل، ایمـان وتوحیـد پیـامبر، پیش از بعثت به روشـنی ثابت شـد، اکنون وقت آن رسیده به مطلب دیگری که بیش از مسئله نخست ابهام دارد، اشاره کنیم وآن اینکه: پیامبر گرامی در چهل سال زنـدگی پیش از بعثت خود در عبادات ومعاملات خود، به کدام یک از شـرائع پیشـین عمل می کرد، اثبات توحید وخلوص ایمان او از شرک کافی در این مرحله نیست، در این جا باید روشن کرد که وی در کارهای فردی واجتماعی، در تشخیص حلالها وحرامها، کدام یک از شرائع را اسوه اتخاذ نموده وبر طبق آن عمـل می نمود. در این جـا نظریه های زیادی اظهار شـده که نقل آنها،ـ که غالباً همراه با دلیل نیست ـ مایه اطاله سخن است ومشایخ بزرگ اسلام در کتابهای خود به طرح این مسئله پرداخته ونظریه ها را نقل کرده اند، علاقمندان می توانند به کتابهای یاد شده در زیر مراجعه کنند.(۱) وما در این جا برخی از نظریه ها را مورد بررسی قرار می دهیم:

۱- [۱] «ذریعه» سید مرتضی، ج۲، ص ۵۹۵; «عدّه» شیخ طوسی، ج۲، ص ۶۰; «معـارج محقق حلّی، ص ۶۰، «مبادی» علاّمه، ص ۳۰، «بحار الأنوار»، ج۱۸، ص ۲۷۱، «قوانین» قمی، ج۱، ص ۴۹۱ در این کتابها نظریه های پنجگانه ای نقل شده است.

۱_ پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به هیچ شریعتی عمل نمی کرد

نظریه یاد شده را به ابی الحسین بصری نسبت می دهند.ولی تاریخ زندگی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آن را تکذیب می کنـد، زیرا او پیش از بعثـت، در «حراء» به اعتکـاف می پرداخت حتّی وحی الهی مـوقعی بر او فرود آمـد که وی در خلوتگـاه دائمی خود معتکف بود، آیا عبادت ممتّد او می تواند، بدون پیروی از شریعتی انجام گیرد؟

گذشته بر این، او پیش از بعثت بیست بار در مراسم حج شرکت داشته است(۱) ومراسم حج عبادتی است که برای خود ملاک مشخص ولازم دارد.

درست است که خِرد در یک رشته از امور دلیل وراهنمای انسان است و او در پرتو خرد برخی از زیبائیها وزشتیها را درک می کرده، و بر انجـام وترک آنهـا از عقـل فرمـان می برده، ولی هرگز ادراکـات عقلی همه جهـات زنـدگی انسـانی را روشن نمی سازد.

پیامبر در بخشی از عمر خود، بازرگانی می کرده، وبرای «خدیجه» تجارت می نموده وتجارت برای خود احکام حلال وحرامی دارد، آیا می توان گفت که در طول کار بازرگانی حلال وحرام در نظر او یکسان بود.

زنـدگی فردی و اجتماعی مردم مکه و حومه آن آمیخته با قمار و شـراب بود در صورتی که پیامبر گرد این امور نگردیـده وبه تقوی وپرهیزگاری معروف بوده است، ناچار در این میان هادی و راهنما و اسوه والگویی در اختیار داشـته است بنابر این نظریه «ابی الحسین بصری» با زندگی او سازگار نمی باشد.

آری احمد حنبل در مسـند خود از «سعید بن زید» حدیثی را نقل کرده که در آن حدیث، راوی برای پدر خود فضیلتی را ادعا کرده که پیامبر فاقد آن بوده است از این جهت نمی توان آن را صحیح دانست.

وی می گوید:پیامبر با زید بن حارثه سفره ای پهن کرده ومشغول خوردن غذا

ص : ۷۱

۱- [۱] وسائل الشیعه، ج۸، باب ۴۵ «باب تکرار حج و عمره»، ص ۸۷; بحار الأنوار، ج۱۱، ص ۲۸۰.

بودنـد که «زیـد بن عمرو بن نفیل» بر آن دو گـذشت، پیامبر زیـد بن عمرو را دعوت به خوردن غـذا نمود، ولی زید در پاسـخ گفت برادر زاده ام !من از گوشت حیوانی که به نام بت ذبـح شود مصـرف نمی کنم. از آن روز نیز دیـده نشد که پیامبر چنین غذائی را مصرف نماید.(۱)

یک چنین حـدیثی که از طریق سـعید فرزنـد زیـد نقل شـده است فاقـد ارزش خواهـد بود زیرا مفاد آن این است:فردی که در آستانه نبوت بوده، از نظر آگاهی از حلال وحرام، از یک فرد عادی نیز کمتر بوده است.

۲_ پیامبر یکی از شرائع پیشین پیروی می کرد

گروهی این نظریه را برگزیـده ومی گوینـد که او به حکم اینکه اعمال حج وعمره را به جا می آورد، واز میته اجتناب میورزید و از مُذکی استفاده می نمود طبعاً از یکی از شرائع پیشین پیروی می کرده است.(۲)

ولی اعمال یاد شـده ایشان همان طور که می توانـد از روی عمل به شـرائع پیشـین صورت پـذیرد، می توانـد از طریق دیگر نیز انجام گیرد وبه اصطلاح دلیل اعم از مدعی است.

از طرف دیگر عمل به یکی از شرائع پیشین اشکالاتی دارد که برخی را یاد آور می شویم:

الف: جواز عمل بر شـرائع پیشین، فرع این است که آن شرائع، جهانی بوده وبه منطقه وگروهی مخصوص نباشد، و اثبات عموم دعوت آنان کار آسانی هم نیست وما درباره آن در کتاب «مفاهیم القرآن» به طور مستدل وگسترده سخن گفته ایم.(۳)

۱- [۱] مسند احمد، ج۱، ص ۱۸۹_ ۱۹۰.

۲- [۲] ذریعه سید مرتضی، ج۲، ص ۵۹۶.

۳- [۳] مفاهیم القرآن، ج۳، صفحات ۷۳_ ۱۱۰.

ب: عمل به شرائع پیشین، در گرو آگاهی از احکام آنها است اکنون باید دید که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از چه راهی از آنها آگاه شده است در این جا دو احتمال وجود دارد که هر دو را یاد آور می شویم:

۱ــ از طریق معاشرت و آمیزش با اهل کتاب، از احکام وشرائع پیشین آگاه گردد. این راه به کلی مسدود بود زیرا او در طول زندگی با چنین گروهها معاشرت نداشت بالأخص در مکه، احبار وراهبانی وجود نداشته اند که از آنها، احکام وشرائع پیشین را بیاموزد.

گذشته از این، خصوص حضرت مسیح، شریعت گسترده ای نداشته، بلکه برای حلّ اختلافات یهود، وبرای تحلیل برخی از محرمات بنی اسرائیل مبعوث شده بود، و وحی الهی بر این مطلب گواه است چنانکه می فرماید:

(وَ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیَّ مِنَ التَّوراهِ وَ لأُحِلَّ لَکُمْ بَعضَ الَّذی حُرِّمَ عَلَیْکُمْ وَ جِئْتُکُمْ بِ آیَه مِنْ رَبِّکُمْ فَاتَّقُوا اللّهَ وَ أَطِیعُون).(۱)

«تصدیق کننده توراتم که پیش از من فرود آمده، و تحلیل کننده برخی از اموری هستم که بر شما مردم حرام شده است. وبا آیتی به سوی شما آمده ام از مخالفت خدا بپرهیزید ومرا اطاعت نمایید».

در این جا مطلب سوّمی نیز وجود دارد وآن اینکه از نظر روایات، رسول گرامیصلَّی اللّه علیه و آله و سلَّم بالاترین وبرترین انسانها است پس پیروی «فاضل از مفضول» با موازین عقل سازگار نیست.

۲ــ پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از طریق وحی از احکام پیشینیان آگاه می شد، وبر طبق آنها عمل می کرد. اگر این طریق را بپذیریم هرگز ثابت نمی شود که پیامبر تابع وپیرو پیامبران پیشین بوده است تنها چیزی که از آن می توان نتیجه گرفت این است که او بر احکامی که در شرائع پیشین وجود داشته است واز طریق وحی ویا الهام به او

۱- [۱] آل عمران، آیه ۵۰.

می رسید، عمل می کرد وبه یک نظر بسان پیامبرانی بود که با داشتن خصیصه نبوت، بر احکام تورات عمل می نمودندچنانکه می فرماید:

(إِنّا أَنْزَلْنَا التَوْراهَ فِیها هُدیً وَ نُورٌ یَحْکُمُ بِهَا النَّبِیُّونَ الَّذینَ أَسْلَمُوا لِلَّذینَ هادُوا).(۱)

«ما تورات را فرو فرستادیم در آن هدایت ونور است و پیامبرانی که تسلیم فرمان بودند از روی آن برای یهود داوری می کنند».

اگر راهنمای او الهام وبا نزول وحی باشد، در این صورت باید گفت بر یافته های غیبی خود عمل می کرد، چیزی که هست یافته های او مطابق یکی از شرائع پیشین بوده است واین همان نظریه سوم است که هم اکنون یاد آور می شویم:

۳ـ پیامبر مطابق الهام غیبی عمل می کرد

در این نظریه تأکید بر این است که او وظائف خود را پیش از بعثت از طریق الهام دریافت می کرد ومطابق آن عمل می نمود، و این وظائف در گرو این نبود که حتماً موافق شریعت پیشینیان باشد، یا مطابق شریعتی باشد که بعداً از طریق وحی الهی بر او فرود خواهد آمد.

این نظریه از دو نظریه پیش، محکمتر و استوارتر و سخن امیرمؤمنان گواه بر صدق آن است اینک به توضیح آن می پردازیم:

۱ـ مقام نبوت بالاترین مقامی است که به انسانی از جانب خدای بزرگ داده می شود، تشرّف به این مقام، در گرو آمادگی روحی است که در او به تدریج پدید آید، تا در پرتو آن، بتواند فرشته را ببیند، و وحی الهی را بشنود وبا ماوراء طبیعت ارتباط مستقیم پیدا کند، تحصیل چنین استعدادی، به طی مراحلی از عرفان وشناخت نیاز دارد که در زیر نظر یک معلّم غیبی انجام گیرد، تا دست او را گرفته،

۱- [۱] مائده، آیه ۴۴.

به مـدارج رفیع از کمال برساند و قرآن این حقیقت را چنین بیان می کند:(عَلَّمَهُ شَدِیدُ الْقُوی): «معلم نیرومندی به او تعلیم داده است».(۱)

بنـابراین پیـامبر گرامی (صـلی الله علیه وآله وسـلم) پیش از بعثت بی نیاز از معلّم غیبی، و تربیت های الهی نبوده وپیوسـته مورد عنایت الهی بوده است تا به حـدّی برسد، که شایسـته خطاب (اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذی خَلَقَ) گردد وامیر مؤمنان این حقیقت را در خطبه قاصعه مطرح می کند ومی فرماید:

«ولقد قرن اللّه من لدن ان کان فطیماً أعظم ملک من ملائکته یسلک به طریق المکارم، ومحاسن أخلاق العالم لیله ونهاره».(۲)

«از روزی که پیامبر از شـیر گرفته شد خدا او را با بزرگ ترین فرشته قرین و همراه ساخت تا به وسیله آن فرشته راه بزرگواریها را بپیماید، وبه نیکوترین اخلاق، آراسته گردد».

۲ـ عروه بـن زبیر از عـایشه نقـل می کنـد نخسـتین مرحلـه وحی که پیـامبر گرامیصـلَّی اللّه علیه و آله و سـلَّم بـا آن روبرو شـد رؤیاهای صادق بود، آنچه را در خواب می دید بسان سپیده فجر صادق پیش می آمد، سپس علاقه به تنهائی پیدا کرد و روزها را در خلوتگاه حراء می گذرانـد سـپس به سوی خانواده خود باز می گشت، پس از انـدی نیز به «حراء» می رفت وکار خود را از سر می گرفت و او پیوسته در این حالت بود که وحی الهی فرا رسید و او را به مقام نبوت مفتخر ساخت.(۳)

۳ـ کلینی در باب فرق میان نبی ورسول از امام باقر (علیه السلام)نقل می کند:

«نبی کسی است که حقایق را در خواب می بیند، همان طور که ابراهیم (علیه السلام)

۱- [۱] سوره نجم، آیه ۵.

۲- [۲] نهج البلاغه، خطبه قاصعه، شماره ۱۸۷.

۳- [۳] صحیح بخاری، ج۱، ص ۳، «باب بدء الوحی إلی رسول اللّه»; سیره ابن هشام، ج۱، ص ۲۳۴ـ ۲۳۶.

در عالم رؤیا مشاهده کرد وهمان طور که پیامبر اسباب نبوت را پیش از وحی دید، وبه همین حالت بود که جبرئیل او را مأمور رسالت نمود.

این ر(۱)وایات و نظائر آنها حاکی است که پیامبر گرامی(صلی الله علیه وآله وسلم) پیش از بعثت، تحت تربیت فرشته ای بود، وحقایق را در خواب می دید، و نداها را می شنید تا اینکه آمادگی پیدا کرد با امین وحی روبرو گردد و قرآن بر او فرود آید.

او در این فترت از زندگی، خدا را عبادت می کرد، و در آثار صنع به مطالعه وتفکّر می پرداخت، و در همین حال به وظائف شخصی خود در باره زن وفرزند...عمل می نمود ویگانه راهنمای او در این مرحله همان اتصالات غیبی او بود که او را در همه مراحل کمک می کرد، ودستورات خدا را در اختیار او می نهاد خواه مطابق شرایع پیشین باشد یا نه، یا مطابق شریعتی باشد که بعدها بر او فرود خواهد آمد یا نه.

این حقیقت در صورتی روشن می شود که بدانیم شخصیتهایی مانند حضرت یحیی ویا حضرت مسیح در دوران کودکی به مقام نبوت رسیده وبا جهان غیب ارتباط وپیوندی داشته اند چنانکه در باره حضرت یحیی می فرماید:

(یا یَحْیی خُذِ الْکِتابَ بِقُوَّهٍ وَ آتَیْناهُ الْحُکْمَ صَبِیّاً).(۲)

«ای یحیی کتاب را به استواری بگیر، ودر دوران کودکی به او «حکم» دادیم».

ودر باره حضرت مسیح از او چنین نقل می کند.

(إِنّی عَبْدُاللّهِ آتانِیَ الْکِتابَ وَ جَعَلَنِی نَبِیّاً).(۳)

«من بنده خدا هستم کتاب به من داده شده ومرا پیامبر قرار داده است».

۱- [۱] کافی، ج۱، ص ۱۷۶.
۲- [۲] سوره مریم، آیه ۱۲.
۳- [۳] سوره مریم، آیه ۳۰.

بنابراین پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) پیش از بعثت، مرحله ای از نبوت را دارا، واتصال وارتباط او با جهان غیب به گونه ای برقرار بوده است و او در این مرحله پیوسته در حال تکامل بوده که در چهل سالگی به مقام رسالت و ابلاغ پیام خدا به مردم شده است.

تا این جا با این قرائن وشواهد توانستیم نیمرخی روشن از سیمای حقیقت را ترسیم کنیم و نتایجی که از این بحث گسترده گرفته شد عبارتند از:

۱ــ پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) در خانواده ای دیده به جهان گشود که بر اعضای بزرگ آن، توحید و ایمان و تقوی وعفت حکومت می کرد و سران خانواده از آیین حنیف ابراهیمی دور نبوده وپیرو آن بوده اند.

۲ــ پیامبر گرامیصلَّی اللّه علیه و آله و سلَّم پیش ازبعثت با جهان غیب به نوعی ارتباط داشته و مرحله ای از نبوت را دارا بوده ودر چهل سالگی به مقام رسالت وتبلیغ پیام خدا مبعوث گردید.

۴ــ او در زندگی فردی واجتماعی خود، به آنچه از جهان بالا تلقی می کرد، عمل می نمود خواه با شریعتی تطبیق بنماید یا نه.

لازم به یادآوری است که زندگی پیامبر گرامیصلَّی اللّه علیه و آله و سلَّم رامی توان به سه بخش تقسیم کرد و هر بخش فصل مستقلی را تشکیل می دهد:

۱ــ زندگی رسول گرامیصلَّی اللّه علیه و آله و سلَّم از ولادت تا بعثت.

۲ــ زندگی پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) از بعثت تا هجرت.

۳ــ زندگی نبی اکرمصلَّی اللّه علیه و آله و سلَّم از هجرت تا رحلت.

بررسی و مجموع بخشهای سه گانه در جلد های ششم (همین کتاب) و هفتم به پایان می رسد و همگی تحت عنوان « پیامبر در قرآن» مطرح می گردند.

اینک به توضیح بخش نخست می پردازیم:

۵– دوران کودکی و نام های او در قرآن

آیات موضوع

۱ــ (أَلَمْ یَجِدْکَ یَتِیماً فَآوی* وَ وَجَدکَ ضالاًّ فَهَدی* وَ وَجَدَکَ عائِلًا فَأَغْنی). (والضحی/۶ــ۸)

۲ــ (فَأَوْحی إِلی عَبْدِهِ ما أَوحی). (نجم/۱۰)

۳ــ (وَما مُحَمَّدٌ إِلاّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ). (آل عمران/۱۴۴)

۴ــ (ما کانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَد مِنْ رِجالِکُمْ وَ لکِنْ رَسُول اللّهِ وَ خاتَمَ النَّبِیّینَ). (احزاب/۴۰)

۵ــ (وَ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ آمَنُوا بِما نُزِّلَ عَلی مُحَمَّد). (سوره محمّد/۲)

۶ــ (مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهِ وَ الَّذینَ مَعَهُ أَشِداءُ عَلَی الْکُفّارِ رُحَماءُ بَیْنَهُمْ). (فتح/۲۹)

۷ــ (وَ مُبَشّراً بِرَسُول یَأْتِی مِنْ بَعْدی اسْمُهُ أَحْمَدُ). (صف/۶)

۸ ــ (طه* ما أَنْزَلْنا عَلَیْکَ الْقُرآنَ لِتَشْقی).(طه/۱ــ۲).

۹ــ (یس* وَ الْقُرآنِ الْحَکیم) (یس/۱ــ۲).

ترجمه آیات

۱ــ« آیا تو را یتیم نیافت وپناهت داد؟ تو را گمراه یافت، هدایتت

نمود. تو را تهی دست یافت و بی نیازت ساخت».

۲ــ «پس به بنده خود وحی کرد آنچه را که وحی کرد».

۳ــ «محمّد پیام آوری بیش نیست که پیش از او نیز پیام آورانی بودند».

۴ــ «محمّد پدر هیچ کدام از مردان شما نیست، او پیام آور خدا و خاتم پیامبران می باشد».

۵ــ «آنان که به خدا ایمان آوردند و عمل نیک انجام داده اند وبه آنچه که بر محمّد فرود آمده، ایمان آورده اند».

۶ــ « محمّد پیام آور خدا است وکسانی که با او هستند سخت گیرند بر کافران، ومهربانند در میان خود».

۷ــ «بشارت دهنده ام به آمدن پیامبری بعد از من که نام او احمد است».

۸ــ « ای رسول ما قرآن را نازل نکردیم بر تو که (از کثرت عبادت وجهد در هدایت مردم) خود را برنج در افکنی».

۹ــ «یس. سوگند به قرآن حکمت آمیز».

تفسیر آیات

میلاد نور و رویدادهای پیش از بعثت

اشاره

پیامبر گرامی روز آدینه، به هنگام طلوع خورشید، در هفدهم ماه ربیع الأوّل سالی که ابرهه با سپاه پیل به مکه حمله کرد، دیده به جهان گشود و در روز بیست وهفتم ماه رجب، در چهلمین سال از عمر خویش به مقام نبوت ورسالت مفتخر گردید و هدایت جهانیان را بر عهده گرفت.(۱)

خصوصیات این بخش از زندگی او (ولادت تا بعثت) در کتابهای حدیث

۱- [۱] نظر معروف میان دانشمندان شیعه همان است که بیان گردید ولی محدّثان اهل سنّت در روز میلاد و بعثت آن حضرت نظر دیگری دارند که در کتاب «فروغ ابدیت» بیان شده است.

وتاریخ ضبط شده است، هر چند جدا سازی صحیح از ضعیف از میان این منقولات انبوه، کار آسانی نیست وبدون ضابطه «نقد تاریخ» و«حدیث شناسی» امکان نمی پذیرد.

در این میان قرآن از بین حوادث انبوه این بخش از زندگی آن حضرت، به حوادث انگشت شماری اشاره می کند، حوادثی که می تواند وضع نبوت او را روشن سازد و گواه بر صحّت ادّعای او باشد.

قرآن در سوره «والضّحی» به برخی از حوادث این بخش از زندگی اشاره می کند، آنجا که می فرماید:

(أَلَمْ یَجِدْکَ یَتِیماً فَآوی* وَ وَجَدکَ ضالاًّ فَهَدی* وَ وَجَدَکَ عائِلًا فَأَغْنی) (والضحی/۸ـ۶):« آیا تو را یتیم نیافت وپناهت داد؟ تو را گمراه یافت، هدایتت نمود. تو را تهی دست یافت وبی نیازت ساخت».

در این آیه از رویدادهای دوران کودکی، سه موضوع را متذکر می گردد:

۱ـ یتیمی در دوران کودکی.

۲ـ در پوشش هدایت قرار گرفتن پس از گمراهی.

۳ـ تهی دستی سپس، بی نیاز سازی.

اینک توضیح هر سه بخش:

الف: (أَلَمْ یَجِدْکَ یَتِیماً فَآوی)

«یتیم» در لغت عرب کسی است که پدر خود را از دست بدهد و«لطیم» کسی است که فاقد هر دو گردد.

پیامبر گرامیصلَّی اللّه علیه و آله و سلَّم در حمل مادر بود که پدر بزرگوار خود «عبد اللّه» را از دست داد، وی همراه با کاروان بازرگانی قریش درحال بازگشت به مکه در یثرب بیمار شد

ودر میان بستگان خود در آنجا بستری گردید، کاروان خبر بیماری او را به مکه آورد عبدالمطلب پدر عبد اللّه بزرگترین فرزند خود «حارث» را مأمور کرد که به یثرب برود و او را همراه خود بیاورد، او وقتی وارد «یثرب» گردید اطلاع یافت که برادر، بعد از یک ماه از حرکت کاروان با همان بیماری درگذشته است.(۱)

قبر عبداللّه پدر پیامبر، پیش از ایجاد مصلی در اطراف مسجد النبی در میان حجره ای محفوظ بود، ولی دشمنانِ آثار رسالت (سعودیها) به بهانه ایجاد مصلّی حجره را ویران کردند وآثار قبر را از بین بردند ومدفن وی جزو مصلّی گردید.

قرآن در این زمینه می فرماید:(أَلَمْ یَجِدْکَ یَتیماً فَاوی):« آیا تو را یتیم نیافت وپناهت داد؟».

گاهی «یتیم» در آیه به معنی «وحید» و«تنها» تفسیر می گردد ودر زبان عرب گوهر گرانبهای بی مانند را «الدّره الیتیمه» می نامند(۲). ولی تفسیر نخست با جمله (فَأَوی) بهتر تطبیق می کند.

یتیمی در دوران کودکی و همچنین تهی دستی (که در آیه به آن اشاره شده) پیوسته با سختی وناهمواری توأم می باشد و سازنده شخصیتی مقاوم ونستوه است. شخصیّت رجال بزرگ جهان، پیوسته مولود مصائب و مشکلات و ناهمواریهای دوران کودکی و آغاز زندگی آنان می باشد.

شخصیتی الهی که امّتی را باید تربیت کند وبا ابوجهلها و ابولهب ها روبه رو گردد، باید پخته سختیها وناهمواریها باشد تا بتواند در نشیب وفراز تبلیغ ودعوت، کاملاً خویشتن دار وبردبار بوده واختیار از کف ندهد.

امام هشتم(علیه السلام) در این مورد نکته دیگری را نیز متذکر می شود، آنجا که از

ص : ۸۱

۱- [۱] تاریخ طبری، ج۲، ص ۷_۸، سیره حلبی، ج۱، ص ۵۹.

۲- [۲] تفسیر قمی، ص ۷۲۹.

حضرتش سؤال کردند که راز یتیم شدن پیامبر چه بود؟ فرمود: «لِئلّا یجبَ عَلَیه حَقٌّ لِمَخْلوق»: تا حقّ اطاعت مخلوقی بر گردن او نباشد(۱) (زیرا پدر حق اطاعت بر گردن فرزند دارد).

ب: (وَ وَجَدَکَ ضالاًّ فَهَدی)

ضلالت به معنای گمراهی است و«هدایت» به معنای «راهنمایی» اکنون باید دید این کدام ضلالت است که منافی با عصمت نمی باشد؟ مفسران در این مورد، نظریه های گوناگونی نقل کرده اند که غالباً با ظاهر آیه تطبیق نمی کند، ولی با توجه به این که محور بحث، رویدادهای دوران کودکی وآغاز زندگی رسول گرامی(صلی الله علیه وآله وسلم) است، باید گفت ضلالت در آیه، به معنی «حالت نفسانی» و «صفت وجودی» در روح وروان نیست زیرا چنین حالتی در دوران بزرگی وپس از بلوغ پیدا می شود، یعنی آنگاه که انسان می تواند از هدایتهای الهی درونی(عقل) وبیرونی (پیامبران) بهره بگیرد، در این موقع است که تیرگی وتاریکی خاصی فراگیر قلب و دل می گردد و انسان به صورت یک موجود ضالّ وگمراه در می آید.

از آنجا که محور بحث در این آیات، تشریح وضع دوران کودکی وآغاز حیات پیامبر است، طبعاً نمی توان آن را به صورت یاد شده تفسیر کرد، بلکه باید گفت مقصود، بیان واقعیتی است که پیامبر و همه انسانهای جهان را فرا می گیرد وآن اینکه: هر انسانی در حدّ ذات، فاقد هدایت است و اگر هدایت و راهنمایی خدا شامل حال انسان نگردد، تمام افراد بشر در گمراهی باقی می مانند وبه بیانی دیگر: هر انسانی به حکم اینکه «ممکن» است، در حدّ ذات فاقد هر نوع کمال می باشد و هرچه دارد، ویا بعداً به دست می آورد همگی در پرتو عنایات او است وزبان حال هر موجودی این است که:«اَللّهُمَّ ما بِنا مِنْ نِعْمَه فَمِنْكَ»:پروردگارا! هر نعمتی (اعمّ از

۱- [۱] عیون الأخبار، ص ۲۱۰، ودر حدیثی امام صادق (علیه السلام) به همین نکته نیز چنین اشاره می کند:«لئلا یَکُونَ لأَحَد عَلَیْه طاعه» معانی الاخبار، ص ۲۰، علل الشرایع، ص ۵۵.

روحی وجسمی) از ناحیه تو است».

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) به حکم اینکه «انسان و موجودی ممکن» است، هر نوع کمالی را ــ از آن جمله کمال هـدایت ونعمت راهنمـایی را ــ از خـدا دارد واو در حـدّ ذات خود، بـا قطع نظر از هـدایت الهی که پیوسـته شامل حال او بوده است ضالّ(یعنی فاقد هدایت) بود ودر پرتو الطاف الهی از نخستین دوران حیات، هدایتهای الهی، فطری وتشـریعی نصیب حال او گردید.

روی این بیان، مفاد آیه دیگری که مخالفان عصـمت آن را مستمسـکی انگاشـته انـد روشن می گردد، آنجا که می فرماید:(ما كُنْتَ تَدْری مَا الْكِتابُ وَ لاَ الإيمانُ)(شوری/۵۲):«تو نمی دانستی که کتاب وایمان چیست»، وبه خواست خدا توضیح همین آیه در بحث عصمت پیامبر گرامیصلَّی اللّه علیه و آله و سلَّم،پیش از بعثت خواهد آمد.

ج: (وَ وَجَدَكَ عائِلاً فَأَغْنى)

«عائـل» در لغت عرب به معنای فقیر وتهیـدست است، تاریـخ گواهی می دهـد که پیامبر گرامی (صـلی الله علیه وآله وسـلم)در آغاز جوانی تهیدست بود، ابوطالب که خود، بزرگ قریش بود، وبه سـخاوت وشـهامت ومناعت طبع معروف بود، وقتی وضـع دشوار برادر زاده خود را دید، به او پیشنهاد کرد که چون خدیجه دختر خویلد به دنبال مرد امینی است که زمام بازرگانی او را بر عهـده بگیرد و مال التجاره او را در شام به فروش برساند، چه بهتر است که با او تماس بگیرد وآمادگی خود را برای تصدّی کارهای بازرگانی اعلام نماید.

خـدیجه در نخستین دیـدار، او را برای اداره کارهـای تجـاری خود برگزیـد وبـا پیامبر قراردادی به صورت مضاربه منعقـد کرد وطرفین پذیرفتنـد که بخشـی از سود «تجـارت» از آن پیـامبر باشـد، از این جهت حضـرت به هنگـام حرکت کاروان، همراه آن رهسپار شام شد وپس از بازگشت سهم خود را از سود بازرگانی برداشت وهمگی را در اختیار عموی خود ابوطالب نهاد.

ص : ۸۳

عظمت وسرشناس بودن اقوام وبستگان پیامبر، وامانت ودرستکاری امین قریش، و کرامتهایی که غلام خدیجه از او در سفر شام دیده و برای خدیجه نقل کرده بود، سبب شد که پیوند ازدواج میان پیامبر ودختر خویلد، برقرار گردد و از این طریق، «امین» از فقر وتهی دستی نجات یابد و آیه (وَ وَجَدَکَ عائِلًا فَأَغْنی) عینیّت پذیرد.

در این جا سه رویداد تاریخی مربوط به زندگی پیامبر پیش از بعثت، پایان پذیرفت.

نام های پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در قرآن

قرآن در حالی که او را غالباً با القاب «النبی» و«الرسول» یاد می کند، گاهی نیز لفظ «عبده» (بنده خدا) را در باره او به کار می برد و می فرماید:

(فَأَوْحی إِلی عَبْدِهِ ما أَوحی) (نجم/۱۰): «پس به بنده خود وحی کرد آنچه را که وحی کرد».

ولی در سوره های آل عمران و احزاب و محمّد و فتح او را «محمّد» نامیده ودر سوره صف او را «احمد» می خواند و از این طریق او را از پیامبرانی معرفی می کند که در قرآن دارای اسامی متعددی می باشند.(۱)

اینک با متن این آیات آشنا شویم:

۱ــ (وَما مُحَمَّدٌ إِلاّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ) (آل عمران/۱۴۴): «محمّد پیام آوری بیش نیست که پیش از او نیز پیام آورانی بودند».

۲ــ (ما کانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَد مِنْ رِجالِکُمْ وَ لکِنْ رَسُول اللّهِ وَ خاتَمَ النَّبِیّینَ) (احزاب/۴۰): «محمّد پدر هیچکدام از مردان شما نیست، او پیام آور خدا وخاتم

۱- [۱] مانند یعقوب، که نام دیگر او اسرائیل; ویا یونس که نام دوّم او «ذو النون» یا عیسی که مسیح نیز نامیده می شود، و همچنین «یوشع» که اسم دیگرش «ذوالکفل» است.

پیامبران می باشد».

۳_ (وَ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ آمَنُوا بِما نُزِّلَ عَلی مُحَمَّد) (سوره محمّد/۲):«آنان که به خدا ایمان آوردند وعمل نیک انجام داده اند وبه آنچه که بر محمّد فرود آمده ایمان آورده اند».

۴_ (مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهِ وَ الَّذینَ مَعَهُ أَشِدّاءُ عَلَی الْکُفّارِ رُحَماءُ بَیْنَهُمْ) (فتح/۲۹):« محمّد پیام آور خدا است و کسانی که با او هستند سختگیرند بر کافران، ومهربانند در میان خود».

۵_ (وَ مُبَشّراً بِرَسُول یَأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ)(صف/۶): «بشارت دهنده ام به آمدن پیامبری بعد از من که نام او احمد است».

تاریخ یاد آور می شود که نوزاد عبد المطلب در هفتم روز ولادت خود، نام محمّد به خود گرفت در حالی که از ناحیه مادر، «احمد» نیز نامیده شد.

ابوطالب عموی پیامبر، در اشعار خود به این رویداد اشاره می کند وباد آور می شود که عبدالمطلب با الهام از جهان غیب نام «محمّد» را بر او نهاد، آنجا که می گوید:

فَشَقَّ لَهُ مِنْ اسْمِهِ لِیُجِلَّه *** فَذُوا العَرشِ مَحْمُودٌ وَ هذا مُحَمَّدٌ (۱)

«خدا برای تکریم فرزند عبد اللّه از نام خود نامی جدا ساخت، نام صاحب عرش محمود و نام این نوزاد، محمّد می باشد».

از تواریخ استفاده می شود که نام محمّد کم وبیش در میان عرب رواج داشته است، وتاریخ اسامی شانزده نوزاد را ضبط کرده است، ولی هرگز پیش از پیامبر کسی نام احمد به خود نگرفته بود و او نخستین فردی است که به این نام نامیده شد.(۲)

۱- [۱] تاریخ ابن کثیر ۱/۲۶۶، الإصابه ۴/۱۱۵.

۲- [۲] تاریخ الخمیس دیاربکری، ج۱، ص ۲۵۴، الاصابه، ج۴، ص ۱۱۵.

شبهه بی اساس: رجال کلیسا در برابر دلایل روشن نبوت پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم)، تاب مقاومت نیاورده وپیوسته می کوشند از طریق ایجاد شبهات واهی و سست، از فشار وجدان خود بکاهند و در تضعیف عقاید جوانان اسلامی بکوشند; این گروه در مورد نام پیامبر که در انجیل یوحنا به لفظ احمد وارد شده است مدّعی شده اند که انجیل از نبوّت پیامبری به نام احمد گزارش داده در حالی که نام پیامبر مسلمانان محمّد است نه احمد!

این شبهه به اندازه ای بی پایه است که حتی نمی توان آن را در ردیف دیگر شبهات که استحقاق پاسخ دارند قرار داد، زیرا قرآنی که او را محمّد می نامد احمد نیز نامیده است مسلمانان که او را محمّد می خوانند احمد نیز می خوانند، ابوطالب در اشعار فراوانی که دارد او را احمد نامیده و در بیتی چنین می فرماید:

لَقَدْ أَكْرَمَ اللّهُ النَّبِيَّ مُحَمَّداً *** فَأَكْرَمُ خَلْقِ اللّهِ فِی النّاسِ أَحْمَدُ

«خداوند محمّد نبی را گرامی داشت ; گرامی ترین خلق خدا در میان مردم احمد است».

این تنها ابوطالب نیست که در قصاید متعدد خود از او به نام احمد یاد کرده است، بلکه امیرمؤمنان، و حسان بن ثابت شاعر عصر رسول خدا، و کعب بن مالک، و ورقه بن نوفل، و حمزه بن عبد المطلب و عاتکه دختر عبد المطلب، وصفیه همسر رسول خدا، وکسان دیگر در قصاید واشعار خود او را احمد نامیده اند و از این طریق باب این شبهه را به روی شبهه تراشان بسته اند.(۱)

اگر پیامبر در میان قریش به نام احمد، بسان «محمّد» معروف نبود هرگز نمی توانست با قاطعیت تمام وحی الهی را بر آنان تلاوت کند وبگوید:

۱- [۱] برای آگاهی از متون این قصاید واشعار به کتاب مفاهیم القرآن، ج۳، ص ۵۰۹_ ۵۱۶ مراجعه فرمایید.

(وَ إِذْ قالَ عیسَی بنُ مَرْیَمَ یا بَنی إِسْرائیلَ إِنّی رَسُولُ اللّهِ إِلَیْکَمْ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیَّ مِنَ التَّوْریهِ وَ مُبَشِّراً بِرَسُول یَأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمّا ج آءَهُمْ بِالْبَیِّناتِ قالُوا هذا سِحْرٌ مُبینٌ) (صف/۶).

«به یاد آر هنگامی را که عیسی بن مریم به بنی اسرائیل گفت: من پیام آور خدا برای شما هستم وتصدیق کننده کتابی هستم به نام تورات وبشارت دهنده از بعثت پیامبری که نام او «احمد» می باشد. وقتی چنین پیامبری (با این خصوصیات) آمد گفتند که این جادویی آشکار است».

از برخی از روایات استفاده می شود که از اسامی آن حضرت «یس» و «طه» است و از اینکه پس از این دو لفظ، پیامبر مورد خطاب قرار گرفته است، می توان صحّت آن را حدس زد چنانکه می فرماید:

(یس* وَ الْقُرآنِ الْحَکیمِ* إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ)(یس/۱_۳) ونیز می فرماید:(طه* ما أَنْزَلْنا عَلَیْکَ الْقُرآنَ لِتَشْقی)ولی در عین حال برخی بر آنند که این دو لفظ نیز از حروف مقطعه قرآن می باشند.

***

ص : ۸۷

۶– عصمت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پیش از بعثت

آیات موضوع

۱_ (أَلَمْ یَجِدْکَ یَتیماً فَاوی* وَ وَجَدَکَ ضالاًّ فَهَدی)(الضحی/۷_۶)

۲_ (یا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ* قُمْ فَأَنْذِرْ* وَ رَبَّکَ فَکَبِّرَ* وَ ثِیابَکَ فَطَهِّر*وَ الرُّجْزَ فَاهْجُرْ* وَلا تَمْنُنْ تَسْتَکْثِرْ* وَ لِرَبِّکَ فَاصْبِرْ)(مدثر/۷_۱).

۳_ (وَکَذلِکَ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما کُنْتَ تَدْری مَا الْکِتابُ وَ لاَ الإیمانُ وَ لکِنْ جَعَلْناهُ نُوراً نَهْدی بِهِ مَنْ نَشاءُ مِنْ عِبادِنا وَ إِنَّکَ لَتَهْدِی إِلی صِراط مُسْتَقیم) (شوری/۵۲).

۴_ (وَ إِذا تُتْلی عَلَیْهِمْ آیاتُنا بَیِّنات قالَ الَّذینَ لا یَرْجُونَ لِقائَنَا ائْتِ بِقُرآن غَیْرِ هذا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ ما یَکُونُ لی أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسی إِنْ أَتَّبِعُ إِلاّ ما یُوحی إِلَیَّ إِنِّی أَخافُ إِنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْم عَظیم) (یونس/۱۵).

۵_ (قُلْ لَوْ شاءَ اللّهُ ما تَلَوتُهُ عَلَیْکُمْ وَ لا أَدْریکُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِیکُمْ عُمُراً مِنْ قَبْلِهِ أَفَلا تَعْقِلُونَ) (یونس/۱۶).

۶_ (وَما کُنْتَ تَرْجُوا أَنْ یُلْقی إِلَیْکَ الْکِتابُ إِلاّ رَحْمَةً مِنْ رَبِّکَ فَلا تَکُونَنَّ ظَهیراً لِلْکافِرینَ) (قصص/۸۶).

ص : ۸۸

ترجمه آیات

۱ــ «آیا تو را یتیم نیافت وپناه داد و گمراه یافت و هدایت کرد، تهی دست یافت و توانگر نمود».

۲ــ «ای جامه به خود پیچیده! برخیز، بیم ده، خدای خود را بزرگ شمار، و جامه خود را پاک کن، و از «رجز» دوری جوی، منّت مگذار تا فزونی جویی وبرای خدا صبر و شکیبائی پیش گیر.

۳ــ «بر تو نیز بسان گذشتگان از پیامبران، روحی را به فرمان خود وحی کردیم وتو پیش از آن نمی دانستی که کتاب وایمان چیست؟ ولی آن را نوری قرار دادیم که هر کس از بندگان خود را بخواهیم با آن هدایت می کنیم، تو نیز به راه راست هدایت می نمایی».

۴ــ «هر موقع آیات روشن پیامبر بر آنها تلاوت می شود، کسانی که به لقاء ما (روز رستاخیز) امید ندارند می گویند قرآنی غیر این بیاور ویا آن را عوض کن; بگو من حق ندارم آن را از پیش خود تبدیل کنم، من از آنچه که بر من وحی می شود، پیروی می نمایم من اگر مخالفت پروردگارم را بکنم از عذاب روز بزرگ می ترسم».

۵ــ «بگو اگر خدا می خواست من قرآن را بر شما تلاوت نمی کردم و از آن آگاهتان نمی نمودم من مدّتها در میان شما پیش از آن زندگی کرده ام، چرا نمی اندیشید؟!».

۶ــ «تو هرگز امید آن نداشتی که کتاب بر تو نازل گردد مگر از طریق رحمت پروردگارت (به پاس این نعمت)پشتیبان کافران مباش».

تفسیر آیات

پنج دستاویز مخالفان عصمت

بحث های عمیق و گسترده ای درباره عصمت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)پس از بعثت انجام

خواهد گرفت، اکنون بحث ما در باره عصمت او قبل از بعثت است.

گروهی از بداندیشان که در صفحه زندگی پیامبر خاتم، نقطه سیاهی نجسته اند، به فکر افتاده اند که برای او پیش از بعثت نقطه ضعفی جستجو کنند تا شاید بتوانند عصمت او را در تمام دوران عمر متزلزل سازند.

ودر این مورد، آیات پنجگانه ای را دستاویز خود قرار داده وبه مرام خود استدلال نموده اند، شایسته است، این پنج آیه را که همگی مربوط به زندگی وی پیش از بعثت است مطرح نموده ومخالف را خلع سلاح کنیم. اینک مجموع این آیات به ترتیب مطرح می گردند:

آیه یکم:(وَوَجَدَكَ ضالاًّ فَهَدی) (الضحی/۶).

قرآن در سوره «الضحی» پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)را به عنوان یک فرد «ضال» معرفی می کند واین معرفی مربوط به دوران کودکی وجوانی او است، آنجا که می فرماید:

(أَلَمْ یَجِدْكَ یَتیماً فَاوی* وَ وَجَدَكَ ضالاًّ فَهَدی* وَ وَجَدكَ عائِلًا فَأَغْنی) (الضحی آیه های ۸ـ۶): «آیا تو را یتیم نیافت وپناه داد و ضالّ یافت و هدایت کرد، تهی دست یافت و توانگر نمود».

پیش داوران، لفظ «ضالّ» را به معنی گمراه در امور دینی تفسیر کرده و آن را معادل «کفر»، «شرک»، و... می دانند ومی گویند:پیامبر در مرحله ای از عمر بر همین حالت بوده ولی در پرتو نعمت الهی، هدایت یافت وبر هدایت مردم گمارده شد.

پاسخ:

ما در توضیح آیه از احتمالات متعددی که فخر رازی در تفسیر خود یاد کرده صرف نظر کرده وبه توضیح آیه می پردازیم.

لفظ «ضال» در لغت عرب در موارد سه گانه به کار می رود:

۱ـ گمراه ۲ـ گمشده ۳ـ گمنام. وآیه را با هر یک از سه احتمال تفسیر کنیم، خدشه ای بر ساحت مقدّس و عصمت پیامبر وارد نمی شود، مشروط بر اینکه در تفسیر آیه، صبر و حوصله به خرج دهیم تا به حقیقت برسیم:

الف: «ضالّ» به معنی گمراه: گمراهی در انسان به دو صورت متصوّر است:

۱ـ انسان پاسی از عمر خود را در شرک و کفر، یا گناه و نافرمانی بگذراند و آئینه روح او کاملاً تاریک وتیره گردد و در آیه (غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لاَ الضّالِّينَ) لفظ «ضالّ» در همین معنی به کار رفته است. در این مورد، ضلالت یک حالت وجودی وسایه وتاریکی است که بر روح و روان انسان حاکم می گردد و تیرگی بر روشنی عقل وخرد، چیره می شود.

۲ـ انسانی که هنوز چند صباحی از عمر او نگذرد ولی در مسیر شکوفایی نیروی فکری و عقلی قرار گیرد، یعنی انسانی که دوران صباوت و کودکی خود را می گذراند، به یک معنی «ضال» یعنی فاقد هدایت است در این مورد ضلالت یک حالت وجودی و یک وصف ثبوتی در روح و روان او نیست، بلکه کاملاً جنبه عدمی دارد و مقصود این است که فعلاً فاقد هدایت است و اگر وضع به همین منوال پیش رود، به ضلالت به معنی نخست که حالت تیرگی در روح است، منجر می گردد.

هرگاه مقصود از «ضالّ» در آیه، «گمراه» باشد، مقصود یک چنین ضلالت است، ضلالتی که بازگشت آن به فقدان هدایت است، نه حالت تیرگی و سیاهی دل وناپاکی روح و روان.

گواه براین سخن، این است که آیه در مقام بیان نعمتهایی است که خداوند جهان در دوران کودکی به پیامبر خود ارزانی داشته است، یکی از آن نعمتها این است که او در رحم مادر بود که پدر را از دست داد، در شش سالگی بود که مادرش درگذشت، در این شرایط سخت خداوند به او پناه داد وبا کمال عزّت در آغوش گرم جدّ بزرگوار خود «عبدالمطلب» و عموی گرامیش ابوطالب بزرگ شد.

او در آغـاز زنـدگی «فاقـد هـدایت» بـود زیرا هیـچ موجـودی بالـذات دارای کمـال نیسـت و هر کس و هر چیز، هرچه دارد از خداونـد بزرگ دریافت کرده است، و اگر لطف او نبود، هیـچ انسانی راه به مقصد نمی برد، موسـی بن عمران خدای جهان را به فرعون چنین توصیف می کند:(رَبُّنَا الَّذی أَعْطی کُلَّ شَیْء خَلْقَهُ ثُمَّ هَدی) (طه/۵۰).

خدای ما،خدایی است که آفرینش هر موجود را به او عطا کرده سپس او را هدایت نموده است.

بنابر این، آیه به حکم گفتگو در مورد نخستین دوران زندگی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است ناظر به فقدان هدایتهای ذاتی است وهـدایت هر موجودی حتی پیـامبر گرامی از جانب او است ویک چنین ضـلالت نمی توانـد معادل با شـرک باشـد، بلکه به معنی فقـدان کمال است که بالذات واجد آن نبود و خدا به او لطف فرمود و این فقدان از نخستین لحظه پیدایش انسان در رحم، آغاز می گردد و به تدریـج هـدایت الهی جای آن را می گیرد و هرچه انسان رو به رشـد کنـد هـدایت الهی نیز با او همگام می گردد، و پیامبر گرامی (صـلی الله علیه وآله وسـلم)نیز از این اصل «مسـتثنی» نبود، و از لحظه ای که شایسته دریافت هدایت الهی شد از درون وبرون در پوشش آن قرار گرفت.

از سخنان علی (علیه السلام) کاملاً استفاده می شود که آغاز این هدایت از لحظه ای بود که وی از شیر گرفته شد آنجا که می فرمایـد:«ولقـد قرن اللّه به من لـدن ان کـان فطیمـا أعظم ملک من ملائکته یسـلک به طریق المکارم ومحاسن أخلاق العالم لیلاً ونهاراً».(۱)

خداوند از روزی که پیامبر، از شـیر گرفته شد، بزرگ ترین فرشـته را با او همراه ساخت تا راه بزرگواریها وخویهای نیکو را به او بنمایاند».

خلاصه: هدایتی که در آیه (وَ وَجَدَکَ ضالاً فَهَدی) آمده، همان هدایتی

ص : ۹۲

۱- [۱] نهج البلاغه عبده خطبه ۱۸۷.

است که در گفتگوی موسی با فرعون، آمده است که فرمود:(أَعْطی کُلَّ شَیْء خَلْقَهُ ثُمَّ هَدی) هدایت و راه یابی هر انسانی افاضه ای است وهمگی از جانب خدا می باشد وافاضه چنین هدایتها گواه بر کفر وشرک ونافرمانی از فرمان نیست، وضلالتی هم که از کلمه «ضالّ» استفاده می شود همان زمینه های «خسرانی است که همه انسانها را شامل است وهمگی محکوم به آن می باشند، ولی گستردگی این «خسران» مانع از آن نیست که هدایت الهی از لحظاتی که به انسان درک و فهم می دهد آن را بی اثر سازد چنان که می فرماید:(إِنَّ الإِنْسانَ لَفی خُسْر* إِلاّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ) (العصر/۱و۲): «همه انسانها در ضرر و زیانند مگر کسانی که ایمان آورند وعمل صالح کنند».

زمینه خسران در همه انسانها وجود دارد، و اگر پذیرای هدایت الهی شد اثر آن خنثی می گردد و در غیر این صورت قوه خسران وزمینه های آن حالت فعلیت به خود می گیرد همچنان که زمینه های ضلالت در همگان وجود دارد و هدایت الهی، اثر آن را از بین می برد، ولی متمردان، به آن فعلیت وتحقّق و ثبات می بخشند چنان که می فرماید:(فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَی اللّهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَیْهِ الضَّلالَهُ) (نحل/ ۳۶).

«خداوند گروهی را هدایت کرد، وبرای برخی دیگر ضلالت، لازم و ثابت شد.

ودر آیه دیگر می فرماید:(فَرِیقاً هَدی وَ فَرِیقاً حَقَّ عَلَیْهِمُ الضَّلالَهُ) (اعراف/۳۰).

«گروهی را هدایت ولی گروهی به خاطر عدم بهره برداری از هدایتهای الهی، ضلالت وگمراهی دامنگیرشان شد».

بنابر این، در سیر معنوی انسان، هدایت وضلالت به این صورت تجلّی می کند.

نخست، ضلالت و خسران ذاتی است که بازگشت آن به فقدان کمال است،

و این حکم بر سراسر «عالم امکان» حاکم است.

آنگاه هدایت وراهنمایی الهی است که از مجاری گوناگون سراسر وجود بندگان و اشیا را فرا می گیرد.

مردم در برابر این هدایت بر دو نوعند، پذیرای لطف الهی، و ناپذیر، گروه نخست زمینه های ضلالت های ذاتی و خسران طبیعی را از بین می برند، ولی گروه دوّم، بر آن ثبات و استواری می بخشد.

ودر آیه مورد بحث، مقصود از ضلالت در کلمه «ضالاً» همان ضلالت نخست، و مقصود از هدایت در کلمه «فهدی» همان هدایتهای تکوینی و تشریعی است ولی مقصود از «ضلالت» در (حَقَّتْ عَلَيْهِمُ الضَّلالَه) همان حالتی است که برای انسان پس از ردّ هدایت الهی دست می دهد و تیرگی و تاریکی فضای روح را فرا می گیرد.

ضلالت نخست لازمه وجود امکانی است وهیچ موجود ممکن نمی تواند پا از آن فراتر نهد؛ در حالی که دوّمی عیب و مایه نکوهش و موجب مجازات است و انسان در قبول و عدم آن کاملاً مختار و آزاد است.

ب: «ضالّ» به معنی گمشده: در لغت عرب گاهی این واژه به معنی شخص ویا متاع گمشده به کار می رود و این یک معنی رایجی است که در فقه و حدیث برای آن شاهد فراوان است.

در فقه اسلامی بابی است به نام «جُعاله» که در آن باب می گویند شخصی که کالای او گمشده است می تواند به صورت کلی ــ نه با فرد مشخص ــ قرارداد ببندد وبگوید:«من ردّ ضالّتی فله كذا»: «هر کس شیئ گمشده مرا پیدا کند وبه من باز گرداند، برای او چنین پاداشی است». در این عبارت «ضاله» به معنی گمشده است، عرب به شتران سرگردان در بیابانها «ضوال الابل» می گویند، گویا گمشده و صاحب آن از پی اطلاع است؛ ابن منظور در لسان العرب می نویسد: عرب کلمات حکیمانه را «ضاله» می گوید و در حدیث آمده است:«الکلمه الحکیمه ضاله

المؤمن».«سخنان حکیمانه گمشده مؤمن است»، زیرا انسان پی گمشده ای می رود که گرانبها و ارزنده باشد و اگر چیز بی ارزشی از او گم شود آن را تعقیب نمی کند.

بنابراین هیچ بعید نیست که آیه ناظر به تاریخ دوران کودکی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) باشد که در «شعاب مکه» گم شده بود واگر رحمت الهی شامل حال او نگشته بود، جان خود را از دست می داد، و تاریخ حیات او بر چنین وضعی گواهی می دهد.(۱)

ج: «ضالّ» به معنی گمنام: این واژه در لغت عرب به معنی گمنام ومخفی وپنهان به کار می رود، در زبان عرب می گویند:«ضلّ الشیء، أی خفی وغاب» در قرآن از زبان مشرکان منکر معاد نقل می کند:(ءَ إِذا ضَلَلْنا فِی الأَرضِ ءَإِنّا لَفِی خَلْق جَدید) (سجده/۱۰).

«آیا آن روز که در زمین مخفی وپنهان شدیم باز در آفرینش جدیدی خواهیم بود؟».

ابن منظور در «لسان العرب» بر وجود این معنی در لغت عرب شواهدی را نقل می کند. در این صورت احتمال دارد که مقصود از «ضالّ» گمنامی و ناشناختگی او باشد که به وسیله فیض نبوت ونزول وحی «بلند آوازه شده»، و آیه (وَرَفَعْنا لَکَ ذِکْرَکَ) که در سوره بعد آمده است گواه بر این معنی می باشد و این دو سوره از نظر مضامین کاملاً به هم مربوط می باشند و سوره دوّم، به تعلیل مطالبی که در سوره نخست آمده است می پردازد.

هرگاه مقصود از لفظ«ضالّ» گمنامی و ناشناختگی باشد در این صورت مقصود از «فَهَدی» هدایت پیامبر نیست، بلکه هدایت مردم به سوی پیامبر است و در حقیقت ترکیب آیه چنین است: «فَهدی النّاس إلیك = مردم را به سوی تو هدایت

۱- [۱] لسان العرب، ج۱۱، ص ۳۹۲; بحارالأنوار، ج۱۶، ص ۱۳۷. در این صورت لفظ «إلی بیتک» پس از جمله «فهداک» در تقدیر خواهد بود.

نمود» وتفسیر سوّم از برخی از پیشوایان معصوم نقل شده است.(۱)

با توجه به هر سه تفسیر می توان گفت در آیه کوچکترین اشاره ای به نظریه پیشداوران در باره عصمت پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم)نیست، و کسانی که از آن برداشت نادرست می کنند، جهتی جز شتابزدگی در تفسیر آیه ندارند و اگر با صبر وحوصله پیش روند، مشکلات آیات برطرف می گردد.

آیه دوّم: (فَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ) (مدثر/۵).

قرآن به پیامبر در سوره «مدثر» دستور می دهد که از «رجز» اجتناب ورزد، اگر مقصود از آن «بت» باشد، خطاب دوری از آن، چه معنی می دهد؟ چنانکه می فرماید:

(یا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ* قُمْ فَأَنْذِرْ* وَ رَبَّکَ فَکَبِّرْ* وَ ثِیابَکَ فَطَهِّرِ* وَ الرُّجْزَ فَاهْجُرْ* وَلا تَمْنُنْ تَسْتَکْثِرْ* وَ لِرَبِّکَ فَاصْبِرْ)(مدثر/۷_۱).

«ای جامه به خود پیچیده! برخیز، بیم ده، خدای خود را بزرگ شمار، و جامه خود را پاک کن، و از «رجز» دوری جوی، منّت مگذار تا فزونی جویی و برای خدا صبر وشکیبائی پیش گیر».

پاسخ:

لفظ «رجز» در زبان عرب در موارد سه گانه زیر که شاید همگی از جزئیات یک معنی وسیع و کلّی باشند، به کار می رود:

۱_ عذاب. ۲_ آلودگی. ۳_ بت.

اکنون هر سه احتمال را در تفسیر آیه یاد آور می شویم تا روشن شود که در هیچ کدام گواهی بر وجود لغزش فکری در پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)،قبل از بعثت نبوده است.

۱- [۱] بحارالأنوار، ج۱۶، ص ۱۴۲.

الف:«رجز» به معنی عـذاب:توضـیح اینکه «رجز» به کسـر «راء» نُه بار در قرآن وارد شـده و در مجموع، مقصود از آن «عـذاب» است جز یک مورد، وموارد آنها را فهرست۳وار یادآور می شویم:

بقره/۵۹; اعراف/۱۳۴، و ۱۳۵ و۱۶۲; انفال/۱۱; سبأ/۵; جاثیه/۱۱; عنکبوت/۲۹.

ولی همین لفـظ به ضم «راء» فقط یک بار وارد شـده است و آن همان آیه سوره «مـدثر» است که هم اکنون به توضـیح آن می پردازیم و هر سه احتمال را مطرح می نماییم:

الف: «رُجز» به معنی عـذاب: اگر مقصود از آن «عذاب» باشد هدف دوری از اعمالی است که مایه عذاب می گردد و این نوع خطاب نشانه وجود زمینه های نزدیکی به وسایل عذاب در پیامبر نیست تا با عصمت او سازگار نباشد، زیرا خطابات قرآن جنبه عمـومی دارد و آنجـا کـه بـه شـخص پیـامبر خطـاب می نمایـد، مقصـود تعلیـم دیگران و تفهیـم عمـوم ملّت است ماننـد قـول معروف«إیّاک أعنی واسمعی یا جاره »: به تو می گویم، بشنو ای «جاره»(نام زنی است).

این نوع سخن گفتن، از بلاغت خاصی برخوردار است و هر نوع تبعیض را از میان بر می دارد وهمه مردم می گویند جایی که عزیزترین انسان دارای چنین خطاب و تکلیف باشد، حساب ما پاک است.

شما از این طریق می توانیـد بر هـدف بسـیاری از خطابهای قرآن که در آغاز نظر، با عصـمت او سازگار نیست، دست یابیـد از باب نمونه قرآن در باره «مضـرات شـرک» واینکه مایه تباهی کلیه اعمال نیک می گردد، پیامبر را مورد خطاب قرار می دهد تا تمام مشرکان جهان حساب خود را ببرند ; می فرماید:(لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ) (زمر/۶۵).

«اگر شرک ورزی همه اعمال نیک تو تباه می گردد».

ص : ۹۷

این خطاب به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است ولی مقصود، امت و هدف، تربیت کلیه انسانهاست.

ب: رجز به معنی آلودگی ظاهری: اگر مقصود از این واژه آلودگی ظاهری باشد، جز یک دستور العمل چیز دیگری نخواهد بود، ـ مثل اینکه به پیامبر دستور دهد که نماز بگزار ـ و برخی می گویند مقصود از آیه همین معنی است به گواه اینکه از ابن مسعود نقل شده که می گوید: ما با پیامبر در مسجدالحرام بودیم، ابوجهل وارد شد وگفت آیا در میان شما کسی هست که این چیز آلوده را بر محمّد پرتاب کند فوراً مردی برخاست و آن را گرفت وبه سوی پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) پرتاب کرد.[۱]

و اگر مقصود آلودگی روحی واخلاقی باشد که از صفات زشت دوری جوید، مفاد آن همان است که در معنی نخست(عذاب)، یادآور شدیم و این خطابها جنبه تعلیمی دارد.

ج: رجز به معنی بت وصنم: فرض کنیم که مقصود از آن «بت» است هرچند ثابت نیست که یکی از معانی آن بت باشد، بلکه ظاهر این است که این لفظ معنی گسترده ای دارد به معنی «آلوده» که بت نیز یکی از جزئیات آن است مانند قمار و ادوات و آلات آن که قرآن از آنها وشراب به لفظ «رجس» تعبیر آورده است آنجا که می فرماید: (إِنَّمَاالْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الأَنْصابُ وَ الأَزْلامُ رِجسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ) (مائده/۹۰).

«شراب وقمار وبت پرستی و «ازلام» (یک نوع بخت آزمایی) پلیدی است و از کارهای شیطان به شمار می رود».

همان طور که «رجس» با معنی وسیع خود بر همه موارد یاد شده اطلاق می گردد همین «رجز» نیز این حالت را دارد.

حالا ما فرض کنیم که«بت» از معانی مستقیم این لفظ است و مقصود از آن

[۱] عیون الأثر، ج۱، ص ۱۰۳.

در آیه همین است ولی دستور به دوری از بت، شاهد بر وجود بت پرستی در مخاطب که خطاب به او جنبه کلی و قانونی و جهانی دارد، نیست زیرا همان طور که یاد آور شدیم خطابهای قرآن همگی از مقوله «إیّاك أعنی واسمعی یا جاره» است.

شاهد این گفتار این است که در ظرف نزول این آیه نه تنها پیامبر بت را نمی پرستید(و هیچ گاه به دور بت نگشته است) بلکه در آن زمان کمر همّت بر بت شکنی بسته و در اوج مبارزه با مشرکان وبت پرستان بوده است.

آیه سوّم:(وَكَذلِكَ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما كُنْتَ تَدْری مَا الْكِتابُ وَ لاَ الإيمانُ وَ لكِنْ جَعَلْناهُ نُوراً نَهْدی بِهِ مَنْ نَشاءُ مِنْ عِبادِنا وَ إِنَّكَ لَتَهْدِی إِلی صِراط مُسْتَقیم)(شوری/۵۲).

«بر تو نیز بسان گذشتگان از پیامبران، روحی را به فرمان خود وحی کردیم و تو پیش از آن نمی دانستی که کتاب وایمان چیست؟ ولی آن را نوری قرار دادیم که هر کس از بندگان خود را بخواهیم با آن هدایت می کنیم، تو نیز به راه راست هدایت می نمایی».

مخالفان عصمت جمله (ما كُنْتَ تَدْری مَا الْكِتابُ وَ لاَ الإيمانُ) را شاهد بر آن گرفته اند که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)پیش از وحی، فاقد ایمان بود، ودر سایه وحی ایمان آورد، وحالِ فاقد ایمان، از نظر عصمت، روشن است.

این گونه افراد، پیشداورانی هستند که قبلاً مدعا را می سازند سپس به دنبال دلیل آن می روند وگرنه با اندکی دقت در مفاد آیه با توجه به آیات مشابه، می توان به هدف آیه پی برد و از جدال و ستیز با رجال وحی و آموزگاران الهی یعنی زبده ترین انسانهای جهان، دست برداشت .قبل از ورود به بحث نکاتی را یاد آور می شویم:

نکته اوّل: مقصود از «روح» که به پیامبر وحی شده است همان قرآن است واگر خدا قرآن را روح می خواند برای این است که قرآن مایه حیات اُخروی انسان

است، همان طور که روح در این جهان مایه حیات دنیوی است وقرائن موجود در خود آیه وماقبل آن، این معنی را کاملاً تأیید می کننـد.و دلیـل بر این مطلب اینکه مهم ترین محور بحث در سوره شوری همان مسـئله «وحی الهی» است که به صورت یک فیض معنوی از آغاز آفرینش انسان تا زمان پیامبر خاتم (صلی الله علیه وآله وسلم)، جریان داشته است.(۱)

گذشته بر این، در آیه ماقبل، طرق سه گانه سخن گفتن خدا با پیامبران مطرح گردیده چنانکه می فرماید:

(وَما کانَ لِبَشَر أَنْ یُکَلِّمَهُ اللّهُ إِلاّ وَحْیاً أَوْ مِنْ وَراءِ حِجاب أَوْ یُرْسِلَ رَسُولاً فَیوحِیَ بِإِذْنِهِ ما یَشاءُ إِنَّهُ عَلِیٌّ حَکِیمٌ).(شوری/۵۱).

«در شأن خدا نیست که با بشـری سخن بگوید مگر از طریق وحی (القاء به قلب) یا از پشت حجاب(همان گونه که با موسی در طور سـخن گفت)ویا رسولی (مانند جبرئیل) می فرسـتد که به اذن او(خدا) آنچه را بخواهد وحی می کند او بلند مقام وحکیم است».

علاوه بر این آیه«وحی کردن روح را» بر پیـامبر، بر وحی روح بر سایر پیامبران عطف می کنـد و می فرمایـد:(وَکَذلِکَ أَوْحَیْنا إِلَیـکَ رُوحـاً مِنْ أَمْرِنـا): یعنی همچنان که بر پیامبران پیشـین وحی کردیم بر تو نیز به فرمان خود وحی نمودیم. از اینکه وضع پیامبر را بر وضع پیامبران پیشین عطف می کند ومی فرماید: بر تو نیز مانند گذشتگان «روحی» وحی کردیم، می توان به خوبی حـدس زد که مقصود از «روح» سـخن خـدا وکلام او است; دربـاره پیـامبر اسـلام به صورت قرآن ودر بـاره پیـامبران دیگر به صورت صحف وتورات وانجیل وزبور.

خلاصه با توجه به سه مطلب زیر می توان فهمید که مقصود از روح، وحی الهی است.

ص : ۱۰۰

۱- [۱] البته مقصود «وحی تشـریعی» است که مـایه هـای نبوت را تشـکیل می دهـد نه هر وحی، ومـا تفصـیل آن را در کتـاب «مفاهیم القرآن» ج۳، ص ۲۴۴_ ۲۵۹ آورده ایم.

۱ــ محور اساسی بحث در سوره، مسئله وحی است.

۲ــ آیه ماقبل، طرق سخن گفتن خدا را با بشر، توضیح می دهد.

۳ــ آیه مورد بحث گفتار خود را با جمله (وَكَذٰلِكَ) آغاز می کند و وضع پیامبر را با وضع پیامبران پیشین یکسان معرفی می کند. در این صورت به طور اطمینان می توان گفت:«روحی» که به پیامبر وحی شده است همان قرآن و معجزه جاودان او است.

در برخی از روایات «روحاً» به «روح القدس» تفسیر شده است ولی این تفسیر با ظاهر آیه مطابق نیست زیرا آیه می گوید:«ما به تو روحی را وحی کردیم» و روح، در آیه به حکم اینکه مفعول (أَوْحَيْنا) است چیزی است که وحی شده است در حالی که روح القدس وحی کننده و پیام رسان است نه وحی شده.(۱)

جمله «ما كنْتَ» ویا «ما كانَ» در زبان عرب غالباً در جایی به کار می روند که گوینده بخواهد امکان و توان، ویا شأن و شایستگی را از چیزی نفی کند و قرآن نیز این نوع جمله ها را در همین مقوله به کار برده است که نمونه هایی را یاد آور می شویم:

الف: (وَما كانَ لِنَفْس أَنْ تَمُوتَ إِلاّ بِإِذْنِ اللّهِ) (آل عمران/۱۴۵).

«ممکن نیست نفسی بمیرد مگر به اذن خدا».

ب: (ما كانَ لِنَبِيّ أَنْ يَغُلَّ) (آل عمران/۱۶۱).

«در شأن پیامبر نیست که خیانت ورزد».

ج: (وَ ما كانَ لِلْمُشْرِكينَ أَنْ يَعْمُروا مَساجِدَ اللّهِ)(توبه/۱۷).

۱- [۱] وبه اصطلاح، روح القدس موحی است نه موحا و برخی از روایاتی که روح را به «روح القدس» تفسیر کرده اند باید به نوعی توجیه شوند.

«بر مشركان نيست كه مسجدهاى خدا را تعمير كنند».

د: (ما كُنْتُ قاطِعَةً أَمْراً حَتّى تَشْهَدُونَ) (النمل/۳۲).

«بر من شايسته نيست كه بدون حضور شما(در چنين امر خطيرى) تصميم بگيرم.

با توجه به اين اصل، معنى جمله (ما كُنْتَ تَدْرى مَا الْكِتابُ وَ لاَ الإيمانُ) اين است كه اگر ما به تو وحى نمى كرديم در تو اى پيامبر، امكان آگاهى از كتاب، ودست يابى بر ايمان نبود.

نكته سوّم: ظاهر آيه اين است كه پيامبر پيش از وحى قرآن، نسبت به كتاب و ايمان، فاقد درايت وآگاهى بود وپس از نزول آن، بر علم و آگاهى دست يافت اكنون بايد ديد آن كدام نوع آگاهى از كتاب و ايمان است كه فقط در گرو نزول وحى است و شأن پيامبر و هيچ انسانى نيست كه بدون كمك وحى بر آن دست يابد و آگاهى از آن فقط و فقط در گرو نزول وحى امكان پذير مى باشد. در اين جا دو احتمال وجود دارد:

الف: آگاهى مربوط به اصل نزول كتاب و اصل ايمان به خداى يكتا.

ب: آگاهى مربوط به مضامين و محتويات قرآن اعم از عقايد، معارف، قصص و داستان، احكام و وظايف، و ايمان به مطالب گسترده آن.

احتمال نخست چيزى نيست كه آگاهى از آن در گرو نزول وحى بر پيامبر باشد، زيرا اهل كتاب از نبوت و رسالت او آگاه بودند و شخص پيامبر نبوت و رسالت خود را از نياكانش شنيده بود و خدا و يكتايى او چيزى نيست كه عقل برآن حاكم نباشد وحنيفان زمان پيامبر بدون اينكه وحى بر آنها نازل شود، همگى موحد بودند، طبعاً مقصود همان قسم دوّم است كه هيچ انسانى بدون اتّكاء به وحى نمى تواند از چنين اصول ومعارف احكام و وظايف حتى قصص وسرگذشت صحيح پيامبران مطلع گردد و آگاه باشد و بر آنها ايمان بياورد.

شکی نیست که پیامبر گرامی پیش از نزول وحی از تفاصیل معارف الهی و سنن تشریعی آگاه نبود و او در سایه وحی الهی از آنها آگاه شد وبر آنها ایمان آورد و این غیر از این است که بگوییم که پیامبر از هیچ چیز حتی از ایمان به خدا و یکتایی او آگاه نبود.

شما می توانید مفاد آیه مورد بحث را هم در مورد (ما کُنْتَ تَدْری مَا الْکِتابُ) و هم در مورد (وَ لاَ الإیمانُ)

به کمک دو آیه دیگر به دست بیاورید.

الف: (تِلْکَ مِنْ أَنْباءِ الْغَیْبِ نُوحیها إِلَیْکَ ما کُنْتَ تَعْلَمُها أَنْتَ وَ لا قَومُکَ مِنْ قَبْلِ هذا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعاقِبَهَ لِلْمُتَّقینَ)(هود/۴۹).

«این (سرگذشت پیامبران) از خبرهای غیبی است که به تو وحی می کنیم تو و نه قوم تو قبلًا از آن آگاه نبودید، بردبار باش، سرانجام از آنِ پرهیزگاران است».

جمله (ما کُنْتَ تَعْلَمُها) در این آیه معادل جمله (ما کُنْتَ تَدْری مَا الْکِتابُ) در آیه مورد بحث است و مقصود از هر دو، آگاهی از تفاصیل مضامین کتاب الهی است.

ب:(آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إِلَیْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ کُلٌّ آمَنَ بِاللّهِ وَ مَلائِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لا نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَد مِنْ رُسُلِهِ وَ قالُوا سَمِعْنا وَ أَطَعْنا غُفْرانَکَ رَبَّنا وَ إِلَیْکَ الْمَصیر)(بقره/۲۸۵).

«پیامبر به آنچه که از پروردگار وی به او نازل شده، ایمان آورد، و همچنین افراد با ایمان همگی به خدا و فرشتگان و کتابها و پیامبران او ایمان آوردند، (می گویند) ما میان پیامبران او (از این نظر که همگی از جانب خدا آمده اند) فرق نمی گذاریم، می گویند شنیدیم و اطاعت نمودیم خدایا ما را ببخش وبازگشت به سوی تو است».

شکی نیست ایمانی که پیامبر با آن در جمله (آمَنَ الرَّسُولُ) توصیف شده

است، ایمـان پس از نزول وحی است، ولی متعلّق آن، ایمـان به اصل کتاب ویاایمان به وجود خـدا نیست، بلکه متعلّق آن ایمان به چیزی است که بر او نازل شده است (بِما أُنْزِلَ)وآنچه بر او نازل شده همان اصول و معارف و قصـص و سرگذشت و احکام و وظـایف است، ویـک چنین ایمـان، پس از نزول وحی، به پیـامبر دست داده است، زیرا ایمان متفرع به علم وآگاهی است، و چون چنین آگاهی بعد از نزول وحی بوده طبعاً ایمان هم پس از آن بوده است.

بنـابراین متعلّق ایمـان در جمله (وَ لاَـ الإیمـانُ) بـا متعلّق ایمـان در آیه (آمَنَ الرَّسُولُ) یکی است وآن عبارت است از ایمان (بِما أُنْزِلَ إِلَیْهِ مِنْ رَبِّهِ): «آنچه از خـدا بر او نـازل شـده است»; ولی علّت اینکه در آیه مـورد بحث ایمـان نفی شـده و در آیه دیگر اثبـات شـده است این است که در آیه مورد بحث موضوع سـخن حـال پیـامبر پیش از بعثت است و در آیه دیگر موضوع بحث حال او پس از بعثت است.

بـا توجه به این قرائن وتوضـیحات هر نوع انـدیشه نـاروا در باره پیامبر (صـلی الله علیه وآله وسـلم) نسـبت به قبل از بعثت کاملاً منفی است وبزرگـان از مفسـران اجمـال گفتـار ما را در کتابهای خود آورده انـد شـما می توانیـد به مـدارک یاد شـده در زیر مراجعه فرمایید:(۱)

آیه چهارم:(قُلْ لَوْ شاءَ اللّهُ ما تَلَوتُهُ عَلَیْکُمْ وَ لا أَدْریکُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِیکُمْ عُمُراً مِنْ قَبْلِهِ أَفَلا تَعْقِلُونَ) (یونس/۱۶).

«بگو اگر خدا می خواست من قرآن را بر شـما تلاوت نمی کردم و از آن آگاهتان نمی نمودم من مدّتها در میان شـما پیش از آن زندگی کرده ام، چرا نمی اندیشید؟!».

هدف آیه با توجه به ماقبل آن کاملاً روشن می گردد، در آیه ماقبل دو پیشـنهاد از جانب مشـرکان مطرح شده واین آیه پاسخ از پیشنهاد نخست آنها است اینک آیه ما

۱- [۱] تفسـیر کشّـاف،ج۳، ص۸۸ ـ ۸۹; مجمـع البیـان، ج۵، ص۳۷ ; تفســـیر رازی، ج۲۷، ص۱۹۰; روح البیـــان، ج۸ص۳۴۷;روح المعانی، ج۲۵،ص ۵۸ و المیزان، ج۱۸، ص ۸۰.

قبل:

(وَ إِذا تُتْلی عَلَیْهِمْ آیاتُنا بَیِّنات قالَ الَّذینَ لا یَرْجُونَ لِقائَنَا ائْتِ بِقُرآن غَیْرِ هذا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ ما یَکُونُ لی أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسی إِنْ أَتَّبِعُ إِلّا ما یُوحی إِلَیَّ إِنِّی أَخافُ إِنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْم عَظیم) (یونس/۱۵).

«هر موقع آیات روشن پیامبر بر آنها تلاوت می شود، کسانی که به لقاء ما (روز رستاخیز) امید ندارند می گویند قرآنی غیر این بیاور، ویا آن را عوض کن; بگو من حق ندارم آن را از پیش خود تبدیل کنم، من از آنچه که بر من وحی می شود، پیروی می نمایم من اگر مخالفت پروردگارم را بکنم از عذاب روز بزرگ می ترسم».

در این آیه کافران که نبوت وآسمانی بودن کتاب او را منکر بودند دو پیشنهاد به پیامبر کردند:

۱ــ قرآنی جز این (با همان فصاحت وبلاغت) بیاور.

۲ــ برخی از آیات قرآن مربوط به نکوهش بتان را تغییر بده.

اتّفاقاً پاسخ هر دو پیشنهاد در ضمن هر دو آیه آمده است و ماهیت جوابها مختلف وگوناگون است. در انتقاد از پیشنهاد دوّم، سخن از امکان وعدم امکان آن به میان نیامده فقط یاد آور می شود که من تابع وپیرو وحی الهی هستم و حقّ دگرگون کردن آن را ندارم و از هر نوع مخالفت ومعصیت وسرپیچی از وحی، می ترسم زیرا مخالفت، در روز قیامت کیفر به دنبال دارد:(قُلْ ما یَکُونُ لی أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسی...).

در حالی که در انتقاد از پیشنهاد نخست مسئله ممکن نبودن آن را یادآور می شود و می فرماید:(قُلْ لَوْ شاءَ اللّهُ ماتَلَوتُهُ عَلَیْکُمْ...).

یعنی قرآن ساخته وپرداخته من نیست و مرا یارای تنظیم وتدوین و انشاء آیات وسور آن نیست که تا یکی را ببرم ودیگری را بیاورم هرچه هست از آن خدا است و او همین را در اختیار من نهاده است وبه فرمان او آن را بر شما می خوانم و آموزش

می دهم و اگر او نمی خواست، نه، می خواندم ونه، می آموختم.

گواه این سخن که قرآن چکیده فکر و اندیشه من نیست این است که سالهای دراز در میان شما بودم وبا شما زندگی کرده ام و در این مدّت سخنی مشابه آیات و سور آن از من نشنیده اید واگر از من بود، لااقل در این مدّت، سخنی شبیه قرآن از من می شنیدید، چرا نمی فهمید؟!

در نتیجه، این آیه، مانند آیه قبلی فقط ناظر به این است که قرآن از جانب خدا است و او به من آموخته است و من تا قبل از نزول وحی از آن آگاه نبودم. و این حقیقتی است که همه مسلمانان بر آن اعتقاد دارند و این مطلب با ایمان و توحید رسول گرامی قبل از بعثت منافاتی ندارد و مسلّماً وضع پیامبر پس از نزول وحی با وضع او قبل از نزول آن فرق داشته است، و آن، اطلاع تفصیلی از اصول و احکام و معارف و سنن و قصص و سرگذشتها بوده است.

آیه پنجم: (وَما كُنْتَ تَرْجُوا أَنْ يُلْقى إِلَيْكَ الْكِتابُ إِلاّ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ فَلا تَكُونَنَّ ظَهيراً لِلْكافِرينَ) (قصص/۸۶).

«تو هرگز امید آن نداشتی که کتاب بر تو نازل گردد مگر از طریق رحمت پروردگارت (به پاس این نعمت)پشتیبان کافران مباش».

در آغاز آیه، امیدواری پیامبر را بر نزول کتاب بر او نفی می کند، ولی در ذیل، استثنایی به صورت (إِلاّ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ) وارد شده که باید در باره آن دقّت کرد ومفهوم آن را به دست آورد وذیل آیه توان آن را دارد که ثابت کند که رسول گرامی قبل از بعثت به نوعی امید به القاء کتاب بر خود داشت; وبه عبارت دیگر، از یک نظر فاقد امید بود، ولی از طریق دیگر به نزول آن امید داشت. توضیح جمله:

در مورد این استثنا، سه احتمال وجود دارد که استوارترین آنها احتمال سوّم است.

۱ــ لفظ «إلاّ» در جمله (إِلاّ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ) به معنی استثنا نیست که از

جمله قبل، چیزی را «منها» کند، بلکه به معنی «لکن» است که در مقام استدراک از گفتار قبل به کار می رود، ومعنی جمله چنین است: تو امید نداشتی که کتاب بر تو القاء گردد لیکن با این نومیدی رحمت پروردگار ایجاب کرد که چنین نعمتی شامل تو شود. این نظر از «فراء» که از ادبای زبان عربی است نقل شده است.(۱)

در این فرض چیزی از جمله پیشین استثنا وبه اصطلاح منها نشده است و جمله قبل به حالت نفی مطلق باقی مانده است و آن اینکه پیامبر هیچ نوع امیدی به نزول کتاب نداشت; در حقیقت مفاد آیه مثل این است که فردی به یک نفر کمک مادی کند در مقام توضیح کار خود بگوید من به فلانی بدهکار نبودم، لیکن به خاطر پیوند خویشاوندی به وی کمک کردم.

البته یک چنین تفسیر (با امکان حمل «إلاّ» بر «استثنا»، نه «استدراک») بر خلاف ظاهر است ودر سخنان افراد بلیغ وجود آن کاملاً نادر می باشد.

۲ـ لفظ (إِلاّـ رَحْمَةً) به معنی استثنا و خارج کردن چیزی از جمله پیشین است، نه به معنی استدراک، ولی جمله ای که (إِلاّ رَحْمَةً) متوجه آن می باشد و از آن استثنا می کند از مفاد آیه استفاده می شود ودر تقدیر است گویا خدا چنین می فرماید:«وما القی علیک الکتاب بسبب من الأسباب إلاّ رحمه» قرآن به هیچ جهتی بر تو فرود نیامد، مگر از جهت رحمت حق واین نظریه را زمخشری در کشّاف نقل کرده است.

ناگفته پیدا است که تقدیر جمله «وما ألقی...» بر خلاف قاعده است و تا ضرورتی ایجاب نکند، نباید سراغ آن رفت.

۳ـ لفظ (إِلاّـ رحمةً) استثنا از جمله موجود در خود آیه است و معنی آیه این است: تو امیدی به نزول قرآن بر خودنداشتی، مگر از یک طریق و آن اینکه رحمت

۱- [۱] مجمع البیان، ج۴، ص ۲۶۹; تفسیر رازی، ج۶، ص ۴۹۸. در این فرض مفاد جمله چنین است:«و لکن رحمه من ربّک القی إلیک (یا) لکن ربّک رحمک و أنعم به علیک».

وکرم حق شامل حال تو گردد وچنین افتخاری نصیب حال تو شود.

وبه دیگر سخن، امید به نزول قرآن به دو صورت متصوّر بود:

الف: پیـامبر از طریق مجـاری عادی به نزول آن بر خود امیـدوار شود، که آیه وجود چنین امیـد را نفی می کنـد زیرا هیـچ نوع جریان عادی بر نزول آن گواهی نمی داد.

ب: فضل و کرم خدا شامل حال پاکترین بنده او شود و او را با چنین نعمت بپوشاند، امید از این طریق منفی نبود وپیامبر مطمئن بود که روزی رحمت حق شامل او می گردد و کتاب هدایت را در اختیار او می گذارد.

تفسیر سوّم، کاملاً با ظاهر آیه تطبیق می کند وبا آنچه که از زندگانی پیامبر قبل از بعثت آگاهی داریم سازگار می باشد و در میان مفسران، فخر رازی به صورت روشن این نظر را بیان کرده و از سخنان مرحوم علاّمه طباطبائی ـ ره ـ (۱) نیز به گونه ای استفاده می شود.

و گروه پیشداوران بدون دقت در مفاد این آیات، آنها را دستاویز خود قرار داده اند.

پایان بخش نخست، از ولادت تا بعثت

ص : ۱۰۸

۱- [۱] تفسیر فخر رازی، ج۶، ص ۴۸۶; المیزان، ج۱، ص ۹۱.

۱

۷– نزول وحی، و مسئله انقطاع آن

آیات موضوع

۱ـ (إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذی خَلَقَ* خَلَقَ الإِنْسانَ مِنْ عَلَق* إِقْرَأْ وَ رَبُّکَ الأَكْرَمُ* الَّذی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ* عَلَّمَ الإِنْسانَ ما لَمْ يَعْلَم) (علق/۱ـ۵).

۲ـ (وَأَنْذِرْ عَشيرَتَکَ الأَقْرَبينَ * وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنينَ) (شعرا/۲۱۴ و۲۱۵).

۳ـ (فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عِنِ الْمُشْرِكينَ* إِنّا كَفَيْناکَ الْمُسْتَهْزِئينَ) (حجر/۹۴و۹۵).

۴ـ (يا أَيُّهَا المُدَّثِّرُ* قُمْ فَأَنْذِر* وَ رَبَّکَ فَكَبِّرْ* وَثِيابَکَ فَطَهِّرْ*وَ الرُّجْزَ فَاهجُرْ) (مدثر/۱ـ۵).

۵ـ (سَنُلْقِى عَلَيْکَ قَولاً ثَقِيلًا) (مزمّل/۵).

۶ـ (قُلْ هذِهِ سَبيلی أَدْعُو إِلَی اللّهِ عَلی بَصِيرَه أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنی وَ سُبْحانَ اللّهِ وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِكينَ)(يوسف/۱۰۸).

۷ـ (إِنْ أَتَّبِعُ إِلاّ ما يُوحی إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِى الأَعْمی وَالْبَصِيرُ أَفَلا تَتَفَكَّرُونَ) (انعام/۵۰).

۸ـ (إِنَّهُ لَقُولُ رَسُول كَرِيم* ذی قُوَّه عِنْدَ ذِی العَرْشِ مَكِين* مُطاع ثَمَّ أَمين* وَ ما صاحِبُكُمْ بِمَجْنُون* وَلَقَدْ رَآهُ بِالأُفُقِ الْمُبِينِ* وَ ما هُوَ عَلَی الْغَيْبِ

ص : ۱۰۹

بِضَنينَ* وَما هُوَ بِقَولِ شَيْطان رَجيم*فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ* إِنْ هُوَ إِلاّ ذِكْرٌ لِلْعالَمينَ* لِمَنْ شاءَ مِنْكَمْ أَنْ يَسْتَقيمَ) (تكوير/ ۲۸_۱۹).

۹_ (ما كَذَبَ الْفُؤادُ ما رَاى)(نجم/۱۱).:

۱۰_ (ما زاغَ الْبَصَرُ وَ ما طَغى).(نجم/۱۷).

۱۱_ (ما وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ ما قَلى) (الضحى/۳).

۱۲_ (قُرآناً فَرَقناهُ لِتَقْرأهُ عَلى النّاسِ على مُكْث)(اسراء/۱۰۶).

ترجمه آيات

۱_ «بخوان به نام پروردگارت كه موجودات را آفريد، خدايى كه انسان را از خون بسته آفريد، بخوان وپروردگار تو گرامى است، پروردگارى كه به وسيله قلم تعليم داد آموخت به انسان آنچه را كه نمى دانست».

۲_ « سخت خويشان نزديك خود را (ازخدا) بترسان، آنگاه پر و بال رحمتت را بر تمام پيروان با ايمانت به تواضع بگستران».

۳_ «به آنچه مأمور هستى آشكار كن و از مشركان روى برگردان، ما تو را از شر استهزا گران، كفايت مى كنيم!».

۴_ «اى جامه به خود پيچيده برخيز! مردم را بيم ده، وخداى خود را تكبير بگوى ولباس خود را پاكيزه گردان و از پليدى ها دورى جو».

۵_ «به همين زودى سخن سنگينى بر تو القاء مى كنيم».

۶_ «بگو اين راه من است، من وآن كسى كه از من پيروى كند با بصيرت وبينايى به سوى خدا دعوت مى كنم; پيراسته است خدا ومن از مشركان نيستم».

۷_«من جز از وحى الهى از چيزى پيروى نمى كنم آيا بينا ونابينا يكى است چرا نمى انديشيد؟».

۸_ «محقّقاً قرآن گفتار فرستاده بزرگوار است(فرشته وحى) داراى نيروى بزرگ وصاحب مقام نزد خداوند صاحب عرش است، او مطاع

(فرشتگان) وفرد امینی است; صاحب شما دیوانه نیست، محقّقاً جبرئیل را در افق فراخ ونمایان دیده است; او برای رسانیدن وحی بخیل نیست. قرآن او، گفتار شیطان رانده شده نیست کجا می روید قرآن یادآوری بیش نیست».

۹ــ «هرگز دل دیده را تکذیب نکرد».

۱۰ــ «وچشم نیز از حق منحرف نگردید وراه خطا نرفت».

۱۱ــ «پروردگارت تو را ترک نکرده و بر تو خشم نگرفته است».

۱۲ــ « قرآن را به طور تدریج فرستادیم تا آن را آرام بر مردم بخوانی».

تفسیر آیات

نزول وحی یا درخشش نور در تاریکی

با زندگی عرب جاهلی وعادات واخلاق آنان از نظر قرآن (نه از نظر تاریخ) تا حدودی آگاه شدیم وبا توجه به آداب و رسومی که بر محیط نزول وحی حکومت می کرد، قاطعانه می توان گفت که تعالیم پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) در قلمرو معارف وعقائد، سنن واحکام، محصول آن محیط نبوده و او استاد وآموزگار دیگری داشته است.

او این درسها را از بشری نیاموخته; زیرا وی فرد درس نخوانده وبرای تحصیل نزد احدی زانو نزده بود. گذشته از این در آن محیط نیز چنین آموزگار یا آموزگارانی که بتواند این معارف واحکام وتعالیم را از آنها بیاموزد، به هیچ وجه وجود نداشته تا آنجا که شماره خط نویسان مکه از هفده نفر تجاوز نمی کرد،و پایه سواد آنها این بود که می توانستند خطی بنویسند ویا خطی بخوانند ودر این صورت معلومات وآگاهیهای یک چنین محیطی حتی به توان صد نیز نمی تواند مبدأ پیدایش یک چنین تعالیم ومعارفی گردد که بشر آن روز وامروز را به شگفت واداشته است.

غار حرا یا نخستین محل نزول وحی

اطراف شهر مکه را یک رشته کوههای نسبتاً بلند فرا گرفته ودر قسمت شمال

آن،غاری وجود دارد که به نام غار حرا معروف است; اطراف غار را تخته سنگهای سیاهی تشکیل داده که آثار حیات در آن وجود ندارد، ارتفاع غار به اندازه قامت یک انسان است که قسمتی از آن با نور خورشید روشن می شود و قسمت عقب آن تاریک است.

در آن روز در میان مردم مکه، احدی به آن توجه نداشت جز «عزیز قریش» که در ماه رجب هر سال در آن نقطه به عبادت می پرداخت ودر یکی از سالها که او مشغول عبادت پروردگار خویش بود، فرشته وحی فرود آمد، واو را با آیات پنجگانه یاد شده در زیر مورد خطاب قرار داد:

(إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذی خَلَقَ* خَلَقَ الإِنْسانَ مِنْ عَلَق* إِقْرَأْ وَ رَبُّکَ الأَکْرَمُ* الَّذی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ* عَلَّمَ الإِنْسانَ ما لَمْ یَعْلَم) (علق/۵_۱).

«بخوان به نام پروردگارت که موجودات را آفرید، خدایی که انسان را از خون بسته آفرید، بخوان وپروردگار تو گرامی است، پروردگاری که به وسیله قلم تعلیم داد، آموخت به انسان آنچه را که نمی دانست».

این آیات(از نظر تشبیه کامل به ناقص) بسان نخستین نطق های رؤسای جمهوری است که برنامه کار خود را در مدّت تصدّی مقام ریاست جمهوری بیان می کنند، از جهت ناظران سیاسی یک چنین سخنرانی از ارزش خاصی برخوردار می باشد; تو گوئی پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم)به الهام از وحی، رؤوس برنامه خود را در این آیات بیان می کند ویادآور می شود که اساس آیین او را خواندن ونوشتن تشکیل می دهد و او در گسترش علم و دانش و نوشتن وخواندن خواهد کوشید و انسان باید بداند که از خود چیزی ندارد وهرچه دارد در پرتو لطف الهی است که قلم را وکلیه مقدمات آموزش را در اختیار او نهاد.

دعوت در سه مرحله

اشاره

از مجموع آیات قرآن استفاده می شود که دعوت پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) در سه مرحله

انجام گرفته وتحقّق هر مرحله ای پایه تحقّق مرحله بعد بوده است.

الف: دعوت های خصوصی وسرّی

پیامبر با ملاقاتهای خصوصی، توانست گروهی را به عنوان هسته مرکزی دعوت در آورد ودر این مورد تاریخ، اسامی گروهی را یادآور می شود وتنها ابن هشام در سیره خود متجاوز از پنجاه نفر اسم می برد که در سایه ملاقاتهای سرّی به آیین توحید گرویده بودند که در رأس آنها خدیجه و علی و زید بن حارثه و فرزندان مظعون به نام های عثمان و قدامه و عبداللّه هستند وشاید آیه:(وَ السّابِقُونَ السّابِقُونَ* أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ) (واقعه/۱۱_۱۰) ناظر به این گروه باشد.

ب: دعوت خویشاوندان

پس از ایجاد یک هسته مرکزی برای آیین توحید، وقت آن رسید که به فرمان خدا، بستگان وخویشاوندان نزدیک خود را به آیین توحید دعوت کند ووضع طبیعی دعوت آیین نیز ایجاب می کرد که دعوت خویشاوندان بر دعوت همگانی مقدّم باشد; زیرا گرایش بستگان مصلح که از اسرار ورازهای درونی ونهانی انسان آگاهند، نشانه خلوص وپاکی دعوت است زیرا اگر او یک فرد غیر صالحی بود نمی توانست اعتماد چنین طبقه ای را به خود جلب کند; حتی ایمان همسر وی خدیجه، خود یکی از نشانه های پاکی وخلوص دعوت او است، چون انسان هرچه هم رازدار وکوشا در حفظ اسرار باشد، نمی تواند بسیاری ازمسائل درونی خود را از نزدیکان خود، خصوصاً همسرش پنهان بدارد. از این جهت پیامبر به دعوت نزدیکان اقدام کرد تا علاوه بر انجام وظیفه، گرایش این طبقه نشانه صدق وگواه پاکی او باشد.

گذشته از این، یک دعوت الهی واجتماعی، بی نیاز از یک جمعیت فداکار وجانباز در طریق اشاعه آن دعوت نیست، در این موقع بهترین گروه که می تواند این نقش را بر عهده بگیرد، بستگان انسان است که در سایه ایمان آمیخته به تعصّب

خویشاوندی بتواند دژی محکم واستوار در برابر آسیب دشمنان باشند.

قرآن در باره امر به دعوت خویشاوندان می فرماید:(وَأَنْذِرْ عَشیرَتَکَ الأَقْرَبینَ * وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنینَ) (شعرا/۲۱۴ و۲۱۵).

درست است که در این دعوت که در خانه خود پیامبر انجام گرفت، جز علی کسی اظهار ایمان نکرد ولی همین دعوت مایه ایمان تدریجی نزدیکان گردید در نتیجه اکثریت بیت «هاشم» جز ابولهب وبرخی دیگر، به تدریج ایمان آورده وهمگی به آیین وی گرویدند و آشکارا مدافع آیین پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) گشتند.

ج: دعوت همگانی

پس از دعوتهای سری، وتبلیغ بستگان که منجر به ایمان گروهی از بستگان وغیره گردید پیامبر از جانب خدا مأموریت یافت که حصار دعوت خصوصی را بشکند وبه تبلیغ عموم بپردازد آنجا که می فرماید:

(فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عِنِ الْمُشْرِکینَ* إِنّا کَفَیْناکَ الْمُسْتَهْزِئینَ) (حجر/۹۴و ۹۵).

«به آنچه مأمور هستی آشکار کن و از مشرکان روی برگردان، ما تو را از شر استهزا گران، کفایت می کنیم!».

از این لحظه که خدا او را مأمور به هدایت جهانیان وگسترش دعوت خود نمود، مسئولیّت بس سنگین وبزرگی بر دوش او نهاد، و آنچه را که در آیه یاد شده در زیر وعده داده است، تحقّق پذیرفت آنجا که می فرماید:

(إِنّاسَنُلْقِی عَلَیْکَ قَولاً ثَقِیلًا) (مزمل/۵): «ما به همین زودی سخن سنگینی بر تو القا می کنیم».

مفسّران هرچند در تفسیر «قول ثقیل» دچار اختلاف شده اند وبرخی آن را به عمل به قرآن، ویا عمل به حدود وفرائض آن تفسیر کرده، وبعضی نیز آن را به نزول

وحی (قرآن) تفسیر نموده اند[(۱)](#); ولی به هیچ وجه بعید نیست که مقصود معنای وسیعی باشد که مسئولیت بزرگ رهبری امّت را نیز دربرگیرد، به گواه این که در آیه دهم همین سوره می فرماید:

(وَاصْبِرْ عَلی ما یَقُولُونَ وَ اهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمیلاً): «بر آنچه که می گویند، صبر کن و از آنان دوری گزین!».

این مرحله از دعوت از اهمیّت خاصّی برخوردار بود; زیرا پیامبر باید یک تنه با پشتیبانی گروه اندکی از یاران خود که در دو مرحله نخست به مکتب او گرویده اند، جهان عرب را که در شرک ودوگانه پرستی فرو رفته بودند، نجات بخشد.

قرآن برای تقویت اراده او بار دیگر وی را مورد خطاب قرار می دهد ومی فرماید:(یا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ* قُمْ فَأَنْذِرْ* وَ رَبَّکَ فَکَبِّرْ* وَثِیابَکَ فَطَهِّرْ*وَ الرُّجْزَ فَاهجُرْ)(مدثر/۱ـ۵): «ای جامه به خود پیچیده برخیز! مردم را بیم ده وخدای خود را تکبیر بگوی و لباس خود را پاکیزه گردان و از پلیدی ها دوری جو».

بسیاری از مفسّران، این آیات را مربوط به آغاز نزول وحی در حرا بر قلب مبارک پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)می دانند ودر این باره شأن نزولی را نقل می کنند وهمچنین در باره آغاز آیات سوره «مزمّل».

از اینکه در سوره مزمّل همان طور که یادآور شدیم، پیامبر را به صبر وبردباری در مقابل سخنان زشت کافران، وترک آنان، دعوت می کند وهمچنین در آیه هفتم همین سوره می فرماید:(وَلِرَبِّکَ فَاصْبِرْ): «برای پروردگارت صبر کن!»، می۳ توان گفت آیات هر دو سوره مربوط به دوران آغاز دعوت عمومی است که با زشت گوئی کافران وآزار وآسیب رسانی آنها توأم بوده است وبسیار بعید است که این بخش از آیات مربوط به مرحله ای (آغاز نزول وحی) باشد که هرگز نه تبلیغی انجام گرفته، نه تکذیبی رخ داده ونه اعتراضی از کسی صورت گرفته است!

۱- [۱] تفسیر طبری، ج۲۹، ص ۸۰.

جلال الدّین، مضامین سوره را به نحوی در قالب شعر ریخته که می رساند که وی آیات سوره یاد شده را به دوره دعوت عمومی مربوط می داند آنجا که می گوید:

خواند «مزمل» نبی را زین سبب *** که برون آ از گلیم ای بوالحرب

سر مکش اندر گلیم و رو مپوش *** که جهان جسمی است سرگردان تو هوش

هین مشو پنهان ز ننگ مدّعی *** که تو داری نور وحی شعشعی

باش کشتیبان در این بحر صفا *** که تو نوح ثانئی ای مصطفی

خیز وبنگر کاروان ره زده *** غول کشتیبان این بحر آمده

وقت خلوت نیست اندر جمع آی *** ای هدی چون کوه قاف وتو هما

پیراستگی از شک و تردید

در برخی از تفاسیر وکتابهای سیره داستانهایی درباره آغاز وحی وارد شده که به هیچ مقیاس نمی توان آنها را صحیح دانست وقهرمان نقل این داستانهای بی اساس، محمّد بن جریر طبری (متوفای ۳۱۰ هـ.ق) می باشد وی در تفسیر خود مقید به نقل آنچه صحیح است نیست، بلکه مجموع منقولات را در کتاب خود می آورد و از آنجا که همه را با سند ذکر می کند یک فرد محقّق می تواند با مراجعه به اسناد ودقّت در متون ودیگر ضوابط نقد حدیث، تاریخ صحیح را از باطل جدا سازد.

وی می نویسد: در نخستین مرحله نزول وحی ویا روز بعد، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به تصوّر اینکه کاهن شده تصمیم گرفت که خود را از کوه پرت کند ولی جبرئیل با گفتن جمله «أَنَا جِبْرِئیلُ وَ أَنْتَ رَسُولُ اللّه» به او آرامی بخشید و از این کار بازش داشت.

این نقل با آنچه که قرآن از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)در این مورد نقل می کند، ویا آنچه که تاریخ ضبط کرده است وفق نمی دهد ولی از آنجا که بحث ما صرفاً جنبه قرآنی دارد به توضیح بخش نخست می پردازیم ودر پایان بحث، به صورت فشرده به آنچه که تاریخ در این مورد ضبط کرده است، اشاره می کنیم.

آیات قرآن به روشنی حاکی است که او با قاطعیت تمام، مردم را به مکتب خود دعوت می کرد آنجا که می فرماید:

(قُلْ هذِهِ سَبیلی أَدْعُو إِلَی اللّهِ عَلی بَصِیرَه أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنی وَ سُبْحانَ اللّهِ وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِکینَ) (یوسف/۱۰۸).

«بگو این راه من است، من وآن کسی که از من پیروی کند با بصیرت وبینایی به سوی خدا دعوت می کنم; پیراسته است خدا ومن از مشرکان نیستم».

چه جمله ای گویاتر از (أَدْعُوا إِلَی اللّهِ عَلی بَصیرَه)؟

او در طول دعوت خود از ناحیه خدا مأمور بود که خود را پیرو وحی الهی بداند ونمی تواند در آن ایجاد دگرگونی کند، چنانکه می فرماید:

(إِنْ أَتَّبِعُ إِلاّ ما یُوحی إِلَیَّ قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الأَعْمی وَالْبَصِیرُ أَفَلا تَتَفَکَّرُونَ) (انعام/۵۰).

«من جز از وحی الهی از چیزی پیروی نمی کنم آیا بینا ونابینا یکی است چرا نمی اندیشید؟».

اندیشه کهانت واین که پیامبر پس از نزول وحی می خواست خود را از بالای کوه پرت کند، صورت محترمانه نسبت «جنون» است که مخالفان پیامبر از روز نخست او را به آن متهم کرده اند واکنون آن را به صورت دیگر از زبان دوستان او می شنویم وعجیب این که قرآن مسئله تهمت جنون را همراه با تحقّق رؤیت فرشته وحی یادآور می شود ومی فرماید:

(إِنَّهُ لَقُولُ رَسُول کَرِیم* ذی قُوَّه عِنْدَ ذِی العَرْشِ مَکین* مُطاع ثَمَّ أَمین* وَ ما صاحِبُکُمْ بِمَجْنُون* وَلَقَدْ رَآهُ بِالأُفُقِ الْمُبِینِ* وَ ما هُوَ عَلَی الْغَیْبِ بِضَنینَ* وَما هُوَ بِقَولِ شَیْطان رَجیم* فَأَیْنَ تَذْهَبُونَ* إِنْ هُوَ إِلاّ ذِکْرٌ لِلْعالَمینَ* لِمَنْ شاءَ مِنْکُمْ أَنْ یَسْتَقیمَ) (تکویر/۱۹تا ۲۸).

«محقّقاً قرآن گفتار فرستاده بزرگوار است(فرشته وحی) دارای نیروی بزرگ

وصاحب مقام نزد خداوند صاحب عرش است، او مطاع (فرشتگان) وفرد امینی است; صاحب شما دیوانه نیست، محقّقاً جبرئیل را در افق فراخ ونمایان دیـده است; او برای رسانیدن وحی بخیل نیست. قرآن او گفتار شیطان رانده شده نیست کجا می روید قرآن یادآوری بیش نیست».

آیاتی که در آغاز سوره نجم وارد شده، بیانگر پایه قاطعیت در امر رسالت واخذ وحی ورؤیت فرشته وحی است.

وبه دیگر سخن، قرآن می گوید:(ما کَذَبَ الْفُؤادُ ما رَای):«هرگز دل دیده را تکذیب نکرد» (ما زاغَ الْبَصَرُ وَ ما طَغی):«و چشم نیز از حق منحرف نگردید و راه خطا نرفت» (نجم/۱۱ و۱۷).

مذاکرات پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با ولید بن مغیره وابوجهل وعتبه در صفحات تاریخ حیات او ضبط گردیده و نشانه قاطعیت او در امر رسالت، و تحمّل وحی الهی مسئولیّت خدایی است.

ناقلان این داستانها وافسانه ها نبوّت ورسالت را یک منصب عادی تلقّی می کنند که احیاناً به افراد عادی وفاقد صلاحیت اعطا می گردد، در حالی که ارتقا به مقام نبوّت در گرو تحصیل ویا افاضه یک رشته شایستگیها وکمالات نفسانی است که شخص را برای دریافت یک چنین مقام شامخ وبزرگ وتحمّل یک چنین شعور بیرون از عقل وحس(وحی) ورؤیّت حامل آن (فرشته وحی) آماده سازد.

در این صورت جهت نـدارد که پس از طیّ این مراحل در نبوّت ورسالت خود شک وتردید کند وبه اعمال خارج از شأن یک فرد عاقل دست بزند.

انقطاع وحی

مسئله انقطاع وحی یکی از افسانه های تاریخی است که بر حیات پیامبر تحمیل شده وآیه (ما وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَ ما قَلی): «خدایت تو را ترک نکرده ودشمن نداشته است» را شاهد بر گفتار خود گرفته اند; قهرمان این افسانه نیز «ابن جریر

طبری» است که در تفسیر خود چنین نقل می کند:

«پس از حادثه حرا ونزول آیه هایی از سوره علق، وحی آسمانی قطع گردید. خدیجه به پیامبر گفت: فکر می کنم که خدا بر تو خشم کرده ودشمنت داشته است؛ در این موقع وحی آسمانی فرود آمد، و گفت:(ما وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَ ما قَلی).

در این بخش از نقل، پیامبر نیز به شک وتردید در صحّت رسالت خود، وهمسر گرامی او به توجیه ناروا، متهم شده اند وجاعلان هر دو بخش نه پیامبر شناس بودند، ونه آگاه از داوریهای قرآن در باره او.

این نقل تاریخی از بیخ وبن باطل است وما نااستواری آن را با دلائل یاد شده در زیر ثابت می کنیم:

۱ـ مشیّت حکیمانه خدا بر این تعلّق گرفته که وحی الهی به تدریج نازل گردد واین خود عللی دارد که د رمحلّ خود بیان شده است وقرآن نیز از این حقیقت گزارش می دهد چنانکه می فرماید:

(وَقُرْآناً فَرَقْناهُ لِتَقْرَاَهُ عَلَى النّاسِ عَلى مُکْث)(اسراء/۱۰۶): «قرآن را به طور تدریج فرو فرستادیم تا آن را آرام وبا تأنّی بر مردم بخوانی!» حتی در آیه دیگر به یکی از انگیزه های نزول تدریجی اشاره می کند ومی فرماید:

(وَقالَ الَّذینَ کَفَرُوا لَولا نُزِّلَ عَلَیْهِ الْقُرآنُ جُمْلَةً واحِدةً کَذلِکَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤادَکَ وَ رَتَّلْناهُ تَرْتیلاً) (فرقان/۳۲).

«افراد کافر گفتند چرا قرآن یکجا نازل نمی گردد؟ ما چنین نازل کردیم تا قلب تو را استوار سازیم».

بنابراین آنچه واقعیت داشته، تدریجی بودن نزول وحی بوده است نه انقطاع آن، وراویِ خبر میان این دو فرق نگذاشته است.

این حقیقت در صورتی به خوبی تجلّی می کند که بدانیم که فاصله میان نزول دو وحی از چهار روز کمتر واز چهل روز بیشتر نبوده است ویک چنین فاصله ای در

آغاز کار که هنوز حادثه ای پیش نیامده است کاملاً یک امر طبیعی است ودر تفاسیر مدّت این انقطاع ویا به تعبیر صحیح فاصله میان این دو نزول، ۴ روز، ۱۲ روز، ۱۵ روز، ۱۹ روز، ۲۵ روز وحداکثر چهل روز نوشته شده است آیا جا دارد که شکی بسان تیزاب روح و روان او را بخورد، و همسر گرامی وبا وفای او وی را به دشمنی خدا متهم سازد؟

۲ــ خدیجه از زنان بسیار با وفا بود که شخصیت وثروت وسلامت خود را وقف راه اسلام کرد و در این مورد از همه چیز گذشت ودر آغاز بعثت که به اصطلاح مسئله انقطاع وحی رخ داد، پانزده بهار از ازدواج وی با خدیجه گذشته ودر این مدّت جز پاکی از او ندیده بود; آیا صحیح است که بدون مدرک شوهر خود را متهم سازد وبگوید:«خدا تو را دشمن داشته است» وسپس وحی الهی در ردّ پندار او نازل گردد که: «نه چنین نیست! خدا تو را دشمن نداشته است:(ما وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَ ما قَلی) ».

۳ــ معروف است که دروغگو حافظه ندارد، وبه حقّ، جاعل تاریخ در این بخش فاقد حافظه بوده است! به گواه این که دو مطلب کاملاً متضاد وغیر قابل جمع را از «خدیجه» نقل کرده است.

ناقل ویا ناقلان این روایات، روزی خدیجه را تسلی ده پیامبر معرفی می کنند ومی گویند: پس از نزول وحی در کوه حرا پیامبر از کوه پایین آمد و وارد خانه خدیجه شد وبا خود می اندیشید شاید آنچه را دیده خطا دیده ویا کاهن شده است، خدیجه فوراً تیزاب شک را از صفحه قلب او زدود وگفت:تو یتیم نوازی، به خویشان نیکی می کنی، و از این طریق او را از لهیب شک نجات داد، وپیامبر نیز دستور داد که او را با گلیمی بپوشاند.(۱)

همین خدیجه به فاصله چند روز که کمترین آن چهار روز وبیشترین آن چهل روز است قیافه مدّعی به خود می گیرد وشوهر سراپا اخلاص و طهارت را به قطع

ص : ۱۲۰

۱- [۱] طبقات ابن سعد، ج۱، ص ۲۷۹.

رابطه بـا خـدا متّهم می سـازد ودر حـالی که خلق نیکو وکردارهای نیک پیامبر در نظر او مجسّم بود وخـدای فرسـتنده وحی را دادگر و عادل می دانست، در این صورت چگونه به پیامبر سوء ظن پیـدا می کند؟ وپیوند وحی را قطع شده می اندیشد و او را به دشمن خدا متهم می سازد؟

۴ــ آیه (مـا وَدَّعَـکَ رَبُّکَ وَ مـا قَلی) بیش از این نمی رسانـد که فردی پیـامبر را متهم به این کرده که خـدای او، وی را ترک کرده ودشمن داشته است، و امّا گوینده این سخن چه کسی بود، و چرا گفته و در چه زمانی گفته است، هرگز معلوم نیست.

۵ــ در میـان مفسّـران در علل انقطاع وحی، آنچنان اختلاف شدیـد وجود دارد که هرگز نمی توان بر یکی از آنها اعتماد نمود مانند:

الف: یهود از پیامبر سه موضوع را پرسیدند: روح و اصـحاب کهف و ذوالقرنین. پیامبر بـدون اینکه «ان شاء اللّه» بگوید، گفت فردا پاسـخ پرسـش هـای شـما را می گـویم. در ایـن موقـع وحی قطـع گردیـد. مشـرکان از ایـن تـأخیر خوشـحال شدنـد و گفتند:خدایش او را دشمن داشته است! در این موقع سوره والضحی نازل گردید و این اندیشه را باطل کرد.(۱)

اگر ایـن شـأن نزول درسـت باشـد انـدیشه انقطـاع وحی مربـوط بـه سالهـای هفتم «بعثت» خواهـد بـود نه آغـاز آن ویـا پس از دعوتهای خویشاوندان یا دعوت عمومی.

ب: زیر سـریر پیامبر بچه سـگی مرده بود وکسـی متوجه آن نشده بود وقتی خانه را جارو کردند وآن را بیرون انداختند جبرئیل فرود آمد وپیامبر از تأخیر وحی پرسـید، امین وحی گفت: ما به خانه ای که سگ در آنجا باشد وارد نمی شویم(تفسـیر قرطبی، ج۱۰، ص۸۳).

متن داستان بر دروغ بودن آن گواهی می دهد; زیرا چگونه می توان باور کرد

۱- [۱] روح المعانی، ج۳۰، ص ۱۵۷; سیره حلبی، ج۱، ص ۳۴۹ــ ۳۵۰.

بچه سگی بمیرد، ومدّتها بگذرد و متعفّن نشود، آنگاه به هنگام جارو کردن زیر سریر از آن آگاه گردند! گذشته از این هرگز لازم نیست که وحی در موضع خاصی بر پیامبر نازل گردد و پیامبر غیر از خانه در جای دیگری نیز رفت وآمد داشت.

ج:انگیزه توقّف وحی این بود که مسلمانان ناخن و شارب خود رانمی گرفتند(تفسیر قرطبی، ج۱۰، ص۸۳) در این صورت، تاریخ آن مربوط به پس از دعوت عمومی خواهد بود که پیامبر با مسلمانان نشست وبرخاستی داشت، گذشته از این، ناخن نگرفتن گروهی، چرا مانع از نزول وحی الهی بر امین قریش گردد؟

در این مورد علل دیگری بیان شده است که گذشته بر غرابت متن،حاکی از آن است که وقت انقطاع مربوط به آغاز نزول وحی نبوده است.(۱)

در این مورد نویسنده مزدوری که در نظام گذشته در تحکیم پایه های حکومت طاغوت زمان، بیش از حد کوشا بود به خیالبافی پرداخته است وانقطاع وحی را گواه بر وحی نفسی می گیرد، واینکه نزول آیات علق ارتباطی با مقام ربوبی نداشته، بلکه تجلی این مفاهیم ومعانی، نتیجه تفکرات ممتد در غار حرا بوده است وپس از نزول این آیات مخزن تفکر خالی شد وبرای حرکت مجدد و شنیدن صدا، گذشتِ زمان لازم است و در این مورد می گوید:

«پس از آن رؤیا واشراق(رؤیای آغاز بعثت) تشنگی روح کم شد، حالت التهاب وهیجان فروکش کرد وتحقّق آرزوی چندین ساله، نوعی سردی بر شعله روحی ریخته شد، می باید دوباره تأمّلات وتفکرات مخزن خالی شده برق را پر کند وبه حرکت در آید وبار دیگر آن صدا را بشنود».

ما اکنون در نقد نظریه «وحی نفسی» نیستیم در جاهای مناسب(۲) به نقد آن

۱- [۱] مجمع البیان، ج۱۰، ص۵۰۵.
۲- [۲] کتاب «بیست و سه سال» البته نگارنده نقدی مستقل بر این کتاب نوشته و به عنوان «راز بزرگ رسالت» منتشر شده است.

پرداخته ایم. فقط در این جا به دو مطلب که پایه این افسانه بی پایه را کاملاً سست کند اشاره می کنیم:

الف: اگر نزول چند آیه از سوره علق سبب کاهش التهاب وهیجان می گردد وپرکردن مخزن تفکرات، به مرور زمان نیازمند است، باید قرآن در مدّت چندین قرن بر پیامبر نازل گردد؛ زیرا اگر با نزول ۵ آیه مخزن ذهن خلاّق خالی شود وآفرینش آیات دیگر نیاز به تفکّرات جدید دارد تا پیامبر در خود فرو رود وبر چنین تفکراتی دست یابد باید پیامبر در نزول متجاوز از شش هزار آیه قرنها در انتظار بنشیند تا به تدریج این مخزن مادی، بتواند چنین برق روشنی را تولید کند وهرگز مدّت بیست و سه سال پیامبری آن حضرت بر یک صدم ظهور این تفکّرات کافی نمی باشد.

ب: این پندار در صورتی رنگ تحقیق به خود می گیرد که سوره والضحی از نظر نزول دوّمین سوره ای باشد که بر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل گردیده؛ در صورتی که از نظر تاریخ نزول، یازدهمین سوره است؛ نزول سوره های پیشین به قرار زیر بوده است:(۱)

۱_ علق ۲_ قلم ۳ _ مزمّل ۴_ مدثر ۵_ تبّت ۶_ تکویر ۷_ انشراح ۸_ والعصر ۹_ والفجر ۱۰_ والضحی. در این جا فقط یعقوبی سوره والضحی را از نظر نزول سوّمین سوره می داند که بر پیامبر نازل شده است.(۲)

این اشکالات روشن گواه بر آن است که نظر این نویسنده مزدور، یک پیشداوری بیش نیست وبدون مراجعه به کتابهای تفسیر و تاریخ و سیره برای احیای یک اندیشه مادی وانکار وحی دست به چنین خیالبافی ای زده است.

نتیجه اینکه:رویدادی به نام «انقطاع وحی» به آن صورت که در کتاب های تفسیر وارد شده است وجود ندارد ومسئله ای جز نزول تدریجی وحی در کار نبوده است.

***

۱- [۱] تاریخ القرآن زنجانی، ص۳۶.

۲- [۲] تاریخ یعقوبی، ج۲، ص ۳۳.

از بعثت تا هجرت

۲

۸– واکنش دعوت عمومی:

اشاره

تهمت ها...

آیات موضوع

۱_ (کَذلِکَ ما اَتَی الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُول إِلاّ قالُوا ساحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ) (ذاریات/۵۲).

۲_ (وَلا بِقَولِ کاهِن قَلیلاً ما تَذَکَّرُونَ) (حاقه/۴۲).

۳_ (وَعَجِبُوا أَنْ جاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَ قالَ الْکافِرونَ هذا ساحِرٌ کَذّابٌ) (ص/۴).

۴_ (وَقالَ الظّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلاّ رَجُلاً مَسْحُوراً)(فرقان/۸).

۵_ (قالُوا إِنَّما أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرینَ) (شعراء/۱۵۳).

۶_ (وَقالُوا یا أَیُّهَا الَّذی نُزِّلَ عَلَیْهِ الذِّکْرُ إِنَّکَ لَمَجْنُونٌ)(حجر/۶).

۷_ (وَما صاحِبُکُمْ بِمَجْنُون) (تکویر/۲۲).

۸_ (فَذَکِّرْ فَما أَنْتَ بِنِعْمَهِ رَبِّکَ بِکاهِن وَلا مَجْنُون)(طور/۲۹).

۹_ (وَقَدْ ج آءَهُمْ رَسُولٌ مُبینٌ* ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ قالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ) (دخان/۱۳_۱۴).

۱۰_ (وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ یَقُولُونَ إِنَّما یُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسانُ الَّذی یُلْحِدُونَ إِلَیْهِ أَعْجَمِیٌّ

ص : ۱۲۴

وَ هذا لِسانٌ عَرَبِیٌّ مُبینٌ) (نحل/۱۰۳).

۱۱ـ (وَ عَجِبُوا أن جاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَ قالَ الْکافِرونَ هذا ساحِرٌ کَذّاب) (ص/۴).

۱۲ـ (قالُوا إِنَّما أَنْتَ مُفْتَر بَلْ أَکْثَرُهُمْ لا یَعْلَمُونَ)(نحل/۱۰۱).

۱۳ـ (أَمْ یَقُولُونَ افْتَریهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَر مِثْلِهِ مُفْتَرَیات)(هود/۱۳).

۱۴ـ (وَقالَ الَّذینَ کَفَرُوا إِنْ هـذا إِلاّ إِفْکٌ افْتَریهُ وَ أَعانَهُ عَلَیْهِ قَوْمٌ آخَرونَ فَقَدْ جاؤُا ظُلْماً وَ زُوراً * وَقالُوا أَساطِیرُ الأَوَّلینَ اکْتَتَبَها فَهِیَ تُمْلی عَلَیْهِ بُکْرَةً وَأَصِیلاً) (فرقان/۵ـ۴).

۱۵ـ (أَفْتَری عَلَی اللّهِ کَذِباً أَمْ بِهِ جِنَّةٌ) (سباء/۸).

۱۶ـ (أَمْ یَقُولُونَ شاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَیْبَ الْمَنُونِ)(طور/۳۰).

۱۷ـ (وَما عَلَّمْناهُ الشِّعْرَ وَ ما یَنْبَغی لَهُ إِنْ هُوَ إِلاّ ذِکْرٌ وَ قُرْآنٌ مُبِینٌ) (یس/۶۹).

۱۸ـ (بَلْ قالُوا أَضْغاثُ أَحْلام بَلِ افْتَریهُ بَلْ هُوَ شاعِرٌ)(انبیا/۵).

۱۹ـ (أَکانَ لِلنّاسِ عَجباً أَنْ أوحَیْنا إِلی رَجُل مِنْهُمْ)(یونس/۲).

ترجمه آیات

۱ـ «برای گذشتگان هیچ پیامبری نیامد مگر این که گفتند او جادوگر ویا دیوانه است».

۲ـ «هرگز گفتار کاهن نیست، کمتر یادآور می شوند».

۳ـ «از اینکه بیم دهنده ای از خودشان آمده است در شگفت فرو رفته اند کافران گفتند او جادوگری دروغگو است».

۴ـ «ستمگران گفتند شما از یک فرد سحر شده پیروی می کنید».

۵ـ «گفتند تو از جادو شده ها هستی!».

۶ـ «گفتندای کسی که (مدّعی است) ذکر (وحی) بر او فرود آمده است، تو دیوانه ای!».

۷ـ«صاحب شما دیوانه نیست».

۸ـ «نعمت خدای خود را یاد کن! تو هرگز نه کاهنی ونه دیوانه».

۹ـ «پیام آور آشکاری به سوی آنان آمده است، سپس از او روی برگردانیدند وگفتند:تعلیم دیده ودیوانه است».

۱۰ـ «می دانیم که آنان می گویند: بشری او را تعلیم داده است زبان کسی که تصوّر می کنند که او تعلیم می دهد، غیر عربی است واین لسان عربی آشکار است».

۱۱ـ « از اینکه بیم دهی از خودشان آمده در شگفت مانده اند و کافران گفته اند این شخص جادوگری بسیار دروغگو است».

۱۲ـ «می گویند تو فقط افتراگر هستی، بلکه بیشتر آنان نادانند».

۱۳ـ «اگر می گویند که پیامبر افترا به خدا بسته است، بگو ده سوره مانند سوره های قرآن را بیاورید».

۱۴ـ «کافران گفتند قرآن جز دروغی بسته شده به خدا چیزی نیست وگروهی او را در تدوین آن کمک کرده اند; به حق گفتار ظالمانه و ناحقّی زده اند.وگفتند اسطوره های گذشتگان است که آنها را نوشته وبر او صبح وعصر املا می شود».

۱۵ـ «آیا بر خدا از روی عمد افترا بسته، یا او جنون دارد!؟».

۱۶ـ «بلکه می گویند او شاعری که در انتظار حوادث مرگزایی برای او هستیم».

۱۷ـ «ما به او شعر نیاموخته ایم وشایسته او نیست، تعالیم او جز یاد

آوری وقرآن کاشف، چیزی نیست».

۱۸_ «بلکه گفتند که افکار آشفته است، بلکه به دروغ به خدا نسبت داده بلکه او شاعر است».

۱۹_ «آیا مردم در شگفتند از اینکه به مردی از خودشان وحی کردیم».

تفسیر آیات

اشاره

هیچ دعوت وبرنامه اصلاحی ای در میان هر جمعیتی هرچند از نظر فرهنگ وتمدن پیش رفته باشند، خالی از واکنش منفی نمی باشد وهرگز نباید انتظار داشت که به ندای منادی اصلاح همه مردم پاسخ مثبت بگویند و از آن به گرمی استقبال نمایند.

چیزی که هست کم وکیف مخالفتها وکارشکنیها وسنگ اندازیها، به عوامل مختلفی وابستگی دارد که مهمترین آنها پایه فرهنگی وآگاهی اجتماعی جمعیتی است که منادی اصلاح در میان آنان ظهور می نماید، وطرح اصلاحی خود را عرضه می دارد.

هیچ طرح اصلاحی ای در زمینه های فکری و علمی، فرهنگی ویا اقتصادی وسیاسی وبالأخص مذهبی نمی تواند توجه همگان را جلب کند ومنافع پنداری ویا واقعی همه را تضمین نماید. در هر محیطی، هوشیاران غارتگر و چپاولگران آزمند که به عناوین گوناگون وبا استفاده از ناتوانی ویا نا آگاهی جامعه، ثروت ملّی ومردمی را به جیب می زنند، در برابر طرح اصلاحی مصلحان خیراندیش وانسان دوست، مقاومت می نمایند و از طرق مختلف کارشکنی را آغاز کرده و سرانجام کمر به نابودی طرح، وقتل صاحب آن می بندند.

خیلی دور نرویم، «جان اف کندی» که خود یکی از مهره های سیاست کلّی امریکا بود و هرگز نمی توانست برخلاف اصول سیاسی امریکای جهانخوار گام بردارد وقتی خواست با الهام از ندای فطرت فاصله تبعیض نژادی را تا حدّی کم کند، به

دست یاران ودوستان خود ترور شد، وخون او آنچنان لوث شد که تاریخ نظیر آن را کمتر به خاطر دارد.

تنها منافع مادی زراندوزان نیست که طرح مصلحان بشر دوست را تهدید می کند و سدّ راه می گردد، بلکه عوامل روحی دیگری مانند علاقه به قدرت وشیفتگی به مقام، طرح مصلحان را به مخاطره می اندازد و بزرگترین مانع را در مقابل افکار منادیان اصلاح پدید می آورد.

بالاتر از همه، تعصب به راه وروش نیاکان و دیرینگان است که تمام قدرت های پراکنده را زیر دفاع از ملّیت و قومیت گرد می آورد و توده های ناآگاه را بر برنامه اصلاح طلب می شوراند.

دعوت پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) در میان گروهی آغاز شد که از نظر فرهنگی وآگاهی از مصالح ومفاسد در پست ترین وضع قرار داشتند.

از طرف دیگر فراعنه مکّه مانند بوجهلها وبوسفیانها وبولهبها به مقام و منصب، دل بسته وسیادت خود را در تز مصلح نوخواسته در حال تزلزل و نابودی می دیدند.

ضمناً تعصب به روش نیاکان به حدّ اعلی رسیده بود وعرب جاهلی حاضر نبود که گامی از آن عقب تر نهد.

طبیعی است دعوت در چنین محیطی بدون واکنش منفی شدید نخواهد بود وهر سه عامل (انحطاط فرهنگی و فزونی ناآگاهی از مصالح و مفاسد، علاقه به مقام ومنصب وتعصّب در روش نیاکان) حرکت چرخ اصلاح را کند واحیاناً متوقّف می سازد.

دعوت آسمانی پیامبر گرامیصلَّی اللّه علیه و آله و سلَّم در چنین شرایط سخت وحساسی آغاز گردید ولذا جز یک اقلیت ناچیزی، اکثریت قریش وقبائل وابسته به آن، به مخالفت برخاسته ودر هر زمان مطابق شرایط ویژه آن، برنامه ای پیاده کرده ومخالفت ورزیدند.

ص : ۱۲۸

اینک ما در این بخش به گوشه ای از این واکنشها، از نظر قرآن اشاره می کنیم:

تهمت و ناسزاگویی ها

نخستین حربه مخالفان دعوت، تهمت وناسزاگویی بود تا از این طریق شخصیّت مدّعی نبوت را ترور کنند، تا شخص او نتواند کاری را صورت دهد. آنچه در قلوب توده ها می تواند مؤثّر باشد، قداست وطهارت مصلح است که بی اختیار قلوب ودلها را به سوی خود جذب می کند ولی هرگاه این وسیله نفوذ ترور شد و از بین رفت، شخص مصلح بدون شخصیت اجتماعی نمی تواند کاری را صورت دهد.

قریش، هرچند ناسزاگویی را آغاز کردند وپیامبر را به اموری که هم اکنون بیان می گردد، متهم ساختند، ولی هرگز نتوانستند یک تهمت شخصیت شکن، از قبیل اختلاس وسرقت، فحشاء، وزنا، خودخواهی ومقام خواهی، قتل وآدم کشی ونظائر اینها، به او بزنند واین خود حاکی است که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)آن چنان زندگی منزه وپاکیداشت که مزاج جامعه پذیرای این نوع تهمت ها نبود و او را مبّرا از این امور پست شیطانی می دانستند و گرنه دشمن از متهم کردن او به این امور خودداری نمی کرد.

از این جهت دانش وبینش خود را روی هم ریختند که او را با یک رشته امور معنوی روحی متهم سازند، که اگر اثبات آن آسان نباشد، نفی آن نیز به آسانی صورت نپذیرد. تو گویی این شیاطین از همنوعان پیشین خود الهام گرفته، و او را به اموری متهم کردند که پیامبران پیشین را به آنها متّهم نموده بودند قرآن در این مورد می فرماید:

(کَذلِکَ ما اَتَی الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُول إِلاّ قالُوا ساحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ) (ذاریات/۵۲).

«برای گذشتگان هیچ پیامبری نیامد مگر اینکه گفتند او جادوگر ویا دیوانه

ص : ۱۲۹

است».

این آیه حاکی از یک سنّت پیوسته در میان اقوامی است که رودر روی پیامبران خود می ایستادند و از این طریق به تکذیب آنهامی پرداختند.

تهمت هایی که قرآن از زبان مشرکان در مورد پیامبر نقل می کند به شرح زیر است:

۱ـ کاهن: کسی که با جنّ وپری در تماس باشد واخبار گذشتگان وآیندگان را از آنان می گیرد ودر اختیار جامعه می گذارد چنانکه می فرماید:

(وَلا بِقَولِ کاهِنٍ قَلیلاً ما تَذَکَّرُونَ) (حاقه/۴۲):«هرگز گفتار کاهن نیست، کمتر یادآور می شوند».

۲ـ ساحر(جادوگر): کسی که کارش حلّ وعقد امور است وچه بسا کارهای شگفت انگیزی انجام می دهد که عاری از حقیقت می باشد وبه دیگر سخن:خلاف واقع را واقع نشان می دهد چنانکه می فرماید:(وَعَجِبُوا أَنْ جاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَ قالَ الْکافِرونَ هـذا ساحِرٌ کَذّابٌ)(ص/۴):«از اینکه بیم دهنده ای از خودشان آمده است در شگفت فرو رفته اند کافران گفتند او جادوگری دروغگو است».

۳ـ مسحور: کسی است که جادوگری، او را سحر کرده است و عقل وخرد او دستخوش سحر شده است واین تهمت صورت محترمانه «مجنون» ودیوانه است که بعداً بیان می گردد چنانکه می فرماید:

(وَقالَ الظّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلاّ رَجُلاً مَسْحُوراً) (فرقان/۸): «ستمگران گفتند: شما از یک فرد سحر شده پیروی می کنید» عین همین تهمت در گفتار پیشینیان نسبت به پیامبر خدا حضرت صالح (علیه السلام) نیز وارد شده است چنانکه می فرماید:

(قالُوا إِنَّما أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِینَ) (شعرا/۱۵۳): «گفتند تو از جادو شده ها هستی!» ودر همین سوره در آیه ۱۸۵ همین تهمت در باره شعیب (علیه السلام) وارد شده

است.

۴ـ مجنون(دیوانه): این تهمت از اتهامهای رایج در میان ملل گذشته نسبت به پیامبران بود وبرخی نیز از صمیم دل آن را نثار پیامبران می کردند ـ چنانکه قبلاًـ بیان گردید ـ وقرآن این اتهام را از زبان مشرکان در مواردی نقل می کند چنانکه می فرماید:

(وَقالُوا یا أَیُّهَا الَّذی نُزِّلَ عَلَیْهِ الذِّکْرُ إِنَّکَ لَمَجْنُونٌ)(حجر/۶):«گفتند ای کسی که (مدّعی است) ذکر (وحی) بر او فرود آمده است، تو دیوانه ای!» وچون جامعه عرب روی این اتهام بیش از تهمت های دیگر تکیه می کردند، قرآن نیز در ردّ آن پافشاری می کند ومی فرماید:

(وَما صاحِبُکُمْ بِمَجْنُون) (تکویر/۲۲):«صاحب شما(رسول عصر شما) دیوانه نیست» وباز می فرماید:

(فَذَکِّرْ فَما أَنْتَ بِنِعْمَهِ رَبِّکَ بِکاهِن وَلا مَجْنُون)(طور/۲۹):«نعمت خدای خود را یاد کن! تو هرگز نه کاهنی ونه دیوانه».

اصولاً اگر یک نفر یک تنه با دست خالی، بر خلاف افکار عمومی قیام کند در نظر کوتاه فکران یک فرد غیر عادی بوده ودر نظر آنان خرد او دستخوش حادثه شده است ولی عاشقان حقیقت وانسانهای دلسوز جامعه، این منطق پنداری را به هیچ گرفته ویک تنه به تنویر افکار واصلاح جامعه برمی خیزند وسرانجام بسان شمع می سوزند واطراف خود را روشن می سازند واحیاناً در این موضع پیروزیهای چشمگیری به دست می آورند.

۵ـ «مُعَلَّم» ـ به فتح وتشدید لام ـ، یعنی تعلیم داده شده.گروه عرب عظمت تعالیم واستواری منطق او را درک می کردند، واز طرفی به عللی باور نمی کردند ویا نمی خواستند باور کنند که از جانب خدا به وی وحی شده است زیرا اعتراف به یک چنین امری، مستلزم آن بود که فوراً به وی ایمان بیاورند، و رسالت او را پذیرا گردند از این جهت می گفتند وی فرد آموزش دیده ای است واین تعالیم را به وی تعلیم

داده اند چنانکه می فرماید:

(وَقَدْ جآَءَهُمْ رَسُولٌ مُبينٌ* ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ قالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ) (دخان/۱۳و۱۴) «پیام آور آشکاری به سوی آنان آمده است، سپس از او روی برگردانیدند وگفتند:تعلیم دیده ودیوانه است». حالا تعلیم دهنده او کیست واین تعالیم را از چه کسی آموخته است، چندان روشن نیست. ممکن است مقصود این باشد که کسی از جهان غیب ـ مانند جن ـ او را تعلیم داده است ولفظ «مجنون» در کنار آن می تواند گواه آن باشد، همچنانکه احتمال دارد که مقصود این باشد که بشری او را تعلیم داده است. گواه احتمال دوّم آیه زیر است:

(وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّما يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسانُ الَّذى يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِىٌّ وَ هذا لِسانٌ عَرَبِىٌّ مُبينٌ)(نحل/۱۰۳).

«می دانیم که آنان می گویند: بشری او را تعلیم داده زبان کسی که تصوّر می کنند که او تعلیم می دهد، غیر عربی است واین لسان عربی آشکار است».

مفسّران می نویسند:مشرکان مکّه پیامبر را متهم کردند که او این تعالیم را از یک آهنگر رومی می آموزد.

۶ـ کذّاب (دروغگو):(وَ عَجِبُوا أَنْ جاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَ قالَ الْكافِرونَ هذا ساحِرٌ كَذّابٌ) (ص/۴).

«از این که از خودشان بیم دهی آمده است در شگفتند وکافران گفتند: این جادوگری بسیار دروغگو است».

شگفت این جا است که آنان سرچشمه چنین نسبتی را این می دانند که به جای دعوت به خدایان متعدد، به خدای واحد دعوت می کند چنانکه در ذیل آیه می گوید:

(أَجَعَلَ الالِهَهَ إِلهاً واحِداً إِنَّ هذا لَشَىْءٌ عُجابٌ) (ص/۵): «آیا خدایان متعدد را یک خدا قرار داده است این چیز بسیار عجیب است!».

۷_ مفتری(افتراگر): مقصود این است که این کتاب از آن خود اوست ولی به دروغ آن را به خدا نسبت داده است:

(قالُوا إِنَّما أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ) (نحل/۱۰۱): «می گویند تو فقط افتراگر هستی، بلکه بیشتر آنان نادانند».

قرآن در مواردی به ردّ این تهمت می پردازد ویادآور می شود که اگر چنین می اندیشید که وی مفتری است، برخیزید وده سوره از این سوره هایی که به عقیده شما به دروغ به خدا نسبت داده است، بیاورید، چنانکه می فرماید:

(أَمْ يَقُولُونَ افْتَرِيهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيات)(هود/۱۳):«اگر می گویند که پیامبر افترا به خدا بسته است، بگو ده سوره مانند سوره های قرآن را بیاورید».

آنان در نثار کردن این تهمت ها موضع واحدی نداشتند وهر گروهی به شکلی آن را توجیه می کرد.

گاهی می گفتند:کتاب از آن خود اوست فقط گروهی او را یاری کرده اند; چنانکه می فرماید:

(وَقالَ الَّذينَ كَفَرُوا إِنْ هذا إِلاّ إِفْكٌ افْتَريهُ وَ أَعانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرونَ فَقَدْ جاءُوا ظُلْماً وَ زُوراً) (فرقان/۴).

«کافران گفتند قرآن جز دروغی بسته شده به خدا چیزی نیست وگروهی او را در تدوین آن کمک کرده اند; به حق گفتار ظالمانه و ناحقّی زده اند».

گاهی دیگر می گفتند که این آیات همان افسانه های پیشینیان است که وی آنها را نوشته وبر او صبح وعصر املا می شود چنانکه می فرماید:

(وَقالُوا أَساطِيرُ الأَوَّلينَ اكْتَتَبَها فَهِيَ تُمْلى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا) (فرقان/۵):«وگفتند اسطوره های گذشتگان است که آنها را نوشته وبر او صبح وعصر املا می شود».

در هر حال این دو نسبت (کذّاب ومفتری) کاملاً به هم نزدیک است هرچند تفاوت مختصری می توانند داشته باشند.

۸ــ یا مفتری یا مجنون است؛ گاهی در نثار تهمت راه احتیاط را پیش می گرفتند وبا ریاکاری می گفتند او یا از روی عمد یک چنین نسبتی را به خدا می دهد ویا او در این نسبت عمدی ندارد از روی جنون این مطالب را می گوید، آنجا که می فرماید:

(أَفْتَرى عَلَى اللّهِ كَذِباً أَمْ بِهِ جِنَّةٌ) (سباء/۸):«آیا بر خدا از روی عمد افترا بسته، یا او جنون دارد!؟».

۹ــ شاعر: (أَمْ يَقُولُونَ شاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ)(طور/۳۰): «بلکه می گویند او شاعری است که در انتظار حوادث مرگزایی برای او هستیم».قرآن در نقد این تهمت می فرماید:

(وَما عَلَّمْناهُ الشِّعْرَ وَ ما يَنْبَغى لَهُ إِنْ هُوَ إِلاّ ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُبِينٌ) (یس/۶۹):«ما به او شعر نیاموخته ایم وشایسته او نیست، تعالیم او جز یاد آوری وقرآن کاشف، چیزی نیست».

۱۰ــ اضغاث واحلام: افکار آشفته، که نمی تواند آن را بفهمد چنانکه می فرماید:

(بَلْ قالُوا أَضْغاثُ أَحْلام بَلِ افْتَريهُ بَلْ هُوَ شاعِرٌ)(انبیا/۵):«بلکه گفتند که افکار آشفته است، بلکه به دروغ به خدا نسبت داده بلکه او شاعر است».

«اضغاث» جمع «ضغث» به معنی یک دسته چوب ویا یک بسته سبزی است که روی هم چیده می شود و«احلام» جمع «حُلْم» به معنی خوابها است؛ در این صورت مقصود خوابهای مختلط وروی هم چیده شده است که در فارسی از آن به خوابهای پراکنده وآشفته تعبیر می کنیم ودر حقیقت، این جمله کنایه از مفاهیم پیچیده ومشکل وسخت است که از آن سر در نمی آورند.

اصولاً بین «تکبر» و«بینش صحیح» تضادّ کاملی وجود دارد که هرگز قابل جمع نمی باشند، قریش وقبائل اطراف، مردم متأنف ومتکبری بودند وپیوسته از نبوّت انسانی بر آنها، احساس رنج نموده وباور نمی کردند که بشری از جانب خدا بر آنان مبعوث گردد وبا چنین وضع روحی _ که جمله (أَكانَ لِلنّاسِ عَجَباً أَنْ أَوْحَيْنا إِلى رَجُل مِنْهُمْ)(یونس/۲) حاکی از آن است _ ناچار بودند که تعالیم نورانی پیامبر را به گونه ای توجیه کنند که با سوابق زندگی او و شهرتی که در میان مردم داشت تطبیق نماید واین راه منحصر به یک چنین اتهاماتی بود که در باره پیامبران پیشین نیز رواج داشت و این گونه اتهامات به خاطر بیرون بودن از افق حس و لمس اگر به زودی قابل اثبات نبود، به آسانی هم قابل نفی نبود ولی برای ایجاد شک وتردید و دو دلی وسیله خوبی به شمار می رفت.

در این جا از تذکر نکته ای ناگزیریم وآن اینکه فرد تحلیلگر ازخلال این اتهامها، می تواند موقعیت پیامبر را نسبت به دیگر مسائل کاملاًـ ارزیابی کند وآن این که شرایط زندگی پیامبر در میان آن قوم به گونه ای بود که هرگز اجازه نمی داد که دشمنان وی پا از این حد فراتر نهند و او را به امور دیگری از قبیل خیانت به امور ناموسی و مالی و جانی متهم سازند وگرنه از پای ننشسته و دست به چنین اتهاماتی نیز می زدند.

این بحث را با نقل یک قطعه تاریخی به پایان می رسانیم:

سران قریش در «دارالندوه» گرد آمدند تا دعوت پیامبر ومعجزه بزرگ او (قرآن) را که به تدریج در قلوب مردم اثر می گذاشت مورد بررسی قرار دهند تا در ایام حج که سیل جمعیت از اطراف شبه جزیره مکّه سرازیر می شود موضع واحدی اتخاذ کنند و از پراکنده گویی بپرهیزند حکیم عرب «ولید بن مغیره» پدر «خالد بن ولید» نیز در آن جمع حاضر بود در آن انجمن نظریه های گوناگون مطرح گردید برخی گفتند او را کاهن معرفی کنیم وی آن را نپسندید وگفت آیات قرآن شبیه سخنان کاهنان نیست(سخنان کاهنان از جمله های بس کوتاه ومسجع تشکیل می گردد) دوّمی گفت

او را مجنون بخوانیم، وی آن را رد کرد وگفت آثار جنون در او مشاهده نمی گردد; سرانجام تصویب کردند که او را «ساحر» بنامند زیرا او با کلام خود میان مردم تفرقه افکنده ومیان مکیّان که وحدت آنان ضرب المثل بود نفاق و دودستگی ایجاد کرده است.(۱)

گاهی نقل می کنند که وی از پیامبر گرامیصلّی اللّه علیه و آله و سلّم درخواست کرد که آیاتی از قرآن را برای او بخواند، و او نیز آیاتی را از آغاز سوره فصّلت تا آیه(فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُل أَنْذَرْتُکُمْ صاعِقَةً مِثْلَ صاعِقَهِ عاد وَ ثَمُودَ) (۲) (فصلت/۱۳) برای او تلاوت کرد; وی با شنیدن این آیات، سخت به خود لرزید ومو بر بدن او راست شد ورفت در درون خانه نشست، سران قریش به دیدن او رفتند و از حقیقت قرآن پیامبر پرسیدند او سرانجام نظر داد که کلام او سحر بیان وجادو است که همگان را تحت تأثیر قرار می دهد ودر این مورد آیات زیر نازل گردید:

(ذَرْنِی وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِیداً* وَ جَعَلْتُ لَهُ مالاً مَمْدُوداً* وَ بَنِینَ شُهُوداً* وَ مَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِیداً* ثُمَّ یَطْمَعُ أَنْ أَزِیدَ* کَلاّ إِنَّهُ کانَ لآیاتِنا عَنِیداً* سَأُرْهِقُهُ صَعُوداً* إِنَّهُ فَکَّر وَ قَدَّرَ* فَقُتِلَ کَیْفَ قَدَّرَ*ثُمَّ قُتِلَ کَیْفَ قَدَّرَ* ثُمَّ نَظَرَ* ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ*ثُمَّ أَدْبَرَ وَ اسْتَکْبَرَ* فَقالَ إِنْ هذا إِلاّ سِحْرٌ یُؤْثَرُ* إِنْ هذا إِلاّ قَوْلُ الْبَشَرِ) (سوره مدثر/۱۱ــ ۲۵).

«مرا با آن کسی که تنها آفریده ام وفرزندان ومالی دامنه دار به او داده ام وابگذار تا در باره قرآن بیندیشد وحساب کند; مرده باد چگونه محاسبه کرد، باز مرده باد چگونه اندازه گیری کرد! او نگریست، آنگاه عبوس شد و چهره درهم کشید وگفت: این جادوئی است که نقل می گردد، این گفتار بشر است».(۳)

۱- [۱] سیره ابن هشام، ج۱، ص ۲۷۰.
۲- [۲] اگر روی برگردانند (بگو) من تو را با صاعقه ای مانند صاعقه عاد و ثمود بیم می دهم.
۳- [۳] مجمع البیان، ج۱، ص ۳۸۷.

۹- اعتراض ها و دستاویزها

آیات موضوع:

۱_ (لَوْلا نُزِّلَ هذَا الْقُرآنُ عَلی رَجُل مِنَ الْقَریَتَیْنِ عَظیم)(زخرف/۳۱)

۲_(وَ ما مَنَعَ النّاسَ أَنْ یُؤْمِنُوا إِذْ جاءَهُمُ الْهُدی إِلاّ أَنْ قالُوا أَبَعَثَ اللّهُ بَشراً رَسُولاً*قُلْ لَوْ کانَ فِی الأَرضِ مَلائِکَهٌ یَمْشُونَ مُطْمَئِنِّینَ لَنَزَّلْنا عَلَیْهِمْ مِنَ السَّماءِ مَلَکاً رَسُولاً)(اسراء/۹۴_۹۵).

۳_(وَقالُوا ما لِهذَا الرَّسُولِ یَأْکُلُ الطَّعامَ وَ یَمْشی فِی الأَسْواقِ) (فرقان/۷).

۴_ (وَإِذا قیلَ لَهُمْ تَعالَوْا إِلی ما أَنْزَلَ اللّهُ وَ إِلَی الرَّسُولِ قالُوا حَسْبُنا ما وَجَدْنا عَلَیْهِ آبائَنا أَوَلَوْ کانَ آباؤُهُمْ لا یَعْلَمُونَ شَیْئاً وَلا یَهْتَدُونَ)(مائده/۱۰۴).

۵_ (وَ عَجِبُوا أَنْ جاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَ قالَ الْکافِرُونَ هذا ساحِرٌ کَذّابٌ* أَجَعَلَ الآلِهَهَ إِلهاً واحِداً إِنَّ هذا لَشَیْءٌ عُجابٌ) (ص/۴و۵).

۶_ (وَقالُوا إِذا ضَلَلْنا فِی الأَرْضِ ءَ إِنّا لَفِی خَلْق جَدید)(سجده/۱۰).

۷_ (وَإِذا جاءَتْهُمْ آیَهٌ قالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتّی نُؤْتی مِثْلَ ما أُوتِیَ رُسُلُ اللّهِ) (انعام/۱۲۴).

۸_ (فَلَمّا جاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنا قالُوا لَولا أُوتِیَ مِثْلَ ما أُوتِیَ مُوسی أَوَ لَمْ یَکْفُرُوا بِما أُوتِیَ مُوسی مِنْ قَبْلُ قالُوا سِحْرانِ تَظاهَرا وَ قالُوا إِنّا بِکُل کافِرُونَ) (قصص/۴۸).

ص : ۱۳۷

۹ـ(وَقالُوا لَولا أَنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَکٌ وَلَوْ أَنْزَلْنا مَلَکاً لَقُضِيَ الأمْرُ ثُمَّ لا يُنْظَرُون) (انعام/۸).

ترجمه آيات:

۱ـ «چرا اين قرآن بر مرد بزرگى از مكه وطائف نازل نگرديد!؟»

۲ـ «چيزى مانع از ايمان مردم نشد آنگاه كه هدايت به سوى آنان آمد، جز اين كه گفتند آيا خداوند از بشر، پيام آورى برانگيخته است!؟ اگر در روى زمين فرشتگانى (زندگى مى كردند) وبا آرامش گام برمى داشتند، ما از آسمان فرشته اى به عنوان «رسول» براى آنها مى فرستاديم».

۳ـ «و گفتند چه شده است كه اين پيام آور غذا مى خورد ودر بازارها راه مى رود؟!»

۴ـ «هنگامى كه به آنان گفته شود كه به سوى آنچه خدا نازل كرده وبه سوى پيامبر او بشتابيد، مى گويند آيين وروشى كه نياكان خود را بر آن يافتيم براى ماكافى است (بگو) نياكان آنان چيزى نمى دانستند وهدايت نيافته بودند».

۵ـ «در شگفت فرو رفتند كه بيم دهى از خود آنان آمده است، كافران گفتند اين (شخص)جادوگر ودروغگو است، آيا خدايان متعدد را يك خدا قرار داده است؟ اين كار مايه عجب است».

۶ـ «اگر ما در زمين گم شديم(اجزاى بدن ما در اطراف زمين پخش گرديد) ما آفرينش نوى خواهيم داشت؟».

۷ـ «هنگامى كه آيه اى براى آنان بيايد مى گويند ما هرگز ايمان نمى آوريم مگر اينكه همانند چيزى كه به پيامبران خدا داده شده است، به ما هم داده شود».

۸ـ «انگاه كه حق از سوى ما به سوى آنان آمد، گفتندچرا به او چيزى كه به موسى داده شد، داده نشده است آيا اين مردم از اين پيش به موسى هم كافر نشدند؟و گفتند: موسى وهارون هر دو ساحرند و دست به

دست هم داده اند، ما به هر دو کافریم(ونبوت آنان را پذیرا نیستیم)».

۹ــ «گفتند: چرا (همراه او) فرشته ای فرو نیامده است؟ اگر فرشته فرو فرستیم (وایمان نیاورند) کار انجام می گیرد، آنگاه مهلت داده نمی شود».

تفسیر آیات

اشاره

آیاتی که در بخش نخست (اتّهامات پیامبر) وارد شده بود، مورد بررسی قرار گرفت، اکنون وقت آن رسیده است که به اعتراضاتی که جز بهانه گیریهای کودکانه چیزی نیست توجه کنیم وبه راستی هیچ یک از اعتراضهای آنان رنگ منطقی ندارد، وهمگی شبیه بهانه جوئی کودکان است که به عللی بهانه می گیرند،و خودشان نیز نمی دانند چه می خواهند مانند:

۱ــ چرا قرآن بر ثروتمندی نازل نشد

چرا قرآن بر تو نازل گردید وبر مرد ثروتمندی مانند ولید بن مغیره فرود نیامد چنانکه می فرماید:(لَوْلا نُزِّلَ هذَا الْقُرآنُ عَلی رَجُل مِنَ الْقَریَتَیْنِ عَظیم) (زخرف/۳۱):«چرا این قرآن بر مرد بزرگی از مکه وطائف نازل نگردید!؟» (۱) شکی نیست که قرآن باید بر یک شخصیت عظیم ــ نه فردی عادی ــ نازل گردد زیرا در همه افراد، توان تحمل وحی ورؤیت فرشته وقدرت بر رهبری وهدایت مردم نیست ولی ملاک شخصیت در نظر عرب معاصر با نزول وحی، همان زر وزور ودرهم ودیناری بود که امثال ولید بن مغیره به خوبی از آن برخوردار بودند از این جهت خود را محق می دیدند که نزول قرآن را بر فردی مانند پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) که فاقد مکنت مالی بود، زیر سؤال ببرند وبگویند:«چرا این قرآن بر مرد ثروتمندی از مکه وطائف فرود نیامد؟» ولی اگر می دانستند که نزول قرآن شخصیت دیگری غیر از شخصیت اقتصادی لازم

۱- [۱] قریب به این مضمون در سوره فرقان، آیه ۸ نیز وارد شده است.

دارد؛شخصیتی لازم دارد که چهل سال تمام خود را در کوه «حرا» بر اثر عبادت ونیایش ساخته وروح وروان خود را آن چنان صقالت بخشیده که آیینه تمام نمای معارف نورانی حق شده است هرگز لب به چنین اعتراض نمی گشودند وبه تصدیق وگرایش او برمی خاستند.

۲ـ رسالت از آن بشر نیست

عرب جاهلی بی خبر از تاریخ پیامبران رسالت را از آن فرشته می دانست وهرگز در عقل او نمی گنجید که بشری مورد لطف الهی قرار گیرد وتعالیم الهی را دریابد ودر اختیار دیگران بگذارد، چنانکه می فرماید:

(وَ ما مَنَعَ النّاسَ أَنْ یُؤْمِنُوا إِذْ جاءَهُمُ الْهُدی إِلاّ أَنْ قالُوا أَبَعَثَ اللّهُ بَشراً رَسُولاً) (اسراء/۹۴).

«چیزی مانع از ایمان مردم نشد آنگاه که هدایت به سوی آنان آمد، جز این که گفتند آیا خداوند از بشر، پیام آوری برانگیخته است!؟».

معترض یا معترضان، از اصلِ «سنخیتِ میان هادی(رهبر) ومهدی(پیرو)» غفلت کرده وتصوّر می کردند که فرشته می تواند رهبری انسان را برعهده بگیرد آن هم انسانهای پایین که هنوز از نظر کمال روحی دوران کودکی را می گذرانند.

قرآن در انتقاد از این نظر در آیه بعدی چنین می فرماید:

(قُلْ لَوْ کانَ فِی الأَرضِ مَلائِکَهٌ یَمْشُونَ مُطْمَئِنِّینَ لَنَزَّلْنا عَلَیْهِمْ مِنَ السَّماءِ مَلَکاً رَسُولاً) (اسراء/۹۵).

«اگر در روی زمین فرشتگانی (زندگی می کردند) وبا آرامش گام برمی داشتند، ما از آسمان فرشته ای به عنوان «رسول» برای آنها می فرستادیم».

یعنی سنخیت رهبر وپیرو یکی از شرایط اساسی تحقق امر رهبری است زیرا:

اوّلاً: سنخیّت امکان می بخشد که رهبر، نیازها وخواسته های پیروان خود را به خوبی درک کند و از درد دل آنها آگاه گردد وبرای آنها چاره اندیشی کند ودر غیر این صورت، مسئله بسان طبابت پزشکان غربی در می آید که می خواهند در کویرزارها بدون اطلاع از بیماریهای بومی وفصلی، بیماران بومی را معالجه کنند که کمترین نتیجه ای ندارد.

ثانیاً: رهبر جامعه از هر نظر اسوه والگو بوده ورفتار وگفتار او مقیاس سعادت وسنجش خوشبختی است وتأثیر رفتار او در قلوب و اذهان به مراتب بالاتر از تأثیر گفتار اوست ولی رفتار رهبر در صورتی می تواند الگو گردد که از نظر غرایز واحساسات وعواطف وخواسته ها با پیروان خود یکسان باشد تا تقوی وخویشتن داری وی، مایه عبرت آنان شود، واگر رهبر بسان فرشته فاقد احساسات وعواطف طوفان زا وشهوات بنیان کن شد، در چنین صورت نه تبلیغ عملی او صورت می پذیرد و نه تبلیغ گفتاری او می تواند اثر بگذارد زیرا در این موقع داد وفغان پیروان بلند می شود ومی گویند، تو از درون ما وطوفانهایی که در روح وروان ما جریان دارد، آگاه نیستی، چگونه در مقابل خواسته های درونی، فرمان صبر وخویشتن داری می دهی، تو خود اگر جای ما بودی، مثل ما کار می کردی؟

رهبری از آن انسانی است که از نظر غرایز مانند دیگر انسانها باشد،و نفس امّاره خود را با تقوی مهار می کند، تا از عذاب روز بزرگ، ایمن گردد چنانکه امام می فرماید:

«إِنَّما هِیَ نَفْسی اَرُوضُها بِالتَّقْوی لِتَأْتِی آمِنَةً یَوْمَ الْخَوْفِ الأَکْبَرِ».(۱)

این اعتراض در آیات دیگر به صورت مشروحتر مطرح شده، چنانکه می فرماید:

۱- [۱] وهمّت و اندیشه من در این است که نفس خود را با پرهیزکاری تربیت نموده، رام گردانم تا در روزی (قیامت) که ترس و بیم آن بسیار است، آسوده باشد.نهج البلاغه فیض الإسلام، نامه۴۵.

(وَقالُوا ما لِهذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعامَ وَ يَمْشى فِي الأسْواقِ)(فرقان/٧):«گفتند چه شده است که این پیام آور غذا می خورد ودر بازارها راه می رود؟!».

این نوع اعتراضها سرچشمه ای جز ناآگاهی از اصول تربیت ومنشأی جز عذرتراشی وعناد ولجاجت، ندارد.

۳_ دعوت بر خلاف روش نیاکان

پیروی از روش نیاکان که امروز در جوامع ماشینی به صورت قومیّت وملی گرایی تجلی کرده، در میان همه اقوام به اشکال واندازه های مختلفی وجود داشته است ولی در میان مردم صحرانشین وریگزار ودور از تمدن بیش از همه جا وجود داشته است. ملل بادیه نشین ودور از زندگی اقوام وملل، هرگز وبه هیچ قیمت حاضر نمی شوند راه وروش نیاکان را از دست بدهند، یکی از اعتراضهای آنان به رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) این بود که:«تو با این برنامه ما را بر خلاف روش نیاکانمان دعوت می کنی در حالی که آیین آنها برای ما از هر نظر کافی می باشد» چنانکه می فرماید:

(وَإِذا قيلَ لَهُمْ تَعالَوْا إِلى ما أَنْزَلَ اللّهُ وَ إِلَى الرَّسُولِ قالُوا حَسْبُنا ما وَجَدْنا عَلَيْهِ آبائَنا أَوَلَوْ كانَ آباؤُهُمْ لا يَعْلَمُونَ شَيْئاً وَلا يَهْتَدُونَ) (مائده/١٠٤).

«هنگامی که به آنان گفته شود که به سوی آنچه خدا نازل کرده وبه سوی پیامبر او بشتابید، می گویند آیین وروشی که نیاکان خود را بر آن یافتیم برای ماکافی است (بگو) نیاکان آنان چیزی نمی دانستند وهدایت نیافته بودند».

این اعتراض اختصاص به عرب جاهلی نداشت، وپیامبران بزرگی مانند نوح وغیره نیز با چنین اعتراضی روبرو بودند.

۴_ تبدیل چند خدا به یک خدا

یکی از مسائل مشکل در نظر آنان تبدیل پرستش خدایان متعدد، به یک خدا

بود، وعلّت پیچیدگی این بود که تصوّر می کردند خدا، بخشی از کارهای خود را مانند مغفرت وشفاعت به آنها واگذار کرده است، در این صورت پرستش خدای یگانه بدون پرستش وسائط سودی نمی بخشید.

گاهی به خاطر دور بودن خدای یگانه از قلمرو حس، به دنبال معبودی بودند که در قلمرو حس قرار گیرد، واگر خود او را مشاهده نکنند لااقل صورت محسوسی برای او از چوب وفلز وسنگ بیندیشند و آن را در قالب مجسمه بریزند.

شکی نیست که مجسمه های «لات» و «عزّی» و «هُبَل» وکلّیه بتهای چوبی وسنگی وفلزی، رمز وصورت خیالی اله هایی بودند که در ورای این جهان قرار داشتند وچون خود آنها را نمی دیدند، از قدرت خیال خلّاق خود کمک می گرفتند وصورتهای پنداری برای آنها می اندیشیدند وبه تناسب آن، مجسمه هایی برای آنها می ساختند.

ولذا آنگاه که پیامبر رو به قریش کرد وچنین گفت:«یا مَعْشَرَ قُرَیْش یا مَعْشَرَ الْعَرَبِ أَدْعُوکُمْ إِلی عِبادَهِ اللّهِ وَ خَلْعِ الأَنْدادِ وَ الأَصْنامِ وَأَدْعُوکُمْ إِلی شَهادَهِ أَنْ لاإِلهَ إِلاّ اللّهَ».

«ای قرشیان،ای جامعه عرب! من شما را به پرستش خدا وترک پرستش بتان دعوت می کنم».

در این موقع گفتند:«نَدْعُ ثَلاثَ مِائهِ و سِتّینَ إِلهاً وَنَعْبُدُ إِلهاً واحِداً»: «سیصد وشصت بت را رها کنیم ویک خدا را بپرستیم!؟».(۱)

قرآن این حادثه را که سیره نویسان به صورت گسترده نوشته اند، چنین بیان می کند:

(وَ عَجِبُوا أَنْ جاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَ قالَ الْکافِرُونَ هذا ساحِرٌ کَذّابٌ* أَجَعَلَ الآلِهَهَ إِلهاً واحِداً إِنَّ هذا لَشَیْءٌ عُجابٌ)(ص/۴و۵).

«در شگفت فرو رفتند که بیم دهنده ای از خود آنان آمده است، کافران گفتند

۱- [۱] بحارالأنوار، ج۱۸، ص ۱۱۵ و مناقب ابن شهر آشوب، ج۱، ص ۴۹.

این (شخص)جادوگر ودروغگو است، آیا خدایان متعدد را یک خدا قرار داده است؟ این کار مایه عجب است».

البته این اعتراضـها مخصوص عرب جـاهلی نبوده ودر میـان امّت هـای دیگر نیز وجود داشـته است واساس این اعتراضـها همان تحلیلی بود که در آغاز بحث بیان گردید.

۵_ ترس از حیات مجدد

زندگی پس از مرگ، از مسائلی بود که عرب جاهلی بیش از هر چیز از آن می لرزید وباور نمی کرد ومنطق همگی این بود:

(وَقالُوا إِذا ضَـلَلْنا فِی الأَرْضِ ءَ إِنّا لَفِی خَلْق جَدِیـد)(سـجده/۱۰): «اگر مـا در زمین گم شـدیم(اجزای بـدن مـا در اطراف زمین پخش گردید) ما آفرینش نوی خواهیم داشت؟».

این اعتراض در دیگر سوره های قرآن مانند سبأ، آیه ۷; اسراء، آیه ۴۹ و۹۸، نیز وارد شده است. سرچشمه این نوع اعتراض ها، گذشته بر جهالت ونادانی، ترس از روز حساب بود، روزی که به تمام اعمال آنان رسیدگی شود.

قرآن در ردّ این منطق سـست، از طرق گوناگونی وارد شـده است که در کتاب «معاد انسان و جهان»(۱) به طور گسترده از آن سخن گفته ایم.

۶_ رقابت در نبوت

آنـان بر اثر عـدم درک مفهوم نبوت ورهبری الهی، آن را در سـطح رقابتهای قبیله ای مطرح می کردنـد ومی گفتنـد:ما با قبیله عبـد منـاف (قبیله پیـامبر) بسـان دو اسب مسـابقه، دوش به دوش هم پیش می رفتیم، ناگهـان قبیله عبـد منـاف بـا ادّعـای نبوت خواست برما سبقت بگیرد، نه، ما هرگز ایمان نمی آوریم مگر اینکه بر ما نیز

۱- [۱] معاد انسان و جهان: ص۷۸_۷۹.

وحی گردد وآنچه که بر دیگر پیامبران خدا (وحی) نازل می گردد بر ما نیز نازل شود(۱) چنانکه قرآن می فرماید:

(وَإِذا جاءَتْهُمْ آيَةٌ قالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتّی نُؤْتی مِثْلَ ما أُوتِیَ رُسُلُ اللّهِ) (انعام/۱۲۴).

«هنگامی که آیه ای برای آنان بیاید می گویند ما هرگز ایمان نمی آوریم مگر اینکه همانند چیزی که به پیامبران خدا داده شده است، به ما هم داده شود».

خدا در انتقاد از این اعتراض می فرماید:

(اَللّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذينَ أَجْرَمُوا صَغارٌ عِنْدَ اللّهِ وَ عَذابٌ شَديدٌ بِما كانُوا يَمْكُرُونَ)(انعام/۱۲۴).

«خداوند آگاهتر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد; به زودی کسانی که مرتکب گناه شده اند گرفتار حقارت در پیشگاه خدا وعذاب سخت، در مقابل مکری که داشتند، می شوند».

این گروه رسالت الهی را یک مقام اجتماعی می اندیشیدند که برای افاضه آن نه شرائطی را لازم می دانستند ونه برای آن انگیزه تربیتی معتقد بودند بلکه آن را عامل رقابتهای کودکانه قبیله ای تلقی می کردند از این جهت اصرار میورزیدند که در قبیله آنان نیز بسان قبیله عبد مناف، رسالت و رسولی باشد. پاسخ جامع علمی برای چنین اعتراض همان گفتار الهی است که فرمود:

(اَللّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَهُ) «خدا بهتر می داند رسالت خود را کجا قرار دهد».

۷ـ چرا معجزه ای بسان معجزه موسی ندارد!

عرب مشرک، کم وبیش از طریق احبار یهود از معجزه های حضرت موسی

۱- [۱] مجمع البیان، ج ۲/۳۶۱ ط صیدا..

اطلاع داشتند ومی دانستند که وی دارای عصا وید بیضا بود، عصای وی در میدان نبرد با ساحران به صورت افعی در می آمد وسحر ساحران را می بلعید او دست خود را در مواقع اعجاز در گریبان فرو می برد، وقتی بیرون می آورد، روشن ودرخشان بود. عرب جاهلی به پیامبر اعتراض می کردند که چرا معجزه ای بسان معجزه موسی ندارد چنانکه نقل می کند:

(فَلَمّا جاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنا قالُوا لَولا أُوتِیَ مِثْلَ ما أُوتِیَ مُوسی) (قصص/۴۸):«چرا به او چیزی که به موسی داده شد، داده نشده است».(۱)

قرآن در پاسخ این اعتراض دو مطلب را یادآور می شود: یکی این که این نوع اعتراضها جدّی وحقیقی نیست، بلکه بهانه گیری است واگر پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم)معجزه موسی را نیز داشت، باز ایمان نمی آوردند به دلیل این که مردم مصر با دیدن همان معجزه ها به او ایمان نیاوردند، بلکه هر دو (موسی وهارون) را به «سحر» و«ساحری» متهم کردند وشما مردم عصر جاهلی حجاز با مردم مصر تفاوتی ندارید واز یک قماش وبه اصطلاح سر وته یک کرباس هستید، انگیزه واقع بینی وهدایت یابی در شماها نیست آنجا که می فرماید:

(أَوَ لَمْ یَکْفُرُوا بِما أُوتِیَ مُوسی مِنْ قَبْلُ قالُوا سِحْرانِ تَظاهَرا وَ قالُوا إِنّا بِکُل کافِرُونَ) (قصص/۴۸).

«آیا این مردم از این پیش به موسی هم کافر نشدند و گفتند: موسی وهارون هر دو ساحرند ودست به دست هم داده اند، ما به هر دو کافریم(ونبوت آنان را پذیرا نیستیم)».

دیگر این که: چه معجزه ای بالاتر از قرآن؟ اگر شما آن را نمی پذیرید، برخیزید بهتر از آن، وبهتر از تورات را بیاورید چنانکه می فرماید:

۱- [۱] همین اعتراض نیز در سوره انعام آیه ۳۷ نیز وارد شده است آنجا که می فرماید:(وَقالُوا لَولا نُزِّلَ عَلَیْهِ آیَهٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللّهَ قادِرٌ عَلی أَنْ یُنَزِّلَ آیَهً وَ لکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لا یَعْلَمُونَ).

(قُلْ فَأْتُوا بِكِتاب مِنْ عِنْدِ اللّهِ هُوَ أَهْدى مِنْهُما أَتَّبِعْهُ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ) (قصص/۴۹).

«بگو اگر شما ومردم مصر(که هر کدام نبوّت پیامبر خود را انکار کردید) راست می گویید برخیزید، کتاب هدایت بخش تر از این دو(تورات و قرآن) بیاورید تا من از آن پیروی کنم».

این گروه از علل اختلاف معجزه ها غافل بوده وچنین می اندیشیدند که باید تمام پیامبران از یک سنخ معجزه برخوردار باشند وآنچه که به موسی ومسیح داده شده، حتماً باید به پیامبر گرامی نیز داده شود وبالعکس; در حالی که معجزه هر پیامبری باید با فن رایج آن زمان کاملاً ـ متناسب باشد تا ناتوانی متخصصان از مقابله ومعارضه آن، نشانه ارتباط آورنده آن با قدرت لامتناهی خداوندی باشد که او را بر یک چنین امر بزرگی که متخصصان فن از معارضه آن عاجز وناتوانند، قادر وتوانا ساخته است، واگر معجزه هر پیامبری خارج از حدود فن رایج آن زمان باشد عجز متخصصان زمان از مقابله، گواه بر ارتباط او با قدرت نامتناهی نیست، زیرا افراد مخالف می گویند در این موضوع که ما را به معارضه دعوت کرده ای، اطلاع وسررشته ای نداریم تا ناتوانی ما گواه بر صدق گفتار تو باشد.

همگی می دانیم در عصر موسی فن سحر وجادو، ودر زمان مسیح طب وپزشکی از ترقّی خاصی برخوردار بود، عمل وکار هر دو پیامبر از آن نظر نام اعجاز به خود گرفت که کارشان از نظر ظاهر، هم ردیف وهم مرز کارهای آنان به شمار می رفت وعجز وناتوانی متخصصان هر دو فن از مقابله ومعارضه ثابت کرد که عمل این دو شخصیت از حدود آن دو علم، بیرون است یعنی، نه سحر است وجادو نه طبابت است وپزشکی، وگرنه دانش وبینش خود را روی هم گرد می آورند ومی توانستند، نظیر آن را انجام دهند.

روی این اساس، انتظار این که معجزه پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم)در محیط شبه جزیره که در آنجا نه از سحر وساحری خبری بود ونه از علم پزشکی وطبابت، بسان معجزه

آن دو پیامبر گرانقدر باشد، بسیار انتظار غیر منطقی ای است.

گذشته از این، نبوت پیامبر، نبوت خاتم، وشخص او خاتم پیامبران است از این جهت باید معجزه او بسان نبوت او دائم وپیوسته باشد ومرور زمان مایه فرسودگی ویا نابودی آن نشود وبرای چنین نبوّتی، علاوه بر معجزات موقّت مانند شقّ القمر وتسبیح سنگ ریزه ها، معجزه ای ابدی لازم است که پیوسته بر تارك اعصار بدرخشد وآن جز قرآن چیز دیگر نمی تواند باشد که هرگز در آن زوال ونابودی نیست.

۸_ چرا فرشته ای همراه نیست؟!

یکی دیگر از اعتراضات کودکانه آنان همین بود که چرا فرشته ای همراه او نازل نشده که او را در مسئله تبلیغ همراهی کند چنانکه قرآن می فرماید:

(وَقالُوا لَولا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ) (انعام/۸):«گفتند: چرا (همراه او) فرشته ای فرو نیامده است؟».

این اعتراض بسان سایر اعتراضها وبهانه گیری آنان است; زیرا مفاد آن این است که:«انسان برای هدایت انسان کافی نیست، بلکه باید موجودی از غیر جنس وی به آن ضمیمه گردد» در حالی که جریان بر عکس است، اثر پذیری همجنس از همجنس به مراتب عملی تر واستوارتر است. گذشته از این اگر نزول ملك با صورت واقعی خود _ بدون اینکه به صورت انسانی تمثل پیدا کند _ تجلی نماید، در این صورت، جهان غیب صورت شهود پیدا می کند، اگر در این مرحله نیز لجاجت نمایند وایمان نیاورند، عذاب خدا آنان را فرامی گیرد وهمگی نابود می شوند; زیرا با این شهود، آخرین مرحله از مراحل اتمام حجّت به پایان می رسد ومجازات معاند، قطعی می گردد. از این جهت خدا به خاطر لطف ومرحمتی که به بندگان دارد، این کار را انجام نمی دهد تا افراد فرصتی برای تجدید نظر داشته باشند واین خود یکی از الطاف حق است ودر ذیل آیه به این نکته چنین اشاره می کند:

(وَلَوْ أَنْزَلْنا مَلَکاً لَقُضِیَ الأَمْرُ ثُمَّ لا یُنْظَرُونَ) (انعام/۸):«اگر فرشته فرو فرستیم (وایمان نیاورند) کار انجام می گیرد، آنگاه مهلت داده نمی شود».

آنگاه قرآن به پاسخ دیگری در این مورد اشاره می کند که در گذشته نیز به آن اشاره شد وآن اینکه زمامدار جامعه، پیش از آنکه با زبان تعلیم می دهد از طریق کردار می تواند اسوه و الگو باشد و این در صورتی محقّق می شود که رهبر از نظر عواطف واحساسات، با پیرو یکسان بوده تا بتواند برای او سرمشق باشد امّا اگر رهبر مردم همجنس آنان نباشد، بلکه فاقد غرائز وخواسته های درونی آنها گردد، در این صورت رهبری عملی تحّق نمی پذیرد وپیرو، به بهانه این که رهبر از راز دل پیرو آگاه نیست و از نیازهای او خبر ندارد، از پذیرش هدایت سرباز می زند و نتیجه ای به دست نمی آید، قرآن بر این حقیقت چنین اشاره می کند:

(وَلَوْ جَعَلْناهُ مَلَکاً لَجَعَلْناهُ رَجُلاً): اگر پیامبر یا کسی را که همراه او می فرستادیم فرشته قرار می دادیم، لازم بود برای حفظ هدف بعثت، او را صورتاً وسیرتاً انسان قرار دهیم تا بتواند وظیفه رهبری را به صورت کامل انجام دهد.

۱۰– درخواست های نامعقول

آیات موضوع

۱_(قُلْ يا أَيُّهَا الْكافِرُونَ* لا أَعْبُدُ ما تَعْبُدُونَ* وَلا أَنْتُمْ عابِدُونَ ما اعْبُدُ) (كافرون/۱_۳).

۲_ (وَ إِنْ كادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عِنِ الَّذى أَوْحَيْنا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِىَ عَلَيْنا غَيْرَهُ وَ إِذاً لاتَّخَذُوكَ خَليلاً *وَلَوْلا أَنْ ثَبَّتْناكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً *إِذاً لأَذَقْناكَ ضِعْفَ الْحَياهِ وَ ضِعْفَ الْمَماتِ ثُمَّ لا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنا نَصِيراً)(اسرى/۷۵_۷۳).

۳_ (وَلَقَدْ بَعَثْنا فِى كُلِّ أُمَّه رَسُولاً أَنِ اعْبُدُوا اللّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطّاغُوتَ) (نحل/۳۶).

۴_ (وَإِذا تُتْلى عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّنات قالَ الَّذينَ لا يَرْجُونَ لِقائَنَا ائْتِ بِقُرْآن غَيْرِ هذا أَوْبَدِّلْه قُلْ ما يَكُونُ لِى أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسى إِنْ أَتَّبِعُ إِلاّ ما يُوحى إِلَىَّ إِنّى أَخافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبّى عَذابَ يَوْم عَظيم*قُلْ لَوْ شاءَ اللّهُ ما تَلَوتُهُ عَلَيْكُمْ وَ لا أَدْريكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُراً مِنْ قَبْلِهِ أَفَلا تَعْقِلُونَ)(يونس/۱۶_۱۵).

۵_ (وَ قالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتّى تفجُرَ لَنا مِنَ الأَرْضِ يَنْبُوعاً)(اسرى/۹۰).

۶_ (أَو تَكونَ لَكَ جنه مِن نَخيل و عِنَب فَتفجُر الأنهارَ خِلالَها تَفجِيراً)(اسرى/۹۱).

۷ــ (أَو تُسْقِطَ السَّماء كَما زَعَمْت عَلَيْنا کِسَفاً أَوْ يَأْتِیَ بِاللّهِ وَالْمَلائکه قَبیلًا) (اسری/۹۲).

۸ــ (أَوْ يَكُون لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُف أَوْ تَرقی فِی السَّماءِ وَ لَنْ نُؤمنَ لِرُقِیِّکَ حَتّی تنزِّلَ عَلَيْنا کِتاباً نقرؤهُ قُلْ سُبْحنَ رَبّی هَلْ كُنْت إلاّبَشَراً رَسُولاً).(اسری/۹۳)

۹ــ(وَ لَوْ نَزَّلْنا إِلَيْهِمُ الْمَلائِکه وَكَلَّمَهُمُ الْموتی وَ حَشَرْنا عَلَيْهِمْ كُلّ شَیء قُبلاً ما كانُوا لِيُؤمِنُوا إلاّ أَنْ يَشاءَ اللّه وَ لكِنْ أَكْثَرهُمْ يَجْهَلُونَ)(انعام/۱۱۱).

۱۰ــ (وَلَوْ أَنَّ قُرآناً سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبالُ أَوْ قُطِعَت بِهِ الأَرْض أَو كُلِّمَ بِهِ الْمَوتی) (رعد/۳۱).

ترجمه آيات

۱ــ بگو ای کافران!آنچه را که شما پرستش می کنید، من نمی پرستم و نه شما می پرستید خدایی را که من می پرستم.

۲ــ نزدیک بود آنان (با پیشنهادهای خود) تو را از آنچه بر تو وحی کردیم بفریبند، تا غیر آن را به ما نسبت دهی و در این هنگام تو را دوست خود بر می گزیدند.

اگر تو را استواری نمی بخشیدیم (و به تو عصمت مانع از لغزش نداده بودیم) نزدیک بود کمی به آنان متمایل شوی.

در این صورت دو برابر مجازات (مشرکان) در زندگی دنیا، و دو برابر مجازات آنان در بعد از مرگ را به تو می چشاندیم، آنگاه در برابر ما یاوری پیدا نمی کردی.

۳ــ در میان هر گروهی رسولی برانگیختیم تا خدا را بپرستند و از عبادت طاغوت اجتناب ورزند

۴ــ هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده می شود، آنان که به لقای ما (رستاخیز) امید ندارند می گویند قرآنی غیر از این را بیاور و یا در آن

تغییراتی بده.

بگو من حق ندارم آن را از جانب خود عوض کنم من جز از آنچه که به من وحی شده است از چیزی پیروی نمی کنم من از عذاب روز بزرگ در صورتی که مخالفت پروردگارم بکنم می ترسم.

بگو اگر خدا می خواست این آیات را بر شما نمی خواندم و شما را از آن آگاه نمی کردم من مدتها پیش از این در میان شما زیسته ام چرا نمی اندیشید؟

۵ــ به تو ایمان نمی آوریم مگر اینکه امور زیر را انجام دهی، از زمین برای ما چشمه ای بشکافی.

۶ــ یا برای تو باغی از خرما و انگو باشد و در میان آنها نهرهای آبی جاری سازد.

۷ــ آسمانها و سنگهای آسمانها را بر سر ما پاره پاره بیفکن یا خدا را نشان ما بدهی، و فرشتگان را بنمایانی.

۸ــ یا خانه ای از طلا داشته باش به آسمان پرواز کنی و هرگز ایمان به آسمان رفتنت نمی آوریم، مگر اینکه کتابی فرو فرستی که ما آن را بخوانیم (و در آن نبوت و برانگیختگی شما نوشته شده باشد) پیراسته است پروردگارم من نیز پیام آوری بیش نیستم.

۹ــ اگر فرشتگان را بر آنها فرود می آوریم و مردگان با آنان سخن می گفتند و همه چیزها را برای آنان گرد می آوریم (همه خواهشهای آنان را انجام می دادیم) باز ایمان نمی آورند، مگر این که خدا بخواهد (و با قهر و غلبه آنان را به ایمان سوق دهد در این صورت چنین ایمانی فاقد ارزش خواهد بود) و بیشتر آنان جاهل و نادانند.

۱۰ــ هرگاه قرآن کوهها را از بیخ برکند، و زمین را قطعه قطعه سازد و مردگان را زنده سازد باز ایمان نخواهند آورد.

ص : ۱۵۲

تفسیر آیات

اشاره

تا اینجا به گونه ای با اعتراضـهای کودکانه، وایرادهای نابجای عرب معاصر با نزول وحی آشنا شدیم وبا تتبع در قرآن می توان بر یک رشـته از اعتراضـهای دیگری دست یافت، اکنون به برخی از پیشـنهادهای آنان که درست در نقطه مقابل رسالت رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم)قرار داشت، اشاره می کنیم.

پیشـنهاد یکی از دو متخاصم در صورتی متناسب ومنطقی به شمار می رود که ادّعای دیگری را به کلی نفی نکند وبه اصطلاح برای او حقّی قائـل شـود واگر پیشـنهاد، درست در نقطه مقابـل ادعـای طرف قرار گیرد، پیشـنهاد صورت عقلا۔یی به خود نمی گیرد.

پیشـنهادهای مخالفـان رسالت همگی از این سـری بوده وهرگز فکر نمی کردنـد که او برای هـدف وانگیزه ای برانگیخته شـده است، تا لا اقل مطلبی را پیشنهاد کنند که به گونه ای با هدف او سازگار باشد.که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱ـ خدایان ما را بپرست تا...

یکی ازپیشـنهادهای آنـان ایـن بـود کـه آنهـا در صـورتی حاضـرند خـدای محمّـد را بپرسـتند کـه پیـامبر (صـلی الله علیـه وآله وسلم)آلهه آنان را بپرستد، خداوند در انتقاد این طرح سوره کافرون را فرو فرستاد:

(قُلْ يا أَيُّهَا الْكافِرُونَ* لا أَعْبُدُ ما تَعْبُدُونَ* وَلا أَنْتُمْ عابِدُونَ ما اعْبُدُ) (کافرون/۱ــ۳).

«بگوای کافران! آنچه را که شما پرستش می کنید، من نمی پرستم ونه شما می پرستید خدایی را که من می پرستم!».

مفسّران برای آیات وارد شده در سوره اسراء شأن نزول های زیادی نقل کرده اند

ص : ۱۵۳

که بسیاری از آنها با توجه به مکّی بودن سوره صحیح نیست، روشن ترین شأن نزول همان است که ابی حفص از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند:

«قریش به رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم)گفتند:خدای تو را یکسال می پرستیم، مشروط بر این که تو نیز خدایان ما را یک سال بپرستی!».(۱)

در این موقع وحی الهی فرود آمد:

(وَ إِنْ کادُوا لَیَفْتِنُونَکَ عَنِ الَّذی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ لِتَفْتَرِیَ عَلَیْنا غَیْرَهُ وَ إِذاً لاتَّخَذُوکَ خَلیلًا) (اسراء/۷۳).

«نزدیک بود آنان(با پیشنهادهای خود) تو را از آنچه بر تو وحی کردیم بفریبند تا غیر آن را به ما نسبت دهی ودر این هنگام تو را دوست خود بر می گزیدند».

(وَلَوْلا أَنْ ثَبَّتْناکَ لَقَدْ کِدْتَ تَرْکَنُ إِلَیْهِمْ شَیْئاً قَلِیلًا)(اسراء/۷۴).

«اگر تو رااستواری نمی بخشیدیم(وبه تو عصمت مانع از لغزش نداده بودیم) نزدیک بود کمی به آنان متمایل شوی».

(إِذاً لأَذَقْناکَ ضِعْفَ الْحَیاهِ وَ ضِعْفَ الْمَماتِ ثُمَّ لا تَجِدُ لَکَ عَلَیْنا نَصِیراً) (اسری/۷۵).

«در این صورت دو برابر مجازات(مشرکان) در زندگی دنیا، ودو برابر مجازات آنان در بعد از مرگ را به تو می چشاندیم، آنگاه در برابر ما یاوری پیدا نمی کردی».

در مورد این آیات از تذکر دو مطلب ناگزیریم:

الف:چنین پیشنهادی سرچشمه ای جز ناآگاهی از اهداف پیامبران ندارد. همه پیامبران برای تثبیت یک اصل وآن یکتا پرستی در میان بشر برانگیخته شده اند، و این اصل در تمام شرایع آسمانی ملحوظ بوده وهیچ گاه تغییر پذیر نخواهد بود. و اصل و اساس شریعت آنان را تشکیل می دهد چنانکه می فرماید:

۱- [۱] بحارالأنوار، ج۱۸، ص ۲۳۹، به نقل از تفسیر قرات، ص ۲۳۱.

(وَلَقَدْ بَعَثْنا فِی کُلِّ أَمَّه رَسُولاً أَنِ اعْبُدُوا اللّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطّاغُوتَ) (نحل/۳۶).

«در میان هر گروهی رسولی برانگیختیم تا خدا را بپرستند و از عبادت طاغوت اجتناب ورزند».

چنین اصلی که روح تمام شرایع سماوی را تشکیل می دهد نه قابل مصالحه است ونه قابل تبعیض; در این صورت چگونه می توان چنین پیشنهادی را پیشنهاد عاقلانه خواند؟

انحراف از جاده توحید آنچنان زشت وسنگین است که کمترین انحراف، مجازات در بردارد، وقرآن از آن به «ضعف الحیاه» و«ضعف الممات» تعبیر می آورد.

ب: آیات وارده در سوره اسراء گواه بر تمایل پیامبر بر پذیرش پیشنهاد آنان نیست، تا چه رسد به این که گواه بر لغزش او باشد، بلکه آیه از یک جریان مشروط سخن می گوید، نه از جریان محقّق و آن این که: اگر تثبیت خدا نبود، نزدیک بود ــ که توای پیامبر! ــ به نظریه آنان اندکی متمایل گردی(لَوْلا أَنْ ثَبَّتْناکَ لَقَدْ کِدْتَ تَرْکَنُ إِلَیْهِمْ شَیْئاً قَلیلاً) ولی چون تثبیت خدا صورت گرفت، نزدیکی به تمایل نیز محقّق نشد، تا چه رسد به خود تمایل.

مقصود از تثبیت، همان نیروی عصمت یا روح القدس است که پیامبران را در تمام مراحل زندگی از لغزش صیانت می کند این آیه بسان این است که کسی به دوست خود بگوید اگر دست تو را نگرفته بودم، نزدیک بود بیفتی! یعنی دست تو را گرفتم، واین نزدیکی ــ تا چه رسد به اصل افتادن ــ محقّق نشد. آیه نیز یادآور می شود که ای رسول گرامی اگر تو را از نظر فکری وعقلی، و یاعملی و رفتاری، تثبیت نکرده بودیم میل به مشرکان در نفس تو، نزدیک می شد ولی اصل تثبیت به نام «عصمت» وتسدید «روح القدس» هر نوع پی آمد رانفی کرده ونزدیکی به میل [(۱)](#) تا چه رسد اصل میل در روح تو محقّق نگردید.

۱- [۱] به گواه جمله (لَقَدْ کِدْتَ تَرْکَنُ إِلَیْهِمْ): «نزدیک بود که تمایل پیدا کنی».

پیامبران الهی از آن نظر که بشر هستند گناه وخلاف وخطا ولغزش در باره آنان تصوّر می شود ودر مورد آیه، وسوسه وفتنه انگیزی مشرکان(او خدایان آنها را بپرستد تا آنان خدای او را بپرستند) می توانست در نفوس آنان اثر بگذارد.

امّا با توجّه به عصمت وتسدید الهی، همه نوع گناه ولغزش در باره آنان منتفی بوده، نه تنها لغزش عمدی وسهوی از آنان منتفی می باشد، بلکه قرب ونزدیکی بر آن در صفحه حیات آنان محکوم نیز به عدم است وآیات یاد شده متذکّر این دو نوع تصوّر در باره پیامبران می باشد واین که توای پیامبر از آن نظر که انسان وبشر هستی وسوسه آنان در این حد بود که در نفس تو چنین نزدیکی پدید آورد، وبا یک رشته محاسبات که مهم ترین آن نزدیک شدن آنان به آیین خدا بود، در فضای ذهن آن صحه گذاری، امّا با توجه به این که تو پیوسته در پوشش عصمت وتثبیت الهی وتسدید روح القدس قرار داری، هیچ یک از این مسائل پیش نیامد، وسرفراز از میدان نبرد فکری بیرون آمدی.

ما در کتاب «راز بزرگ رسالت» صفحه ۳۷۰_ ۳۷۶ پیرامون آیات یاد شده سخن گفته ایم ودر بخش عصمت پیامبر به تحلیل مفردات وجمله آیات خواهیم پرداخت.

۲_ درخواست تبدیل قرآن

انتقاد قرآن از بتان وخدایان دروغین عرب، مایه خشمگینی مشرکان بود از این جهت از پیامبر درخواست کردند که قرآن دیگری بیاورد که در آن، این گونه نکوهشها از خدایان آنان نباشد.

این نوع پیشنهاد حاکی از آن است که درخواست کنندگان از مفهوم نبوت ووظیفه پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)آگاه نبودند.

پیامبر با نیروی مرموزی به نام «وحی» مجهز است که در پرتو آن آنچه را که از عالم غیب بر قلب او القا می شود، در اختیار مردم می گذارد یعنی وظیفه او جز این

نیست که بـدون کم وفزونی آنچه را که از آن جهان دریافت کنـد به مردم برساند وهرگز تعالیم او مربوط به خود او نیست که در آن تصرّف نماید.

قرآن این پیشنهاد را یادآور می شود ومی فرماید:

(وَإِذا تُتْلی عَلَیْهِمْ آیاتُنا بَیِّنات قالَ الَّذینَ لا یَرْجُونَ لِقائَنَا ائْتِ بِقُرْآن غَیْرِ هذا أَوْبَدِّلْهُ)(یونس/۱۵).

«هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانـده می شود، آنان که به لقای ما (رسـتاخیز) امیـد ندارند می گویند، قرآنی غیر از این را بیاور ویا در آن تغییراتی بده!» آنگاه چنین می گوید:

۱ـ (قُلْ ما یَکُونُ لِی أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسی إِنْ أَتَّبِعُ إِلاّ ما یُوحی إِلَیَّ إِنّی أَخافُ إِنْ عَصَیْتُ رَبّی عَذابَ یَوْم عَظیم) (یونس/۱۵).

«بگو من حق ندارم آن را از جانب خود عوض کنم من جز از آنچه که به من وحی شده است، از چیزی پیروی نمی کنم من از عذاب روز بزرگ در صورتی که مخالفت پروردگارم بکنم، می ترسم».

در ایـن بخش از آیـه، واقعیـت نبـوت، وحقیقـت وحی ووظیفـه حامـل آن بیـان شـده اسـت و اینکه پیـامبر (صـلی الله علیه وآله وسلم)جز واقع گویی وظیفه ای ندارد، ومخالفت با وظیفه هر چند کوچک باشد بدون واکنش در روز رستاخیز نخواهد بود.

۲ـ (قُلْ لَوْ شاءَ اللّهُ ما تَلَوتُهُ عَلَیْکُمْ وَ لا أَدْریکُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِیکُمْ عُمُراً مِنْ قَبْلِهِ أَفَلا تَعْقِلُونَ) (یونس/۱۶).

«بگو اگر خـدا می خواست این آیات را بر شـما نمی خوانـدم وشـما را از آن آگاه نمی کردم، من مدّتها پیش از این، در میان شما زیسته ام چرا نمی اندیشید!؟».

در این بیـان یـاد آور می شود که این قرآن زائیـده فکر وانـدیشه من نیست واگر چنین بود حتماً در این مـدّت از من چیزی می شنیدید، زیرا ممکن نیست که چنین

تعالیم ومعارفی در فکر واندیشه من باشد، امّا در این مدّت چیزی از آن بروز نکند و در زندگی من جوانه نزند.

گوئی جمله (فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُراً مِنْ قَبْلِهِ) به یک اصلی مسلّم در روانشناسی اشاره می کند و آن اینکه: انسان هر چه هم، رازدار وتودار باشد، نمی تواند راز گسترده ای را یک عمر پنهان نگاه دارد ــ آن هم به جای یک راز، دهها وصدها راز! ــ بلکه خواه ناخواه در محافل ومجالس، در خلال سخن با دوستان ویاران، آنگاه که دریچه های ذهن«ناخودآگاه» کاملاً به روی ذهن «خودآگاه» باز باشد وعنایتی بر سدّ وبستن آن در کار نباشد، پرده از راز درون می افتد وخلوتگاه راز کاملاً مشهود وهویدا می گردد.

امیرمؤمنان (علیه السلام) می فرماید: «ما أضمر أحد شیئاً إلاّظهر فی صفحات وجهه وفلتات لسانه»(۱):«هیچ کس چیزی را در نهانگاه ذهن مخفی وپنهان نساخت مگر اینکه در سیما و کلمات او آشکار گردید».

پیامبر می فرماید: من چهل سال در میان شما زندگی کردم ودر این مدّت که وقت جوش وخروش افکار واندیشه های انسانی است سخنی از من در باره این تعالیم نشنیده اید، چگونه متصور است که این تعالیم از آن من باشد ومن آن را در این مدّت طولانی مخفی وپنهان ساخته باشم چرا نمی اندیشید.

در اینجا از یادآوری نکته ای ناگزیریم و آن اینکه آنان، بیمارانی بودند که اصرار میورزیدند که پزشک، نسخه داروئی خود را مطابق دلخواه آنان بنویسد، نه آن طور که مصلحت آنها ایجاب می کند! حالا اگر پزشک تسلیم درخواست چنین بیماران غفلت زده ای نشود، تقصیری متوجه او نیست این گروه، خواهان اصلاح جامعه نبودند، بلکه می خواستند، پیامبر خدا را به دنبال هوی وهوسهای خود بکشند.

۱- [۱] نهج البلاغه، قصار الحکم، ش۲۶.

۳_ درخواست های نامعقول دیگر

یکی از نشانه های لجاجت وعناد آنان این بود که اموری را درخواست می کردند وایمان خود را در گرو انجام شدن آنها قرار می دادند که یا ذاتاً یک امر محال ونشدنی بودند، ویا اگر هم ممکن بودند با اهداف بعثت که تربیت وهدایت مردم بود، سازگار نبود ویا انجام آنها نشانه نبوت وراستگویی طرف بشمار نمی رفت. این امور در درخواستهای هشت گانه قریش در آیات زیر منعکس است واگر پیامبر به پیشنهاد آنها پاسخ مثبت نگفت غالباً به خاطر یکی از علل فوق می باشد ما مجموع درخواستهای آنان را جداجدا، بیان می کنیم تا اشاره به اشکال آنها آسان گردد.

(وَقالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ): «به تو ایمان نمی آوریم مگر اینکه امور زیر را انجام دهی»:

۱_ (حَتّی تَفْجُرَ لَنا مِنَ الأَرْضِ یَنْبُوعاً): «از زمین برای ما چشمه ای بشکافی».

۲_ (أَوْ تَکونَ لَکَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِیل وَ عِنَب فَتُفَجِّرَ الأَنْهارَ خِلالَها تَفْجِیراً): «یا برای تو باغی از خرما وانگور باشد ودر میان آنها نهرهای آبی جاری سازد».

۳_ (أَوْ تُسْقِطَ السَّماءَ کَما زَعَمْتَ عَلَیْنا کِسَفاً): «آسمانها ویا سنگهای آسمانها را بر سرما پاره پاره بیفکنی».

۴_ (أَوْ تَأْتِیَ بِاللّهِ): «خدا رانشان ما بدهی!».

۵_ (وَ الْمَلائِکَهِ قَبِیلاً): «وفرشتگان را بنمایانی».

۶_ (أَوْ یَکُونَ لَکَ بَیْتٌ مِنْ زُخْرُف): «یا خانه ای از طلا داشته باشی».

۷_ (أَوْ تَرْقی فِی السَّماءِ): «به آسمان پرواز کنی!».

۸_ (وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِیِّکَ حَتّی تُنَزِّلَ عَلَیْنا کِتاباً نَقْرَؤُهُ): «وهرگز ایمان به آسمان رفتنت نمی آوریم، مگر اینکه کتابی فرو فرستی که ما آن را بخوانیم (ودر آن نبوت

وبرانگیختگی شما نوشته شده باشد)».

قرآن در پاسخ این درخواستها جمله بس نغز وکوتاهی بیان می فرماید:

(قُلْ سُبْحانَ رَبِّی هَلْ کُنتُ إِلاّ بَشَراً رَسُولاً): (۱) «پیراسته است پروردگارم، من بشر پیام آوری بیش نیستم!».

تشریح وتوضیح این جمله کوتاه در گرو این است که تک تک درخواستهای آنان مورد بررسی قرار گیرد تا عناد ولجاج آنها آشکارا ثابت وروشن شود، هدف از این پیشنهادها ودرخواستها عشق به ایمان وحقیقت یابی نبوده است، هدف این بود که در مقابل دعوت رسول گرامی(صلی الله علیه وآله وسلم) عذری بتراشند، وبرای نگرویدن خود بهانه ای بیاورند وگرنه طالب حقیقت، هرگز به فرد مصلح نمی گوید اگر راست می گوئی ما را به دار آویز ویا به تعبیر مشرکان:«سنگهای آسمان را بر سر ما بکوب وما را نابود ساز!» پیامبر برای اصلاح وتربیت منحرفان وکج اندیشان اعزام شده است نه برای اعدام ونابود کردن آنان! چنین درخواستی جز اظهار عناد، انگیزه دیگری نداشت.

برای روشن شدن پایه عناد ولجاج این گروه، ما باید هر یک از این پیشنهادها را مستقلاً مورد بررسی قرار دهیم؟

الف: درخواست نخست که جمله (حَتّی تَفْجُرَ لَنا مِنَ الأَرْضِ یَنْبُوعاً) بیانگر آن است، دو احتمال دارد:

۱ــ زمین را به خاطر درخواست ما بشکافی. ۲ــ زمین را برای انتفاع ما بشکافی وچشمه ای در آن جاری سازی هدف این بود که یا پیامبر فرد ثروتمندی گردد یا این که آنان دارای چنین نعمتی باشند، فرض نخست نشانه نبوت وصدق گفتار نیست، فرض دوّم هم بر خلاف سنّت خدا است. سنّت الهی این است که مردم از طریق کار وتلاش به مواهب دست پیدا کنند نه از طریق غیب(مگر در صورت ضرورت واجبار).

ص : ۱۶۰

۱- [۱] سوره اسراء، آیه های ۹۰ــ ۹۳.

ب: درخواست دوّم که پیامبر، باغی از خرما وانگور داشته باشد نیز نشانه صدق گفتار مدّعی نبوّت نیست وگرنه باید هر ثروتمندی پیامبر باشد وکلیه گفتارهای او راست ودرست باشد! این درخواست از یک اندیشه باطل سرچشمه می گیرد وآن اینکه: نبوت ووحی الهی باید بر یک انسان ثروتمند فرود آید، نه فقیر، چنانکه در بخش اعتراضات این ایراد را از مشرکان نقل کردیم که می گفتند:(وَقالُوا لَوْلا نُزِّلَ هذَا الْقُرآنُ عَلی رَجُل مِنَ الْقَرْیَتَیْنِ عَظیم) (زخرف/۳۱):«چرا این قرآن بر یک مرد بزرگی از مکه و طائف فرود نمی آید!».

ج: درخواست سوّم که آسمانها را قطعه قطعه کند وبر سر آنها پاره پاره بیفکند، مخالف هدف رسالت است زیرا هدف از بعثت، هدایت وراهنمایی مردم می باشد نه نابود کردن آنها; مگر این که حجّت برای آنان تمام شود و جهان «غیب» به صورت «شهود» درآید و هیچ نوع عذری برای آنان باقی نماند در چنین صورتی نابودی چنین امّتی قطعی می گردد.

خداوند برای اینکه راه «بازگشت» به حق، باز باشد اجازه نمی دهد کار به این نقطه منجر گردد وهرچه هم مردم بر چنین معجزه هایی اصرار ورزند، او اجابت نمی کند.

د: درخواست چهارم درخواست امر محالی است زیرا آنان خواهان رؤیت خدا با دیدگان عادی بوده و کلمه «قبیلاً» گواه بر آن است و امر محال قابل انجام نیست که پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) بر انجام دادن آن قیام کند.

هـ: درخواست پنجم (فرشتگان را برای آنان متمثل گرداند) ـ این درخواست در صورتی که ایمان نیاورند ـ مایه نزول عذاب الهی ونابودی آنان بود زیرا همان طور که یادآور شدیم رؤیت فرشتگان به صورت واقعی از مقوله تبدل غیب به شهود است که هیچ نوع عذری برای مجادله گر نمی گذارد واگر ایمان نیاورد نابود می گردد و در قرآن به این اصل با جمله (وَ لَوْ أَنْزَلْنا مَلَکاً لَقُضِیَ الأَمْرُ ثُمَّ لا یُنْظَرونَ)(انعام/۸) اشاره شده است.

ص : ۱۶۱

و: درخواست ششم نشانه صدق نبوت نیست وبسان درخواست دوّم یک تقاضای کودکانه است.

ز: درخواست هفتم بر فرض انجام گرفتن آن، ایمان آنان را جلب نمی کرد، زیرا به تصریح خود آنان تنها رفتن به آسمان نشانه حقانیت او نبود مگر اینکه درخواست هشتم آنان انجام گیرد و آن اینکه به هنگام بازگشت، کتابی را همراه خود بیاورد که در آن رسالت او نوشته شده باشد.

این نوع سخت گیری نشان آن بود که درخواست کنندگان جوینده وپوینده حقیقت، نبودند وبر فرض این که پیامبر به اذن خدا چنین کارهایی انجام می داد باز به بهانه های مختلف شانه از پذیرش رسالت او خالی می کردند و راه شرک را ادامه می دادند.

از نظر خرد چیزی که بر پیامبر لازم است این است که به اندازه کافی دلائل روشن بر صدق گفتار خود در اختیار حقیقت جویان بگذارد، دلایلی که فرد پیراسته از غرض را قانع سازد وبه مکتب سوق دهد.

هرگز بر پیامبر لازم نیست پذیرای پیشنهادهای متنوع افراد شود وگرنه باید رسالت عظیم خود را رها کرده و هر روز به نوعی دست به اعجاز بزند وبه جای ارشاد وهدایت، وسیله تفریح وسرگرمی افراد را فراهم آورد وسرانجام، نبوّتِ پیامبر سر از کهانت ورياضت در آورد!

خلاصه ــ بر خلاف اظهار برخی از کوته نظران ــ هرگز پیامبر خدا، از قیام به معجزه اظهار ناتوانی نکرده، بلکه با گفتن(قُلْ سُبْحانَ رَبِّی هَلْ کُنْتُ إِلاّ بَشَراً رَسُولاً)(اسراء/۹۳) دو مطلب را متذکر شده است:

۱ــ (سُبْحانَ رَبِّی): «منزه است خدای من » با این جمله خدا را از هر نوع عجز وناتوانی، رؤیت ومشاهده، پیراسته ساخته و او را بر انجام هر نوع کار ممکنی توانا دانسته است.

۲ــ (هَلْ كُنْتُ إِلاّ بَشَراً رَسُولاً) «من بشـری پیام آور بیش نیسـتم» با این جمله خواسته برساند که من مأموری بیش نیستم ومطیع فرمان خدا می باشم او هرچه بخواهد انجام می دهم; تا اراده او بر انجام کاری تعلّق نگیرد، کاری صورت نمی پذیرد.

وبه عبارت دیگر او پس از تنزیه خدا روی دو کلمه(بشر ورسول) تکیه می کند ومی گوید: اگر این کارهای خارق العاده را از آن نظر از من می خواهید که من بشرم، بدانید که توانائی من محدود است وانجام چنین اموری از قدرت بشری من بیرون است واگر از آن نظر می خواهیـد که رسول خـدا وپیـام آور او هسـتم، در این صورت من مـأموری بیش نیسـتم ومطیع فرمـان او می باشم تا از او اذنی صادر نگردد، کاری صورت نمی دهم.

آیات قرآن حاکی است که این قماش از افراد در صدد تحقیق نبوده وانگیزه گرایش در آنها وجود نداشته است.

واگر پیامبر گرامی (صـلی الله علیه وآله وسـلم) به این درخواستها ویا بالاتر از آنها جامه عمل می پوشاند، آنان بر کفر وشرک خود سماجت میورزیدند چنانکه می فرماید:

(وَلَوْ نَزَّلْنـا إِلَيْهِمُ الْمَلائِكَهَ وَ كَلَّمَهُمُ الْمَوتى وَ حَشَرْنا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَىْء قُبُلاًـ مـا كـانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلاّـ أَنْ يَشـاءَ اللّهُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ) (انعام/۱۱۱).

«اگر فرشـتگان را بر آنها فرود می آوردیم ومردگان با آنان سـخن می گفتنـد وهمه چیزها را برای آنان گرد می آوردیم (همه خواهشـهای آنان را انجام می دادیم) باز ایمان نمی آوردند، مگر این که خدا بخواهد(وبا قهر وغلبه آنان را به ایمان سوق دهد در این صورت چنین ایمانی فاقد ارزش خواهد بود) وبیشتر آنان جاهل ونادانند».

ودر آیه دیگر می فرماید:

(وَلَوْ أَنَّ قُرْآناً سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الأَرضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوتى) (رعد/۳۱).

ص : ۱۶۳

«هر گاه قرآن کوهها را از بیخ بر کند، وزمین را قطعه قطعه سازد ومردگان را زنده سازد، باز ایمان نخواهند آورد».

در پایان، توجه علاقمندان را به نکته ای جلب می کنیم: ظاهر آیه این است که فاعل وآورنده معجزه، نفس نبوی است، ولی او در بهره برداری از این قـدرت نیاز به اذن الهی دارد که بـدون اذن او کاری صورت نمی پـذیرد واین اصل در تمام اعصار ودر باره تمام پیامبران حاکم بوده است چنانکه می فرمایـد:(وَما کانَ لِرَسُول أَنْ یَأْتِیَ بِ آیَه إِلاّ بِإِذْنِ اللّهِ)(رعـد/۳۸): «ممکن نیست هیچ پیامبری معجزه ای بیاورد مگر به اذن خدا».

بـا این بیـان می توان بر مفـاد بسیاری از آیـات که در این مورد فرود آمـده، دست یـافت. آیاتی که دسـتاویز برخی از منکران اعجاز قرار گرفته وخواسته اند بگویند که پیامبر گرامی(صلی الله علیه وآله وسلم) جز قرآن معجزه ای نداشته است.

ومـا درباره این نوع از آیات در کتاب راز بزرگ رسالت صـفحات ۴۱۵ و۴۸۵ سـخن گفته ایم. افرادی که بخواهند بر مجموع این آیات واهداف آنها واقف شوند، بخشهای نوزدهم وبیستم این کتاب را مطالعه نمایند.

۱۱- آزارها وسنگ اندازی ها

آیات موضوع

۱ــ (وَلَقَدْ کُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِکَ فَصَبَرُوا عَلی ما کُذِّبُوا وَ أُوذُوا حَتّی أَتیهُمْ نَصْرُنا وَلا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِ اللّهِ وَ لَقَدْ جاءَکَ مِنْ نَبَإِ الْمُرْسَلینَ)(انعام/۳۴).

۲ــ (فَاصْبِرْ کَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ) (احقاف/۳۵).

۳ــ (وَاتَّبِعْ ما یُوحی إِلَیْکَ وَاصْبِرْ حَتّی یَحْکُمَ اللّهُ وَ هُوَ خَیْرُ الْحاکِمینَ) (یونس/۱۰۹).

۴ــ (وَاصْبِرْ وَ ما صَبْرُکَ إِلاّ بِاللّهِ وَ لا تَحْزَنْ عَلَیْهِمْ)(نحل/۱۲۷).

۵ــ (وَاصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدوهِ وَ الْعَشِیِّ)(کهف/۲۸).

۶ــ (فَاصْبِر لِحُکْمِ رَبِّکَ وَلا تَکُنْ کَصاحِبِ الْحُوتِ)(قلم/۴۸).

۷ــ (وَاصْبِرْ عَلی ما یَقُولُونَ وَ اهْجُرهُمْ هَجْراً جمیلاً)(مزّمّل/۱۰).

ترجمه آیات

۱ــ «پیامبرانی پیش از تو تکذیب شدند، بر تکذیب وایذاء (قوم خود) صبر کردند. برای کلمات خدا تبدیل کننده ای نیست، اخبار پیامبران مرسل به تو رسید».

۲ــ «بردبار باش همان طور که پیامبران «اولوا العزم» بردباری به خرج دادند

ص : ۱۶۵

وبرای آنان عجله مکن!».

۳ــ «از آنچه که به تو وحی می شود پیروی نما وبردبار باش تا خدا داوری کند، او بهترین داورها است».

۴ــ «شکیبا باش وصبر تو برای خدا است وبرای آنان اندوهگین مباش».

۵ــ «تو با کسانی که خدای خود را صبح وشب می خوانند، صبر نما».

۶ــ «به حکم پروردگار خود صبر کن ومانند مصاحب ماهی (یونس) مباش».

۷ــ «برگفته های آنان صبر کن وآنها را به صورت زیبا ترک بنما».

تفسیر آیات

آزار و اذیّت مصلحان وخیراندیشان جامعه، از شیوه های دیرینه جوامع منحط است و تاریخ پیامبران ورجال اصلاح طلب مملوّ از این سرگذشت ها وداستانها است و زندگی پیامبر بزرگ ما از این اصل بیرون نبوده وپیوسته در طول دعوت، خصوصاً از بعثت تا هجرت مورد ایذاء و آزار جاهلان، و سنگ اندازیهای کج اندیشان بوده است.

قرآن هرچند خصوصیات آزار ایشان ویاران با وفای او را متعرض نمی شود، ولی کلیاتی را مطرح می کند که از آن می توان پایه فشار و ایذاء را به دست آورد.

قرآن در مقام تسلّی پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم)مشکلات پیامبران پیشین وبردباری آنان را یادآور می شود، وبه او فرمان شکیبایی در مقابل آزار جاهلان را می دهد و می فرماید:

(وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلى ما كُذِّبُوا وَ أُوذُوا حَتّى أَتيهُمْ نَصْرُنا وَلا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِ اللّهِ وَ لَقَدْ جاءَكَ مِنْ نَبَاىِٔ الْمُرْسَلينَ)(انعام/۳۴).

«پیامبرانی پیش از تو تکذیب شدند، بر تکذیب وایذاء (قوم خود) صبر کردند. برای کلمات خدا تبدیل کننده ای نیست، اخبار پیامبران مرسل به تو رسید».

در آیه دیگر، صبر وبردباری پیامبرانِ «اولوالعزم» را یادآور می شود وبه او فرمان می دهد که مانند آنان بر شداید و سختیها صبر کند چنانکه می فرماید:

(فَاصْبِرْ کَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ)(احقاف/۳۵).

«بردبار باش همان طور که پیامبران «اولوا العزم» بردباری به خرج دادند وبرای آنان عجله مکن!».

در آیه سوّم دستور صبر می دهد وتلویحاً می رساند که محاکمه موذیان وآسیب رسانان را به خدا واگذار کن، چنانکه می فرماید:

(وَاتَّبِعْ ما یُوحی إِلَیْکَ وَاصْبِرْ حَتّی یَحْکُمَ اللّهُ وَ هُوَ خَیْرُ الْحاکِمینَ) (یونس/۱۰۹). «ازآنچه که به تو وحی می شود پیروی نما وبردبار باش تا خدا داوری کند، او بهترین داورها است».

خلاصه، قرآن در هیجده مورد به پیامبر فرمان صبر صادر می کند گاهی می فرماید:

(وَاصْبِرْ وَ ما صَبْرُکَ إِلاّ بِاللّهِ وَ لا تَحْزَنْ عَلَیْهِمْ)(نحل/۱۲۷):«شکیبا باش وصبر تو برای خدا است وبرای آنان اندوهگین مباش».

وباز پیامبر را همراه با مؤمنان قلیلی که با او بودند دعوت به صبر می نماید ومی فرماید:

(وَاصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدوهِ وَ الْعَشِیِّ): «تو با کسانی که خدای خود را صبح وشب می خوانند، صبر نما».

بار سوّم یادآور می شود که مبادا جام صبر او لبریز گردد ومانند یونس بیتاب گردد چنانکه می فرماید:

(فَاصْبِر لِحُکْمِ رَبِّکَ وَلا تَکُنْ کَصاحِبِ الْحُوتِ)(قلم/۴۸):«به حکم پروردگار خود صبر کن ومانند مصاحب ماهی (یونس) مباش».

بار چهارم دستور می دهد که صبر پیشه باشد وجاهلان را ترک گوید، چنانکه

این صفحه در کتاب اصلی بدون متن است / هذه الصفحه فارغه فی النسخه المطبوعه

ص : ۱۶۸

۱۲– معراج پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از مسجد الحرام تا سدره المنتهی

آیات موضوع

۱ــ (وَلِسُلَيْمانَ الرِّيحَ عاصِفَةً تَجْرِى بِأَمْرِهِ إِلَى الأَرْضِ الَّتى بارَكْنا فِيها وَ كُنّا بِكُلِّ شَىْء عالِمينَ) (انبياء/۸۱).

۲ــ(فَسَخَّرْنا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِى بِأَمْرِهِ رُخاءً حَيْثُ أَصابَ)(ص/۳۶).

۳ــ (وَلِسُلَيْمانَ الرِّيحَ غُدُوُّها شَهْرٌ وَ رَواحُها شَهْرٌ)(سبا/۱۲).

۴ــ (وَقَوْلِهِمْ إِنّا قَتَلْنَا الْمَسيحَ عيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللّهِ وَ ما قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ وَ لكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَ إِنَّ الَّذينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِى شَكّ مِنْهُ ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْم إِلاّ اتِّباعَ الظَّنِّ وَ ما قَتَلُوهُ يَقيناً *بَلْ رَفَعَهُ اللّهُ إِلَيْهِ وَ كانَ اللّهُ عَزيزاً حَكيماً)(نساء/۱۵۷ ــ ۱۵۸).

۵ــ (إِذْ قالَ اللّهُ يا عيسى إِنّى مُتَوَفِّيكَ وَ رافِعُكَ إِلَىَّ) (آل عمران/۵۵)

۶ــ(سُبْحانَ الَّذى أَسْرى بِعَبْدِهِ لَيْلاً مِنَ الْمَسْجِدِالْحَرامِ إِلَى الْمَسْجِد الأَقْصَى الَّذى بارَكْنا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آياتِنا إِنَّهُ هُوَ السَّميعُ الْبَصيرُ)(اسراء/۱).

۷ــ (عَلَّمَهُ شَديدُ الْقُوى* ذُو مِرَّه فَاسْتَوى* وَهُوَ بِالأُفُقِ الأَعْلى* ثُمَّ دَنى فَتَدَلّى *فكانَ قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنى* فَأَوْحى إِلى عَبْدِهِ ما أَوْحى* ما كَذَبَ الْفُؤادُ ما رَاى* أَفَتُمارُونَهُ عَلى ما يَرى*وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرى* عِنْدَ سِدْرَهِ الْمُنْتَهى* عِنْدَها جَنَّهُ الْمَأْوى* إِذْ يَغْشَى السِّدْرَهَ ما يَغْشى*ما زاغَ الْبَصَرُ وَ ما طَغى*

لَقَدْ رَآی مِنْ آیاتِ رَبِّهِ الْکَبْری).(نجم/۱۸_۵)

ترجمه آیات

۱_ «تند باد را مسخّر سلیمان کردیم، باد به فرمان او به سرزمینی که آن را برکت بخشیدیم حرکت می کرد وما از همه چیز آگاهیم».

۲_ «ما باد را در اختیار او قرار دادیم که نرم و آهسته هر جا که او می خواست، حرکت می کرد».

۳_ «برای سلیمان باد را تسخیر کردیم، که مقدار حرکت نیمروز آن به اندازه یک ماه ونیمروز دوّم آن نیز به همان اندازه (یک ماه) بود».

۴_ «می گویند ما مسیح را کشتیم، در حالی که او را نه کشتند ونه او را به دار آویختند، بلکه جریان برآنها مشتبه شد آنان که در باره قتل مسیح اختلاف کردند به آن علم ندارند و از ظن وگمان پیروی می کنند وقطعاً او را نکشته اند. بلکه خدا او را به سوی خود فرا خواند، و خداوند توانا وحکیم است».

۵_ «به یاد آر آنگاه که خدا به عیسی گفت من تو را اخذ می کنم وبه سوی خود فرا می خوانم».

۶_ «منزه است خدایی که شبانگاه بنده خود را از مسجد الحرام تا مسجدالأقصی که اطراف آن را برکت داده ایم، برد، تا آیات خود را نشان او بدهیم؛ به درستی که او است شنوا وبینا ».

۷_ «موجود نیرومندی (فرشته وحی) او را تعلیم داده است این معلم قدرتمند(به هنگام نزول وحی) در افق بالا، قد برافراشت، وبرای او نمایان گردید، سپس نزدیک شد و در میان زمین وآسمان آویزان گردید وبه قدری نزدیک شد که به اندازه دو میدان تیر یا دو سر کمان یا از آن هم کمتر بود، این معلّم به بنده خدا آنچه باید وحی کند، وحی کرد، ولی آنچه را دید، دل آن را تکذیب نکرد. آیا با او در آنچه که دیده (جبرئیل) به مجادله برمی خیزید؟ یکبار دیگر او را نیز دیده است نزد

«سـدره المنتهی»، نزد او است جنه المأوی، هنگـامی که سـدره را پوشانیـد آنچه پوشانیـد، دیـده منحرف نگردیـد و(از قـوانین رؤیت) طغیان نکرد او بعضی از آیات بزرگ خداوند را دید».

تفسیر آیات

پیامبران و سیر در فضا

اشاره

پیامبران الهی، نخستین انسانهائی بودند که درهای آسـمانها را به روی بشـر گشودند وعملاً ثابت کردند که سیر در فضا ویا به تعبیر امروز تسخیر فضا ــ البته بخشی از آن ــ کاملاً امکان پذیر است.

پیش از آنکه فضانورد شوروی«گاگارین» ویا فضانورد آمریکائی «ارمسترانگ» به آسمان پرتاب شوند واوّلی در بخشی از فضا سیر کند ویا دوّمی گامی در «قمر» نهد، قبل از آنها پیامبران الهی در نقاطی از جهان بالا سیر کردند که بشر آنروز امکان آن را تصوّر نمی کرد.

قرآن به روشنی از حرکت سلیمان به وسیله باد و این که بادهای شدید وطوفانزا تحت تسخیر او بود، سخن می گوید:

۱ــ (وَلِسُلَيْمانَ الرِّيحَ عاصِفَةً تَجْرِى بِأَمْرِهِ إِلَى الأَرْضِ الَّتِى بارَكْنا فِيها وَ كُنّا بِكُلِّ شَىْء عالِمينَ) (انبیاء/۸۱):«تند باد را مسـخّر سلیمان کردیم، باد به فرمان او به سرزمینی که آن را برکت بخشیدیم حرکت می کرد وما از همه چیز آگاهیم».

در این آیه از تسخیر بادهای تند و طوفانزا وحرکت سلیمان به وسیله آن در سرزمینی که خدا برکت بخشیده (شامات) سخن به میـان آمـده است، در حـالی که در آیه دیگر متـذکر می شود که باد نرم نیز در اختیار او بود و اراده سـلیمان به هر نقطه ای که تعلّق می گرفت باد به آن سمت حرکت می کرد و او را نیز می برد، چنانکه می فرماید:

۲ـ (فَسَخَّرْنا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِی بِأَمْرِهِ رُخاءً حَيْثُ أَصابَ)(ص/۳۶):«ما باد را در اختيار او قرار داديم که نرم و آهسته هر جا که او می خواست، حرکت می کرد».

و هرگز ميان دو آيه (از نظر قلمرو باد وکيفيت آن) تضادّی وجود ندارد، زيرا به حکم مفاد هر دو آيه هر دو نوع باد در اختيار او بود ويادآوری باد تند در آيه نخست به عنوان ذکر فردِ مهم می باشد وهمچنين يادآوری خصوص اراضی شام از آن نظر است که آن اراضی مقر حکومت سليمان به شمار می رفت.

در آيه سوّم سرعت حرکت باد را بيان می کند ومی فرمايد:

۳ـ (وَلِسُلَيْمانَ الرِّيحَ غُدُوُّها شَهْرٌ وَ رَواحُها شَهْرٌ)(سبا/۱۲).

«برای سليمان باد را تسخير کرديم، که مقدار حرکت نيمروز آن به اندازه يک ماه ونيمروز دوّم آن نيز به همان اندازه (يک ماه) بود». يعنی او به وسيله باد در يک روز مسافتی را طی می کرد که وسائل نقليه آن روز، آن را در ظرف دو ماه طی می کردند اگر وسائط نقليه در آن زمان، هر روز مسافتی به اندازه هشت فرسخ، طی می کرد ودر نتيجه در ظرف دو ماه مسافت ۴۸۰(۴۸۰=۶۰ × ۸) فرسنگ را طی می نمود، سليمان همين مسافت را در ظرف يک روز با آن وسيله خدادادی طی می کرد.

برخی از پيشداوران که چشم ديدن معجزات وکرامتهای پيامبران را ندارند، آيات به اين روشنی را، تأويل کرده وهمگی را مربوط به استفاده سليمان از نيروی باد در مسائل مربوط به کشاورزی وتلقيح گياهان وتصفيه خرمنها وحرکت کشتيها دانسته اند، به گواه اينکه، سرزمين شام، سرزمين زراعی است وقسمت مهمّ آن در ساحل دريای مديترانه قرار دارد.

چنين تفسيری، علّتی جز وحشت از ديرباوری غرب زدگان نسبت به اعجاز و کرامت ندارد، و در نتيجه سراپا تفسير به رأی است.

زيرا اوّلاً: اگر مقصود بهره برداری در امور کشاورزی وکشتيرانی باشد، اين کار اختصاص به سليمان ندارد وهمه مردم از اين نعمت الهی در اين موارد بهره

می گیرند.

ثانیاً: در این صورت لفظ (بِأَمْرِهِ حَيْثُ يَشاءُ) بی معنی خواهد بود، زیرا باد در این موارد یک جریان طبیعی دارد وبه عنوان یک سنّت الهی حرکت می کند، خواه از سلیمان امری صادر گردد یانگردد.

ثالثاً: در سوره سبأ مقدار حرکت باد را تعیین می کند، نه حرکت کشتی را!

شکی نیست که آیات، یادآور حرکت سلیمان به وسیله باد می باشد وامّا جوانب دیگر قضیه واین که سلیمان ویاران او بر چه وسیله ای می نشستند و چگونه خود را از سرما وگرما ویا فشار هوا حفظ می نمودند، در آیات بر آنها هیچ اشاره ای نشده است وهمگی را می توان از طریق اعجاز وغلبه بر قوانین عادی حل نمود.

عروج مسیح(علیه السلام)

این تنها سلیمان نیست که درهای فضا را به روی بشر گشود، بلکه پس از وی حضرت مسیح نیز به تصریح قرآن از میان مردم ستمگر بنی اسرائیل که قصد جان او را داشتند، گرفته شد وبه عالم بالا فرا خوانده گشت، چنانکه می فرماید:

(وَقَوْلِهِمْ إِنّا قَتَلْنَا الْمَسيحَ عيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللّهِ وَ ما قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ وَ لكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَ إِنَّ الَّذينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِی شَكٍّ مِنْهُ ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْم إِلاّ اتِّباعَ الظَّنِّ وَ ما قَتَلُوهُ يَقيناً).

«می گویند ما مسیح را کشتیم، در حالی که او را نه کشتند ونه او را به دار آویختند، بلکه جریان برآنها مشتبه شد آنان که در باره قتل مسیح اختلاف کردند به آن علم ندارند و از ظن وگمان پیروی می کنند وقطعاً او را نکشته اند».

(بَلْ رَفَعَهُ اللّهُ إِلَيْهِ وَ كانَ اللّهُ عَزيزاً حَكيماً) (نساء/۱۵۷ و۱۵۸):«بلکه خدا او را به سوی خود فرا خواند، وخداوند توانا وحکیم است».

ودر آیه دیگر می فرماید:

(إِذْ قالَ اللّهُ یا عیسی إِنّی مُتَوَفِّیکَ وَ رافِعُکَ إِلَیَّ) (آل عمران/۵۵): «به یاد آر آنگاه که خدا به عیسی گفت من تو را اخذ می کنم وبه سوی خود فرا می خوانم».

البته «توفّی» به معنی «اخذ» و«گرفتن» است واگر در مورد مرگ ومیر به کار می رود برای این است که در حال مرگ، روح انسان گرفته می شود وجسد بی جان او در کره خاک می ماند وگرنه در معنای لفظ «توفّی» و«وفّی» مرگ و مردن نهفته نیست و لذا گاهی در مورد خواب نیز به کار می رود، چنانکه می فرماید:

(وَ هُوَ الَّذی یَتَوفّیکُمْ بِاللَّیْلِ وَ یَعْلَمُ ما جَرَحْتُمْ بِالنَّهارِ)(انعام/۶۰).

«او است که شما را به هنگام شب(خواب) می گیرد و از آنچه که روز انجام می دهید، آگاه است».

بنابراین، لفظ «توفی» گواه بر مرگ عیسی نیست، بلکه بیش از این نمی رساند که خداوند او را از توطئه یهود نجات بخشید و او را از آنها گرفت وبه سوی خود فرا خواند.

لفظ «رفع» در دو مورد اگر گواه بر ترفیع معنوی باشد، گواه بر رفع حسی نیز هست و در نتیجه مسیح از این کره خاکی به سوی جهان بالا رفت وبرای خود در جهان بالا مکان گزید.

معراج پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم)

حقیقت معراج پیامبر، جز سیر او از مسجدالحرام تا مسجدالأقصی و از آنجا به «سدره المنتهی» چیزی نیست از بررسی آیات می توان این حقایق را به دست آورد:

۱ـ اندازه مسافت این سیر ملکوتی.

۲ـ زمان این سیر ومقدار آن.

۳ـ کیفیت معراج، آیا فقط روحانی بوده یا روحانی وجسمانی؟

ص : ۱۷۴

۴ـ هدف از این سیر چه بود.

۵ـ چه چیزهایی را در این سیر ملکوتی مشاهده کرد.

استخراج پاسخ این مسائل در گرو نقل متون وترجمه آیات است.

نخستین آیه سوره اسراء، مربوط به معراج رسول گرامیصلّى اللّه علیه و آله و سلّم است.

(سُبْحانَ الَّذى أَسْرى بِعَبْدِهِ لَيْلاً مِنَ الْمَسْجِدِالْحَرامِ إِلَى الْمَسْجِد الأَقْصَى الَّذى بارَكْنا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آياتِنا إِنَّهُ هُوَ السَّميعُ الْبَصِيرُ).

«منزه است خدایی که شبانگاه بنده خود را از مسجد الحرام تا مسجدالأقصی که اطراف آن را برکت داده ایم، برد، تا آیات خود را نشان او بدهیم; به درستی که فقط او شنوا وبینا است».

ودر سوره نجم قسمتی از آیه های ۵ـ۱۸ مربوط به این سیر معنوی والهی وقسمت دیگر به حادثه نزول وحی در آغاز بعثت است.(۱)

(عَلَّمَهُ شَديدُ الْقُوى* ذُو مِرَّه فَاسْتَوى* وَهُوَ بِالأُفُقِ الأَعْلى* ثُمَّ دَنا فَتَدَلّى *فَكانَ قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنى* فَأَوْحى إِلى عَبْدِهِ ما أَوْحى* ما كَذَبَ الْفُؤادُ ما رَاى* أَفَتُمارُونَهُ عَلى ما يَرى*

وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَهً أُخْرى* عِنْدَ سِدْرَهِ الْمُنْتَهى* عِنْدَها جَنَّهُ الْمَأْوى* إِذْ يَغْشَى السِّدْرَهَ ما يَغْشى* ما زاغَ الْبَصَرُ وَ ما طَغى* لَقَدْ رَآى مِنْ آياتِ رَبِّهِ الْكُبْرى).

«موجود نیرومندی (فرشته وحی) او را تعلیم داده است این معلم قدرتمند(به هنگام نزول وحی) در افق بالاـ قد برافراشت، وبرای او نمایان گردید، سپس نزدیک

۱- [۱] توضیح این که وقتی پیامبر به قریش فرمود: من فرشته را به هنگام آوردن وحی با قیافه واقعی او دیدم، قریش با او به مجادله برخاستند; قرآن در ردّ آنان می فرماید که این اوّلین و آخرین بار نیست که جبرئیل را مشاهده کرده است، بلکه یکبار دیگر او را نزد سدره المنتهی دیده است; از این جهت، قرآن در این آیه به نقل دو حادثه ـ رؤیت فرشته به هنگام نزول وحی و رؤیت او در معراج ـ می پردازد.

شد و در میان زمین وآسمان آویزان گردید وبه قدری نزدیک شد که به اندازه دو میدان تیر یا دو سر کمان یا از آن هم کمتر بود این معلّم به بنده خدا آنچه باید وحی کند، وحی کرد، ولی آنچه را دید دل آن را تکذیب نکرد. آیا با او در آنچه که دیده است (جبرئیل) به مجادله برمی خیزید؟ یکبار دیگر او را نیز دیده است نزد «سدره المنتهی»، نزد آن است جنه المأوی(بهشتی که جایگاه متقیان است.)، هنگامی که سدره را پوشانید آنچه پوشانید، دیده منحرف نگردید و(از قوانین رؤیت) طغیان نکرد او بعضی از آیات بزرگ خداوند را دید».

آیات یاد شده که در دو فراز نقل شد، اشاره به دو حادثه است وقدر مشترک هر دو این است که پیامبر در هر دو جبرئیل را مشاهده نمود.

فراز نخست مربوط به آغاز نزول وحی است که در آن حادثه، جبرئیل را در افق بالا با قد برافراشته مشاهده نمود وبه او آنچنان نزدیک شد که فاصله میان آن دو به اندازه فاصله دو میدان تیر یا دو سر کمان یا از آن هم کمتر شد، آنگاه فرشته وحی، آنچه را که بنا بود به پیامبر وحی کند، وحی نمود.

فراز دوّم از این آیات مربوط به معراج ورؤیت فرشته وحی در این سیر روحانی می باشد او این فرشته را نزد «سدره المنتهی» دیده، نه تنها فرشته را دیده، بلکه آیات بزرگ پروردگار خود را نیز دیده، چنانکه می فرماید:(لَقَدْ رَآی مِنْ آیاتِ رَبِّهِ الْکُبری)این بخش از آیات مربوط به سیر او در کره خاکی نیست، بلکه به گواه اینکه جبرئیل را کنار سدره المنتهی دید، ودر نزد سدره، جنهِ المأوی قرار دارد، طبعاً این آیات در جهان خارج از کره زمین می باشد.

بنابر این، پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) در سیر خود دوبار آیات خدا را دیده است:

۱ــ در سیر خود از مسجدالحرام تا مسجدالأقصی، چنانکه در آیه سوره اسراء فرمود:(لِنُرِیَهُ مِنْ آیاتِنا).

۲ــ در سیر خود از «مسجدالأقصی» تا سدره المنتهی، ودر این سیر آیات

بزرگ خدا را دیده است.

جالب توجه اینکه قرآن آیاتی را که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)در مسیر مسجد الحرام تا مسجدالأقصی دیده، با لفظ «کبری» توصیف نمی کند در حالی که آیاتی را که پیامبر در ادامه آن سیر مشاهده کرده، آیات کبری معرفی می کند واین خود گواه بر آن است که ظرف این آیات مختلف بوده است، آیات نخست در این کره، وآیات دوم در جهان خارج از این کره خاکی بوده است.

البته در این آیات گواهی بر این که سیر دوّم به دنبال سیر نخست بوده واین دو سیر، یک جا ودر یک زمان انجام گرفته اند، نیست وممکن است در دو زمان، وبه صورت جدا از هم انجام گرفته باشد ولی اگر معراج جسمانی وروحانی آن حضرت بیش از یک بار تحقّق نپذیرفته باشد، طبعاً باید سیر دوّم به دنبال سیر نخست بوده ومجموعاً در یک شب انجام گرفته باشد.(۱)

با توجه به این توضیحات می توان پرسشهای پنجگانه را از خود آیات استخراج نمود وچنین گفت:

الف: مسافت این سیر آفاقی از مسجدالحرام تا مسجدالأقصی و از آنجا تا سدره المنتهی که جنه المأوی در نزدیکی آن قرار دارد، بوده است.

ب: زمان این سیر به گواه لفظ «اسری» که در سیر شبانه به کار می رود، شب بوده ولی چه مقدار از شب را اشغال کرده است، آیات در باره آن ساکت است.

ج: معراج او در تمام مراحل جسمانی وروحانی بوده است؟ توضیح اینکه در

۱- [۱] در باره تعداد معراج پیامبر به سوی آسمان روایات مختلف است، در روایتی که ابوبصیر از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند، دوبار وارد شده است در حالی که در برخی از روایات، بیشتر از آن. برای آگاهی از آن می توان به بحارالأنوار، ج۱۸، ص ۳۰۶ و سفینه البحار، ج۲، ص ۱۷۴ ماده «عرج» مراجعه نمود. ولی معراج روحانی آن حضرت مسلّماً بیشتر بوده است و در این مورد به وسائل الشیعه، ج۷، باب (تحریم صوم الوصال) ح۴ مراجعه بفرمایید.

باره کیفیت معراج رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم)چهار نظر وجود دارد:

۱ــ معراج پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در تمام مراحل روحانی بوده است، یعنی روح به صورت تخلیه از جسد، این عوالم را طی کرده است.

۲ــ معراج پیامبر روحی بوده امّا نه به صورت تجرّد از بدن، بلکه به صورت رؤیا و برزخی بوده وتمام این عوالم به صورت رؤیا سیر شده است.

۳ــ سیر پیامبر از مسجدالحرام تا مسجدالأقصی جسمانی وروحانی بوده واز آنجا به بالا به صورت روحانی بوده واین نظریه را ابن شهر آشوب برگزیده وبه علمای امامیه نسبت داده است.

۴ــ سیر حضرت در تمام مراحل جسمانی وروحانی بود وهمه جا را باتن وروان، سیر نموده است.

مشهور در میان دانشمندان شیعه همین نظریه چهارم است وقرائن ذیل بر صحت آن گواهی می دهد:

الف: متبادر از لفظ «عبد» در آیه، همان شخصیت خارجی است که از تن وروان ترکیب یافته است ودر قرآن مجید، این لفظ در هویت خارجی به کار رفته است مانند:

(أَرَأَیْتَ الَّذی یَنْهی* عَبْداً إِذا صَلّی) (علق/۹و۱۰):«آیا دیدی کسی را که نهی می کرد، بنده ای را وقتی نماز گزارد».

(وَ أَنَّهُ لَمّا قامَ عَبْدُ اللّهِ یَدْعُوهُ) (جن/۱۹):«و چون بنده خدا برخاست تا او را بخواند»وهمچنین است در آیات دیگر.

آری در یک آیه، لفظ عبد در معنای وسیعی به کار رفته که موجودات مجرّد از ماده وپیراسته از جسم را نیز دربر می گیرد چنانکه می فرماید:(إِنْ کُلُّ مَنْ فِی السَّمواتِ وَ الأَرْضِ إِلاّ آتِی الرَّحْمنِ عَبْداً) (مریم/۹۳):«تمام کسانی که در آسمان و زمین قرار دارند به صورت بنده نزد خدا حاضر می شوند».

بندگی اختصاص به انسان خاکی ندارد، بلکه فرشتگان وپریها نیز بندگان خدا هستند.

اگر لفظ «عبداً» در این آیه در معنای وسیع وگسترده به کار رفته است به خاطر قرینه ای است که در آغاز آیه وجود دارد وآن این است که موضوع را به صورت عام مطرح کرده ومی فرماید:

(إِنْ کُلُّ مَنْ فِی السَّمواتِ وَ الأَرضِ) «هیچ موجود زنده وعاقلی در آسمانها وزمین نیست» واگر چنین قرینه ای نبود، لفظ «عبداً» بر فرشته وپریها اطلاق نمی شد.

ب: در سوره نجم از شهود دل، ورؤیت دیده سخن می گوید ومی فرماید:(ما کَذَبَ الْفُؤادُ ما رَآی): «دل آنچه را که دیده دید، تکذیب نکرد» واگر (۱)این بخش از معراج روحانی بوده،در این صورت بحث از تکذیب دل، رؤیت دیده را بی معنی بود.

ج: (ما زاغَ الْبَصَرُ وَ ما طَغی):«چشم نلغزید وطغیان نکرد».

این قرائن سه گانه به ضمیمه اتّفاق علمای اسلام ــ جز عدّه انگشت شماری از آنان ــ گواه بر این است که این سیر ملکوتی با همین بدن عنصری انجام گرفت وتفاوتی در آغاز وپایان نبوده است.

بنابراین آنچه که تفتازانی صاحب مقاصد وشرح آن(۲) از عایشه نقل می کند که معراج پیامبر روحانی بوده ویا از معاویه نقل شده که معراج از عالم رؤیا بوده است همگی بر خلاف ظواهر آیات یاد شده بوده، وفاقد ارزش علمی می باشند.

ابن شهر آشوب در مناقب می نویسد:

۱- [۱] ابن عباس می گوید: مقصود از جمله«ما کذب الفؤاد و ما رأی» این است که:لم یکذب فؤاد محمّد ما راه بعینه.
۲- [۲] شرح مقاصد، ج۲، ص ۱۹۲ــ ۱۹۳، ط اسلامبول.

خوارج معراج را از اصل انکار می کنند، جهمیّه می گوید: معراج او روحانی بوده آن هم به صورت رؤیا. امامیه وزیدیه ومعتزله می گویند معراج او فقط تا مسجد الأقصی جسمانی وروحانی بوده است، در حالی که گروه چهارم می گویند همگی جسمانی وروحانی بوده است و او با تن وروان از «مسجد اقصی» به جهان بالا رفته است.(۱)

شگفت از ابن شهر آشوب است که چگونه در کیفیت معراج چنین تفصیلی را به امامیه نسبت داده، در حالی که مشهور میان آنان این است که همه مسیر یکنواخت بوده است.

د: هدف از این سیر، مشاهده عوالم هستی ونشانه های عظمت او بوده است، و این هدف در خود آیات یاد شده بیان شده است چنانکه می فرماید:

(لِنُرِيَهُ مِنْ آياتِنا) (اسراء/۱) وباز می فرماید:(لَقَدْ رَآی مِنْ آياتِ رَبِّهِ الْكُبْرى) (نجم/۱۸).

ودر احادیث اسلامی این هدف به نوعی تشریح شده است چنانکه امام صادق(علیه السلام) در پاسخ سؤال از علّت معراج می فرماید:

«إِنَّ اللّهَ لا يُوصَفُ بِمَكان وَ لا يَجْرى عَلَيْهِ زَمانٌ، وَ لكِنَّهُ عَزَّ وجَلَّ أَرادَ أَنْ يُشَرِّفَ بِهِ مَلائِكَتَهُ وَ سُكّانَ سَماواتِهِ وَ يُكرِّمَهُم بِمُشاهِدَتِهِ وَ يُريهُ مِنْ عَجائِبِ عَظَمَتِهِ ما يُخْبِرُ بَعْدَ هُبُوطِهِ».(۲)

«خداوند هرگز مکانی ندارد وزمان بر او حاکم نیست(پیراسته از مکان وزمان است) خداوند خواست فرشتگان وساکنان آسمانها را با ورود او به آسمان عزیز گرداند وبه آنان احترام گذارد، و از شگفتیهای عظمتش نشان او بدهد تا پس از بازگشت به زمین مردم را از آن آگاه سازد».

۱- [۱] مناقب، ج۱، ص ۱۳۵.

۲- [۲] تفسیر برهان، ج۲، ص ۴۰۰.

او در سیر، آیات با عظمت خدا را مشاهده کرد آن هم نه همه آیات بلکه به حکم لفظ «من» در جمله (لِنُرِیَهُ مِنْ آیاتِنا)بخشی از آیات خدا را مشاهده نمود.

تذکار چند نکته

۱ـ در سوره اسراء مسئله معراج پیامبر با لفظ (سبحان الّذی) آغاز شده است ومفاد آن این است که خداوند از هر نقص وعیب، عجز وناتوانی پیراسته است، وچون طی این مسافت (از مسجدالحرام تا مسجد الأقصی) در شرائط آن زمان دریکشب امکان پذیر نبود، بلکه به روزها وهفته ها نیاز داشت، خداوند با آوردنکلمه «سبحان» در آغاز داستان، خواست از تراوش هر نوع پندار باطل در تحقّق این سیر، جلوگیری کند، وبیماری شک وتردید را از طریق پیشگیری معالجهنماید.

۲ـ لفظ «اسری» هرچند بازگو کننده زمان این سیر آفاقی است، واینکه همگی در شب انجام گرفته است، ولی لفظ «لیلاً» به عنوان تأکید آمده، تا هر نوع شک وابهام را در زمان آن بزداید، ودر سخنان عرب این نوع تأکید فراوان است چنانکه می گوید:

«سَری لَیلی وَبِتُّ کَئیباً: شب من سپری شد وبه حالت غم واندوه شب را پایان رسانیدم».

۳ـ لفظ «عبده» در آیه اسراء ودر آیه سوره نجم به عنوان افتخار بیان شده; زیرا هیچ مقامی بالاتر از این نیست که انسان «بنده» حقیقی وراستین خدا باشد ودر حدیثی وارد شده است که امام چهارم وپنجم (علیهما السلام) چنین فرمودند:

«إِلهی کَفانی فَخْراً أَنْ تَکُونَ لِی رَبّاً وَ کَفانی عِزّاً أَنْ أَکُونَ لَکَ عَبْداً أَنْتَ کَما أُریدُ فَاجْعَلْنی کَما تُریدُ»(۱).

۱- [۱] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۲۵۵.

«این افتخـار مرا بس که مرا پروردگـار باشـی واین عزّت مرا کـافی است که من بنـده تو بـاشم، تو آن طوری هستی که من می خواهم، پس مرا هم همانطور قرار بده که می خواهی!».

«مـارکس» و همفکران او معنـای عبودیّت انسان را به خـدا درک نکرده وآن را یک نوع از «خودبیگانگی» تلقی کرده انـد وما در نقد این پندار در جلد سوّم به صورت روشن سخن گفته ایم.(۱)

۴ــ لفظ (إِنَّهُ هُوَ السَّمیعُ الْعَلیمُ) در آخر آیه سوره اسراء حاکی از آن است که این موهبت کاملاً حساب شده بوده وخداوند به خاطر آگاهی از گفتار ورفتار نبیِّ خود، او را به چنین مقامی مفتخر نمود تو گویی لفظ سـمیع حاکی از گفتار متوازن او وبصیر گواه بر رفتار شایسته او می باشد.

۵ــ برخی از نویسـندگان غربی به پیروی از برخی مفسّـِران که در سیره رسول خدا رقم زده اند در تفسیر وارجاع ضمایر آیات وارده در سوره نجم دچـار اشـتباه شـده انـد وتصوّر کرده انـد که مقصود رؤیت خـدا است در حـالی که محور بحث در هر دو فراز، جبرئیل امین می باشد ومنشأ آن بی دقّتی در آیات وپیروی از تفاسـیر سـطحی است. و ما برای رفع این اشتباه بار دیگر به توضیح بخشی از این آیات می پردازیم:

(عَلَّمَهُ شَدیدُ القُوی):«پیامبر را موجود نیرومندی(جبرئیل) آموزش داد.

(ذُو مِرَّه فَاسْتَوی): «این معلّم دارای عقل وخرد است ودر آسمان (به هنگام نزول وحی) قد، بر افراشت».

(وَ هُوَ بِالأُفُقِ الأَعْلی):«در حالی که آن معلّم در افق بالا قرار داشت».

(ثُمَّ دَنی فَتَدَلّی):«آن معلّم پیامبر نزدیک شد ودر آسمان آویزان گردید».

(فَکانَ قابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنی): «آن معلّم به اندازه ای نزدیک شد که فاصله او

۱- [۱] منشور جاوید، ج۳، ص ۲۵۸ــ ۲۶۸.

با پیامبر به اندازه دو کمان یا کمتر از آن بود».

(فَأَوحی إِلی عَبْدِهِ ما أَوْحی):«آن معلّم به بنده خدا (پیامبر) وحی کرد آنچه را که وحی کرد».

همان طور که ملاحظه می فرمایید جز دو ضمیر (علمه، عبده) که اوّلی به پیامبر، و دوّمی به خدا برمی گردد، مرجع تمام ضمایر، «معلّم نیرومند» پیامبر است. که او را آموزش داد ووحی را آورد. و احتمال دارد ضمایر خصوص این جمله به خدا برگردد یعنی خدا به بنده خود وحی کرد آنچه را که وحی کرد ولی این سبب نمی شود که ضمایر دیگر به خدا بازگردد.

با توجّه به این مطالب بی پایگی گفتار دو نویسنده مسیحی در تفسیر آیات کاملاً روشن می گردد.

۱ــ «جان دیون پورت» پس از بیان مسائلی جمله «دنی فتدلی» را چنین معنی می کند:بالأخره اجازه تقرب به حضور یافت وتا جایی رفت که به اندازه دو کمان تا عرش خدا بیشتر فاصله نداشت.

باید برای این نویسنده دو نکته را تذکر داد:

اوّلاً: آیات سوره نجم از دو بخش تشکیل شده وآیه مورد نظر او مربوط به آغاز نزول وحی است نه معراج، وآیات مربوط به معراج از آیه(وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْری) آغاز می گردد.

ثانیاً: ضمیر «دنی فتدلی» به فرشته وحی برمی گردد نه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ومقصود این است که جبرئیل به پیامبر نزدیک شد ودر برابر دیدگان او در آسمان قد برافراشت.

۲ــ نویسنده کتاب «محمّد پیامبری که باید از نو شناخت» می نویسد:

در آخرین آسمان، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به خداوند آن قدر نزدیک شد که صدای قلم خدا را می شنید ومی فهمید که خدا مشغول نگاهداری حساب افراد می باشد ولی با این که

صدای قلم خدا را می شنید، او را نمی دید.(۱)

از این بیـان مفـاد آیـات بعـدی نیز روشن می گردد ونقطه بحث در آنجا باز «جبرئیل» فرشـته وحی است. ما برای توضـیح، متن وترجمه آنها را می آوریم:

(أَفَتُمارُونَهُ عَلی ما یَری):«آیا با او در آنچه که دیده است به مجادله برمی خیزی؟».

(مقصود از موصول (ما) فرشته وحی است که پیامبر مدّعی شد او را، به هنگام نزول وحی دید).

(وَلَقَـدْ رَآهُ نَزْلَهً أُخْری):«چرا مجادله می کنیـد، او فرشـته را یکبار دیگر نیز دیده است. مقصود از ضـمیر «رآهُ» فرشـته وحی می باشد».

(عِنْدَ سِدْرَهِ الْمُنْتَهی): «نزد سدره المنتهی».

(عِنْدَها جَنَّهُ الْمَأْوی): «نزد او است جنّت مأوی».

(إِذْ یَغْشَی السِّدْرَهَ ما یغْشی): «آنگاه که «سدره» را پوشانید آنچه پوشانید».

(ما زاغَ الْبَصَرُ وَ ما طَغی): «دیده نلرزید وطغیان نکرد» یعنی به راستی فرشته وحی را دید ورؤیت، یک رؤیت واقعی بوده است.

(لَقَدْ رَأی مِنْ آیاتِ رَبِّهِ الْکُبْری): «از آیات بزرگ پروردگار خود دید» ویکی از آن آیات «فرشته وحی» می باشد.

خلاصه محور بحث در این آیات، چه آن قسمت که مربوط به هنگام نزول وحی است وچه آن قسمت که مربوط به معراج می باشـد، رؤیت فرشـته وحی است مشـرکان آن را تکـذیب می کردنـد و قرآن با صـلابت خاصـی بر صـحت آن تأکید می کرد. شگفت آن که برخی بر اثر اشـتباه در مرجع ضمائر تصوّر کرده که مقصود، رؤیت خدا است و آیات را گواه بر جواز رؤیت او دانسته اند!.

۱- [۱] محمّد پیامبری که باید از نو شناخت، ص۱۳۵.

در پایان باید بگوییم که هدف از بازگویی معراج پیامبر در قرآن، گذشته بر تکریم و تعظیم پیامبر، اشاره به گوشه ای از قدرت بی پایان خدا است و این هدف در صورتی تحقّق می پذیرد که معراج او به نحوی که گفته شد، جسمانی و روحانی باشد، نه به صورت رؤیا وخواب که جداسازی آن از خیال وپندار مشکل می باشد.

گذشته از این، ادّعای معراج به صورت رؤیا لجاج وعناد کسی را برنمی انگیزد; در حالی که پس از انتشار سرگذشت معراج، مشرکان بر عناد خود افزودند وجنجالها برپا کردند!و نقل امثال عایشه که در آن زمان یا متولد نشده ویا در محضر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)نبوده نمی تواند گواه بر مطلب باشد.(۱)

۶ـ اشکالات فراوانی که در امکان تحقّق معراج وجود دارد، همگی حاکی از قصور ویا تقصیر در شناخت خدا ووسعت قدرت او است ولی با توجه به گسترش قدرت او تمام خرده گیری های دیروز ویا امروز غرب زدگان که به استناد به علوم طبیعی مطرح شده اند، جز مقایسه قدرت خدا به قدرت بشر، چیزی نیست. چه زیبامی گوید خدا:

(وَما قَدَرُوا اللّهَ حَقَّ قَدْرِهِ): «خدا را به نحوی که شایسته است نشناخته اند».

تا اینجا حوادث بعثت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) تا سال دهم از آن بپایان می رسد، تنها چیزی که باقی مانده است مسئله پیگیری قریش از واقعیت نبوت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)است.از این جهت پس از ناکامی آنان از مقابله به فکر افتادند از طریق احبار یهود در باره نبوت تحقیق وبررسی کنند، وبه گونه ای از حقیقت آگاه شوند، و این حادثه از نظر سال وقوع، چندان مشخص نیست واحتمال دارد میان سنوات هشتم تا دهم بعثت رخ داده باشد. از این جهت به توضیح این بخش می پردازیم:

***

۱- [۱] المواهب اللّدنیّه، ج۲، ص ۲.

۱۳– ارجاع داوری به احبار یهود

آیات موضوع

۱ــ (أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحابَ الْكَهْفِ وَ الرَّقيمِ كانُوا مِنْ آياتِنا عَجَباً) (كهف/ ۹).

۲ــ (وَيَسْأَلُونَكَ عَنْ ذِى الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْراً) (كهف/ ۸۳)

۳ــ (وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّى وَ ما أُوتيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلاّ قَليلًا) (اسراء/۸۵).

۴ــ (وَإِذْ قالَ مُوسى لِفَتيهُ لا أَبْرَحَ حَتّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَينِ أَو أَمْضِىَ حُقُباً) (كهف/۶۰).

۵ــ (اَلَّذينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ* وَإِذا يُتْلى عَلَيْهِمْ قالُوا آمَنّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنا إِنّا كُنّامِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمينَ* أُولئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِما صَبَرُوا وَيَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَهِ السَّيِئَهَ وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ* وَ إِذا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قالُوا لَنا أَعْمالُنا وَ لَكُمْ أَعْمالُكُمْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ لا نَبْتَغِى الْجاهِلينَ) (قصص آيه های ۵۵ــ ۵۲).

ترجمه آیات

۱ــ «آیا گمان کردی که اصحاب کهف ورقیم از آیات ونشانه های شگفت آور ما بودند؟».

ص : ۱۸۶

۲ـ «از تو از ذی القرنین می پرسند بگو به زودی از زند گی او گزارش می دهم».

۳ـ «از تو در باره روح(روح الأمین ـ جبرئیل) سؤال می نمایند، بگو او مأمور پروردگارم هست، وبه شما دانش کمی داده شده است».

۴ـ «وقتی موسی به جوان خود گفت:به سیر خود ادامه می دهم تا به محل تلاقی دو دریا(خلیج عقبه ـ خلیج سوئز) برسیم هرچند مدّتی طول بکشد».

۵ـ «کسانی که قبلاً ـ کتاب آسمانی به آنها داده ایم به قرآن ایمان می آورند هنگامی که بر آنها قرآن خوانده می شود می گویند به آن ایمان آوردیم، این آیین وکتاب حقاست و از جانب خدا فرو فرستاده شده است ما قبل از این هم مسلمان (تسلیمفرمان خدا) بودیم آنان کسانی هستند که پاداش آنها به خاطر شکیبائی دوبرابر داده می شود، با نیکی، بدی را دفع می کنند واز آنچه که روزی آنها کردیم، انفاق می کنند هر موقع سخن لغو بشنوند از آن اعراض می نمایند ومی گویند اعمال ما از آن ما واعمال شما از آن شما است سلام بر شما ما دنبال کار جاهلان نیستیم.

تفسیر آیات

اشاره

مقاومت وتلاش قریش برای خاموش ساختن نور خدا، به نتیجه نرسید و هر روز به چشم خود می دیدند که بر شعاع آیین توحید افزوده می شود، سرانجام تصمیم گرفتند که به حقیقت یابی بپردازند واز طریق دانشمندان یهود که پیش کسوت ترین اهل کتاب در منطقه بودند، پایه واقعیت دعوت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را ارزیابی نمایند.

از این جهت به دو نفر به نامهای «نضر بن حارث» و«عقبه بن ابی مُعیط» مأموریت دادند که به مدینه بروند وادّعای «محمّد(صلی الله علیه وآله وسلم)» را با آنان در میان بگذارند، زیرا آگاهی و علمی که آنان دارند قریش نداشت.

هر دو نفر وارد مدینه شدند وصفات وخصوصیات مدّعی نبوت را با احبار

یهود در میان نهادند وگفتند شما اهل تورات هستید وآمده ایم شما را از این جریان آگاه سازیم ونظرتان را در باره این مدّعی به دست آوریم.

احبار یهود به اتّفاق کلمه گفتند: برای امتحان وآزمایش چنین مدّعی لازم است، سه چیز از او سؤال شود اگر به سه پرسش پاسخ داد، او پیامبر وفرستاده خدا است واگر اظهار ناتوانی کرد، بدانید او متنبّی دروغگو است ومی توانید در باره او هر نوع تصمیمی بگیرید. از او بپرسید:

۱ــ سرانجام زندگی گروهی از جوانان که وطن ومیهن خود را ترک کردند به کجا منتهی شد؟

۲ــ مردی که شرق وغرب جهان را دور زد، کیست؟

۳ــ روح چیست؟

اعزامیان قریش پس از دریافت نظــریه احبار یهود، رهسپار مکه شدند وسران قریش را از نظریه آنها آگاه ساختند.دشمنان پیامبر به گمان این که بر مستمسک استواری دست یافته اند، به حضور پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)رسیدند وهر سه سؤال را مطرح کردند.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: شما را از پاسخ هر سه سؤال آگاه می سازم، وحی الهی فرود آمد وبه دو سؤال نخست در سوره کهف آیه های ۲۸ــ۹و ۹۸ــ۸۳ وبه سؤال سوّم در سوره اسراء آیه ۸۵ پاسخ گفت.

پاسخ پرسش نخست در سوره کهف با این آیه آغاز می شود:

(أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحابَ الْکَهْفِ وَ الرَّقِیمِ کانُوا مِنْ آیاتِنا عَجَباً) (کهف آیه ۹):«آیا گمان کردی که اصحاب کهف و رقیم از آیات و نشانه های شگفت آور ما بودند؟».

وپاسخ پرسش دوّم در همان سوره با این آیه شروع می شود:

(وَیَسْأَلُونَکَ عَنْ ذِی الْقَرْنَیْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَیْکُمْ مِنْهُ ذِکْراً)(کهف آیه ۸۳):«از

تو از ذی القرنین می پرسند بگو به زودی از زندگی او گزارش می دهم».

پرسش سوّم در سوره اسراء چنین آمده است:

(وَیَسْأَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی وَ ما أُوتِیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلاّـ قَلیلًا):«از تو در باره روح(روح الأمین ــ جبرئیل) سؤال می نمایند، بگو او مأمور پروردگارم هست، وبه شما دانش کمی داده شده است».(۱)

معروف در کتابهای سیره وتفسیر این است که احبار یهود، همان سه سؤال مذکور را پیشنهاد کردند.

در اینجا جای یک سؤال باقی است وآن این که: اگر مجموع پرسشهای یهود همان سه پرسش باشد پس چرا پاسخ برخی در سوره کهف وبرخی دیگر در سوره اسراء آمده است، در صورتی که مناسب این بود که پاسخ هر سه در یک سوره وارد گردد، مگر اینکه برای این وجهی باشد که ما محتملاً از آن آگاه نیستیم.

در روایات شیعه وارد شده که سؤال سوّم آنها مربوط به مسافرت موسی با یوشع بود که سرگذشت آن در همان سوره کهف ضمن آیه های ۶۰ــ ۸۲ وارد شده است ونخستین آیه مربوط به این داستان چنین است:

(وَإِذْ قالَ مُوسی لِفَتیهُ لا أَبْرَحَ حَتّی أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَینِ أَو أَمْضِیَ حُقُباً) (کهف آیه ۶۰):«وقتی موسی به جوان خود گفت:به سیر خود ادامه می دهم تا به محل تلاقی دو دریا(خلیج عقبه ــ خلیج سوئز) برسیم هرچند مدّتی طول بکشد».

باز در روایات شیعه پرسش چهارمی نیز وارد شده و آن این که از وی، وقت رستاخیز را بپرسند که آگاهی از آن، مخصوص خدااست واگر مدّعی نبوّت، مدّعی آگاهی از آن شد بدانید راستگو نیست.

درهرحال پاسخ روشن وگویای قرآن از هر سه سؤال، دشمن را خلع سلاح

۱- [۱] سیره ابن هشام، ج۱، ص ۳۰۰.

کرد، ولی از عناد او نکاست و او همچنان در عداوت خود با پیامبر باقی بود، تا این که جریان هجرت پیش آمد ورسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) از قلمرو قدرت مخالف بیرون رفت وقدرتی در یثرب پدید آورد که از وی حمایت کند.

هیئت تحقیقی مسیحیان در مکّه

با اینکه پیامبر گرامی در مکه برای هر نوع تبلیغ علنی کاملاً محدود بود، ولی موج دعوت او از مرز حجاز گذشته وبه نقاطی مانند نجران وحبشه که مهد مسیحیت بود رسید، از این جهت در ایّامی که پیامبر در مکه می زیست یک هیئت تحقیقی از مراکز مسیحی نشین (گویا نجران) وارد مکه شد تا در باره آیین پیامبر ودعوت او به تحقیق بپردازد، اعضای هیئت وارد مکه شدند ودر مسجدالحرام با پیامبر ملاقات کردند در حالی که سران قریش در اطراف کعبه نشسته بودند، مذاکرات آنان با پیامبر آنچنان مؤثّر بود که پس از شنیدن آیاتی از قرآن به وی ایمان آورده واشک از چشمان آنان سرازیر گردید وفهمیدند که وی همان موعود انجیل است که مسیح از آن گزارش داده است.

ایمان آنان به پیامبر آن هم در نخستین ملاقات، برای قریش بسیار رنج آور بود ازاین جهت ابوجهل در حالی که در خشم فرو رفته بود، رو به هیئت کرد وگفت:«خدا شما را نومید سازد، چه نمایندگان بدی بودید. سران، شما را اعزام داشتنه اند که از وضع این مرد تحقیق کنید وبه آنان گزارش نمایید ولی بر خلاف انتظار در همان مجلس نخست، آیین خود را رها کردید وبه تصدیق او پرداختید، چه هیئت تحقیقی بی خردی هستید!»

هیئت که از قدرت فرعونی مکه آگاه بود، به نرمی در پاسخ آنها گفتند ما با شما بحث وگفتگو نداریم شما بر عقیده خود باشید وما نیز بر عقیده خویش.

قرآن در باره این گروه چنین می فرماید:

(اَلَّذینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ یُؤْمِنُونَ* وَإِذا یُتْلی عَلَیْهِمْ قالُوا آمَنّا بِهِ

إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنا إِنّا كُنّامِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمينَ* أولئِکَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِما صَبَروُا وَيَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَهِ السَّيِئَهَ وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ* وَ إِذا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قالُوا لَنا أَعْمالُنا وَ لَكُمْ أَعْمالُكُمْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ لا نَبْتَغِى الْجاهِلينَ)(قصص آیه های ۵۵_ ۵۲).

«کسانی که قبلاً کتاب آسمانی به آنها داده ایم به قرآن ایمان می آورند هنگامی که بر آنها قرآن خوانده می شود می گویند به آن ایمان آوردیم، این آیین وکتاب حقاست و از جانب خدا فرو فرستاده شده است ما قبل از این هم مسلمان (تسلیمفرمان خدا) بودیم آنان کسانی هستند که پاداش آنها به خاطر شکیبائی دوبرابر داده می شود، با نیکی، بدی را دفع می کنند واز آنچه که روزی آنها کردیم، انفاق می کنند هر موقع سخن لغو بشنوند از آن اعراض می نمایند ومی گویند أعمال ما از آن ما واعمال شما از آن شما است سلام بر شما ما دنبال کار جاهلان نیستیم.(۱)

در پایان یادآور می شویم که در باره نزول این آیات شأن نزول دیگری نیز هست که تقریباًهمگی مشابه یکدیگر است ولحن آیات بسان سوره متناسب با مکی بودن آن می باشد هرچند برخی سوره را مکی واین آیات را مدنی دانسته اند از این جهت ما این سرگذشت را در بخش دوّم از زندگی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) (پس از بعثت وقبل از هجرت) آوردیم.

پایان بخش دوم از بعثت تا هجرت

***

۱- [۱] سیره ابن هشام، ج۱، ص ۳۹۱_ ۳۹۲.

از هجرت تا رحلت

۱

۱۴– هجرت از مکّه به مدینه

آیات موضوع

۱ــ (وَإِذْ یَمْکُرُ بِکَ الَّذینَ کَفَرُوا لِیُثْبِتُوکَ أَوْ یَقْتُلُوکَ أَوْ یُخرِجُوکَ وَ یَمْکُرُونَ وَ یَمْکُرُ اللّه وَ اللّهُ خَیْرُ الْماکِرین)(انفال آیه ۳۰).

۲ــ (وَلَقَدْ سَبَقَتْ کَلِمَتُنا لِعِبادِنَا الْمُرْسَلینَ* إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورونَ) (صافات/۱۷۱ــ ۱۷۲).

۳ــ (إِلاّ تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذینَ کَفَرُوا ثانِیَ اثْنَیْنِ إِذْ هُما فِی الغارِ إِذْ یَقُولُ لِصاحِبِهِ لا تَحْزَنْ إِنَّ اللّهَ مَعَنا فَأَنْزَلَ اللّهُ سَکینَتَهُ عَلَیْهِ وَ أَیَّدَهُ بِجُنُود لَمْ تَرَوْها وَجَعَلَ کَلِمَهَ الَّذینَ کَفَرُوا السُّفْلی وَ کَلِمَهُ اللّهِ هِیَ الْعُلْیا وَ اللّهُ عَزیزٌ حَکیمٌ)(توبه/۴۰).

۴ــ(وَکَأَیِّنْ مِنْ قَرْیَه هِیَ أَشَدُّ قُوَهً مِنْ قَرْیَتِکَ الَّتی أَخْرَجَتْکَ أَهْلَکْناهُمْ فَلا ناصِرَ لَهُمْ) (محمّد(صلی الله علیه وآله وسلم)/ ۱۳).

۵ــ (إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعاد)(قصص/۸۵).

ترجمه آیات

۱ــ«به یاد آر زمانی را که گروه کافر خواستند تو را زندانی کنند یا بکشند یا از مکه بیرونت نمایند، آنان حیله میورزند، خدا نیز حیله آنان را بی اثر می سازد، خدا بهترین چاره جویان است».

ص : ۱۹۲

۲ــ «اراده دیرینه ما بر این تعلّق گرفته که بندگان فرستاده خود را یاری نماییم؛ البته که آنان یاری شدگان می باشند».

۳ــ «اگر او را یاری نکنید(خدا او را یاری خواهد کرد) همچنانکه او را به هنگامی که کافران از مکه خارج کردند یاری کرد و او دوّمین نفر بود(وجز یک نفر همراه او نبود) وبه همسفر خود دلداری می داد ومی گفت مترس خدا با ما است، خدا آرامش خود را به او فرستاد و او را با سپاهی که ندیدید کمک کرد وسخن کافران را پائین، وسخن خود را بالا قرار داد (کافران در هدف خود شکست خوردند و آیین خدا پیروز گردید)خداوند قدرتمند وحکیم است».

۴ــ «چه سرزمینهایی بود که مردم آنجا، از مردم شهری که تو را اخراج کردند قوی تر ونیرومندتر بودند، خدا آنان را نابود کرد وبرای آنان یار ویاوری نبود».

۵ــ « آنکس که بیان و تبلیغ قرآن را بر تو واجب ساخته است تورا به زادگاه باز خواهد گرداند».

تفسیر آیات

اشاره

هجرت پیامبران به طور مطلق و هجرت خصوص پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) مورد عنایت قرآن بوده و در آیاتی سخن از مهاجرت رسول خدا از مکه به مدینه، به میان آمده است.

پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) پس از سیزده سال اقامت در مکّه، سرانجام ناچار شد که زادگاه ونخستین مهبط وحی را به عزم مدینه که در آن روز به آن «یثرب» می گفتند ترک کند ودر سرزمین غربت رحل اقامت افکند، اکنون جا دارد که راز این مهاجرت را از لسان وحی بشنویم قرآن در این زمینه می فرماید:(وَإِذْ یَمْکُرُ بِکَ الَّذینَ کَفَرُوا لِیُثْبِتُوکَ أَوْ یَقْتُلُوکَ أَوْ یُخرِجُوکَ وَ یَمْکُرُونَ وَ یَمْکُرُ اللّه وَ اللّهُ خَیْرُ الْماکِرین)(انفال آیه ۳۰).

«به یاد آر زمانی را که گروه کافر خواستند تو را زندانی کنند یا بکشند یا از مکه

بیرون نمایند، آنان حیله میورزند، خدا نیز حیله آنان را بی اثر می سازد، خدا بهترین چاره جویان است».

تاریخ می گوید سران شرک در «دار الندوه» گرد هم آمدند وتصمیم گرفتند که در باره پیامبر یکی از این سه کار را انجام دهند:

۱ــ زندانی کنند(لِيُثبِتُوكَ) ۲ــ بکشند (يَقْتُلُوكَ) ۳ــ به میان قبائل شرک تبعید نمایند(لِيُخْرِجُوكَ).

سرانجام مصمّم شدند که برنامه دوّم را با گزینش مردان مسلح از قبائل گوناگون ویا تیره های مختلف از یک قبیله، اجرا نمایند واو را در خانه شخصی خود به قتل برسانند وچون قتل وی به وسیله افراد قبائل متعدد ریخته می شد طبعاً مسئولیت قتل او به قبیله ویا تیره مشخصی، متوجه نمی گشت و خون او در میان این قبائل پخش وسرانجام لوث می شد. این مکر ونقشه مشرکان بود; امّا مشیّت الهی بر این تعلّق گرفت که پیامبران خود را در لحظات حساس یاری کند، چنانکه می فرماید:

(وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنا لِعِبادِنَا الْمُرْسَلِينَ* إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورونَ) (صافات/۱۷۲ــ ۱۷۱).

«اراده دیرینه ما بر این تعلّق گرفته که بندگان فرستاده خود را یاری نماییم; البته که آنان یاری شدگان می باشند».

از این جهت وحی الهی، پیامبر خود را از نقشه شوم سران شرک آگاه ساخت و او نیز با یک نقشه بسیار حساب شده از خانه خارج شد وراه جنوب شرقی مکه را (نقطه مقابل مدینه) در پیش گرفت وبه غار معروف «ثور» پناه برد وسه شبانه روز تمام در آن مخفی گاه ماند و احدی جز علی (علیه السلام)از جایگاه او آگاه نبود، سپس با وسائلی که علی (علیه السلام)برای حرکت او به سوی یثرب فراهم کرده بود، شبانه راه مدینه را در پیش گرفت وبا پیمودن راه در شب، واستراحت در روز خود را به «یثرب» رسانید.

قرآن به این بخش از سرگذشت هجرت اشاره می کند ومی فرماید:

(إلاّ تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذینَ کَفَرُوا ثانِیَ اثْنَیْنِ إِذْ هُما فِی الغارِ إِذْ یَقُولُ لِصاحِبِهِ لا تَحْزَنْ إِنَّ اللّهَ مَعَنا فَأَنْزَلَ اللّهُ سَکینَتَهُ عَلَیْهِ وَ أَیَّدَهُ بِجُنُود لَمْ تَرَوْها وَجَعَلَ کَلِمَهَ الَّذینَ کَفَرُوا السُّفْلی وَ کَلِمَهُ اللّهِ هِیَ الْعُلْیا وَ اللّهُ عَزیزٌ حَکیمٌ)(توبه/۴۰).

«اگر او را یاری نکنید(خدا او را یاری خواهد کرد) همچنانکه او را به هنگامی که کافران از مکه خارج کردند یاری کرد و او دوّمین نفر بود(وجز یک نفر همراه او نبود) وبه هم سفر خود دلداری می داد ومی گفت مترس خدا با ما است، خدا آرامش خود را به او فرستاد و او را با سپاهی که ندیدید کمک کرد وسخن کافران را پائین، وسخن خود را بالا قرار داد (کافران در هدف خود شکست خوردند وآیین خدا پیروز گردید)خداوند قدرتمند وحکیم است».

قرآن در دو آیه دیگر به مهاجرت پیامبر اشاره می کند، در موردی می فرماید:

(وَکَأَیِّنْ مِنْ قَرْیَه هِیَ أَشَدُّ قُوَهً مِنْ قَرْیَتِکَ الَّتی أَخْرَجَتْکَ أَهْلَکْناهُمْ فَلا ناصِرَ لَهُمْ) (محمّد آیه ۱۳).

«چه سرزمینهایی بود که مردم آنجا، از مردم شهری که تو را اخراج کردند قوی تر ونیرومندتر بودند، خدا آنان را نابود کرد وبرای آنان یار ویاوری نبود».

مفسّران می نویسند پیامبر در نیمه راه در سرزمین «جحفه» به یاد زادگاه خود مکّه افتاد وتأثّری بر دل او نشست.چگونه متأثّر نشود در حالی که ازمقدّس ترین سرزمین و از کنار خانه توحید، و از میان اقوام وخویشان خود که سیزده سال تمام جانانه از او دفاع کرده اند، دور می شد؟ ولی آنچه او را تسلّی خاطر داد وحی الهی بود که بازگشت مجدد او را به زادگاه، قطعی ساخت و او را با خطاب زیر مخاطب ساخت:

(إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعاد)(قصص/۸۵): «آن کس که بیان وتبلیغ قرآن را بر تو واجب ساخته است تو را به زادگاه باز خواهد گردانید».

ص : ۱۹۵

مهاجرت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از مکّه به مدینه، در سرنوشت آیین اسلام نقش مؤثّری داشت، این مهاجرت گذشته بر این که جان پیامبر را خرید و او را از چنگال خونخواران شرک رهایی بخشید، سبب شد که پیامبر در یک محیط مناسب وآماده و آشنا به شرائع وکتب آسمانی، فرود آید وبه تبلیغ بپردازد و گروه بی شماری از جوانان پاکدل (انصار) دور او را بگیرند و سرانجام به صورت قدرت چشمگیری از مکتب اسلام دفاع نمایند.

این هجرت سبب شد که پیامبر از نیروهای جوان یثرب برای تربیت مبلّغ بهره بگیرد وپس از آموختن قرآن وتعالیم اسلام آنان را به اطراف و اکناف شبه جزیره اعزام دارد و توجه قبائل دور دست را به اسلام جلب کند.

در پرتو این مهاجرت در قلب شبه جزیره دولت قدرتمند ونیرومندی پدید آمد که توانست در برابر شیاطین عرب با شدّت وقدرت بایستد وتوطئه ها را در نطفه خفه کند ویهودان منطقه را که مزاحم تبلیغ اسلام بودند، ادب کند.

در پرتو این مهاجرت، مدینه به صورت یک مرکز مذهبی وسیاسی در آمد ودر اواخر حیات پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم)، هیئتهای فراوانی از نقاط دور دست وارد مدینه می شدند ودر باره اسلام به تحقیق می پرداختند وغالباً جذب معنویت وقدرت ظاهری آن می گشتند.

به خاطر این اهمیت بود که هجرت از طرف خود پیامبر مبدأ تاریخ اعلام گردید، و از زمان خود او حوادث با این تاریخ حرکت آفرین سنجیده شد.

آیین اسلام که آیین مستقل وخاتم، وحاکم بر تمام آیین ها است، باید برای خود تاریخ مستقل داشته باشد وهرگز نباید از تاریخ مجعول زرتشتیان ومسیحیان پیروی نماید ولی متأسفانه بیشتر دولتهای به ظاهر اسلامی، تاریخ هجری را به دست فراموشی سپرده ودر مکاتبات داخلی وخارجی خود از تاریخ مسیحیان بهره می گیرند واین خود یک نوع خود فراموشی است که ملّت اسلامی را فرا گرفته است به خاطر اهمیتی که تاریخ هجری دارد شایسته است، مسئله را ریشه یابی کنیم تا روشن شود

که چگونه سال هجرت به وسیله خود پیامبر برای جهان اسلام مبدأ تاریخ معرفی گردیده است.

هجرت پیامبر سرآغاز تاریخ مسلمانان جهان

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) شخصاً تاریخ هجری را پایه گذاری کرد. از این جهت، تمایل به غیر آن و گزینش هر نوع تاریخ به جای تاریخ هجری یک نوع روی گردانی از سنّت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) به شمار می رود.

در زندگی اجتماعی بشر، وجود تاریخِ مشخص از سال وماه وهفته از ضروریات حیاتی است که چرخ حیات اجتماعی بشر، بدون آن، از حرکت باز می ماند واین مطلب آنچنان روشن است که استدلال بر آن بسان استدلال بر امور بدیهی است.

آیاتنظیم معاهده ها وپیمانهای سیاسی ونظامی وعقد قراردادهای بازرگانی، تحویل اسناد وحواله های تجاری، وپرداخت دیون و نگارشِ نامه های خانوادگی وغیره بدون تاریخ مشخص می تواند مفید وسودمند باشد؟ به طور مسلّم نه.

هنگامی که یاران پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) از اختلاف ودگرگونی ماه سؤال کردند وگفتند:«چرا ماه در آغاز لاغر وباریک است وسپس کم کم پر وضخیمتر شده، به حالت «بدر» در می آید، آنگاه بعداً به حالت نخستین برمی گردد؟» وحی الهی نازل شد ویکی از فلسفه های آن را بیان کرد وگفت:(قُلْ هِیَ مَواقیتُ لِلنّاسِ وَ الحَجّ)(بقره/۱۸۹):«اختلاف ماه به خاطر وقت شناسی است» تا مردم از این طریق آغاز ماه را از نیمه وپایان آن، تشخیص دهند و اوقات تکالیف و وظایف مذهبی و اجتماعی خود را از این طریق بشناسند، بستانکاران طلب خود را وصول کنند وبدهکاران به دنبال پرداخت بدهی خود بروند، افراد با ایمان به انجام وظائف مذهبی خود در ماههای روزه وحج قیام کنند.

در این که هر ملّتی باید برای خود، تاریخ مشخص داشته باشد سخنی

نیست، سخن در اینجا است که از چه تاریخی باید پیروی کرد، و دفاتر و مکاتبات خود را با چه تاریخی باید،نگاشت وبه عبارت دیگر: چه حادثه ورویدادی را سرآغاز تاریخ قرار داد ورویدادهای آینده را با آن سنجید؟

پاسخ به این پرسش بسیار آسان است و آن بستگی دارد به این که ملّت چه ملّتی باشد، هرگاه ملّتی برای خود سوابق درخشان، تمدن وفرهنگ اصیل، مذهب وآیین مستقل، شخصیت های علمی وسیاسی بارز، وحوادث تکان دهنده وغرور آفرین داشته باشد و«قارچ وار» از زمین نروئیده وبسان برخی ازملّت های تازه به دوران رسیده بی اصل ونسب نباشد، در این صورت چنین ملّتی موظف است بزرگترین حادثه ای را که در حیات اجتماعی ومذهبی او رخ داده است، مبدأ تاریخ قرار دهد وهمه حوادث ـ چه حوادثی را که قبل از آن رخ داده وچه حوادثی که بعداً رخ می دهد ـ با آن بسنجند و از این طریق بر ملیت وشخصیت خود استحکام بخشند وخود را از طفیلیگری ودریوزگی وهضم وذوب در دیگر ملیت ها، باز دارند.

چرا هجرت مبدأ تاریخ قرار گرفت؟

در تاریخ ملّت اسلام شخصیتی بالاتر از شخصیت پیامبر اسلام وحادثه ای تکان دهنده تر وسودمندتر از حادثه هجرت نیست، زیرا با هجرت پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم)، صفحه تاریخ بشریت ورق خورد وپیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم)ومسلمانان جهان از محیط پرخفقان به محیط مساعد وآزاد گام نهادند، و مردم بومی مدینه ازمسلمانان و قائد آنان به گرمی استقبال کردند وقدرت ونیروی خود را در اختیار آنان نهادند. چیزی نگذشت که در پرتو همین هجرت، اسلام در شبه جزیره برای خود تشکیلات سیاسی و نظامی پیدا کرد وپس از اندی به صورت حکومتی نیرومند در مجموع جهان در آمد، وتمدن بزرگی را پی ریزی کرد که چشم بشریت مانند آن را ندیده است واگر هجرت رخ نمی داد، اسلام در همان محیط مکه دفن می گردید وجهان بشریت از این فیض بزرگ محروم می ماند.

از این جهت مسلمانان هجرت را سرآغاز تاریخ قرار دادند و از آن روز تاکنون که بیش از هزار و چهارصد سال می گذرد، این ملّت، چهارده قرن حیات پرافتخار خود را پشت سر گذارده و در آستانه قرن پانزدهم قرار گرفته است.

چه کسی هجرت را مبدأ تاریخ قرار داد؟

برخلاف آنچه میان مورخان مشهور است که خلیفه دوّم، به تصویب واشاره امیرمؤمنان (علیه السلام) هجرت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) را سرآغاز تاریخ قرار داد،(۱) ودستور داد که نامه ها و دفترهای دولتی با آن تاریخ گذاری گردد ــ بر خلاف این اشتهار ــ دقت در نامه های پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)که قسمت اعظم آن در متون تاریخ وکتاب های حدیث وسیره موجود است ودیگر اسناد ومدارک که در این صفحات ارائه می گردد، به روشنی ثابت می کند که خود پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم)نخستین کسی است که هجرت را مبدأ تاریخ قرار داد و نامه ها ومکاتبات خود را ــ که به سران قبائل ورؤسای عرب و شخصیت های بارز می فرستاد ــ با آن مورَّخ ساخت.

ما در این صفحات چند نمونه از نامه های مورّخ آن حضرت را منعکس می سازیم آنگاه به طرح دیگر دلائل می پردازیم، شاید در این مورد دلائل دیگری نیز باشد که ما از آنها آگاهی نداریم.

چند نمونه از نامه های تاریخ دار پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

۱ــ سلمان از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) درخواست کرد که وصیّت آموزنده ای برای او وبرادرش «ماه بنداز» و خاندانش بنویسد، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) علی(علیه السلام) را طلبید ومطالبی را املاء کرد وعلی (علیه السلام) نیز نوشت; در پایان نامه چنین آمده است:«وَكَتَبَ عَلیّ بن أَبی طالب بِأَمْرِ رَسُولِ اللّهِ (صلی الله علیه وآله وسلم)مِنْ رَجَبِ سَنَهِ تِسْع مِنَ الْهِجْرَهِ».(۲)

۱- [۱] تاریخ یعقوبی، ج۲، ص ۱۴۵.

۲- [۲] کتاب اخبار اصفهان، نگارش ابونعیم اصفهانی، ج۱، ص ۵۲ــ ۵۳.

۲ـ مورخ معروف «بلاذری» در کتاب فتوح البلـدان، متن پیمانی را که پیامبر با یهودیان «مقنا» بسـته است آورده ویادآور شـده است که:«متن آن را یک فرد مصـری در پوست سـرخ کهنه ای دیده وآن را استنساخ کرده بود، او برای من این نامه را خواند» آنگاه بلاذری متن نامه را نقل می کنـد ودر پایان نامه چنین آمده است:«برای شـما امیری جز از خود و از اهل بیت رسول خدا نیست وکتب علی بن ابوطالب فی سنه تسع» (۱) با این که از نظر قواعد ادبی باید ابی طالب نوشـته شود (نه ابوطالب)، محقّقان یـادآور می شونـد که قبیله قریش لفظ اب را در تمام حالات با «واو»،«ابو»تلفظ می کرد و می نوشت و از میان ادباء اصـمعی بر این مطلب تصریح کرده است.

پروفسور محمّـد حمیـد اللّه مؤلّف کتاب «الوثاق السیاسیه» می گویـد:من در سال ۱۳۵۸ در مدینه منوّره مشـغول تتبّع وبررسـی بودم نامه هایی به خطّ امام علی(علیه السلام) مشاهده کردم که در همه آنها چنین آمده بود:«أنا علی بن أبوطالب».(۲)

۳ـ در صـلحنامه هایی که «خالـد بن ولید» برای مردم دمشق تنظیم کرده ودر آن خون ومال وکلیساهای آنان را محترم شـمرده است چنین آمده است و«کتب سنه ثلاث عشره: در سال سیزده(هجری) نوشته شده است»(۳)

همگی می دانیم که دمشق در آخرین روزهای حیات خلیفه اوّل، توسط مسـلمین فتح شد. گروهی که می گویند تاریخ هجری به امر خلیفه دوّم وتصویب امیرمؤمنـان رسـمی شـده است، تاریـخ آن را مربوط به سال شانزدهم یا هفـدهم هجرت حـدس می زنند، در صورتی که این نامه که چهار سال پیش از آن تنظیم شده به تاریخ هجری مورّخ می باشد.

۴ـ تاریخ صلح نامه ای که امام علی (علیه السلام) به املاء پیامبر برای مسیحیان نجران

ص : ۲۰۰

۱- [۱] فتوح البلدان، ص ۷۲، چاپ سال ۱۳۸۸ ق.

۲- [۲] مکاتیب الرسول، ص ۲۸۹.

۳- [۳] الأموال، ص ۲۹۷، ط مصر.

نوشته است مورّخ به سال پنجم هجری است ودر نامه چنین آمده است:«وَ أَمَرَ عَلِیّاً أَنْ یَکْتُبَ فِیهِ:أَنَّهُ کُتِبَ لِخَمْس مِنَ الْهِجْرَهِ» « به علی دستور داد که در آن بنویسد:این صلح نامه در سال پنجم هجرت نوشته شده است».(۱)

این جمله به روشنی می رساند که پایه گذار تاریخ هجری، خود پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است و او است که به علی (علیه السلام) دستور داد که ذیل نامه را با تاریخ هجری تاریخ گذاری کند.

۵ـ در آغاز صحیفه سجادیه وارد شده است: جبرئیل در ضمن تعبیر خواب پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) چنین گفت: آسیای اسلام از زمان هجرت تو تا ده سال می چرخد، آنگاه از گردش باز می ماند، بار دیگر در رأس سال ۳۵ از زمان هجرت، پنج سال دگر به گردش در می آید، آنگاه آسیاب ضلالت به محور خود می چرخد.(۲)

۶ـ محدّثان اسلامی نقل کرده اند که پیامبر به اُمّ سلمه گفت: فرزندم حسین در شصتمین سال از هجرت کشته می شود.(۳)

۷ـ انس می گوید: یاران پیامبر به ما خبر دادند که آن حضرت فرمود: صد سال از هجرت من می گذرد که چشم هایی از شما بسته می شود.(۴)

شواهد وقرائن بر این که خود پیامبر، پایه گذار تاریخ هجری بوده است، بیش از آن است که در این جا منعکس گردد.

۸ـ برخی از یاران رسول خدا، حوادث اسلامی را در زمان وی با هجرت آن حضرت سنجیده وبه جای این که بگویند فلان حادثه در فلان سال رخ داده می گفتند: در چندمین ماه از هجرت او رخ داد مانند تحویل قبله از مسجدالأقصی

۱- [۱] التراتیب الاداریه، ج۱، ص ۱۸۱، نقل از مشایخ سیوطی.
۲- [۲] صحیفه سجادیه، ص ۱۵ ; سفینه البحار، ج۲، ص ۶۴۱.
۳- [۳] مجمع الزوائد، ج۹، ص ۱۹۰.
۴- [۴] تاریخ الخمیس، ج۱، ص ۳۶۷.

به کعبه در ماه شعبان در هفدهمین ماه از هجرت رخ داد.(۱)

روزه ماه رمضان در رأس هیجدهمین ماه از هجرت واجب شد.(۲)

«عبداللّه بن انیس» رئیس گروه اعزامی از جانب پیامبر می گوید:«من روز دوشنبه در پنجم محرم در پنجاه وچهارمین ماه از هجرت پیامبر از مدینه خارج شدم».(۳)

محمّد بن سلمه، در باره غزوه «قرطا» می گوید: در دهم محرم مدینه را ترک گفتم پس از نوزده روز غیبت در شب آخر ماه محرم در پنجاه وپنجمین ماه از هجرت پیامبر به مدینه بازگشتم.(۴)

این نوع تاریخ گذاری حاکی است که مسلمانان تا سال پنجم هجرت، حوادث ورویدادها را از طریق شمارش ماه، با هجرت پیامبر می سنجیدند تا این که در سال پنجم به دستور پیامبر، سال هجری جایگزین ماه هجری گردید و(چنانکه قبلاً گذشت) علی (علیه السلام) به امر پیامبر نامه مربوط به مسیحیان نجران را به سال هجری تاریخ گذاری کرد.

۹ـ از این گذشته محدّثان اسلامی از «زهری» نقل می کنند که وقتی پیامبر وارد مدینه شد، فرمان به تعیین مبدأ تاریخ داد، و از ماه ربیع (ماه ورود پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)) تاریخ معیّن شد.(۵)

۱۰ـ «حاکم» از ابن عباس نقل می کند که تاریخ هجری از سالی آغاز شد که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) وارد مدینه گردید ودر آن سال عبد اللّه بن زبیر متولد شد.(۶)

۱- [۱] مدرک قبل، ج۱، ص ۳۶۹.

۲- [۲] مغازی واقدی، ج۲، ص ۵۳۱.

۳- [۳] مغازی ج۲، ص۵۳۱.

۴- [۴] تاریخ طبری، ج۲، ص ۳۸۸.

۵- [۵] تاریخ یعقوبی، ج۲، ص ۱۳۵.

۶- [۶] مستدرک حاکم، ج۳، ص۱۴ـ۱۳.

این نصوص حاکی از آن است که قائد بزرگ اسلام از روز نخست، تکلیف تاریخ اسلامی را روشن کرده وآغاز هجرت خود رامبدأ تاریخ قرار داده است، چیزی که هست تا مدّتی به جای شمارش با سال، با ماه می شمردند وآنگاه که سال پنجم آغاز گردید، سال هجری جایگزین ماه شد.

پاسخ یک پرسش

ممکن است کسی سؤال کند که هرگاه پیامبر پایه گذار تاریخ هجری بود، پس تکلیف خبری که بسیاری از محدّثان ومورخان نقل کرده اند، چیست؟

آنان می نویسند:مردی سند طلب خود را از کسی نزد خلیفه دوّم آورد که مدّت آن در ماه شعبان به پایان می رسید، خلیفه گفت مقصود کدام شعبان است آیا شعبان همین سال یا شعبان سال گذشته یا سال آینده؟

از این جهت یاران پیامبر را گرد آورد و گفت:ای مردم! برای خود تاریخی تعیین کنید تا به وسیله آن، سررسید بدهکاریهای خود را بفهمید.

برخی از یاران پیامبر نظر دادند که در تعیین مبدأ تاریخ از ایرانیان پیروی کنند، هر زمامداری از آنان می مرد، رویدادها را از آغاز زمامداری فرد بعدی معیّن می کردند.

برخی دیگر نظر دادند که از تاریخ رومیان پیروی شود وتاریخ اسکندر مبدأ تاریخ گردد.

سوّمی نظر داد تولّد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)مبدأ تاریخ قرار گیرد.

چهارمی گفت بعثت پیامبر سرآغاز تاریخ شود، هیچ یک از این نظریه ها مورد پسند قرار نگرفت.

در آن میان علی (علیه السلام) فرمود: هجرت پیامبر مبدأ تاریخ شود، زیرا نمود پیامبر، در هجرت بیش از نمود او در ولادت وبعثت او است.

ص : ۲۰۳

خلیفه دوّم این نظر را پسندید ودستور داد که هجرت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) مبدأ تاریخ قرارگیرد.(۱)

یعقوبی می نویسد:تاریخ این بخشنامه، سال شانزدهم هجرت بوده است.(۲)

پاسخ: این بخش از تاریخ در برابر نصوص پیش که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) را پایه گذار تاریخ هجری معرفی می کند نمی تواند قابل استناد باشد، گذشته از این، ممکن است تاریخ هجری که پیامبر پایه گذار آن است، بر اثر مرور زمان وکمی نیاز به تاریخ، متروک شده وجنبه رسمی به خود نگرفته بود، ولی در زمان خلیفه دوّم بر اثر گسترش مناسبات، رسمی گردید.

در این مورد توجیه دیگری نیز بیان شده است که از نقل آن خودداری می شود.

در این جا از بیان دو نکته ناگزیریم:

۱ــ در میان طرح های مختلفی که یاران پیامبر به خلیفه دوّم دادند، نامی از تاریخ مسیحی که مبدأ تاریخ را میلاد حضرت مسیح (علیه السلام) قرار می دهد، به میان نیامده نکته این است که تاریخ میلاد، در قرن چهارم اسلامی با یک رشته محاسبات تقریبی در میا ن مسیحیان رسمیت پیدا کرده وپیش از آن تاریخ رائجی نبود.

۲ــ امروز کشورهای اسلامی بیش از هر زمان به وحدت ویگانگی نیاز دارند ویکی از مظاهر وحدت، کوشش بر حفظ تاریخ اسلامی است، از این جهت باید کشورهای اسلامی مبنای کار خود را در تمام مناسبات بر اساس تاریخ هجری قرار دهند ــ اعمّ از شمسی وقمری ــ و از این طریق پایه های وحدت واتحاد را استوارتر سازند. این کار به تشکیل یک کنگره بزرگ اسلامی نیاز دارد که در آن تمام

۱- [۱] البدایه و النهایه، ج۷، ص ۸۳، شرح نهج البلاغه حدیدی، ج۱۲، ص ۷۴.
۲- [۲] تاریخ یعقوبی، ج۲، ص ۱۴۵.

شخصیت های بزرگ اسلامی برای وحدت در تاریخ، دور هم گرد آیند وخود را از غرب گرایی در تاریخ برهانند.

بسیار جای تأسف است که بسیاری از کشورهای اسلامی وعربی، از تاریخ هجری چشم پوشیده وتاریخ میلادی را مبنای کارهای خود قرار داده اند، حتی شیخ دانشگاه الأزهر (۱) که در رأس روحانیت جامعه اهل تسنن قرار دارد، نامه های خود را به تاریخ میلادی تاریخ می گذارد ولااقل در کنار آن نامی از تاریخ هجری نمی برد!

توطئه طاغوت

کشور ایران یکی از کشورهای اسلامی بود که تاریخ هجری را به دقّت حفظ کرده و آن را مبنای کارخود قرار داده بود، ولی توطئه طاغوت در آغاز سال ۵۵ شمسی آشکار شد، یک مرتبه، تاریخ اسلامی را به تاریخ شاهنشاهی تبدیل کردند و در رسانه های گروهی اعلام شد که از این به بعد مبنای کار همین تاریخ مجعول خواهد بود.

طاغوت تصوّر می کرد که با دگرگون کردن تاریخ اسلامی وتبدیل آن به تاریخ شاهنشاهی می تواند به پایه های حکومت خودتحکیم بخشد ورژیم استبدادی وستمگرانه خود را مدّتی ادامه دهد ولی لطف الهی، وهمّت والای امّت اسلامی ایران به رهبری امام بزرگوار آیت اللّه العظمی خمینی، این توطئه را بسان دیگر توطئه ها خنثی کرد و سرانجام رژیم شاهنشاهی با قیام همه جانبه ملّت برچیده گردید وجمهوری اسلامی به جای رژیم شاهنشاهی برقرار شد وتاریخ هجری جایگزین تاریخ مجعول نظام طاغوت، گردید.

در این جا از تذکّر نکته ای ناگزیریم وآن اینکه: برای نیازهای مذهبی وفرهنگی وسیاسی باید از هر دو نوع تاریخ هجری(هجری قمری وهجری شمسی)

ص : ۲۰۵

۱- [۱] شیخ محمود عبد الحلیم.خود نگارنده نامه او را مشاهده کرد که به تاریخ مسیحی مؤرخ بود.

تحلیلی نو از تاریخ پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) در مدینه

اشاره

زنـدگی پیـامبر گرامی (صـلی الله علیه وآله وسـلم) از ولادت تا بعثت و از بعثت تا هجرت همگی از نظر قرآن، نگارش یافت. اکنون وقت آن رسـیده است که زنـدگی ده سـاله او را در مـدینه تـا آنجا که قرآن یادآور آن است بنگاریم و در این مورد، تا ضرورت ایجاب نکند از آیات قرآنی کنار نرفته وآنچه را که قرآن یادآور شده است به نوعی شرح وبسط دهیم.

تفاوت دو محیط

شرایط زندگی در مدینه کاملاً بامکّه متفاوت بود، واین تفاوت ودوگانگی را می توان به این کیفیت بیان کرد:

۱ــ پیامبر در مکه با مشـرکان رودررو بود، ورِوی سـخن او با کسانی بود که از پرستش خدا روی برتافته وبتان را می پرستیدند وبر پرسـش آنهـا اصـرار میورزیدنـد، از این جهت غالباً آیات مربوط به الهیات ومعارف در مکه نازل شـده است، در حالی که اطراف او را در مدینه جوانان مسلمان پرشور انصار گرفته، وسایه به سایه او حرکت می کردند ومنتظر دستورها و وظایف الهی بودند، از این جهت غالب آیات مربوط به دستورات حیات بخش در مدینه فرود آمده است.

۲ــ در مکه گروه انگشت شماری به وی گرویده،وافراد مؤمن، پیوسته تحت فشار مشرکان بودند، وگاهی درجه فشار به اندازه ای بود که آنان را به ترک دیار مجبور می نمود، وزندگی در «حبشه» را بر زندگی در میان اقوام خویش ترجیح می دادند، در چنین محیـط پر از اختنـاق وفشـار، بـا کمی یـار ویـاور، سـخن از دفاع وقتال وجهاد، مفهومی نـداشت، در حالی که شـرایط در مدینه، درست برعکس بود، پس از ورود

به مـدینه، مردم شـهر وحـومه آن، گروه گروه به اسـلام گرویـده ومـوج فزاینـده ای از اسـلام، سـرزمینهای اطراف مـدینه را فرا گرفت، وبه پیـامبر قـدرت بخشـید که از دفـاع وجهاد سـخن بگویـد، از این جهت تمام آیات مربوط به «جهاد» در مـدینه فرود آمده است.

۳ـ اکثریت مردم عربستان را گروه بت پرست تشکیل می داد، ولی در عین حال اقلیت قابل ملاحظه ای از اهل کتاب در مدینه وحومه آن می زیسـتند، مرکز یهودان در شـبه جزیره، «مدینه» و«خیبر» بود، ومسیحیان در نوار مرزی حجاز ویمن در نقطه ای به نام «نجران» متمرکز بودنـد وبه خاطر آشـنایی این دو گروه با کتابهای آسـمانی، میان آنان وپیامبر مناظرات گسترده ای رخ داد که قسمت مهم وقت پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) را گرفت ودر این مورد آیاتی نیز فرود آمده است.

۴ـ نفاق ودورویی از خصایص محیطی است که قـدرتی بر آن سایه افکنـد، وگروه مخالف به خاطر ترس از آن، به ظاهر ابراز ایمان وهمکاری نمایند، ولی در درون با آن هماهنگ نباشند یک چنین خصیصه در مکه تحقّق پذیر نبود، زیرا در آنجا جریان کاملاً معکوس بود، ومسلمانان اقلیت ومشرکان اکثریت راتشکیل می دادند در حالی که در مدینه، قدرت، قدرت اسلام بود، و افراد مخالف کاملاً در اقلیت بودنـد، و این گروه در لجن بت پرستی فرو رفته، ولی به عللی تظاهر به اسـلام می کردنـد، از این جهت بخش مهمی از زندگی ده ساله پیامبر (صـلی الله علیه وآله وسلم)را در مدینه، حادثه آفرینیهای منافقان تشکیل می دهد، و اگر مجموع آیات مربوط به منافقان را در یک جا گرد آوریم شاید از دو جزء قرآن تجاوز کند.

۵ـ دعوت سـران قبایل وشخصیتهای جهان وپادشاهان از لوازم تشکیل دولت اسلامی در مدینه است.از این جهت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسـلم) در مـدینه نامه هایی به اطراف واکناف جهان فرسـتاد، وسـران وشخصـیتها را به آیین توحیـد دعوت نمود، ودر هر زمـان تحت شـرایطی با سـران قبایل قراردادهایی امضا کرد و حضور خود را در شـبه جزیره بلکه در سـطح جهان اعلام نمود، در حالی که شرایط در مکه، اجازه چنین تحرکات

وتلاشهایی را برای او نمی داد.

به خاطر شرایط مختلف وگوناگونی که بر این دو محیط حکومت می کرد، گروهی بر آن شدند که آیات مکی ومدنی را از طریق آهنگ مضمون، از هم جدا سازند، وبه جای مراجعه به روایت تابعان وصحابه، در مضمون آیه دقّت نمایند و از شیوه تطابق مضمون با یکی از دو محیط، مکی ومدنی بودن آن را تعیین کنند از این جهت، آیات مربوط به مبارزه با شرک وبت پرستی مکی خواهد بود وآیات مربوط به جهاد وقتال ودفاع از سرزمین اسلامی، وآیات بیانگر وظایف واحکام عملی، مدنی می باشد واگر این شیوه صد در صد یک مقیاس کلی وضابطه عمومی نباشد می تواند در غالب موارد راهگشا باشد.

ویژگی های آیات مدنی

از آنجا که موضوع سخن ما را زندگی پیامبر در مدینه تشکیل می دهد، و از کاوش درباره زندگی وی قبل از بعثت، وپس از آن تا هجرت، فارغ شدیم شایسته است به ویژگیهای آیات مدنی به گونه دیگر نیز اشاره کنیم; زیرا ما در این بخش، خلاصه حوادث زندگی او را از آیات مدنی استخراج خواهیم نمود، چه بهتر که ویژگیهای دهگانه آیات مدنی را نیز به گونه ای یادآور شویم:

الف: آیات مدنی از نظر شمارش، یک سوم آیات قرآن و از نظر سوره، یک چهارم آن، و از نظر «حجم» (به خاطر طولانی بودن آیات مدنی) بیش از یک سوم قرآن است.

ب: آیات مدنی به خاطر طولانی بودن، آهنگ خاصی دارد وبسان غالب آیات مکّی همراه با سجع(درخور قرآن) نیست.

ج: در آیات مدنی، تشریح مسائل مربوط به قصص گذشتگان وتوصیف بهشت ودوزخ ومناظر رستاخیز به اشاره ونوید وبیم اکتفا شده ودر این مورد، مشروحاً سخن گفته نشده است، در حالی که در آیات مکی موضوعات یاد شده به طور

مبسوط بیان گردیده است.

د: یک قسمت از آیات مدنی را مسائل مربوط به عقاید یهود ونصاری واخلاق وروحیات آنان تشکیل می دهد در حالی که در آیات مکی این موضوع به ندرت دیده می شود.

هـ: مسائل مربوط به جهاد، دفاع، پیروزی وشکست از ویژگیهای آیات مدنی است.

و: آیات مربوط به مسائل اخلاقی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی، آن هم به صورت امر ونهی، آیات مدنی است.

ز: سخن در باره اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)و زنان او، در آیات مدنی وارد شده است و در آیات مکّی چنین موضوعی وارد نشده است.

ح:مسائل مربوط به مهاجرت و استقبال یثربیان از ۳گروه مهاجر مربوط به آیات مدنی است.

ط: ستایش ویا نکوهش کارهای یاران پیامبر، در آیات مدنی مطرح است.

ی: حوادث مربوط به خارج از مدینه، در آیات مدنی مطرح است زیرا این مسافرتها وحرکتها به خاطر جهاد پس از استقرار در مدینه بوده است، طبعاً چنین آیاتی مدنی خواهند بود.

با این ویژگیهای دهگانه می توان آیات مدنی را از مکی جدا ساخت و سیمای پیامبر را در مدینه، در این آیات جستجو نمود.

دست های مرموز در تاریخ اسلام

در تدوین زندگی پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم)، بلکه در تدوین تاریخ اسلام، دستهای مرموزی کار کرده وتحریفاتی انجام گرفته است وبرخی از تاریخ نگاران ساده لوح، آنها را نقل کرده ومشکلاتی برای محقّقان در تاریخ، پدید آورده اند، امروز

جداسازی تاریخ صحیح از ناصحیح، تاریخی که در آن حب وبغض نقشی نداشته وجز وقایع نگاری هدفی در کار نباشد، بسیار کار مشکل وکاملاً فنی است وبرای این موضوع آنچنان قواعد کلی وضوابط گسترده ای وجود ندارد که بتوان در پرتو آن، حق را از باطل جدا ساخت، بالأخص، شناخت عوامل تحریف در میان اقوام جهان، یکسان نبوده است.

پس از انقلاب اسلامی در ایران، فشار تحریف روی تاریخ اسلام ودر زندگی پیامبر گرامیصلَّی اللّه علیه و آله و سلَّم وتعالیم او، افزایش یافته، ونویسندگان مغرض برای «بازشناسی قرآن» ویا «اسلام» به مصادر خارجی که به خامه مسموم یهودیان ومسیحیان نگارش یافته است مراجعه می کنند.

این برداشتهای نادرست مرا بر آن داشت که سیره رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) را از موثق ترین مصادر بنگارم، از این جهت، در این جاده نکوبیده گام نهادیم، وسیره او را از تولّد تا بعثت و از بعثت تا هجرت به ضمیمه(1) ویژگیها وخصوصیات اخلاقی، و وظایف مسلمانان در برابر پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) به استناد آیات قرآن، ترسیم نمودیم واکنون وقت آن رسیده است که زندگی وحوادث مربوط به دوران پس از هجرت را بنگاریم. رؤوس مسائلی که می تواند در این بخش برای ما مطرح باشد، عبارتند از:

۱ــ مهاجرت مردم به مدینه از دور ونزدیک.

۲ــ واکنش یهود از تمرکز قدرت در مدینه.

۳ــ مناظرات یهود با پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم).

۴ــ مناظرات پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با مسیحیان نجران.

۵ــ نبرد مقدّس بامشرکان ویهودان.

۶ــ تشریح فرایض واحکام وتعیین وظایف.

۱- [۱] این قسمت در جلد هفتم این کتاب خواهد آمد.

۷ـ نقش نفاق وتلاشهای منافقان در عهد مدنی.

۸ـ اعزام مبلّغان وقاریان به اطراف مدینه.

۹ـ اعزام سفیران به اطراف جهان وشخصیتهای مهم دنیا.

۱۰ـ تنظیم قرارداد وعقد پیمان با سران قبایل عرب.

۱۱ـ هجوم بی سابقه ملّت عرب برای پذیرش اسلام واعزام نمایندگان.

۱۲ـ طرح رسالت برای بقای اسلام.

این فصول دوازده گانه، رؤوس مسائل مربوط به زندگی پیامبر را در عصر مدنی، تشکیل می دهد. واین نوع مسائل را به دو صورت می توان نوشت.

۱ـ آیات هر فصلی ـ هرچند آیات مربوط به آن در زمانهای مختلف نازل شده باشند ـ در یک جا گردآوری شده ومسائل مربوط به هر فصلی یک جا نگاشته شوند.

۲ـ حوادث به صورت شکل تاریخی تنظیم گردد ودر نگارش حوادث از فصل خاصی پیروی نشود. از آنجا که شیوه نگارش ما در دو فصل گذشته بر اساس تسلسل تاریخی بود (از تولد تا بعثت و از بعثت تا هجرت) در این فصل نیز از همان شیوه بهره گرفته وحوادث را به ترتیب سنوات می نگاریم.

استخراج زندگی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از قرآن، شیوه تازه ای در تحلیل تاریخ آن رادمرد الهی پدید می آورد که همگان با سیمای نورانی وآسمانی او که وحی الهی از آن حاکی است آشنا می شویم.

نخستین فصلی که قرآن از حیات پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)در مدینه متذکر می شود، جنجالی است که مشرکان پیرامون تحریم نبرد در ماههای حرام و تغییر قبله، به راه انداختند وبعداً دستاویز مستشرقان قرار گرفت. نخست به تحلیل این فصل می پردازیم.

ص : ۲۱۲

۱۵– قتال در ماه حرام و تغییر قبله دستاویز یهود

آیات موضوع

۱ــ (إِنَّ عِدَّهَ الشُّهُورِ عِنْدَاللّهِ إِثْنا عَشَرَ شَهْراً فِی کِتابِ اللّهِ یَوْمَ خَلَقَ السَّمواتِ وَ الأَرْضَ مِنْها أَرْبَعَهٌ حُرُمٌ ذلِکَ الدِّینُ القَیِّمُ فَلا تَظْلِمُوا فِیهِنَّ أَنْفُسَکُمْ) (توبه/۳۶).

۲ــ (یَسْأَلُونَکَ عِنِ الشَّهْرِ الْحَرامِ قِتال فِیهِ قُلْ قِتالٌ فِیهِ کَبِیْرٌ وَ صَدٌّ عَنْ سَبِیلِ اللّهِ وَ کُفْرٌ بِهِ وَ الْمَسْجِدِ الحَرامِ وَ اِخْراجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَکْبَرُ عِنْدَ اللّهِ وَ الْفِتْنَهُ أَکْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَ لا یَزالُونَ یُقاتِلُونَکُمْ حَتّی یَرُدُّوکُمْ عَنْ دینِکُمْ إِنْ اسْتَطاعُوا وَمَنْ یَرْتَدِدْ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَیَمُتْ وَ هُوَ کافِرٌ فَأُولئِکَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فِی الدُّنْیا وَ الآخِرَهِ وَ أُولئِکَ أَصْحابُ النّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ* إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَالَّذینَ هاجَروا وَ جاهَدُوا فی سَبِیلِ اللّهِ أُولئِکَ یَرجُونَ رَحْمَتَ اللّه وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحیمٌ).(بقره/۲۱۷ و ۲۱۸).

۳ــ (وَلا تُجادِلُوا أَهْلَ الْکِتابِ إِلاّ بِالَّتی هِیَ أَحْسَنُ إِلاَّ الَّذینَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَ قُولُوا آمَنّا بِالَّذی أُنْزِلَ إِلَیْنا وَ أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ وَ إِلهُنا وَ إِلهُکُمْ واحِدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ) (عنکبوت/۴۶).

۴ــ (قُولُوا آمَنّا بِاللّهِ وَ ما أُنْزِلَ إِلَیْنا وَ ما أُنْزِلَ إِلی إِبْراهیمَ وَ إِسْماعیلَ وَ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ وَالأَسْباطِ وَ ما أُوتِیَ مُوسی وَ عیسی وَ ما أُوتِیَ النَّبِیُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لانُفَرِّقُ بَیْنَ أَحد مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ) (بقره/۱۳۶).

ص : ۲۱۳

۵ـ(وَما کُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ کِتاب وَ لا تَخُطُّهُ بِیَمینِکَ إِذاً لَارْتابَ الْمُبْطِلُونَ) (عنکبوت/۴۸).

۶ـ (سَیَقُولُ السُّفَهاءُمِنَ النّاسِ ما وَلیّهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتی کانُوا عَلَیْها قُلْ للّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ یَهْدی مَنْ یَشاءُ إِلی صِراط مُسْتَقیم* وَکَذلِکَ جَعَلْناکُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النّاسِ وَ یَکُونَ الرَّسُولُ عَلَیْکُمْ شَهیداً وما جَعَلْنَا الْقِبْلَهَ الَّتی کُنْتَ عَلَیْها إِلاّ لِنَعْلَمَ مَنْ یَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ یَنْقَلِبُ علی عَقِبَیْهِ وَ إِنْ کانَتْ لَکَبیرَةً إِلاّ عَلَی الَّذینَ هَدَی اللّهُ وَ ما کانَ اللّهُ لِیُضیعَ ایمانَکُمْ إِنَّ اللّهَ بِالنّاسِ لَرَؤُفٌ رَحیمٌ*قَدْ نَری تَقَلُّبَ وَجْهِکَ فِی السَّماءِ فَلَنُوَلِیَّنَّکَ قِبْلَةً تَرْضاها فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدالْحَرامِ وَ حَیْثُ ما کُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَکُمْ شَطْرَهُ وَ إِنَّ الَّذینَ أُوتُوا الکِتابَ لَیَعْلَمُونَ أَنَّهُ الحَقُّ مِنَ رَبِّهِمْ وَ مَا اللّهُ بِغافِل عَمّا یَعْمَلُونَ) (بقره/۱۴۲ـ۱۴۴).

ترجمه آیات

۱ـ «شماره های ماه ها نزد خدا دوازده ماه است که در کتاب خدا روزی که آسمانها وزمین را آفرید قید شده است، چهار ماه از آن، ماه حرام است این است دین استوار، خویشتن را در آن ماهها ستم مکنید.

۲ـ از تو در باره جنگ در ماه حرام سؤال می کنند، بگو جنگ در آن (گناه) بزرگ است ولی جلوگیری از راه خدا وکفر ورزیدن به خدا، وجلوگیری (مسلمانان از ورود به مسجد الحرام) و اخراج ساکنان آن، نزد خدا(گناهی) بزرگتر است، وفتنه از قتل (ابن الحضرمی) بالاتر است مشرکان پیوسته با شما نبرد می کنند تا بتوانند شما را از دین خود برگردانند، کسی از شما که از آیین خود بازگردد وبه حالت کفر بمیرد، اعمال صالح او در دنیا وآخرت باطل می شود آنان اهل دوزخند ودر آن همیشه هستند.

ص : ۲۱۴

آنان که ایمان آورده انـد وکسانی که مهاجرت نموده انـد ودر راه خـدا جهاد کرده اند آنان به رحمت خدا امیدوارند خداوند بخشاینده ورحیم است».

۳ـ «با اهل کتاب جز به روشی که از همه نیکوتر است احتجاج نکنید، مگر کسانی که از آنها ستم کرده اند، وبگویید بر آنچه که بر ما وبر شما نازل شده است ایمان داریم، خدای ما وخدای شما یکی است وهمگی در برابر او تسلیم هستیم».

۴ـ «بگویید ما به خدا وآنچه که بر ما نازل شده وآنچه که بر ابراهیم واسـماعیل واسحاق ویعقوب واسباط (بنی اسرائیل) نازل گردیـده وآنچه بر موسی وعیسی وپیامبران دیگر از طرف پروردگارشان داده شـده است ایمان آوردیم، ومیان آنان (از ایمان وحقانیت) فرقی نمی گذاریم در حالی که تسلیم فرمان خدا هستیم».

۵ـ «تو هرگز پیش از این، کتابی را نمی خواندی وبا دست خود چیزی نمی نوشتی، مبادا کسانی که در صدد ابطال سـخنان تو هستند در آن تردید کنند».

۶ـ «به زودی برخی از ابلهان از مردم می گویند: چه چیز آنان را از قبله ای که بر آن نماز می گزاردند برگردانید؟ بگو مشرق ومغرب از آن خـدا است، هرکس را بخواهد به راه راست راهنمایی می کند. همان طور که خداوند شـما را هدایت کرد، شـما را امت ممتاز ونمونه قرار داد، که برمردم شاهد وگواه باشـید، پیامبر نیز بر شـما شاهد وگواه باشد.قبله قرار ندادیم، آنچه را که قبلاًـ بر آن بودیـد، جز برای تمیز وجـدا گشـتن افراد مطیع وفرمـانبر از افراد مخـالف ومرتجع به عصـر جـاهلی، وخداونـد ایمان (اعمال) شـما را ضایع نمی کند، خداوند به مردم رؤوف ومهربان است. گردش چهره تو را در آسمان (به انتظار فرمان خدا در تعیین قبله) می بینیم، به سوی قبله ای که از آن خشـنود باشـی برمی گردانیم، روی خود را به جانب مسـجدالحرام کن وهرکجا باشید (شمای

مسلمانان) روی خود را به آن سمت برگردانید، وآنان که کتاب داده شده اند، می دانند که فرمان تغییر قبله فرمان صحیح واستوار از جانب پروردگارشان است وخداوند از کارهای ایشان آگاه است».

تفسیر آیات

اشاره

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) در سال دهم بعثت در شبهای یازدهم ودوازدهم بیتوته در منی با «اوسیان» و«خزرجیان» پیمان بست که حضرتش، آهنگ مدینه کند، وهر دو گروه دفاع از جان او را برعهده بگیرند، درست سه ماه بعد، رسول گرامی در دوازدهم ربیع الأوّل، روز دوشنبه، به سرزمین «قبا» که حومه مدینه به شمار می رفت، گام نهاد، وبر قبیله «بنی عمرو بن عوف» که تیره ای از اوس بودند وارد شد، وپیش از پیامبر، دیگر پیشاهنگان مهاجرت از مکّه، بر این قبیله وارد شده ومورد پذیرایی قرار گرفته بودند وسه روز بعد یعنی در نیمه همان ماه، علی با گروهی از «فواطم» به پیامبر پیوست(۱) وپیامبر در مدّت اقامت چهار روزه خود، بنای مسجدی را به نام مسجد«قبا» پی ریزی کرد، و روز بعد آهنگ مدینه نمود.

در شأن وعظمت معنوی این مسجد همین بس که قرآن آن را به این شیوه توصیف می کند ومی فرماید: (لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوى مِنْ أَوَّلِ يَوْم أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فيهِ فيهِ رِجالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يتَطهَّروا وَ اللّهُ يُحِبُّ المُطَّهِّرينَ)(توبه/۱۰۸).

«مسجدی که از روز نخست بر تقوی وپرهیزگاری بنا شده، شایسته است که در آنجا برای نماز بایستی، در این مکان مردانی است که می خواهند مهذّب وپاکیزه شوند، وخداوند افراد پاکیزه را دوست دارد».

«یعقوبی» می نویسد: علّت اینکه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)سرزمین «بنی عمرو بن عوف» را به سرعت ترک کرد، این بود که افرادی از این قبیله هنوز بر آیین بت پرستی بودند وبه هنگام شب به خوابگاه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)سنگ پرتاب می کردند، از این جهت پیامبر آن

۱- [۱] امتاع الأسماء مقریزی، ص۴۸.

نقطه را به سرعت به قصد نزول در مدینه، ترک گفت(۱) و در مسیر خود روز جمعه از اقامتگاه قبیله «بنی سالم» عبور می کرد که شتر پیامبر در برابر مسجد آنان که قبل از ورود پیامبر ساخته بودند، زانو به زمین زد و نخستین نماز جمعه را با جمعیت صدنفری در آن مسجد بجا آورد وخطبه ای خواند که در کتابهای سیره نقل شده است.(۲)

آنگاه سوار بر شتر شد، هر تیره ای از دو قبیله خواستار نزول پیامبر بر آنان بود ولی همگی یک پاسخ می شنیدند وآن اینکه شتر من در هر نقطه ای زانو به زمین بزند بر آنجا وارد خواهم شد، اتّفاقاً شتر وی در برابر خانه «ابوایّوب» زانو به زمین زد. در این لحظه مردم اطراف پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)را گرفتند و هر یک اصرار میورزید که در منزل او سکنی گزیند در این موقع مادر ابوایّوب از فرصت استفاده کرد، اثاث پیامبر را به خانه خود برد، وقتی اصرار مردم افزایش یافت، رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم)فرمودند: اثاث من کجا است، گفتنند:مادر ابوایّوب به خانه اش برد، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)فرمود:«اثاث هرکجا، سکنی هم همانجا » در این موقع «اسعد بن زراره» زمام شتر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را گرفته وبه سمت منزل ابوایّوب هدایت کرد خانه ابوایّوب دو طبقه داشت، پیامبر طبقه هم کف را برای اینکه ملاقات با مردم سهل وآسان باشد، برگزید.

مثلث مخالف

اقامت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در مدینه سبب شد که کلیه مسلمانانِ متفرق ودربدر، در آن نقطه گرد آیند، وسرانجام مبدأ یک رشته رویدادها باشد که تاریخ سیره، همه ویا بیشتر آنها را ضبط کرده است وعوامل مهم حادثه ساز عبارت بودند از:

۱ــ وجود اهل کتاب در مدینه وحومه آن خیبر، نجران، نقطه مرزی حجاز

۱- [۱] تاریخ یعقوبی، ج۲، ص ۳۳.

۲- [۲] مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۲۸۷ــ ۲۸۶.

ویمن.

۲ــ وجود مشرکان معاند ناآگاه از شرایع آسمانی.

۳ــ وجود دشمنان دوست نما(منافقان) که از پشت خنجر می زدند.

حادثه آفرینی اهل کتاب از طریق مناقشات ومجادلات کلامی که وقت عزیز پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) را می گرفتند وهر موقع در خود احساس عجز وناتوانی می کردند، از طریق تحریک مشرکان برای نبرد به توطئه می پرداختند.

مشرکان منطقه به خاطر دوری از کتابهای سماوی، وناآگاهی از نظام شرایع، به خاطر تعصب به روش پدران ونیاکان جنگهای خونینی را به راه می انداختند.

تکلیف دشمنان دوست نما، روشن بود، زیرا آنان زیر پرده نفاق به توطئه چینی وتضعیف روحیه ها وسرقت اسرار مسلمانان می پرداختند.

این سه عامل مهم جدّاً وقت پیامبر را در مدینه به خود اختصاص داده واجازه نداد که رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم)وقت خود را در دیگر اهداف رسالت متمزکز سازد.

از این جهت هر موقع برای پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)فراغتی دست می داد، به دیگر وظایف رسالت می پرداخت که می توان مهم آنها را در عناوین یاد شده در زیر خلاصه کرد:

۱ــ تعلیم قرآن واحکام ووظایف فردی واجتماعی.

۲ــ اعزام مبلّغ ومعلّم قرآن به اطراف.

۳ــ دعوت سران جهان وشخصیتهای بزرگ به آیین اسلام از طریق اعزام سفیر.

۴ــ عقد معاهدات وقراردادهای نظامی وسیاسی واقتصادی با قبایل.

۵ــ پذیرفتن وفود و هیئت های سیاسی که پس از فتح مکّه، به مدینه هجوم آوردند تا آنجا که سال نهم سال «وفود» اعلام گردید.

۶ــ تربیت انسانهای کامل و نمونه که با دیگر مسلمانان، حساب جداگانه داشتند.

۷ــ دعوت مسلمانان به پایگاه نور و هدایت و نمایندگان واقعی که همگی در مسئله «عترت» خلاصه می شود.

۸ــ قضاوت و داوری در مسائل حقوقی واختلاف افراد.

ما مجموع حوادث و رویدادهایی را که در این ده سال رخ داده و قرآن به گونه ای به آنها اشاره ویا تصریح کرده به ترتیب می نگاریم و از تنظیم حوادثی که در قرآن به آن اشاره نشده خودداری می نماییم و عذر ما در این مورد این است که موضوع بحث«پیامبر در قرآن» است.

۱ــ قتل در ماه حرام

اشاره

نخستین گروهی که پیامبر برای کسب اطلاع از تحرکات قریش به منطقه ای به نام «نَخَلّه» ــ بر وزن جرقه، منطقه ای است میان مکّه وطائف ــ اعزام کرد، گروه «عبد اللّه بن جحش» بود پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) او را در رأس یک هیئت هشت نفری که همگی را افراد مهاجر تشکیل می داد، همراه با نامه ای به منطقه یادشده اعزام کرد، ودستور داد که پس از دو روز طی طریق، نامه را بازکند وبه دستوری که در آن هست، عمل نماید ویاران خود را در ادامه مسیر مجبور نسازد.

فرمانده گروه پس از دو روز راهپیمایی، نامه را باز کرد وآگاه شد که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در آن دستور داده است که در منطقه «نخله» که میان مکه وطائف قرار دارد فرود آید ودر کمین قریش بنشیند و او را از کارهای آنان آگاه سازد.

عبداللّه گروه خود را از مضمون نامه آگاه ساخت ویادآور شد که من فرمان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را پذیرا هستم ومرا از اینکه شماها را مجبور سازم، نهی کرده هر کدام از شما که خواهان شهادت در راه خدا هست وبه آن راغب است، ادامه مسیر دهد، ودر غیر این صورت از همین جا بازگردد، همه اعضای گروه آمادگی خود را اعلام کردند وراه منطقه را در پیش گرفتند.

حرکت این گروه مصادف با ماه رجب بود، این سفر درست در پانزدهمین ماه هجرت، پیش از مسئله تغییر قبله صورت پذیرفت، دو نفر از این گروه به نامهای: سعد بن ابی وقاص وعتبه بن غزوان پیش از رسیدن به مقصد، شتر متعلّق به خود را که به دنبال خود «یدک» می کشیدند گم کردند از این جهت برای پیدا کردن شتر، از گروه فاصله گرفته و سرانجام گروه شش نفری به فرماندهی «عبداللّه» در نقطه ای که پیامبر دستور داده بود در آنجا کمین کنند، فرود آمدند ورفت وآمد کاروانها را در نظر گرفتند. ناگهان متوجه شدند که کاروانی مربوط به قریش به سرپرستی «عمرو بن الحضرمی» از آن نقطه عبور می کند.وقتی چشم خدمه وسرپرست کاروان به گروه اعزامی افتاد، وحشت آنها را فرا گرفت وبا دیدن یک نفر از آنان که سر خود را تراشیده بود، از وحشت در آمدند وبا خود فکر کردند که این گروه به نشانه اینکه سر تراشیده اند، از زیارت عمره باز می گردند، طبعاً با کاروان کاری ندارند.

وجود این منظره مانع از آن شد که اعضای کاروان نسبت به آنان راه احتیاط را در پیش گیرند، تصمیم بر این گرفتند که پس از استراحت مختصری، شب هنگام منطقه را ترک گویند وبه سرزمین «حرم» وارد شوند.

در این شرایط، گروه تجسس به شور ومشورت پرداخت که آیا با صاحبان کاروان که چهار نفر بیش نبودند، درگیر شوند یا نه؟ سرانجام تصمیم گرفتند که به ضبط کاروان واسیر گرفتن افراد بپردازند، ولی در اجرای تصمیم، میان دو محذور گیر کردند. زیرا نقطه ای که هر دو گروه در آنجا فرود آمده بودند هرچند خارج از حرم بود واز احترام خاصی برخوردار نبود، ولی از نظر زمان آن شب آخرین شب از ماه رجب بود که جزء شهرهای حرام است که تحریم نبرد وستیز در آن، از مراسم دیرینه عرب است.وتأخیر در حمله ودرگیری در روز بعد (نخستین روز ماه شعبان) هرچند فاقد این محذور بود، ولی سبب می شد که نبرد در سرزمین حرم انجام گیرد که از احترام خاص برخوردار است. خلاصه در صورت حمله ناچار بودند که یا به احترام زمان آسیب برسانند ویا به احترام مکان. عجله در حمله مایه هتک احترام ماه حرام،

وتأخیر در آن مایه آسیب بینی احترام «حرم» امن الهی بود. ولی سرانجام تصمیم گرفتند که به هدف خود جامه عمل بپوشانند. ودر نتیجه رئیس کاروان «عمرو حضرمی» به تیر «واقد تمیمی» از پای در آمد، دو نفر از اعضای آن به نامهای «عثمان» و«حکم» به اسارت در آمدند ویک نفر به نام «نوفل» از معرکه گریخت وگروه اکتشافی با دو اسیر و کالاهای (۱) ضبط شده کاروان وارد مدینه شدند و جریان را به حضرتش عرض کردند.

احترام چهار ماه ریشه آسمانی دارد

قرآن به نوعی اشعار می دارد که حرمت این چهارماه (رجب وذی القعده و وذی الحجه ومحرم) ریشه آسمانی دارد وحرمت آنها را جزء آیین استوار می خواند چنان که می فرماید:

(إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَاللّهِ إِثْنا عَشَرَ شَهْراً فِی کِتابِ اللّهِ یَوْمَ خَلَقَ السَّمواتِ وَ الأَرْضَ مِنْها أَرْبَعَهٌ حُرُمٌ ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ فَلا تَظْلِمُوا فِیهِنَّ أَنْفُسَکُمْ) (توبه/۳۶).

«شماره های ماهها نزد خدا دوازده ماه است که در کتاب خدا روزی که آسمانها وزمین را آفرید قید شده است، چهار ماه از آن، ماه حرام است این است دین استوار، خویشتن را در آن ماهها ستم مکنید.

جمله (ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ) پس از جمله (مِنْها أَرْبَعَهٌ حُرُمٌ)اشاره به این است که احترام این چهار ماه، بخشی از آیین استوار الهی است، و تشریع آن مربوط به خدا است نه به جامعه عرب جاهلی.

ظاهر آیه، نظریه معروفی را در علت تحریم جنگ در این چهار ماه، تأیید نمی کند وآن اینکه چون ملّت عرب پیوسته با هم در جنگ و نبرد بودند و این کار سبب شده بود که کشاورزی وتجارت آنان به کلی نابود شود، لذا تصمیم گرفتند که جنگ را در چهارماه به کلی حرام اعلام کنند تا افراد آزادانه به رفت وآمد در میان قبایل

۱- [۱] شیره و چرم.

بپردازند ورشته بازرگانی از هم گسسته نشود.

در این نقل، مصدر تشریع، خود ملّت عرب معرفی شده است، یعنی جامعه عرب بدون الهام از تشریع آسمانی، جنگ را در این چهارماه تحریم کردند در حالی که آیه، آن را جزء آیین «قیّم» که آیین ابراهیم است می داند و مفاد آن این است که این قانون ریشه سماوی دارد، اکنون باید دید چگونه می توان میان این دو قول را جمع کرد؟ و جمع میان این دو قول به این نحو است که، عرب به خاطر مصالحی، پذیرای احترام این چهارماه شد که از آیین ابراهیم به یادگار مانده بود.

روی این اساس، پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم)که پیش از دیگران حافظ ونگهبان احترام این چهارماه بود، رو به گروه اعزامی کرد وگفت:من به شما در ماه حرام دستور جنگ نداده بودم ومن نه غنایم را می پذیرم ونه دو اسیر را.

این گفتار از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، مایه وحشت اعزامیان شد وتصوّر کردند که، گناه بس بزرگی را مرتکب شده اند، بالأخص که بیش از حد مورد ملامت وسرزنش مسلمانان قرار گرفتند.

بهره برداری قریش از حادثه

قریش که از استقرار مسلمانان در مدینه سخت بیمناک واز فزایندگی گرایش قبایل عرب به اسلام، سخت به وحشت افتاده بودند، تصمیم گرفتند که، از این رویداد بر ضدّ پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) بهره برداری کنند، و فرهنگ انقلاب را لکه دار سازند وبگویند که «محمّد» به مراسم نیاکان خود احترام نمی گذارد ودر ماه حرام به قتل نفوس و اسارت افراد وبه یغماگری اموال می پردازد. و در اشاعه این تهمت سخت به کوشش و تکاپو افتادند و از این طریق انگشت در چشم مسلمانان در بند مکه نمودند که رهبر شما، احترام ماه حرام را از میان برده است وآنان پاسخی جز این نداشتند که بگویند این جریان در ماه شعبان رخ داده است نه در ماه رجب.

یهود مدینه وحومه آن که از تمرکز نیروی سوّمی در آنجا سخت ناراحت بوده

ودر کشمکش وجدان وحفظ مقام وموقعیت، به سر می برند، این را به فال بد گرفتند وگفتند به همین زودی آتش جنگ میان دو گروه شعلهور خواهد شد.

شایعه سازی دشمن، دفاع دوستان بی خبر مکه، همگی دور از حقیقت بود، عامل این کار بی انضباطی گروه اعزامی بود که فقط برای جمع آوری اطلاعات فرستاده شده بودند، امّا متأسفانه شرایط لازم سربازی را، رعایت نکرده خود را به زحمت، ورهبر عالیقدر خود را در معرض اتهام قرار دادند. چون گفتگو در این مورد، بالا گرفت شرایط ایجاد کرد که وحی آسمانی نظر خود را در باره احترام ماههای حرام صریحاً بیان کند، سپس به نوعی، به پاسخ خرده گیران بپردازد، آیاتی در این زمینه وارد شد.

(یَسْأَلُونَکَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرام قِتال فِیهِ قُلْ قِتالٌ فِیهِ کَبِیْرٌ وَ صَدٌّ عَنْ سَبِیلِ اللّهِ وَ کُفْرٌ بِهِ وَ الْمَسْجِدِ الحَرام وَ اِخْراجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَکْبَرُ عِنْدَ اللّهِ وَ الْفِتْنَهُ أَکْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَ لا یَزالُونَ یُقاتِلُونَکُمْ حَتّی یَرُدُّوکُمْ عَنْ دینِکُمْ إِنْ اسْتَطاعُوا وَمَنْ یَرْتَدِدْ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَیَمُتْ وَ هُوَ کافِرٌ فَأُولئِکَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فِی الدُّنْیا وَ الآخِرَهِ وَ أُولئِکَ أَصْحابُ النّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ* إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَالَّذینَ هاجَروا وَ جاهَدُوا فی سَبِیلِ اللّهِ أُولئِکَ یَرجُونَ رَحْمَتَ اللّه وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحیمٌ).(بقره/ ۲۱۷ و۲۱۸).

«از تو در باره جنگ در ماه حرام سؤال می کنند، بگو جنگ در آن (گناه) بزرگ است ولی جلوگیری از راه خدا وکفر ورزیدن به خدا، وجلوگیری (مسلمانان از ورود به مسجد الحرام) واخراج ساکنان آن، نزد خدا (گناهی) بزرگتر است، و فتنه از قتل «ابن الحضرمی» بالاتر است مشرکان پیوسته با شما نبرد می کنند تا بتوانند شما را از دین خود برگردانند، کسی از شما که از آیین خود بازگردد وبه حالت کفر بمیرد، اعمال صالح او در دنیا وآخرت باطل می شود آنان اهل دوزخند ودر آن همیشه هستند.

آنان که ایمان آورده اند وکسانی که مهاجرت نموده اند ودر راه خدا جهاد کرده اند آنان به رحمت خدا امیدوارند خداوند بخشاینده ورحیم است».

ص : ۲۲۳

در این آیات نکاتی است که توجه شما را به آن جلب می کنیم.

۱ـ آیه به صورت روشنی، لزوم احترام ماههای حرام را اعلام می دارد، وقتال در آن را گناه بزرگی می شمرد ومی فرماید:

(قُلْ قِتالٌ فِیهِ کَبِیرٌ).

۲ـ یادآور می شود که مشرکان منتقد، ناهیان خرما خورده ای هستند که قتل انسانی را در ماه حرام دستاویز قرار داده اند، در حالی که خود آنان به جرایم بس بزرگی دست زده اند مانند:

الف: (صَدٌّ عَنْ سَبِیلِ اللّهِ): جلوگیری از راه خدا ومانع شدن از گرایش مردم به آیین او.

ب: (کُفْرٌ بِهِ): کفر ورزیدن به خدا، وترک عبادت او وبه جایش پرستش مخلوق او.

ج: (وَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ): بستن راه مسجد الحرام وجلوگیری از ورود مسلمانان به مسجد.

د: (وَ اِخْراجُ أَهْلِهِ مِنْهُ): بیرون کردن ساکنان آن به جرم ایمان آوردن به خدا، حرمی که همه انسانها حتی حیوانات و پرندگان در آنجا مصونیت دارند.

این چهار عمل، خود گناه بزرگی است، چگونه اعمال زشت خود را فراموش کردند وبه بهره برداری از یک عمل اتّفاقی روی آورده اند.

هـ: (وَ الْفِتْنَهُ أَکْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ): ایجاد محیط نامساعد برای ایمان، وتشویق به کفر، وتحت فشار قرار دادن مردم حقیقت جو که به بت پرستی بازگردانند، از قتل یک انسان بالاتر است.

به عبارت دیگر، گروه اعزامی یک بار دچار بی انضباطی شدند یعنی انسانی را کشته دو نفر را به اسارت گرفته ومالی را ضبط کرده اند وپیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)دیه مقتول را پرداخت وهر دو اسیر را آزاد ساخت، ولی گروه مشرک پیوسته مصدر این اعمال

ننگین می باشند، از هدایت مردم جلوگیری می کنند، به خدای مورد پذیرش خود کفر میورزند وعبادت او را انجام نمی دهند، راه مسجدالحرام را به روی حقیقت طلبان می بندند، ساکنان حرم امن خدا را بیرون می کنند، محیط را برای پرورش کفر ونابودی ایمان، فراهم می سازند _ مع الوصف _ خود را بی گناه ودیگری را مجرم قلمداد می نمایند.

آنگاه آیه به برخی از مسلمانان هشدار می دهد که اگر برخی از مسلمانان از آیین حق برگردند، اعمال نیک آنان که در دوران مسلمانی به جاآورده اند پوچ و نابود می گردد، چنان که می فرماید:(وَمَنْ یَرْتَدِدْ مِنْکُمْ عَنْ دینِهِ فَیَمُتْ وَ هُوَ کافِرٌ...).

۳_ آیه دوّم تکلیف گروه متجاوز را بیان می کند وآن اینکه خدا این گروه را به خاطر اعمال نیک گذشته از مهاجرت ومجاهدت، وامیدی که به رحمت خدا دارند مورد مغفرت قرار داده است چنان که می فرماید:(إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ الَّذینَ هاجَرُوا).

ابن هشام می نویسد: سرپرست گروه ویاران او که از کار خود پشیمان شده بودند وقتی آیه نخست در باره عمل آنان نازل گردید تا حدّی از ناراحتی آنان کاست، به طمع پاداش اخروی به پیامبر گفتند امیدوار باشیم که جنگی پیش آید ما در آن پاداش مجاهدان را داشته باشیم در این موقع آیه دوّم فرود آمد و از مغفرت وبخشودگی گناه آنان گزارش داد.

۴_ پیامبر طبق نقل طبرسی(۱) خونبهای «عمرو حضرمی» را پرداخت قریش مبلغی برای آزاد سازی دو اسیر خود، «عثمان» و«حَکَم» به مدینه فرستاد. پیامبر از پذیرفتن آن امتناع ورزید زیرا احتمال می داد که سعد وقاص و عتبه که برای جستجوی شتر خود از گروه اعزامی جدا شده بودند به وسیله قریش دستگیر ویا کشته شده باشند وقتی هر دو نفر به مدینه بازگشتند هر دو اسیر را در برابر مبلغی آزاد ساخت.(۲)

۱- [۱] مجمع البیان، ج۱، ص ۳۱۲_ ۳۱۳.

۲- [۲] سیره ابن هشام، ج۲، ص ۲۵۵.

۲_ تغییر قبله

اشاره

ورود پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) به مدینه هرچند او را از آسیب مشرکان مکه نجات داد، وجوانان اوس وخزرج پروانهوار گرد شمع وجود او می گشتند، و از او دفاع می کردند، ولی وجود یهود در داخل وخارج مدینه یکی از بزرگ ترین مشکلات پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)بود. عداوت یهود یکی دو علّت نداشت، بلکه از جهاتی با او مخالفت می کردند که یکی از آنها، انتقال نبوت از خاندان اسحاق به اولاد اسماعیل بود، گذشته از این، یهود اقتصاد مدینه وحومه آن را قبضه کرده و بر اثر ایجاد اختلاف ودودستگی میان دو قبیله بزرگ ساکن مدینه (اوس وخزرج)، بر سیادت خود تحکیم بخشیده بودند، وورود پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بر این سرزمین وتحکیم وحدت میان دو قبیله، وشعار پی ریزی یک آیین جدید که سیطره خود را به آخرین نقطه معمور جهان گسترش خواهد داد، سخت آنان را مضطرب ساخته با جدال و سنگ اندازی به ظاهر علمی ومناقشه های بنی اسرائیلی، واکنش نشان می دادند.

قبایل معروف یهود که در «یثرب» وحومه آن سکنی داشتند همان قبایل «بنی قین قاع» و«بنی النضیر» و «بنی قریظه» بودند که هرکدام به علتی از مدینه مطرود ویا ریشه کن شده اند وآیات مربوط به هر سه قبیله را به ترتیب سنوات حوادث خواهیم آورد.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) برای جلوگیری از بازشدن جبهه دوّم غیر از «جبهه شرک»، باب زندگی مسالمت آمیز را با یهودان مدینه گشود.ودر ضمن تنظیم برنامه دفاعی برای مدینه، با یهودان عرب از شاخه های اوس وخزرج پیمان گسترده ای بست که متن آن را ابن هشام در سیره خود آورده است.(۱)

این گروه از یهود، متهوّدانی بودند که بر اثر معاشرت با یهودان اسرائیلی، از

۱- [۱] سیره ابن هشام، ج۱، ص ۳۴۸.

شرك به آيين يهود رو آروده وگروهى از قبايل «بنى النجار»، «بنى عوف»، «بنى ساعده»، «بنى ثعلبه» و«بنى اوس» را كه همگى شاخه هايى از دو قبيله بزرگ عرب يمنى بودند، به خود جذب كرده بود.

پيامبر گرامى (صلى الله عليه وآله وسلم) براى تكميل كار، قرارداد جداگانه اى با يهودان اسرائيلى قبايل سه گانه «بنى قين قاع، بنى النضير، وبنى قريظه» امضا كرد كه متن آن را مرحوم مجلسى در بحار آورده است.(۱)

افراد نـاوارد، قرارداد نخست را مربوط به يهوديان اسـرائيلى مى داننـد در صورتى كه اسامى وارد در آن حاكى است كه طرف پيمان، عربهاى متهوّدى بودند كه از نظر نسب، يهودى نبوده وبعداً به يهوديت گرايش پيدا كرده بودند.

جدال يهوديان يا سنگ اندازى علمى

خطّ اساسـى قرآن در جـدال با اهل كتاب، خطّ ملايمت ودورى از عنف وشـدّت است كه از لجاج وعناد طرف مى كاهد و او را براى پـذيرش حقيقت آمـاده مى سازد واين روش همان خطّى است كه آيات ياد شـده در زير، آن را به روشـنى ترسـيم مى كند آنجا كه مى فرمايد:

(وَلا تُجـادِلُوا أَهْلَ الْكِتابِ إِلاّ بِالّتى هِىَ أَحْسَنُ إِلاّ الَّذينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَ قُولُوا آمَنّا بِالَّذى أُنْزِلَ إِلَيْنا وَ أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَ إِلهُنا وَ إِلهُكُمْ واحِدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ) (عنكبوت/۴۶).

«با اهل كتاب جز به روشـى كه از همه نيكوتر است احتجاج نكنيد، مگر كسانى كه از آنها ستم كرده اند، وبگوييد بر آنچه كه بر ما وبر شما نازل شده است ايمان داريم، خداى ما وخداى شما يكى است وهمگى در برابر او تسليم هستيم».

دقّت در ذيل آيه، نيكوترين روش مجادله را براى ما مى آموزد و در اين مورد دو

۱- [۱] بحارالأنوار ۱۹، ص ۱۱۰ـ۱۱۱.

نمونه را مطرح می سازد.

۱ــ آیین اسلام جدا از شرایع پیشین وآیینهای دیرینه نیست، بلکه دنباله همان فیض الهی است که از زمان «نوح» آغاز شده وتا زمان پیامبر خاتمصلَّی اللّه علیه و آله و سلَّم ادامه داشته است، ویک فرد مسلمان همان طور که باید بر آنچه که بر پیامبر خاتم (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل شده ایمان بیاورد، باید بر شرایع قبلی نیز ایمان آورد و همگی را محترم وشریعت الهی بداند چنانکه می فرماید:

(آمَنّا بِالَّذی أُنْزِلَ إِلَیْنا وَ أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ).

باز در آیه دیگر به صورت روشن تر بر این اصل تأکید می کند که از واقع بینی رسالت اسلام حکایت می کند وشرایع آسمانی را رحمت معنوی می داند که با بعثت نخستین پیامبران آغاز شده وتا عهد رسالت پیامبر خاتم ادامه داشته است. چنان که می فرماید:

(قُولُوا آمَنّا بِاللّهِ وَ ما أُنْزِلَ إِلَیْنا وَ ما أُنْزِلَ إِلی إِبْراهیمَ وَ إِسْماعیلَ وَ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ وَالأَسْباطِ وَ ما أُوتِیَ مُوسی وَ عیسی وَ ما أُوتِیَ النَّبِیُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لانُفَرِّقُ بَیْنَ أَحد مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ) (بقره/۱۳۶).

«بگویید ما به خدا وآنچه که بر ما نازل شده وآنچه که بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق ویعقوب و اسباط (بنی اسرائیل) نازل گردیده و آنچه بر موسی وعیسی وپیامبران دیگر از طرف پروردگارشان داده شده است ایمان آوردیم، و میان آنان (از ایمان وحقانیت) فرقی نمی گذاریم در حالی که تسلیم فرمان خدا هستیم».

۲ــ برای خالی کردن باد نخوت ونژاد پرستی یهود، لازم است بر یک اصل تکوینی تکیه شود وآن اینکه: خدای همگان وخالق همه مردم یکی است، همگی در برابر آن یکسان می باشند. در این صورت معنی ندارد، که نژادی بر نژادی مقدّم وبرتر باشد مگر اینکه فضیلتی را کسب کند و کمالی را به دست آورد چنان که می فرماید:

(وَ إِلهُنا وَ إِلهُكُمْ واحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ).

در آیات بعدی یک نوع جدال علمی ونِقاش فکری دیگری انجام گرفته، وبر صدق گفتار پیامبر که مدّعی بود این قرآن وحی است و نتیجه تراوش فکری او نیست با آیه یاد شده در زیر، استدلال انجام گرفته است:

(وَما کُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ کِتاب وَ لا تَخُطُّهُ بِیَمینِکَ إِذاً لاَرْتابَ الْمُبْطِلُونَ) (عنکبوت/۴۸).

«تو هرگز پیش از این، کتابی را نمی خواندی و با دست خود چیزی نمی نوشتی، مبادا کسانی که در صدد ابطال سخنان تو هستند در آن تردید کنند».

مضمون آیه گواه بر صدق گفتار پیامبر است زیرا فردی که در تمام عمر نه کتابی خوانده، نه چیزی نوشته ناگهان کتابی بیاورد که جهانیان در برابر آن عاجز وناتوان گردند، طبعاً دعوت کتاب او مربوط به خود او نبوده ونتیجه تراوش فکر او نخواهد بود.

جدالی استوار درباره تغییر قبله

اشاره

در سوره بقره ضمن آیات دهگانه «۱۴۲ ــ ۱۵۱» جدالی علمی ومستدل وبه روش نیکوتر انجام گرفته که در نوع خود ممتاز، واز مناقشات نخستین جامعه یهود مدینه با پیامبر است و از نظر زمان بندی می توان آن را هفدمین ماه از ماههای «هجرت» پیامبر دانست مسلمانان تا مدّتی حوادث را با گذشت چند ماه از هجرت، تاریخ گذاری می کردند وبعدها سال هجری، جایگزین آن شد.

پیامبر گرامیصلَّی اللّه علیه و آله و سلَّم سیزده سال تمام در مکه، وهفده ماه در مدینه به سمت «بیت المقدس» نماز گزارد، ولی بعداً به علّتی که یادآور می شویم، مأموریت یافت از آن زمان به بعد، رو به کعبه ویا مسجدالحرام نماز بگزارد، ودر این مورد، یهودان مدینه ــ چه پیش از تغییر قبله وچه بعد از آن ــ جنجال آفریدند. زیرا آنگاه که پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) به

بیت المقـدس نماز می گزارد، مسـلمانان را سـرزنش می کردند که، اگر شـما امّت مسـتقلّی هستید پس چرا بر قبله ما نماز می گزارید؟

آنگاه که روی مصالحی، فرمان تغییر قبله صادر شـد، ودر حالی که پیامبر دو رکعت از نماز ظهر را خوانده بود، جبرئیل دسـت او را گرفت وبه سوی کعبه متوجه کرد، جنجـال شدیـدتری برپـا کردنـد، وگفتنـد چه شـد که آنان قبله ما را رها کرده وبر قبله جدید نماز می گزارند؟!

قرآن، در ضمن آیاتی، به تحلیل هر دو تشریع، پرداخته و هر دو را به صورت منطقی تحلیل نموده است. اینک مجموع پرسشها را به نحو طبیعی مطرح کرده وپاسخ آیات را توضیح می دهیم.

۱ـ چرا از روز نخست، کعبه قبله نشد؟

نخسـتین پرسـش آنهـا این بود که اگر قبله واقعی شـما همـان کعبه ویـا مسـجدالحرام بود، چرا از روز نخست به سوی آن نمـاز نگزاردیـد و در این مورد چه رازی در کـار بود که مـدّتی بر بیت المقـدس نماز گزاردیـد آنگاه پس از مـدّتی قریب به پانزده سال، قبله نماز شما تغییر کرد؟

۲ـ تکلیف اعمال پیشین چیست؟

اکنون که قبله تغییر یافت و لازم شـد که مسـلمانان از این به بعـد به کعبه رو کننـد، تکلیف اعمال عبادی که در گذشـته انجام گرفته، چیست؟

جالب اینکه قرآن پیش از آنکه یهود به اشـکال تراشـی برخیزند، پیامبر (صـلی الله علیه وآله وسـلم) را از موضع آنان نسـبت به تغییر قبله آگاه می سازد، وپیش از آنکه یهود متعرض شوند قرآن به پاسخ اعتراضـهای آنان مبادرت میورزد ودر ضمن آیه یاد شده اعتراضها وپاسخ آنها را تصریحاً وتلویحاً می آورد:

۱ـ (سَیَقُولُ السُّفَهاءُمِنَ النّاسِ ما وَلیّهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتی کانُوا عَلَیْها قُلْ للّهِ

الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ يَهْدی مَنْ يَشاءُ إِلی صِراط مُسْتَقيم)(بقره/۱۴۲).

«به زودی برخی از ابلهـان از مردم می گوینـد: چه چیز آنـان را از قبله ای که بر آن نماز می گزاردنـد برگردانیـد؟ بگو مشـرق ومغرب از آن خدا است، هرکس را بخواهد به راه راست راهنمایی می کند».

جمله (ما وَلّيهُمْ...) بیانگر اعتراضی است که پس از اندی از یهود شنیدهشد.

جمله (قُلْ للّهِ الْمَشْـرِقُ...) یادآور یک اصل کلی است وآن اینکه وجود خدا پیراسـته از زمان ومکان است توجه به هر نقطه ای از نقـاط جهـان، توجه به خـدا است واگر نقطه خاصـی به عنوان قبله تعیین می گردد، به خـاطر مصالـح اجتماعی است نه اینکه وجود خـدا به آن نقطه محـدود می باشـد; بنابر این نمازگزاردن به بیت المقـدس توجه به خـدا است، نماز بر کعبه نیز توجه به خدا است.

۲ـ (وَكَذلِكَ جَعَلْناكُمْ أُمَّةً وَسَـطاً لِتَكُونُوا شُـهَداءَ عَلَى النّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَـهيداً وما جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتى كُنْتَ عَلَيْها إِلاّ لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلى عَقِبَيْهِ وَ إِنْ كـانَتْ لَكَبيرَةً إِلاّـ عَلَى الَّذينَ هَـدَى اللّهُ وَ مـا كانَ اللّهُ لِيُضـيعَ ايمانَكُمْ إِنَّ اللّهَ بِالنّاسِ لَرَؤُفٌ رَحيمٌ) (بقره/۱۴۳).

«همان طور که خداونـد شـما را هدایت کرد، شـما را امت ممتاز و نمونه قرار داد، که برمردم شاهد و گواه باشـید، پیامبر نیز بر شما شاهـد وگواه باشـد.قبله قرار ندادیم، آنچه را که قبلاً بر آن بودید، جز برای تمیز وجدا گشـتن افراد مطیع و فرمانبر از افراد مخالف ومرتجع به عصر جاهلی، وخداوند ایمان (اعمال) شما را ضایع نمی کند، خداوند به مردم رؤوف ومهربان است».

در این آیه به نکاتی که برخی از آنها مربوط به مسئله تعدد قبله است اشاره شده است:

الف: امّت اسلامی امّت ممتاز ونمونه است (أُمَّةً وَسَطاً).

ب: امّت اسلامی، بر دیگر امّتها شاهد وگواه می باشد(لِتَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النّاسِ).

ج: اگر بیت المقدس به صورت موقت قبله معرفی شد به خاطر این بود که جامعه عرب اعم از موحّد ومشرک بر کعبه نماز می گزارد، یا لااقل در برابر آن ولو به خاطر بتها سجده می کرد اگر در آغاز رسالت، کعبه قبله معرفی می شد، موحّد از مشرک جدا وتمیز داده نمی شد، برای جدا کردن مؤمن وموحّد از مشرک وبت پرست پیرو عصر جاهلی، لازم بود که مدّتی به بیت المقدس توجه شود تا حساب موحّدان اندک، از مشرکان فراوان در مکّه وحومه آن، تمیز داده شده وبازشناخته شوند; چنان که می فرماید:(إِلاّ لِنَعْلَمَ مَنْ یَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ یَنْقَلِبُ عَلی عَقِبَیْهِ).

د: نمازگزاردن به بیت المقدس در آغاز رسالت برای جامعه متعصب عرب بسیار سنگین و دشوار بود که از نقطه مورد توجّه تمام قبایل عرب، صرف نظر کنند وبه قبله یهودیان نماز گزارند ولی این مطلب برای گروه هدایت یافته که تسلیم فرمان پروردگار جهان می باشند بسیار آسان بود چنان که می فرماید:(وَ إِنْ کانَتْ لَکَبِیرَةً إِلاّ عَلَی الَّذینَ هَدَی اللّهُ) (۱).

هـ: در این جا سؤال دیگری مطرح است وآن اینکه: اگر کعبه از روز نخست

۱- [۱] تفسیر آیه به نحوی که بیان شد مبنی بر این است که مقصود از «القبله» بیت المقدس و مفعول نخست «جعلنا» می باشد چنان که مفعول دوّم آن جمله(التی کنت علیها) است گویا چنین می فرماید:«وماجعلنا القبله الجهه التی کنت علیها». در این صورت جمله: (لنعلم من یتبع الرّسول)بیانگر نکته قبله بودن بیت المقدس است. همچنان که مقصود از (ممّن ینقلب)آن گروه از عرب متعصب است که هرگز حاضر نبودند با وجود کعبه، بر بیت المقدس نماز بگزارند. ومراد از (إلاّ الّذین هدی اللّه) افراد مؤمن واقعی در صدر اسلام است که برای آنان فرمان خدا مطرح بود نه تعصب. ومانند پیامبر بر کعبه نماز می گزاردند.

قبله واقعی بود اعمال گروهی که قبل از آن به بیت المقدس نماز گزارده وپیش از موضوع تحویل قبله درگذشته اند مانند اسعد بن زراره، چگونه است؟ آیه به پاسخ این سؤال می پردازد ومی فرماید:

(وَما کانَ اللّهُ لِیُضیعَ إیمانَکُمْ) خداوند مظاهر ایمان شما را که همان نمازها و تهجدها است، ضایع نمی گرداند، زیرا پاداش، مربوط به مطیعان، و کیفر از آن متمردان است. در این صورت هردو گروه، چه آنها که بر قبله نخست نماز گزارده اند وچه کسانی که بر هر دو قبله، ویا بر قبله دوّم نماز خوانده اند ویا می خوانند در پیشگاه خدا یکسان خواهند بود.

ودر آیه مقصود از «ایمان»، اعمال صالح است که تجلیگاه ایمان به شمار می رود.

پیامبری که بر دو قبله نماز می گزارد

قرآن در آیه سوّم یادآور می شود که اهل کتاب در کتاب های خود می خواندند که پیامبر خاتم صلَّی اللّه علیه و آله و سلَّم بر دو قبله نماز می گزارد، بنابراین بازگشت از بیت المقدس به کعبه، نشانه حقانیت پیامبر، و نمودار تحقّق علائم نبوت او در تورات است، چنان که می فرماید:

(قَدْ نَری تَقَلُّبَ وَجْهِکَ فِی السَّماءِ فَلَنُوَلِّیَنَّکَ قِبْلَةً تَرْضاها فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدالْحَرامِ وَ حَیْثُ ما کُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَکُمْ شَطْرَهُ وَ إِنَّ الَّذینَ أُوتُوا الکِتابَ لَیَعْلَمُونَ أَنَّهُ الحَقُّ مِنَ رَبِّهِمْ وَ مَا اللّهُ بِغافِلٍ عَمّا یَعْمَلُونَ) (بقره/۱۴۴).

«گردش چهره تو را در آسمان (به انتظار فرمان خدا در تعیین قبله) می بینیم، تو را به سوی قبله ای که از آن خشنود باشی برمی گردانیم، روی خود را به جانب مسجدالحرام کن وهرکجا باشید (شمااى مسلمانان) روی خود را به آن سمت برگردانید، وآنان که کتاب داده شده اند، می دانند که فرمان تغییر قبله فرمان صحیح

۳

۱۶– انحراف اهل کتاب از توحید و جدال پیامبر اسلا م با اهل کتاب

آیات موضوع

۱ـ (لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النّاسِ عَداوَةً لِلَّذینَ آمَنُوا الْیَهُودَ وَ الَّذینَ أَشْرَکُوا وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ قالُوا إِنّا نَصاری ذلِکَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسّیسینَ وَرُهْباناً وَ أَنَّهُمْ لا یَسْتَکْبِرُونَ* وَ إِذا سَمِعُوا ما أُنْزِلَ إِلَی الرَّسُولِ تَری أَعْیُنَهُمْ تَفیضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمّا عَرَفُوا مِنَ الحَقِّ یَقُولُونَ رَبَّنا آمَنّا فَاکْتُبْنا مَعَ الشّاهِدینَ)(مائده/۸۲ـ۸۳).

۲ـ (وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النّاسِ عَلی حَیاه وَ مِنَ الَّذینَ أَشْرَکُوا یَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ یُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَه وَ ما هُوَ بُمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذابِ أَنْ یُعَمَّرَ وَ اللّهُ بَصِیرٌ بِما یَعْمَلُونَ) (بقره/۹۶).

۳ـ (قُلْ یا أَهْلَ الْکِتابِ تَعالَوْا إِلی کَلِمَه سَواء بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمْ أَلاّ نَعْبُدَ إِلاّ اللّهَ وَلا نُشْرِکَ بِهِ شَیْئاً وَ لا یَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللّهِ فَإِنْ تَوَلَّوا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنّا مُسْلِمُونَ)(آل عمران/۶۴).

۴ـ (وَقالَتِ الْیَهُودُ عُزَیْرٌ ابْنُ اللّهِ وَ قالَتِ النَّصاری اَلْمَسیحُ ابْنُ اللّهِ ذلِکَ قَولُهُمْ بِأَفْواهِهِمْ یُضاهِؤُنَ قَوْلَ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قاتَلَهُمُ اللّهُ أَنّی یُؤْفَکُونَ).(توبه/۳۰).

۵_ (لَقَدْ کَفَرَ الَّذینَ قالُوا إِنَّ اللّهَ هُوَالْمَسیحُ ابْنُ مَرْیَمَ وَقالَ الْمَسیحُ یا بَنِی إسرائیلَ اعْبُدُوا اللّهَ رَبِّی وَ رَبَّکَمْ إِنَّهُ مَنْ یُشْرِکْ بِاللّهِ فَقَدْحَرَّمَ اللّهُ عَلَیْهِ الْجَنَّهَ وَ مَأْواهُ النّارُ وَ ما لِلظّالِمینَ مِنْ أَنْصار*لَقَدْ کَفَرَ الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللّهَ ثالِثُ ثَلاثَه وَ ما مِنْ إله إِلاّ إِلهٌ واحِدٌ وَإِنْ لَمْ یَنْتَهُوا عَمّا یَقُولُونَ لَیَمَسَّنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ أَفَلا یَتُوبُونَ إِلَی اللّهِ وَ یَسْتَغْفِرُونَهُ وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ). (مائده۷۲_۷۴)

ترجمه آیات

۱_ «یهود و مشرکان را دشمن ترین مردم نسبت به مؤمنان، و مسیحیان را مهربانترین آنها می یابی، این به خاطر این است که در میان مسیحیان، کشیشان و راهب هایی است ودر برابر حق کبر نمیورزند وقتی آنچه را که بر پیامبر نازل گردیده بشنوند، می بینی که اشک (شوق) می ریزند، به خاطر حقّی که شناخته اند می گویند خدایا ما را با شاهدان وگواهان بنویسید».

۲_ «آنها(یهود) را حریص ترین مردم بر زندگی دنیوی حتی حریص تر از افراد مشرک می یابی،وهر یک از آنها دوست دارد که هزار سال عمر کند، در حالی که این عمر طولانی او را از عذاب باز نخواهد داشت خداوند از ستمگران آگاه است».

۳_ «بگوای اهل کتاب به سوی سخن واحدی که میان ما وشما مشترک است، بشتابید وآن اینکه جز خدا را، نپرستیم.چیزی را شریک او قرار ندهیم برخی، برخی دیگر، غیر خداوند را «رب» (کسی که سرنوشت انسان در دست او است) خود نپذیریم اگر روی برگردانیدند، بگویید آگاه باشید ما مسلمانیم».

۴_ «یهودیان گفتند «عزیر» فرزند خدا است ومسیحیان نیز گفتند مسیح فرزند خدا است در این سخن که بر زبان دارند از گفتار کسانی که قبلاً کفر ورزیده اند، پیروی می کنند، خدا آنان را بکشد چگونه افترا

می بندند».

۵ـ «آنان که گفته اند که مسیح خود خدا است، کفر ورزیده اند (چگونه این سخن رامی گویند) در حالی که خود مسیح می گفت خدا را که پروردگار من وپروردگار شما است بپرستید؟ هر کسی برای خدا شرک قرار دهد، خدا بهشت را بر او حرام کرده وجایگاه او آتش است وبرای ستمگران یاری نیست.به طور مسلّم کسانی که گفته اند خدا یکی از سه تا است، کفر ورزیده اند خدایی جز خدای واحد نیست اگر از آنچه که می گویند دوری نجویند، به گروه کافر از آنان عذاب دردناکی می رسد چرا توبه نمی کنند و از او آمرزش نمی طلبند خداوند آمرزنده ومهربان است».

تفسیر آیات

اشاره

از ابعاد گسترده قرآن موضوع احتجاج باکافران ومشرکان واهل کتاب است. خواه جدالهائی که پیامبران پیشین با کافران اهل عصر خود انجام داده اند، وقرآن آنها را به عنوان «قصص پیامبران» نقل کرده است، یا جدالهائی که پیامبر گرامیصلَّی اللّه علیه و آله و سلَّم، با مشرکان مکه واهل کتاب «یثرب» وحومه آن انجام داد ودر هر حال مجموع این آیات برای خود موضوع مستقلی است که می تواند برای علاقمندان تفسیر موضوعی، مطرح وموضوع قابل بحث باشد و اخیراً یکی از علمای معاصر کتابی درباره همین موضوع به نام «الحوار فی القرآن» نگاشته وبه گونه ای حقّ مطلب را ادا کرده است.

اگر پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) در سرزمین مکّه با مشرکان، جدالهائی داشته، بیش از آن در سرزمین یثرب با یهودان و نصاری در پرتو قرآن مباحثاتی انجام داده است.

سرزمین مکه،پایگاه شرک ومشرکان بود، شاید شماره اهل کتاب در آنجا از تعداد انگشتان یک انسان، تجاوز نمی کرد، واگر هم احیاناً دیده می شدند رهگذرانی بودند که برای اهدافی به آنجا می آمدند، ویا کارگرانی بودند که برای «قریش» کار

انجـام می دادنـد، فقـط از قریش، دو نفر به نامهـای: «ورقه بن نوفـل» و«عثمـان بن حـویرث» پیش از ظهـور اسـلام به مسـیحیت گرویدنـد ولی در مقابل «متهودی» (عرب یهودی گرا) میان آنان وجود نـداشت وپس از اسـلام، «عبید اللّه بن جحش» نخست، اسـلام آورد و از ترس شـکنجه قریش بسان دیگر مسـلمانان رهسـپار حبشه گردید ودر آنجا، به مسـیحیت گروید ودرگذشت، واکثریت قریش را مشرکان بت پرست وافراد کمی از آنان را «احناف» که پیرو آیین ابراهیم بودند تشکیل می داد.(۱)

آیات مربوط به جـدال با اهل کتاب در سوره های مـدنی وارد شده، آنهم در سوره های «طوال » مانند بقره وآل عمران وغیره. وتا طوائف سه گانه یهود در مدینه بودند، جنگ سـرد میان مسلمانان ویهود به صورت جدال ادامه داشت، روزی که ریشه کن شدند، جدال اهل کتاب به خاموشی گرایید و کم وبیش با نصارا،و مسیحیان «نجران» وجود داشت.

محور جدال با مشـرکان را مسائل مربوط به توحید ونظائر آن مانند معاد تشکیل می داد در حالی که محور جدال با اهل کتاب راعلاوه بر توحید، علائم نبوت پیامبر اکرم(صـلی الله علیه وآله وسلم) در عهدین وکارهای ناشایست احبار ورهبان، تشکیل می دهد.

موضوع بحث مـا در این مقالات، «حوار» ویا «جـدال» در قرآن نیست زیرا این خود موضوع جـداگانه ای است که ما فعلاً با آن کاری نداریم، بلکه محور سـخن ما جدالهایی است که پیامبر به دستور قرآن با برخی از یهودانِ یثرب ومسیحیان «نجران» انجام داده وتاریـخ قطعی هر یـک از این «جـدالها» هرچنـد روشن نیست امّا اجمالاً می توان گفت که غالب آنها پیش از جنگ بـدر وبرخی پس از آن، انجام گرفته است وبا ریشه کن شـدن یهودان مـدینه در جنگ احزاب، غالب این گفتگوها پایان پذیرفت و از این طریق مسلمانان در احتجاج با مخالفان روش نویی را درپیش گرفتند.

ص : ۲۳۸

۱- [۱] سیره ابن هشام، ج۱، ص ۲۲۲_ ۲۲۴.

موضع نرم مسیحیان وخشونت یهود

قرآن موضع مشرکان ویهود را نسبت به مسلمانان بسیار خشن، وموضع مسیحیان را نرم وملایم توصیف می کند وبه نکته ای نیز اشاره می کند آنجا که می فرماید:

(لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النّاسِ عَداوَةً لِلَّذینَ آمَنُوا الْیَهُودَ وَ الَّذینَ أَشْرَکُوا وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ قالُوا إِنّا نَصاری ذلِکَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسّیسینَ وَرُهْباناً وَ أَنَّهُمْ لا یَسْتَکْبِرُونَ* وَ إِذا سَمِعُوا ما أُنْزِلَ إِلَی الرَّسُولِ تَری أَعْیُنَهُمْ تَفیضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمّا عَرَفُوا مِنَ الحَقِّ یَقُولُونَ رَبَّنا آمَنّا فَاکْتُبْنا مَعَ الشّاهِدینَ)(۱).

«یهود ومشرکان را دشمن ترین مردم نسبت به مؤمنان، ومسیحیان را مهربانترین آنها می یابی، این به خاطر این است که در میان مسیحیان، کشیشان وراهب هایی است ودر برابر حق کبر نمیورزند وقتی آنچه را که بر پیامبر نازل گردیده بشنوند، می بینی که اشک (شوق) می ریزند، به خاطر حقّی که شناخته اند می گویند خدایا ما را با شاهدان وگواهان بنویسید».

به خاطر همین سرسختی است که در طول عهد رسالت در مدینه، فقط تعداد بسیار کمی از یهودان، اسلام آوردند واسلام برخی از آنان مانند «عبد اللّه بن سلام» مشکوک ومرموز و گرایش یهودانی مانند «کعب الأحبار» وغیره قطعاً غرض آلود بود ونتیجه ای جز ضربه زدن نداشت.

در حالی که جریان، در میان «مسیحیان» شبه جزیره العرب وغیره به گونه ای دیگر بوده است ودر نخستین فتوحات اسلامی، مسیحیان شامات، شیفته اسلام شدند وآن را از صمیم دل پذیرفتند.

آیه شریفه فوق این دو نوع موضع گیری را مربوط به وجود دانشمندان وتارکان

۱- [۱] سوره مائده، آیه ۸۲_ ۸۳.

دنیا ورهبانان در میان مسیحیان می داند که به خاطر وارستگی از دنیا حقایق را کتمان نمی کنند ودلائل نبوت پیامبر را در عهدین یادآور می شوند، در حالی که علما ودانشمندان یهود، به خاطر دلبستگی شدید به دنیا به کتمان علائم نبوت پرداخته وحقائق را از امّت خود پوشیده نگاه می دارند کافی است که در مفاد این آیه دقّت کنیم:

(وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النّاسِ عَلی حَیاه وَ مِنَ الَّذینَ أَشْرَکُوا یَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ یُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَه وَ ما هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذابِ أَنْ یُعَمَّرَ وَ اللّهُ بَصِیرٌ بِما یَعْمَلُونَ) (1).

«آنها را حریص ترین مردم بر زندگی دنیوی حتی حریص تر از افراد مشرک می یابی،وهر یک از آنها دوست دارد که هزار سال عمر کند، در حالی که این عمر طولانی او را از عذاب باز نخواهد داشت خداوند از ستمگران آگاه است».

دلبستگی بیش از حد وحساب به دنیا است که مانع از گرایش به حق می گردد وحجاب ضخیمی میان انسان وحقایق پدید می آورد.

دعوت به حفظ خطّ مشترک

قرآن با اهل کتاب در قلمروهای گوناگون جدال داشته و از این رهگذر ما را با فرهنگ یهود ونصاری ومنطق خود در نقد عقاید آنها آشنا ساخته است، نخست در شگفت خواهید بود که قرآن با اهل کتاب در قلمرو توحید به جدال برخیزد، ولی با توجه به انحرافی که پس از حضرت موسی (علیه السلام) وحضرت مسیح (علیه السلام) در میان آنان رخ داد، علّت آن روشن می گردد.

قرآن در نخستین برخورد با اهل کتاب یادآور می شود که اگر پذیرفتن نبوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم)وآیین او برای آنان سنگین است لا ـ اقل حدّ مشترک میان دعوت تمام پیامبران را حفظ نمایند. وآن موضوع یکتاگرایی ویکتا پرستی است در حالی که

۱- [۱] سوره بقره، آیه ۹۶.

پیروان کتابهای آسمانی در برخی از مراتب توحید که هم اکنون بیان می شود، کاملاً منحرف می باشند، آنجا که می فرماید:

(قُلْ یا أَهْلَ الْکِتابِ تَعالَوْا إِلی کَلِمه سَواء بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمْ أَلاّ نَعْبُدَ إِلاّ اللّهَ وَلا نُشْرِکَ بِهِ شَیْئاً وَ لا یَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللّهِ فَإِنْ تَوَلَّوا فَقُولُوا اشْهدُوا بِأَنّا مُسْلِمُونَ) (۱).

«بگوای اهل کتاب به سوی سخن واحدی که میان ما وشما مشترک است، بشتابید وآن اینکه جز خدا را، نپرستیم.چیزی را شریک او قرار ندهیم برخی، برخی دیگر، غیر خداوند را «رب» (کسی که سرنوشت انسان در دست او است) خود نپذیریم اگر روی بر گردانیدند، بگویید آگاه باشید ما مسلمانیم».

در حالی که خطّ توحید، خطّ مشترک میان تمام آیینهای آسمانی است ولی متأسفانه «یهود» وبیش از آنها «مسیحیان » از آن منحرف شده ودر پیکره توحید، از روی جهل ونادانی، شرک ودوگانگی جوانه زده است.

انحراف یهود از خطّ اصیل توحید

یهود امروز ودیروز خود را فرزند آیین توحید دانسته وسرگردانی خود را در جهان ــ بطور غلط ــ از طریق ثبات بر آیین یکتاپرستی توجیه می کنند ولی قرآن یادآور می شود که یهودیان معاصر عصر رسالت از «شرک» مصون نمانده وبسان مسیحیان برای خدا، فرزندی به نام «عزیر» تراشیده اند چنانکه می فرماید:

(وَقالَتِ الْیَهُودُ عُزَیْرٌ ابْنُ اللّهِ وَ قالَتِ النَّصاری اَلْمَسیحُ ابْنُ اللّهِ ذلِکَ قَولُهُمْ بِأَفْواهِهِمْ یُضاهِؤُنَ قَوْلَ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قاتَلَهُمُ اللّهُ أَنّی یُؤْفَکُونَ).(۲)

«یهودیان گفتند «عزیر» فرزند خدا است ومسیحیان نیز گفتند مسیح فرزند خدا

۱- [۱] سوره آل عمران، آیه ۶۴.

۲- [۲] سوره توبه، آیه ۳۰.

است این سخن که بر زبان دارند از گفتار کسانی که قبلاً کفر ورزیده اند، پیروی می کنند، خدا آنان را بکشد چگونه افترا می بندند».

یهودیان امروز خود را از چنین اعتقادی پیراسته می دانند، ولی به طور مسلّم روز نزول قرآن در میان گروهی از آنان چنین عقیده باطلی وجود داشته است گاهی احتمال داده می شود که برخی از یهود به طور تشریفی «عزیر» را فرزند خدا می دانستند، چنانکه می گویند: مسجد خانه خدا است.ولی این احتمال با ظاهر آیه تطبیق نمی کند.

توحید ذاتی ولغزش مسیحیان

اشاره

از مجموع بحث های قرآن با مسیحیان زمان نزول قرآن استفاده می شود که شرک ولغزش آنان از نظر توحید به صورتهای گوناگون بوده است:

۱ـ مسیح خود خدا است.

۲ـ اقانیم سه گانه یا ثالوث اقدس.

۳ـ مسیح فرزند خدا است.

آیات قرآنی به این سه نوع شرک در میان مسیحیان گواهی می دهد و ممکن است روح همگی یکی باشد در حالی که احتمال دارد، که هر فرقه ای به یکی از آنها قائل باشد.

الف: مسیح خود خدا است

در باره شرک نخست ونحوه ابطال آن یادآور می شود که:

(لَقَدْ کَفَرَ الَّذینَ قالُوا إِنَّ اللّهَ هُوَالْمَسیحُ ابْنُ مَرْیَمَ وَقالَ الْمَسیحُ یا بَنِی إِسرائیلَ اعْبُدُوا اللّهَ رَبِّی وَ رَبَّکُمْ إِنَّهُ مَنْ یُشْرِکْ بِاللّهِ فَقَدْحَرَّمَ اللّهُ عَلَیْهِ الْجَنَّهَ وَ مَأْواهُ النّارُ وَ ما لِلظّالِمینَ مِنْ أَنْصارِ).(۱)

۱- [۱] مائده/۷۳.

«آنان که گفته انـد که مسـیح خود خـدا است، کفر ورزیـده اند (چگونه این سـخن رامی گویند) در حالی که خود مسـیح می گفت خدا را که پروردگار من وپروردگار شـما است بپرستید؟ هر کسـی برای خدا شـرک قرار دهد، خدا بهشت را بر او حرام کرده وجایگاه او آتش است وبرای ستمگران یاری نیست».

مضمون آیه از دو چیز ترکیب یافته است، بخشی از آن مدعای آنان را مطرح می کند آنجا که می فرماید:

(لَقَدْ کَفَرَ الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللّهَ ثالِثُ ثَلاثَه).

بخش دیگر بـا روشن ترین بیان آن را باطل می سازد ومی فرمایـد: آن کسـی که شـما برای الوهیت او سـینه می زنیـد، خود را بنده خدا می دانسته وهمگان را به پرستش خدای یگانه دعوت می کرد، وحیات حضرت مسیح بر این گواهی می دهد.

برخی ازمفسـران می گوینـد این آیه ناظر به گروهی از مسـیحیان است به نام «یعقوبیه» که مسـیح را خود خـدا می دانسـتند، نه یکی از اقانیم سه گانه ونه فرزند خدا.(۱)

هیچ بعید نیست که در میان مسـیحیان آن روز چنین نظریه ای یعنی اعتقاد به خدای یگانه متجسم در مسـیح، وجود داشته است ولی در عین حـال ممکن است این عقیـده رویه دیگر شـرک دوم باشـد که هم اکنون به صورت اقـانیم سه گـانه، واصالت سـه ذات در مقام الوهیت، به نامهای (خدا، ومسـیح وروح القدس) مطرح می گردد واز آن به «تثلیث در توحید» نام می برند، واگر واقعیت این دو شـرک یکی باشد، طبعاً باید، شـرک نخست را «توحید در تثلیث» و شـرک دوّم را «تثلیث در توحید» واعتقاد به الوهیت عیسی واینکه او خدا است با تثلیث در الوهیت از نظر آنها

۱- [۱] انّ اللّه اتحد بالمسـیح اتّحاد الذات فصار شیئاً واحد و صار الناسوت لاهوتاً. مجمع البیان، ج۲، ص ۲۲۸. شیخ طوسی در تبیان، گویندگان به الوهیت مسیح را، اهل تثلیث نیز می داند، تبیان، ج۲، ص ۵۸۷.

منافات ندارد، نامید. اینک تشریح صورت دوّم شرک:

ب: ثالوث اقدس یا تثلیث در توحید

مسیحیان عصر رسالت، بسان مسیحیان امروز به اصالت سه ذات به عنوان اقانیم سه گانه قائل شده که یکی از آنها خدا است حالاـ موقعیت هریک از آنها نسبت به مقام الوهیت چگونه است آیا هریک مالک تمام مقام الوهیت می باشند یا جزئی از آن را، این مطلبی است که بعداً در باره آن توضیح خواهیم داد، قرآن این نظریه را چنین نقل می کند:

(لَقَدْ کَفَرَ الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللّهَ ثالِثُ ثَلاثَه وَ ما مِنْ إِله إِلاّ إِلهٌ واحِدٌ وَإِنْ لَمْ یَنْتَهُوا عَمّا یَقُولُونَ لَیَمَسَّنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ أَفَلا یَتُوبُونَ إِلَی اللّهِ وَ یَسْتَغْفِرُونَهُ وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ).(۱)

«به طور مسلّم کسانی که گفته اند خدا یکی از سه تا است، کفر ورزیده اند خدایی جز خدای واحد نیست اگر از آنچه که می گویند دوری نجویند، به گروه کافر از آنان عذاب دردناکی می رسد چرا توبه نمی کنند و از او آمرزش نمی طلبند خداوند آمرزنده ومهربان است».

نوع نخست از شرک در عین بی پایگی، از نظر ادعا بسیار روشن است، ولی نوع دوّم در مقام تصوّر آنچنان مبهم است که نوبت به تصدیق نمی رسد واین موضوع بحث ما است در مقاله آینده.

***

۱- [۱] سوره مائده، آیه ۷۳_ ۷۴.

۱۷–الوهیت مسیح در سه چهره

آیات موضوع

۱ــ (قُلْ یا أَهْلَ الْکِتابِ تَعالَوا إِلی کَلِمَه سَواء بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمْ أَلاّ نَعْبُدَ إِلاّ اللّهَ).(آل عمران/۶۴)

۲ــ(لَقَدْ کَفَرَ الَّذینَ قالُوا إِنَّ اللّهَ هُوَ الْمَسِیحُ ابْنُ مَرْیَمَ).(مائده/۷۲)

۳ــ(یا أَهْلَ الْکِتابِ لا تَغْلُوا فِی دِینِکُمْ وَ لا تَقُولُوا عَلَی اللّهِ إِلاّ الْحَقِّ إِنَّمَا المَسِیحُ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ رَسُولُ اللّهِ وَ کَلِمَتُهُ أَلْقاها إِلی مَرْیَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللّهِوَ رُسُلِهِ وَ لا تَقُولُوا ثَلاثَهٌ انْتَهُوا خَیْراً لَکُمْ إِنَّما اللّهُ إِلهٌ واحِدٌ سُبْحانَهُ أَنْ یَکُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ ما فِی السَّمواتِ وَ ما فِی الأَرْضِ وَ کَفی بِاللّهِ وَکِیلاً).(نساء/۱۷۱)

۴ــ(ذلِکَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذی فِیهِ یَمْتَرُونَ).(مریم/۳۴)

۵ــ (قُلْ لَوْ کانَ الْبَحْرُ مِداداً لِکَلِماتِ رَبّی لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ کَلِماتُ رَبِّی).(کهف/۱۰۹)

ترجمه آیات

۱ــ «بگوای پیروان کتاب آسمانی به سوی سخن مشترک میان ما وشما بشتابید وآن اینکه جز خدا را نپرستیم».

۲ـ « آنان که به خدایی مسیح پسر مریم قائل شدند براستی کافر شدند».

۳ـ «ای اهل کتاب (ای علمای نصاری) در دین خود انـدازه نگهداریـد و در باره خدا جز براستی سـخن نگویید در حقّ مسـیح عیسی بن مریم جز این نشایـد که او رسـول خـداست و کلمه الهی در رحم مریم القـاء شـده پس به خـدا و همه فرسـتادگانش ایمان آریـد و به تثلیث قائل نشویـد (اَب و ابن و روح القدس را خدا نخوانید) از این گفتار شـرک باز ایستید بهتر است که جز خـدای یکتا خـدایی نیست خـدا منزّه تر است از آنکه او را فرزنـدی باشد، هرچه در آسـمانها و زمین است همه ملک اوست و خدا تنها به نگهبانی همه موجودات عالم کافی است».

۴ـ «این است عیسی فرزندمریم سخن حقّی که در آن تردید می کنید».

۵ـ «بگو اگر دریـا برای نوشـتن کلمـات خـدای من مرکب شود قبـل از آنکه کلمـات پروردگـارم پایان پـذیرد، دریا پایان می پذیرد.

تفسیر آیات

اشاره

خطّ توحیـد، خطّ وسـط وبـاریکی است که کوچـک ترین تمایـل به چپ وراست، مـایه خروج از خطّمشترک تمام دعوتهای آسمانی می باشد.

انحراف مسیحیان در بـاره توحیـد به قـدری واضـح و روشن است که نمی توان آنان را پیروان خطّ مشترک میان تمام پیامبران خوانـد وبه همین خـاطر است که اسـلام اصـرار دارد که از آنـان بخواهـد که به برنـامه مشترک تمام پیامبران احترام بگذارنـد، چنانکه می فرماید:

(قُلْ یا أَهْلَ الْکِتابِ تَعالَوا إِلی کَلِمَه سَواء بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمْ أَلاّ نَعْبُدَ إِلاّ اللّهَ).(۱)

«بگوای پیروان کتاب آسمانی به سوی سخن مشترک میان ما و شما بشتابید وآن اینکه جز خدا را نپرستیم».

ص : ۲۴۶

۱- [۱] سوره آل عمران، آیه ۶۴.

انحراف از توحید در میان مسیحیان، خود را به سه صورت نشان داده و ممکن است همگی چهره های مختلفی از یک حقیقت باشد:

۱ــ انقلاب لاهوت به ناسوت واینکه مسیح خود خدا است ودر این مورد قرآن می فرماید:

(لَقَدْ کَفَرَ الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللّهَ هُوَ الْمَسِیحُ ابْنُ مَرْیَمَ).(۱)

۲ــ تثلیث ویا خدایان سه گانه که به «ثالوث اقدس » معروف است.

۳ــ مسیح فرزند خدا است والوهیت از سه عنصر تشکیل وترکیب یافته است یعنی خدای پدر، خدای پسر وخدای روح القدس.

ما درباره چهره نخست از انحراف در صفحات قبل بحث نمودیم هم اکنون درباره دوّمی به بحث و گفتگو می نشینیم وقرآن در این باره می فرماید:

(لَقَدْ کَفَرَ الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللّهَ ثالِثُ ثَلاثَه وَ ما مِنْ إِله إِلاّ إِلهٌ واحِدٌ).(۲)

«آنانکه می گویند خدا یکی از سه خدا است کافر شده اند خدایی جز خدای واحد نیست».

تصوّر خدایان سه گانه به نحوی که مسیحیان مدّعی آن هستند، بسیار مبهم وپیچیده است که نوبت به مرحله تصدیق واثبات نمی رسد.

از نظر تصویر، انحراف در چهره نخست «انقلاب لاهوت به ناسوت» روشن است هرچند از نظر واقعیت باطل وپوچ است زیرا معنی ندارد که موجود پیراسته از ماده ومادیات وسراسر کمال وجمال، به صورت موجود مادی درآمده وسر از رحم «مریم(علیها السلام)» در آورد.

ولی چهره دوّم انحراف، از نظر تصویر مبهم ومجمل است، زیرا در درون خود تناقضی را می پرورد که از نظر عقل باطل می باشد.

۱- [۱] سوره مائده، آیه ۷۲.

۲- [۲] سوره مائده، آیه ۷۲.

«مسـیحیان »خود را پیرو آیین توحید دانسـته ومدّعی هستند که خدای جهان، خدای یگانه است، و این وحدت، وحدت حقیقی است و مجازی نیست.

در کنار آن، مسـئله «تثلیث» وخداوندگاری سه چیز را مطرح می کنند وکثرت وسه گانگی را حقیقی وواقعی می اندیشند وآن را مجاز نمی دانند ودر این صورت، عقل متحیّر وسرگردان است که این چه نوع یگانگی حقیقی است که با سه گانگی واقعی سازگار می باشد؟

اگر آنان یکی از دو صـفت (وحدت وکثرت) را حقیقی ودیگری را مجازی می دانسـتند، مشـکلی در مقام تصویر مدعا وجود نـداشت. ولی برعکس، آنان بر هر دو صـفت به صورت حقیقی وواقعی اصـرار دارنـد ومدعی مساوات یک با سه می باشـند و معادله(۳=۱) در نظر آنان در مورد خدا صحیح وپابرجاست.

از یک طرف پژوهشـگران مسـیحی می بینند که خطّمشترک میان آیینهای آسمانی، خطّ توحید ودعوت به وجود خدای یگانه وآفریدگار یکتا و معبود واحد است. و هر نوع احتمال کثرت مایه خروج از این خطّمشترک است.

از طرف دیگر به خاطر غلو در باره مسیح ویا به جهت آشنائی با ثالوث هندی که در آن خدای ازلی وابدی در سه مظهر به نام «برهمـا» (پدیدآورنـده) و «فیشـنو» (نگهدارنـده) و «سـیفا»(کشـنده) تجلّی نموده است به خـدایان سه گانه قائل شـده، علاوه بر خـدائی خـدا، به الوهیت مسـیح و «روح القـدس» نیز عقیـده پیـدا کرده اند آنگاه در تبیین عقیده خود آنچنان در بن بست قرار گرفته اند که تاکنون از هیچ مقام کلیسایی توضیح قانع کننده ای در این مورد داده نشده است.

مبلّغان مسیحی برای رهایی از این بن بست دو نوع تلاش کرده اند:

۱ــ می گویند:حساب دین ازعلم جدا است وباید مسائل دینی را پذیرفت، هرچند علم بر خلاف آن داوری کند، درست اسـت که از نظر مسائل ریاضی معادله (۱=۳) باطل می باشد ولی هرگز لازم نیست که عقاید مذهبی را علم تأیید واثبات

کند ویا با آن مخالف نباشد، بلکه هرگاه مذهب مطلبی را مطرح کرد، باید آن را به طور تعبّد پذیرفت و خم به ابرو نیاورد.

یک چنین پوزش طلبی از قبیل «عذر بدتر از گناه» است وحربه به دست ملحدان دادن است تا ماتریالیستها بگویند دین سدّ راه علم است وباید دین را ذبح کرد تا علم زنده گردد.

اصولاً آیینی که نه خرد آن را بپذیرد ونه علم آن را تصدیق کند چه لزومی دارد که انسان در راه آن فداکاری وجانبازی کند.

۲ـ می گویند: معادله (۱=۳) یک معادله صحیح است ودر خارج نمونه هایی دارد، مانند خورشید که در عین وحدت ویگانگی، سه چیز است:۱ـ جرم خورشید ۲ـ نور ۳ـ حرارت ; چه مانع دارد که «ثالوث اقدس» نیز از این مقوله باشد؟

ناگفته پیدا است با این مثال وهمانند آنها نمی توان یک محال بدیهی را ممکن ساخت، محالی که بر هر کودک دبستانی، تا چه رسد به افراد کامل، روشن و واضح است اتّفاقاً همان مثالی را که مطرح کرده اند، هرگز در آن سه چیز یک چیز نیست، ممکن است سه چیز یک نام به نام «خورشید» داشته باشد ولی وحدت نام دلیل بر وحدت اجزاء آن نیست، یک کارخانه از هزاران قطعات ترکیب می یابد، ودر عین کثرت ممکن است یک نام داشته باشد به نام کارخانه ذوب آهن یا پالایشگاه نفت ودر مورد خورشید جرم، غیر از نور وحرارت است جرم آن اتمهای بی شماری است که از طریق انفجار تبدیل به نور وحرارت می شود، ونور وحرارت نیز دو موج مختلفی است که در فیزیک به یکی مادون قرمز وبه دیگری مافوق آن می گویند.

تشبث به این مثال ومانند آن حاکی از فلاکت یک دانشمند الهی است که می خواهد مسائل ماوراء الطبیعه را که از دقیق ترین مسائل فلسفی وفکری است با این مثالهای مبتذل وبا این مسامحه ها حل کند، آیا شایسته نیست به جای سفسطه گری، گردن به حق نهیم و از آن پیروی کنیم؟

ص : ۲۴۹

مقصود از تثلیث در وحدت چیست؟

اشاره

اصولاً ـ باید دید مقصود از تثلیث در وحدت وبه اصطلاح «خدایان سه گانه» در عین خدای یگانه چیست؟ در این مورد دو تصوّر وجود دارد که هر دو باطل است و امکان پذیر نیست:

الف: سه فرد از یک طبیعت

مقصود از «اقانیم سه گانه» سه فرد از یک طبیعت ومفهوم کلی است به نام خدا که هر فردی که برای خود شخصیت و استقلال دارد درست مانند مصادیق مفهوم« انسان» که مفهوم وسیع وگسترده ای است وهر فردی از آن برای خود وجود مستقل وجداگانه ای دارد، و هر فردی مصداق کاملی از انسان است (نه جزئی از آن).

تثلیث به این معنی همان شرک جاهلی است که در مسیحیت به صورت خدایان سه گانه تجلّی کرده است ودلائل توحید «خدا» واینکه واجب الوجود در خارج یک فرد بیشتر ندارد، و تعدّد و دوگانگی برای او ممکن نیست، این فرض را باطل اعلام می دارد.

ب: سه جزء از واحد شخصی

هریک از «اقانیم سه گانه» دارای استقلال و تشخص نبوده و بر اثر ترکیب وبهم پیوستگی واقعی موجودی به نام «خدا» پدید آمده است ودر حقیقت هیچ یک از اجزاء سه گانه خدا نیست، بلکه خدای جهان مرکب از سه عنصر است.

در این تفسیر «خدا» در تحقّق وتشخّص خود نیاز به اجزاء خویش دارد وتا اجزاء دست به دست هم نداده وترکیب نشوند او تحقّق نمی پذیرد.

اشکالات این فرض کمتر از فرض نخست نیست:

الف: خدای غنی وبی نیاز به صورت یک موجود محتاجی تجلّی می کند که در تحقّق خود نیاز به اجزاء دارد، در این فرض خدا غنای خود را از دست داده وبه

ص : ۲۵۰

صورت فقیر ومحتاج جلوه می کند.

ب: هریک از این اجزاء اگر واجب الوجود باشد و وجود آنها از ذات خود بجوشد در این صورت به جای خدای یگانه، سه خدای واجب الوجود خواهیم داشت که دلائل توحید به شدّت آن را رد می کند.

واگر هر یک از این اجزاء ممکن الوجود باشد در این صورت خدا، در تحقّق خود، یعنی در تحقّق مرکبی که از پیوستگی آنها به وجود می آید، به خدای دیگری نیازمند خواهدشد که به اجزاء ومرکّب تحقق بخشد وبرای اینکه مجدداً با اشکالی روبرو نشویم باید آن خدا، بسیط باشد نه مرکب، وگرنه عین همان پرسش در باره او نیز مطرح خواهد شد.

خلاصه «تثلیث در الوهیت» خواه به صورت سه فرد مستقل از یک طبیعت، ویا سه جزء از یک فرد مشخص، معقول ومتصوّر نیست واشکالات فلسفی «تثلیث» در این مقدار خلاصه نمی شود اکنون نظر قرآن را در این مورد یادآور می شویم:

(یا أَهْلَ الْکِتابِ لا تَغْلُوا فِی دِینِکُمْ وَ لا تَقُولُوا عَلَی اللّهِ إِلاّ الْحَقِّ إِنَّمَا المَسِیحُ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ رَسُولُ اللّهِ وَ کَلِمَتُهُ أَلْقاها إِلی مَرْیَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللّهِوَ رُسُلِهِ وَ لا تَقُولُوا ثَلاثَةٌ انْتَهُوا خَیْراً لَکُمْ إِنَّمَا اللّهُ إِلهٌ واحِدٌ سُبْحانَهُ أَنْ یَکُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ ما فِی السَّمواتِ وَ ما فِی الأَرْضِ وَ کَفی بِاللّهِ وَکِیلاً).(۱)

در آیه نکات جالبی است که متذکر می شویم:

۱ــ ریشه اعتقاد به «الوهیت» مسیح غلو در حقّ پیشوا و رهبر است که می خواهند با بالا بردن مقام او شخصیت خویش را نیز بالا ببرند، وگرنه دلیل ندارد که بی جهت انسانی را به خدایی برسانند و ــ لذا ــ می فرماید: (وَ لا تَغْلُوا فِی دِینِکُمْ وَ لا تَقُولُوا عَلَی اللّهِ إِلاّ الحَقّ).

۲ــ در همین آیه حضرت مسیح (علیه السلام) با صفات یاد شده در زیر معرفی شده

۱- [۱] سوره نساء، آیه ۱۷۱.

است:

۱ــ عیسی بن مریم ۲ــ رسول اللّه ۳ــ کلمته ۴ــ القاها إلی مریم ۵ــ روح منه.

برخی از این صفات گواه روشنی بر عبودیت وبندگی او است، د رحالی که برخی دیگر، از اوصاف متشابهی است که باید از طریق اوصاف محکم تفسیر وتوضیح شوند اینک بیان این قسمت:

الف: قرآن در موارد متعددی که به شانزده مورد می رسد، مسیح را به لفظ (عیسی ابن مریم) معرفی می کند که خود نشانه مخلوق بودن او است قرآن در آیات سوره مریم دوران «جنینی ووضع شیرخوارگی وپرورش او در گهواره ودیگر صفات انسانی او را بیان می کند» واز این طریق با لسان فطرت، اندیشه خدایی او را طرد می کند.

ب:(رسول اللّه): پیامبر ومأمور خدا است نه خود او و نه جزئی از او.

ج: (کَلِمتُهُ): قرآن در مواردی «مسیح » را «کلمه» می خواند ودر آیات دیگر تمام موجودات را نیز کلمات اللّه می خواند که می فرماید:

(قُلْ لَوْ کانَ الْبَحْرُ مِداداً لِکَلِماتِ رَبِّی لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ کَلِماتُ رَبِّی).(۱)

«بگو اگر دریا برای کلمات خدای من مرکب شود، قبل از آنکه نوشتن کلمات خدا به پایان رسد، دریا به پایان می رسد».

اگر به موجودات جهان به طور عموم، وشخص حضرت مسیح به طور خصوص، کلمات وکلمه گفته می شود به خاطر یک نوع تشابهی است که میان موجودات، وکلمات وجود دارد وآن اینکه: کلمه ولفظ، مخلوق گوینده است و از یک رشته معانی ومفاهیم ذهنی حکایت می کند، همچنانکه موجودات جهان مخلوق خدا است که از علم وقدرت خالق خود حاکی می باشند، در حالی که تمام

۱- [۱] سوره کهف، آیه ۱۰۹.

موجودات جهان کلمات خدا می باشند ولی حضرت مسیح در این مورد حساب جداگانه ای دارد زیرا تولد اعجاز آسا وسایر خصوصیات او، بر او امتیازی خاص بخشیده است.

د:(القاها إِلی مریم): «در رحم مریم القاء شد» و این نشانه انسانیت ومخلوق بودن او است که شرح آن در سوره مریم آیات ۱۶ــ ۳۶ وارد شده است و لذا در آن سوره پس از تشریح کیفیت آفرینش او تا زمان رسالتش چنین نتیجه گیری می کند.

(ذلِکَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذی فِیهِ یَمْتَرُونَ).(۱)

«این است عیسی فرزندمریم سخن حقّی که در آن تردید می کنید».

هــ: (وروحٌ منه): روحی از جانب خدا است، این تعبیر از کلمات متشابهی است که باید در پرتو آیات محکم تفسیر شود وپیوسته مسیحیان دیرینه و کنونی، بر این تعبیر تکیه کرده ومسیح را جزئی از خدا دانسته اند در حالی که با رجوع به آیات دیگر مفاد آیه کاملاً روشن می گردد.

در رفع ابهام این وصف دو مطلب را یادآور می شویم:

اوّلاً: «من» در این مورد «نشویه» است که منشأ وسرچشمه پیدایش چیز را بیان می کند چنانکه در آیه یاد شده در زیر نیز چنین است.

(وَ سَخَّرَ لَکُمْ ما فِی السَّمواتِ وَ ما فِی الأَرْضِ جَمِیعاً مِنْهُ).(۲)

«آنچه در آسمانها وآنچه در زمین است مسخّر شما کرده وهمگی از ناحیه او است».

هیچ آشنای به زبان عربی در آن آیه نمی گوید به حکم جمله (جمیعاً منه) آسمانها وزمین وآنچه در میان آن دو قرار دارند، جزئی از خدا می باشند زیرا ناگفته

۱- [۱] سوره مریم، آیه ۳۴.

۲- [۲] سوره جاثیه، آیه ۱۳.

پیدا است که «من» در آیه «نشویه» است نه «تبعیضیه» وتفاوت «من» نشویه با «من» تبعیضیه بر ارباب ادب کاملاً روشن می باشد.

ثانیاً: این تعبیر در باره حضرت مسیح بالا تر از لفظ «من روحی» در باره آدم ابوالبشر نیست، قرآن در مقام آفرینش آدم می گوید:

(فَإِذا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ ساجِدينَ).(۱)

«آنگاه که به او پرداختم، واز روحم در آن دمیدم بر او سجده کنید».

اگر لفظ (وروح منه) نشانه جزء بودن مسیح از خدا باشد باید روح آدم ابوالبشر را نیز جزئی از ذات اقدس حق تعالی بدانیم.

تفسیر این نوع کلمات وجمله ها، در گرو آشنایی با اصطلاحات قرآن واصطلاحات مردم است گاهی به منظور احترام، چیزی را به چیز مقدّس اضافه می کنند به مسجد می گویند، خانه خدا، به مجلس شوری می گویند خانه ملّت، واگر به مسیح روح اللّه می گویند به خاطر تکریم وتعظیمی است که این پیامبر دارد وعلّت انتساب روح مسیح به خدا، همان علّت انتساب روح آدم به او است روح انسانی به خاطر عظمت و تجرد و شایستگی، جا دارد که به عالم لاهوت نسبت داده شود نه عالم ناسوت، در این میان چون خلقت مسیح از اعجاز وکرامت خاصی برخوردار است، به خاطر شایستگی که این موجود زنده واین روح مجسّم دارد، به خدا نسبت داده شده است.

درآیه مورد بحث قرآن پس از نقل صفات پنج گانه که همگی حاکی از عبودیت مسیح است، نتیجه گیری می کند ومی فرماید:(فآمنوا باللّه ورسله ولا تقولوا ثلاثه انتهوا خیراً لکم): «حالا که چنین است وروشن گردید که مسیح بنده خدا است به خدا ورسولان او که (مسیح نیز یکی از آنها است) ایمان بیاورید، ونگویید خدایان سه گانه، از این گفتار دوری جویید که به نفع شما است».

۱- [۱] سوره حجر، آیه ۲۹.

۵

۱۸– نشانه های عبودیت حضرت مسیح (علیه السلام)

آیات موضوع

۱ـ (مَا الْمَسِیحُ ابْنُ مَرْیَمَ إِلاّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَ أُمُّهُ صِدِّیقَهٌ کانا یَأْکُلانِ الطَّعامَ أُنْظُر کَیْفَ نُبَیِّنُ لَهُم الآیاتِ ثُمَّ انْظُرْ أَنّی یُؤْفَکُونَ).(مائده/۷۵)

۲ـ (لَنْ یَسْتَنْکِفَ الْمَسِیحُ أَنْ یَکُونَ عَبْداً للّهِ وَ لاَ الْمَلائِکَهُ الْمُقَرَّبُونَ وَ مَنْ یَسْتَنْکِفْ عَنْ عِبادَتِهِ وَ یَسْتَکْبِرْ فَسَیَحْشُرُهُمْ إِلَیْهِ جَمِیعاً).(نساء/۱۷۲)

۳ـ (وَ إِذْ قالَ اللّهُ یا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنّاسِ اتَّخِذُونی وَ أُمِیَّ إِلهَیْنِ مِنْ دُونِ اللّهِ قالَ سُبْحانَکَ ما یَکُونُ لِی أَنْ أَقُولَ ما لَیْسَ لِی بِحَقّ إِنْ کُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ ما فی نَفْسِی وَ لا أَعْلَمُ ما فِی نَفْسِکَ إِنَّکَ أَنْتَ عَلاّمُ الْغُیُوبِ* ما قُلْتُ لَهُمْ إِلاّ أَمَرْتَنی بِهِ أَنِ اعْبُدُوا اللّهَ رَبِّی وَ رَبَّکُمْ وَ کُنْتُ عَلَیْهِمْ شَهِیداً ما دُمْتُ فِیهِمْ فَلَمّا تَوَفَّیْتَنی کُنْتَ أَنْتَ الرَّقِیبَ عَلَیْهِمْ وَ أَنْتَ عَلی کُلِّ شَیء شَهِیدٌ).(مائده/۱۱۵ـ ۱۱۷)

۴ـ (أَفَأَصْفاکُمْ رَبُّکُمْ بِالْبَنِینَ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلائِکَهِ إِناثاً إِنَّکُمْ لَتَقُولُونَ قَولاً عَظیماً).(اسراء/۴۰)

۵ـ(وَجَعَلُوا الْمَلائِکَهَ الَّذینَ هُمْ عِبادُ الرَّحْمنِ إِناثاً)(زخرف/۱۹).

۶ـ (وَقالُوااتَّخَذَ اللّهُ وَلَداً سُبْحانَهُ بَلْ لَهُ ما فِی السَّمواتِ وَ الأَرْضِ کُلٌّ لَهُ

ص : ۲۵۵

قانِتُونَ) (بقره/۱۱۶_۱۱۷).

۷_ (وَقالُوا اتَّخَذَ اللّهُ وَلَداً سُبْحانَهُ هُوَ الغَنِیُّ).(یوسف/۶۸)

۸_ (وَجَعَلُوا للّهِ شُرَکاءَ الْجِنَّ وَ خَلَقَهُمْ وَ خَرَقُوا لَهُ بَنِینَ وَ بَنات بِغَیْرِ عِلْم سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمّا یَصِفُونَ* بَدِیعُ السَّمواتِ وَ الأَرْضِ أَنّی یَکُونُ لَهُ وَلَدٌ وَ لَمْ تَکُنْ لَهُ صاحِبَهٌ وَ خَلَقَ کُلَّ شَیْء وَ هُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلیمٌ* ذلِکُمُ اللّهُ رَبُّکُمْ لا إلَهَ إلاّ هُوَ خالِقُ کُلِّ شَیء فَاعْبُدُوهُ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیء وَکِیلٌ)(انعام/۹۹_۱۰۱).

۹_ (قالُوا اتَّخَذَ اللّهُ وَلَداً سُبْحانَهُ هُوَالغَنِیُّ لَهُ ما فِی السَّمواتِوَ ما فِی الأَرضِ إنْ عِنْدَکُمْ مِنْ سُلْطان بِهذا أَتَقُولُونَ عَلی اللّهِ ما لا تَعْلَمُونَ)(یونس/۶۸).

۱۰_ (وَ یُنْذِرَ الَّذینَ قالُوا اتَّخَذَ اللّهُ وَلَداً* ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْم وَ لا لآبائِهِمْ کَبُرَتْ کَلِمَهً تَخْرُجُ مِنْ أَفْواهِهِمْ إنْ یَقُولُونَ إلاّ کَذِباً) (کهف/۴_۵).

۱۱_ (ما کانَ للّهِ أَنْ یَتَّخِذَ مِنْ وَلَد سُبْحانَهُ إذا قَضی أَمْراً فَإنَّما یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ) (مریم/۳۵).

۱۲_(وَقالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً* لَقَدْجِئْتُمْ شَیْئاً إدّا*تَکادُ السَّمواتِ یَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الأَرْضُوَ تَخِرُّ الجِبالُ هَدّاً* أَنْ دَعَوا لِلرَّحْمنِ وَلَداً *وَما یَنْبَغی لِلرَّحْمنِ أَنْ یَتَّخِذَ وَلَداً*إنْ کُلُّ مَنْ فِی السَّمواتِ وَ الأَرْضِ إلاّ آتِی الرَّحْمنِ عَبْداً* لَقَدْ أَحْصاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدّاً*وَکُلّهُمْ آتِیهِ یَوْم القِیامَهِ فَرداً)(مریم/۸۸_۹۵).

۱۳_ (وَ قالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً سُبْحانَهُ بَلْ عِبادٌ مُکْرَمُونَ*لا یَسْبِقُونَه بِالْقَولِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ یَعمَلُونَ)(انبیاء/۲۷_ ۲۶).

۱۴_ (لَوْ أَرادَ اللّهُ أَنْ یَتَّخِذَ وَلَداً لاصْطَفی مِمّا یَخْلُقُ ما یَشاءُ سُبْحانَهُ هُوَ اللّهُ الْواحِدُ الْقَهّار).(زمر/۴)

۱۵_ (أَفَأَصْفاکُمْ رَبُّکُمْ بِالْبَنِینَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلائِکَهِ إناثاً).(اسراء/۴۰)

۱۶_ (أَمِ اتَّخَذَ مِمّا يَخْلُقُ بَنات وَ أَصْفاكُمْ بِالْبَنينَ)(زخرف/۱۶).

۱۷_ (أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَ لَهُ الأُنْثى* تِلْكَ إِذاً قِسْمَةٌ ضِيزى)(نجم/۱۲_۱۳).

۱۸_ (وَجَعَلُوا الْمَلائِكَهَ الَّذينَ هُمْ عِبادُالرَّحْمنِ إِناثاً أَشَهِدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهادَتُهُمْ وَ يُسْأَلُونَ).(زخرف/۱۹)

ترجمه آیات

۱_ «مسیح فرزند مریم فقط پیامبری بسان دیگر پیامبران پیشین بود، مادر او بسیار راستگو بود هر دو غذا می خوردند بنگر چگونه نشانه های (عبودیت مسیح) را برای آنان آشکار می سازیم بنگر چگونه از حق بازداشته می شوند».

۲_ «هرگز مسیح و همچنین فرشتگان مقرّب از اینکه بندگان خدا باشند استنکاف نداشتند هر کسی از عبودیت و بندگی(و پرستش او) کبر ورزد به زودی همه آنها را به سوی خود محشور خواهد کرد».

۳_ «به یاد آور زمانی که خداوند به عیسی بن مریم می گوید آیا تو به مردم گفتی که من ومادرم را دو معبود غیر از خدا انتخاب کنید؟ او در پاسخ می گوید منزه وپیراسته ای تو، بر ما شایسته نیست آنچه که حق نیست، بگوئیم واگر گفته بودم تو از آن آگاه بودی، تو از درون روح من آگاهی من از آنچه در ذات تو است آگاه نیستم تو آگاه از تمام غیب ها هستی.من به آنان جز آنچه را که به آن امر کردی، چیزی نگفته ام (به آنها گفتم) خدا را که پروردگار من وشما است بپرستید و تا در میان آنها بودم مراقب و گواه آنها بودم، وقتی مرا از میان آنها بردی تو خود مراقب آنها بودی، تو بر همه چیز گواه هستی».

۴_ «آیا خدا پسران را برای شما و از فرشتگان به عنوان دختر برای خود برگزیده است؟».

۵_«فرشتگان را که بندگان خدا هستند دختر پنداشته اند».

ص : ۲۵۷

۶ـ «یهود ونصاری گفتند خدا برای خود فرزندی انتخاب کرده است منزه است او بلکه برای او است آنچه در آسمانها وزمین است وهمگی بنده او ودر برابر او خاضعند».

۷ـ «گفتند خدا فرزند برای خود گزیده است منزه است او، خدا از گزینش فرزند بی نیاز است».

۸ـ «برای او شریکانی مانند جن قرار داده اند در حالی که او آنها را آفریده است، و بدون علم وآگاهی به او فرزندان و دخترانی نسبت داده اند منزه وبرتر است ازا نچه که او را با آن توصیف می کنند.هستی بخش آسمانها وزمین است، چگونه می توان برای او فرزندی فرض کرد در حالی که همسری نداشته وهمه چیز را آفریده و او از همه چیز آگاه است. این است پروردگار شما خدایی جز او نیست، همه چیز را آفریده، او را بپرستید او مدبر همه چیز است».

۹ـ «می گویند خدا برای خود فرزند برگزیده، پیراسته است خدا، او است بی نیاز، برای او است آنچه در آسمانها وزمین است نزد شما دلیل استواری نیست آنچه را که نمی دانید به خدا نسبت ندهید».

۱۰ـ «پیامبر را برانگیخت تا کسانی را که می گویند، خدا برای خود فرزند برگزیده است بیم دهد آنان و پدرانشان به گفتار خود، اذعان ندارند، چه سخن بزرگی (زشتی) از دهان آنان در می آید، جز دروغ چیزی نمی گویند».

۱۱ـ «شایسته خدا نیست که فرزندی برگزیند، منزه است او، هرگاه اراده او بر وجود چیزی تعلّق گیرد، به او فرمان می دهد «باش» او نیز موجود می شود».

۱۲ـ «گفتند که خدا برای خود فرزند اختیار کرده است.سخن زشت وزننده ای آوردید. نردیک است آسمانها به خاطر این سخن از هم متلاشی گردد. و زمین شکافته شود، وکوهها فرو ریزد. از اینکه برای او فرزندی ادعا کرده اند. شایسته نیست که او فرزندی برگزیند.آنچه

در آسـمانها وزمین است در برابر خدای رحمان بنده او هسـتند. همه آنها را احصاء کرده و شـمرده است. همگی روز رستاخیز تنها نزد او حاضر می شوند».

۱۳ـ «گفتنـد:که خـدای رحمان فرزند برگزیده است پیراسـته است خدا،(فرشـتگان که فرزندی آنها را مدعی هسـتند) بندگان گرامی خدا هستند که در گفتار بر او سبقت نمی گیرند، وبه فرمان او عمل می کنند».

۱۴ـ «اگر خـدا فرزنـدی اختیار می کرد از مخلوقات خود آنچه را می خواست برمی گزیـد پیراسـته است. اوست خـدای یگانه قهار».

۱۵ـ «آیا پروردگار شما، پسران را برای شما برگزید وخود از فرشتگان، دختران انتخاب کرده است».

۱۶ـ «آیا از آنچه که آفریده برای خود دختر وپسران را به شما اختصاص داده است؟».

۱۷ـ «آیا برای شما است پسران وبرای او دختران است این تقسیم ناروایی می باشد؟».

۱۸ـ «از فرشـتگان که بنـدگان خـدا هسـتند برای خـدا، دختران قرار داده اند آیا آنان گواه برآنها بودند به زودی گواهی آنان نوشته می شود ومورد بازخواست قرار می گیرند».

تفسیر آیات

اشاره

قرآن برای اثبات عبودیت ونفی الوهیت مسیح از سه راه استدلال می کند:

۱ـ آفرینش مسیح ومادر وی.

۲ـ رفتار مسیح ومادرش.

۳ـ اعتراف وگفتار خود مسیح.

در باره راه نخست کافی است که آیات سوره مریم (۱۶ـ ۳۴) که بیانگر

کیفیت آفرینش او از لحظه ای که در رحم مادر قرار گرفت تا روزی که به مقام رسالت رسید، مورد مطالعه قرار گیرد ودر این مورد قرآن ازیادآوری ریز ودرشت زندگی او فروگذار ننموده تاآنجا که درد زایمان مادرش مریم را نیز متذکر می شود چنانکه می فرماید:

(فَأَجاءَها الْمَخاضُ إِلی جِذْعِ النَّخْلَهِ).(۱)

«درد زایمان او را به زیر سایه نخلی کشانید».

درست است که آفرینش او از مادر بدون «لقاح» وبدون تماس مردی با مریم، انجام گرفته است ولی این مطلب، گواه بر قدرت گسترده خدا است نه بر الوهیت مسیح به گواه اینکه آفرینش آدم از خلقت مسیح هم اعجاب انگیزتر است نه پدری در کار بود ونه مادری چنانکه می فرماید:

(إِنَّ مَثَلَ عِیسی عِنْدَاللّهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُراب ثُمَّ قالَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ).(۲)

«جریان آفرینش مسیح نزد خدا، بسان آفرینش آدم است که او را از خاک آفرید آنگاه فرمان «باش» داد واو تحّق پذیرفت».

رفتار مسیح نشانه بندگی او است

رفتار مسیح و یا مادر وی کاملاً رفتار یک موجود ممکن بود او ومادرش بسان دیگر انسانها غذا می خوردند وسدّ جوع می کردند ونیاز بدن خود را برطرف می نمودند آیا چنین موجودی می تواند خود خدا، ویا جزئی از آن باشد؟ چنانکه می فرماید:

(مَا الْمَسِیحُ ابْنُ مَرْیَمَ إِلاّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَ أُمُّهُ صِدِّیقَهٌ کانا یَأْکُلانِ الطَّعامَ أُنْظُر کَیْفَ نُبَیِّنُ لَهُم الآی_اتِ ثُمَّ انْظُرْ أَنّی یُؤْفَکُونَ).(۳)

«مسیح فرزند مریم فقط پیامبری بسان دیگر پیامبران پیشین بود، مادر او بسیار

۱- [۱] سوره مریم، آیه ۲۳.

۲- [۲] سوره آل عمران، آیه ۵۹.

۳- [۳] سوره مائده، آیه ۷۵.

راستگو بود هر دو غذا می خوردند بنگر چگونه نشانه های (عبودیت مسیح) را برای آنان آشکار می سازیم بنگر چگونه از حق بازداشته می شوند».

اعتراف و گفتار مسیح

قرآن در باره اعتراف و گفتار حضرت مسیح نسبت به عبودیت وبندگی خود، دو مطلب را یادآور می شود:

(لَنْ یَسْتَنْکِفَ الْمَسِیحُ أَنْ یَکُونَ عَبْداً لِلّهِ وَ لاَ الْمَلاٰئِکَهُ الْمُقَرَّبُونَ وَ مَنْ یَسْتَنْکِفْ عَنْ عِبادَتِهِ وَ یَسْتَکْبِرْ فَسَیَحْشُرُهُمْ إِلَیْهِ جَمِیعاً).(۱)

«هرگز مسیح وهمچنین فرشتگان مقرّب از اینکه بندگان خدا باشند استنکاف نداشتند هرکسی ازعبودیت وبندگی (وپرستش او) کبر ورزد به زودی همه آنها را به سوی خود محشور خواهد کرد».

هیچ انسانی نمی تواند عبادت ونیایش مسیح را انکار کند به طور مسلّم نیایش او برای خود نبود، برای شخص دیگر بود که خدای او به شمار می رفت.

امام هشتم (علیه السلام) در بحث خود با «جاثلیق» می گوید: همه چیز مسیح خوب بود، تنها یک عیب داشت وآن اینکه عبادت چندانی نداشت، «جاثلیق» به امام اعتراض کرد و گفت اتفاقاً او عابدترین مردم زمان خود بود، امام فوراً می پرسد او چه کسی را پرستش می کرد، آیا خود یا غیر خود را اولی متصور نیست طبعاً غیر از خود را عبادت می کرد که بنده او بود.(۲) در این موقع جاثلیق سکوت انتخاب می کند.

قرآن یادآور می شود که در روز رستاخیز،(برای تفهیم دیگران) از حضرت مسیح سؤال وجوابی به شرح زیر انجام می گیرد:

(وَ إِذْ قالَ اللّهُ یا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنّاسِ اتَّخِذُونی وَ أُمِیَّ إِلهَیْنِ مِنْ

۱- [۱] سوره نساء، آیه ۱۷۲.

۲- [۲] احتجاج طبرسی۲/۴۰۷،ط الأسوه.

دُونِ اللّهِ قالَ سُبْحانَکَ ما یَکُونُ لِی أَنْ أَقُولَ ما لَیْسَ لِی بِحَقّ إِنْ کُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ ما فی نَفْسِی وَ لا أَعْلَمُ ما فِی نَفْسِکَ إِنَّکَ أَنْتَ عَلاّمُ الْغُیُوبِ).(۱)

«به یاد آور زمانی که خداوند به عیسی بن مریم می گوید آیا تو به مردم گفتی که من ومادرم را دو معبود غیر از خدا انتخاب کنید؟ او در پاسخ می گوید منزه وپیراسته ای تو، بر من شایسته نیست آنچه که حق نیست، بگویم و اگر گفته بودم تو از آن آگاه بودی تو از درون روح من آگاهی من از آنچه در ذات تو است آگاه نیستم تو از تمام آنچه که در چشمها پنهان است آگاه هستی».

(ما قُلْتُ لَهُمْ إِلاّ أَمَرْتَنی بِهِ أَنِ اعْبُدُوا اللّهَ رَبِّی وَ رَبَّکُمْ وَ کُنْتُ عَلَیْهِمْ شَهیداً ما دُمْتُ فِیهِمْ فَلَمّا تَوَفَّیْتَنی کُنْتَ أَنْتَ الرَّقیبَ عَلَیْهِمْ وَ أَنْتَ عَلی کُلِّ شَیء شَهیدٌ).(۲)

«من به آنان جز آنچه را که به آن امر کردی، چیزی نگفته ام (به آنها گفتم) خدا را که پروردگار من وشما است بپرستید و تا در میان آنها بودم مراقب و گواه آنها بودم، وقتی مرا از میان آنها بردی تو خود مراقب آنها بودی، تو بر همه چیز گواه هستی».

در این جا چهره دوّم از شرک مسیحیت به صورت خدایگان سه گانه به پایان رسید اکنون وقت آن رسیده که چهره دیگر از شرک آنان به صورت فرزندی مسیح برای خدا را مطرح کنیم ودر آغاز یادآور شویم که همگی چهره های مختلفی از یک شرک می باشند، به نام «الوهیت مسیح» که گاهی به صورت انقلاب لاهوت به ناسوت جلوه می کند وگاهی به صورت تثلیث وخدایگان سه گانه و احیاناً به صورت فرزندی مسیح بر خدا وچون در این مورد قرآن نیز سخنی دارد، در آینده به تشریح آن نیز می پردازیم.

شرک در چهره «فرزندگرایی»

خطّ توحید، واعتقاد به خدای یگانه، پرستش او وپرهیز از پرستش غیر او،

۱- [۱] سوره مائده، آیه ۱۱۶.

۲- [۲] سوره مائده، آیه ۱۱۷.

خطّ مشترک میان تمام موحدان جهان است.

در برابر آن، گروهی از مشرکان ومنحرفان از خطّ توحید، در یک اندیشه باطل، همفکر وهمراه می باشند وآن اینکه برای خدای جهان، فرزندی است به صورت پسر ویا دختر.قرآن در این مورد مناظراتی با این گروه از مشرکان دارد که به گونه ای مطرح می گردد.

قرآن اندیشه «انتخاب فرزند» را به صورتهایی نقل می کند:

۱ــ جن وپری

(وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْجِنَّهِ نَسَباً).(۱)

«میان او وپریها نسبتی برقرار کرده اند».

حال این نسبت در اندیشه آنان چگونه بوده است قرآن متعرض آن نیست مفسّران در این جا احتمالاتی داده اند که یکی از آنها همان پیوند پدری و فرزندی است که میان آن دو، قائل شده اند وبه خاطر اعتقاد به چنین پیوند بود که گروهی از عرب جاهلی «پریها» را می پرستیدند.

۲ــ فرشتگان:گروهی از عرب جاهلی فرشتگان را دختران خدا می اندیشیدند وآنها را می پرستیدند چنانکه می فرماید:

(أَفَأَصْفاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنينَ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلائِكَهِ إِناثاً إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَولاً عَظيماً).(۲)

«آیا خدا پسران را برای شما و از فرشتگان به عنوان دختر برای خود برگزیده است؟».

در اندیشه عرب جاهلی فرشتگان (به خاطر زیبایی خیالی) دختر قلمداد

۱- [۱] سوره صافات، آیه ۱۵۸.

۲- [۲] سوره اسراء، آیه ۴۰.

می شدند ودر سوره «زخرف» آیه ۱۹ چنین می خوانیم:

(وَجَعَلُوا الْمَلائِكَةَ الَّذینَ هُمْ عِبادُ الرَّحْمنِ إِناثاً).

«فرشتگان را که بندگان خدا هستند دختر پنداشته اند».

۳ــ مسیح: مسیحیان برای تکریم مسیح او را پسر خدا اندیشیده وشرک خود را به صورت «خدای پسر» تحقّق بخشیده اند.

ادلّه تنزیه خداوند از داشتن فرزند

اشاره

قرآن در آیات متعددی با اندیشه «گزینش فرزند برای خدا» به مناظره پرداخته وبه صورت شیوا وبسیار دلنشین آن را رد نموده است، برای اینکه خوانندگان گرامی از مجموع دلائل قرآن در نقد این اندیشه آگاه شوند همه آنها را به ترتیب سُور قرآن نقل می کنیم وچه بسا یک دلیل در دو سوره وارد شده است اینک نقل آیات:

۱ــ سوره بقره آیه های ۱۱۶ــ ۱۱۷

(وَقالُوااتَّخَذَ اللّهُ وَلَداً سُبْحانَهُ بَلْ لَهُ ما فِی السَّمواتِ وَ الأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قانِتُونَ).

«یهود ونصاری گفتند خدا برای خود فرزندی انتخاب کرده است منزه است او بلکه برای او است آنچه در آسمانها وزمین است وهمگی بنده او ودر برابر او خاضعند».

(بَدِیعُ السَّمواتِ وَ الأَرْضِ وَ إِذا قَضی أَمْراً فَإِنَّما یَقُولُ لَهُ كُنْ فَیَكُونُ).

«پدید آرنده آسمانها وزمین است هرگاه بر وجود چیزی حکم کند به او می گوید «باش» او نیز موجود می شود».

در این آیه در نقد مسئله «فرزندداری خدا» روی چهار نکته تکیه شده است.

۱ــ (سُبْحانَهُ). ۲ــ (بَلْ لَهُ ما فِی السَّمواتِ وَ الأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قانِتُونَ). ۳ــ(بَدِیعُ السَّمواتِ وَ الأَرْضِ). ۴ــ (وَ إِذا قَضی أَمْراً فَإِنَّما یَقُولُ لَهُ كُنْ فَیَكُونُ).

اینک بیان هر چهار مطلب:

الف: لفظ «سُبحانه» به معنی تنزیه وپیراستگی است، پیراستگی از نقص وعیب، از نیاز واحتیاج ومقصود در این جا تنزیه از نیاز است ولذا در مورد دیگر به هنگام نقد این نظریه پس از لفظ «سبحانه»، لفظ «الغنی» می آورد چنانکه می فرماید:

(وَقالُوا اتَّخَذَاللّهُ وَلَداً سُبْحانَهُ هُوَ الغَنِیُّ).(۱)

یعنی پیراستگی خدا از نیاز، نشانه بی پایگی این نظریه است زیرا فرزند داری یا نتیجه رفع نیاز جنسی و غریزی است یا به خاطر استمداد از فرزند در دوران کهولت وپیری، ویا به خاطر ادامه نسل پس از درگذشت پدر ومادر است و خداوند از همه این انگیزه ها منزه است.

ممکن است که کلمه «سبحانه» کنایه از مطلب دیگر باشد و آن اینکه «توالد» و «تناسل» از شئون موجود مادی است، که تحت شرایطی، جزئی از پدر وارد رحم مادر می گردد وپس از طی مراحل به فرزند تبدیل می شود، وخداوند بالاتر از آن است که ماده و مادی و محکوم به قوانین آن باشد.

خلاصه لفظ «سبحانه» می تواند بیانگر تنزیه از هر نقص باشد که «فرزند داری» مستلزم آن است.

ب: (بَلْ لَهُ ما فِی السَّمواتِ وَ الأَرْضِ کُلٌّ لَهُ قانِتُونَ).

«آنچه در آسمانها وزمین است برای او است (مخلوق او ودر قبضه قدرت وتسخیر او می باشد) و او را به عنوان عبودیت ومخلوقیت خاضع اند.

این جمله از آیه اشاره به برهانی دیگر است که می توان آن را به این صورت بیان کرد: آنچه در جهان بالا وپایین قرار دارد، همگی در برابر خدا خاضعند ومسخّر ومقهور قدرت وارده او می باشند، وموجوداتی که این گروها مدعی فرزندی او برای خدا می باشند یا در آسمان قرار دارند یا در زمین، در هر دو صورت مقهور قدرت خدا، وذلیل در برابر او هستند وچنین موجوداتی نمی توانند، فرزند خدا باشند، زیرا

۱- [۱] سوره یونس، آیه ۶۸.

معنی فرزند، وجود مماثل با پدر ویا مادر است، ومقتضای «تماثل» این است که او نیز «اله» و«واجب الوجود» باشد، وذلّت ومقهوریت با الوهیت ووجوب الوجود سازگار نیست، فرزند خدا به حکم اینکه هر دو، فردی از یک نوع می باشند باید خصایص ذاتی والد را دارا باشند وهیچ خصوصیتی برای خدا بالاتر از الوهیت ووجوب الوجود واستقلال نیست،ودر جهان بالا وپایین چنین موجودی وجود ندارد بلکه آنچه در آنجا واینجا است همگی بندگان مطیع ومسخّر او می باشند.

ج: (بَدِیْعُ السَّمواتِ وَ الأَرْضِ).

«او پدید آرنده آسمانها وزمین (بدون ماده پیشین می باشد)». آفریدگاری خدا «ابداعی» است یعنی بدون ماده پیشین وبدون نمونه قبلی دست به خلقت می زند و او آسمانها را به طور ابداعی آفرید نه قبلاً ماده ای بود ونه نمونه ای از آن.

اگر او آسمانها وزمین وآنچه در میان آن دو قرار دارند به صورت ابداعی وبدون ماده پیشین ونمونه قبلی آفریده است، در این صورت همگی مخلوق ابداعی او بوده، ومعنی ندارد که یکی به عنوان فرزندمجالس ومماثل او گردد وبه قول معروف:

چه نسبت خاک را با عالم پاک *** زهم دورند همچون ارض و افلاک

موجود ابداعی، با سبق عدم بر وجود او، نمی تواند همانند خدا باشد، او ازلی است وهرگز عدمی بر او حاکم نبوده است.

د: (إِذا قَضی أَمْراً فَإِنَّما یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ).(۱)

«اگر بر وجود چیزی فرمان دهد به او می گوید «باش» او نیز تحقّق می پذیرد».

این آیه می رساند که در آفرینش مستقیم خدا، تدریج ومهلت در کار نیست واتخاذ فرزند به شکل متعارف جدا از تدریج نمی باشد وموضوع «جزئی از پدر، یاجزئی از مادر بهم بیامیزد ومراحلی را طی کند تا فرزند شود» جدا از تدریج نیست

۱- [۱] سوره بقره، آیه ۱۱۶.

وفعل الهی تدریج بردار نیست.

در این جا سؤال دیگری مطرح می گردد که در این صورت چگونه می توان جهان ماده را که با تدریج وزمان هم آغوش است به خدا نسبت داد که به علّت پرهیز از اطاله سخن پاسخ به وقت دیگر موکول می گردد.

۲_ انعام آیه های ۹۹_ ۱۰۱

(وَجَعَلُوا للّهِ شُرَكاءَ الْجِنَّ وَ خَلَقَهُمْ وَ خَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَ بَنات بِغَيْرِ عِلْم سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمّا يَصِفُونَ).

«برای او شریکانی مانند جن قرار داده اند در حالی که او آنها را آفریده است، وبدون علم و آگاهی، فرزندان ودخترانی به او نسبت داده اند منزه وبرتر است از آنچه که او را با آن توصیف می کنند».

(بَدِيعُ السَّمواتِ وَ الأَرْضِ أَنّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ صاحِبَةٌ وَ خَلَقَ كُلَّ شَىْء وَ هُوَ بِكُلِّ شَىْءِ عَليمٌ).

«هستی بخش آسمانها وزمین است، چگونه می توان برای او فرزندی فرض کرد در حالی که همسری نداشته وهمه چیز را آفریده و او از همه چیز آگاه است».

(ذلِكُمُ اللّهُ رَبُّكُمْ لا إِلهَ إِلّا هُوَ خالِقُ كُلِّ شَىء فَاعْبُدُوهُ وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَىء وَكِيلٌ).

«این است پروردگار شما خدایی جز او نیست، همه چیز را آفریده، او را بپرستید او مدبر همه چیز است». در این آیات روی نکاتی تکیه شده است:

الف: (سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمّا يَصِفُونَ).

ب: (بَدِيعُ السَّمواتِوَ الأَرضِ).

ج: (أَنّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ صاحِبَةٌ).

د: (وَخَلَقَ كُلَّ شَىء).

دو نکته نخست در آیه پیشین روشن گردید، نکته سوّم که در این آیه تازگی دارد بیانگر این حقیقت است که لازمه داشتن فرزند این است که جزئی از انسان در رحم همسر قرار گیرد وخدا بالاتر از آنست که دارای همسر گردد.

درنکته چهارم روی مخلوق بودن تمام اشیاء برای خدا تکیه شده است ومخلوقی مانند «عیسی» نمی تواند فرزندخدا باشد زیرا لازمه فرزند بودن نوعی مماثل بودن با پدر است وتماثل با خدا مایه وجوبِ وجود مماثل است وچنین وصفی با مخلوق بودن که لازمه ممکن بودن است، سازگار نمی باشد.

۳_ یونس آیه ۶۸

(قالُوا اتَّخَذَ اللّهُ وَلَداً سُبْحانَهُ هُوَالغَنِیُّ لَهُ ما فِی السَّمواتِوَ ما فِی الأَرضِ إِنْ عِنْدَکُمْ مِنْ سُلْطان بِهذا أَتَقُولُونَ عَلی اللّهِ ما لا تَعْلَمُونَ).

«می گویند خدا برای خود فرزند برگزیده، پیراسته است خدا، او است بی نیاز، برای او است آنچه در آسمانها وزمین است نزد شما دلیل استواری نیست آنچه را که نمی دانید به خدا نسبت ندهید».

قرآن در این آیه نیز، بسان آیات گذشته با روشن ترین دلایل، بر مدعای خود استدلال می کند ومی فرماید:

الف: (سُبْحانَهُ هُوَ الغَنِیُّ).

«خدا پیراسته وبی نیاز است» و«فرزند جوئی» یا نتیجه رفع نیاز جنسی ، یا برای رفع نیاز جسمی وبدنی در دوران کهولت،وخدا از هر دو پیراسته است.

ب: (لَهُ ما فِی السَّمواتِ وَ ما فِی الأَرْضِ)

«آنچه در آسمانها وزمین است، مقهور ومسخر او است» وعزیر ومسیح وغیره که به عقیده آنان فرزند خدا است از آن نظر که در آسمان وزمین قرار دارند، مخلوق ومقهور او هستند در این صورت نمی توانند فرزند (فرد مماثل با پدر) باشند.

توضیح هر دو مطلب در تفسیر آیه ۱۱۶ سوره بقره گذشت.

ص : ۲۶۸

ج: (إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطان بِهذا أَتَقُولُونَ عَلَى اللّهِ ما لا تَعْلَمُونَ).

«دلیل روشن بر مدعای خود ندارید، چرا ندانسته به خدا نسبت می دهید».

شما بر گفتار خود گواه استواری ندارید، ودر اعماق دل نسبت به مسئله «فرزندداری» شاک ودو دل هستید شایسته یک انسان خردمند نیست که ندانسته چیزی را نسبت دهد.

۴_ سوره کهف آیه ۴ _ ۵

(وَ يُنْذِرَ الَّذينَ قالُوا اتَّخَذَ اللّهُ وَلَداً* ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْم وَ لا لآب_ائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْواهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلاّ كَذِباً).

«پیامبر را برانگیخت تا کسانی را که می گوینـد، خـدا برای خود فرزندبرگزیـده است بیم دهـد آنان وپدرانشان به گفتار خود، اذعان ندارند، چه سخن بزرگی (زشتی) از دهان آنان در می آید، جز دروغ چیزی نمی گویند».

در این مورد نیز، روی فقد ایمان به گفتار خود، ونبوت دلیل استوار بر مدعا، تکیه شده است.

۵_ سوره مریم آیه ۳۵

در سوره مریم پس از بیان آفرینش «مسیح» چنین می فرماید:

(ما كانَ لِلّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَد سُبْحانَهُ إِذا قَضى أَمْراً فَإِنَّما يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ).

«شایسته خـدا نیست که فرزنـدی برگزیند، منزه است او، هرگاه اراده او بر وجود چیزی تعلّق گیرد، به او فرمان می دهد «باش» او نیز موجود می شود».

در این آیه روی دو نکته تکیه شده است.

در آیه های ۱۱۶_ ۱۱۷ سوره بقره وارد شده است یعنی:

الف:(سُبْحانَهُ): منزه است.

ب: (إِذا قَضى أَمْراً فَإِنَّما يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ).

«آنگاه که بر وجود چیزی حکم کند، به او می گوید باش او نیز تحقّق می پذیرد».

۶ـ سوره مریم آیه های ۳۸۸ـ ۹۵

(وَقالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً).

«گفتند که خدا برای خود فرزند اختیار کرده است».

(لَقَدْجِئْتُمْ شَيْئاً إِدّا).

«سخن زشت وزننده ای آوردید».

(تَكادُ السَّمواتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الأَرْضُوَ تَخِرُّ الجِبالُ هَدّاً).

«نردیک است آسمانها به خاطر این سخن از هم متلاشی گردد، و زمین شکافته شود، وکوهها فرو ریزد».

(أَنْ دَعَوا لِلرَّحْمنِ وَلَداً).

«از اینکه برای او فرزندی ادعا کرده اند».

(وَما يَنْبَغِي لِلرَّحْمنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَداً).

«شایسته نیست که او فرزندی برگزیند».

(إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمواتِ وَ الأَرْضِ إِلاّ آتِي الرَّحْمنِ عَبْداً).

«آنچه در آسمانها وزمین است در برابر خدای رحمان بنده او هستند».

(لَقَدْ أَحْصاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدّاً).

«همه آنها را احصاء کرده وشمرده است».

(وَكُلّهُمْ آتِيهِ يَوْم القِيامَهِ فَرداً).

«همگی روز رستاخیز تنها نزد او حاضر می شوند».

در این این آیات روی جهات یاد شده در زیر تکیه شده است:

الف: (وَما یَنْبَغی لِلرَّحْمنِ أَنْ یَتَّخِذَ وَلَداً): شایسته نیست که خدا فرزند انتخاب کند، واین مطلب ناظر به پیراستگی از چنین کاری است که در آیات گذشته به لفظ «سبحانه»، «هو الغنی» وارد شده است.

ب: (إِنْ کُلُّ مَنْ فِی السَّمواتِ وَالأَرضِ إِلاّ آتِی الرَّحْمنِ عَبْداً): آنچه در آسمانها و زمین است، همگی بنده او می باشند و مسیح و عزیر و یا فرشتگان که در آسمانها وزمین زندگی می کنند به خاطر بندگی، نمی توانند فرزند خدا باشند که لازمه آن تماثل فرزند با پدر از نظر «الوهیت» واجب الوجود می باشد ودر حقیقت این آیه هم افق با آیه پیشین است که فرمود:(بَلْ لَهُ ما فِی السَّمواتِوَالأَرْضِ کُلٌّ لَهُ قانِتُونَ).(۱)

۷_ سوره انبیاء آیه های ۲۶_ ۲۷

(وَ قالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً سُبْحانَهُ بَلْ عِبادٌ مُکْرَمُونَ* لا یَسْبِقُونَه بِالْقَولِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ یَعمَلُونَ).

«گفتند:که خدای رحمن فرزند برگزیده است پیراسته است خدا،(فرشتگان که فرزندی آنها را مدعی هستند) بندگان گرامی خدا هستند که در گفتار بر او سبقت نمی گیرند، وبه فرمان او عمل می کنند».

در این آیه محور استدلال دو چیز است:

الف: «سبحانه» غنای خدا وپیراستگی او از این کار.

ب: (بَل عباد مکرمون) عبودیت وبندگی فرشتگان که مانع از فرزند بودن می باشد.

۸_ سوره مؤمنون آیه ۹۱

(مَااتَّخَذَ اللّهُ مِنْ وَلَد وَ ما کانَ مَعَهُ مِنْ اله).

۱- [۱] سوره اسراء، آیه ۴۰.

«فرزندی اختیار نکرده وهمراه او خدایی نیست».

در این آیه روی یک نکته تکیه شده است وآن اینکه:

(وَما کانَ مَعَهُ مِنْ إِله) با او خدایی نیست وگزینش فرزند که معنی آن تماثل فرزند با پدر از نظر نوعیت یعنی واجب الوجود والوهیت است، با دلائل توحید سازگار نیست.

۹_ سوره زمر

در سوره زمر در ابطال ادعای مخالف روی سه صفت از اوصاف خدا تکیه می کند ومی فرماید:

(لَوْ أَرادَ اللّهُ أَنْ یَتَّخِذَ وَلَداً لاصْطَفی مِمّا یَخْلُقُ ما یَشاءُ سُبْحانَهُ هُوَ اللّهُ الْواحِدُ الْقَهّار).(۱)

«اگر خدا فرزندی اختیار می کرد از مخلوقات خود آنچه را می خواست برمی گزید پیراسته است، او است خدای یگانه قهار».

در این آیه مبدأ برهان بر ابطال اندیشه مشرکان امور سه گانه است:

الف: «سبحانه» پیراسته است خدا.

ب: «الواحد» یگانه است.

دلالت نکته نخست بر ابطال مدعای مخالف روشن است همچنانکه مسئله یگانگی او نیز گواه بر باطل بودن اندیشه فرزند داری آن است زیرا لازمه داشتن فرزند، وجود مماثل با خدا از نظر «واجب الوجود» و«الوهیت» است واین مطلب با توحید در الوهیت سازگار نیست.

ج: «القهار» او موجود مستقل در ذات وصفات وافعال است وجز او همه موجودات مغلوب ومملوک وذلیل وناتوان اند.

۱- [۱] سوره زمر، آیه ۴.

اگر او قاهر است وغیر او مغلوب، در این صورت چگونه می تواند دارای فرزند باشد، در صورتی که لازمه داشتن فرزند مماثل قاهر بودن فرزند، بسان پدر است درحالی که فرض این است که او قاهر، وغیر او همه مقهور ومملوک وذلیل وناتوان اند.

در این جا نقل قسمت اعظم آیاتی که از طریق دلیل وبرهان به ابطال اصل مدعا پرداخته به پایان رسید وبا توجه به اینکه این آیات در حالات مختلف بر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)نازل شده وهمگی از انسجام وهماهنگی خاصی برخوردارند، می توان آن را گواه بر وحی بودن قرآن گرفت چنانکه می فرماید:

(وَلَوْكانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلافاً كَثيراً).(۱)

«اگر از جانب غیر خدا بود در آن اختلاف وناهماهنگی زیادی پیدا می کردند».

منطق قرآن در توحید خدا، وپیراستگی از فرزند، وتوالد وتناسل، در مکه ومدینه، در حالت جنگ وصلح، در شدّت ورفاه یکسان است وروشن ترین براهین را که گاهی مطابق با زبان فطرت است در این مورد مطرح کرده است.

۱۰_ تقسیم ناروا

فرزندگرایی هر چند «یک نظریه واهی وسست است»،ولی شگفت از تقسیم ناروای آنها است که موجود ذکور را به خود نسبت داده واناث را که از آن نفرت داشتند از آن خدا دانسته اند وقرآن به این تقسیم ناروا اشاره می کند ومی فرماید:

(أَفَأَصْفاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلائِكَهِ إِناثاً).(۲)

«آیا پروردگار شما، پسران را برای شما برگزید وخود از فرشتگان، دختران

۱- [۱] سوره نساء، ۸۲.

۲- [۲] سوره اسراء، ۴۰.

انتخاب کرده است».

وبازمی فرماید:

(أَمِ اتَّخَذَ مِمّا یَخْلُقُ بَنات وَ أَصْفاکُمْ بِالْبَنینَ).(۱)

«آیا از آنچه که آفریده برای خود دختر وپسران را به شما اختصاص داده است؟».

(أَلَکُمُ الذَّکَرُ وَ لَهُ الأُنْثی* تِلْکَ إِذاً قِسْمَهٌ ضِیزی).(۲)

«آیا برای شما است پسران وبرای او دختران است این تقسیم ناروایی می باشد».

(زیرا چیزی را که دوست دارید آن را به خود وچیزی را که از آن متنفرید به خدا نسبت دهید) هرچند در پیشگاه خدا هر دو یکسان وهر دو مخلوق عزیز خدا می باشند.

در آیه دیگر اندیشه دختر بودن فرشتگان را ابطال کرده ومی فرماید:

(وَجَعَلُوا الْمَلائِکَهَ الَّذینَ هُمْ عِبادُالرَّحْمنِ إِناثاً أَشَهِدُوا خَلْقَهُمْ سَتُکْتَبُ شَهادَتُهُمْ وَ یُسْأَلُونَ).(۳)

«از فرشتگان که بندگان خدا هستند برای خدا، دختران قرار داده اند آیا آنان به موقع آفرینش گواه برآنها بودند به زودی گواهی آنان نوشته می شود ومورد بازخواست قرار می گیرند».

در این جا جدال قرآن با مشرکان، ویهود ونصاری ودر مسئله «فرزند گزینی» به پایان رسید از این به بعد، با دیگر مناظرات قرآن با اهل کتاب آشنا خواهیم شد.

***

۱- [۱] سوره زخرف، آیه ۱۶.

۲- [۲] سوره نجم، آیه ۲۱_ ۲۲.

۳- [۳] سوره زخرف، آیه ۱۹.

۱۹– من_اظره با یهود

آیات موضوع

۱_ (وَ إذا لَقُوا الَّذینَ آمَنُوا قالُوا آمَنّا وَ إذا خَلا بَعْضُـهُمْ إلی بَعْض قالُوا أتُحَـدِّثُونَهُمْ بِما فَتَحَ اللّهُ عَلَیْكُمْ لِیُحاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أفَلا تَعْقِلُونَ).(بقره/۷۶)

۲_ (وَلَمّا جاءَهُمْ كِتابٌ مِنْ عِنْدِ اللّهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ وَ كانُوا مِنْ قَبْلُ یَسْتَفْتِحُونَ عَلَی الَّذینَ كَفَرُوا فَلَمّا جاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللّهِ عَلَی الْكافِرینَ).(بقره/۸۹)

۳_ (مَنْ كانَ عَدُوّاً لِلّهِ وَ مَلائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِیلَ وَ میكالَ فَإنَّ اللّهَ عَدُوٌّ لِلْكافِرینَ) (بقره/۹۸).

۴_ (وَاتَّبَعُوا مـاتَتْلُوا الشَّیـاطینُ عَلی مُلْـكِ سُـلَیْمانَ وَ مـا كَفَرَ سُـلَیْمانُ وَ لكِنَّ الشَّیاطِینَ كَفَرُوا یُعَلِّمُونَ النّاسَ السِّحْرَ وَ ما أُنْزِلَ عَلَی المَلَكَیْنِ بِبابِلَ هارُوتَ وَ مارُوتَ).(بقره/۱۰۲)

۵_ (مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهِ وَ الَّذینَ مَعَهُ أَشِداءُ عَلَی الْكُفّارِ رُحَماءُ بَیْنَهُمْ تَریهُمْ رُكَعّاً سُجَّداً یَبْتَغُونَ فَضلاً مِنَ اللّهِ وَ رِضْواناً سِیماهُمْ فی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذلِـكَ مَثَلُهُمْ فِی التَّوریهِ وَ مَثَلُهُمْ فِی الإنْجِیـلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَـطئَهُ فَآزَرَهُ فَاسْـتَغْلَظَ فَاسْـتَوی عَلی سُوقِهِ یُعْجِبُ الزُّرّاعَ لِیَغیظَ بِهِمُ الكُفّارَ وَعَدَ اللّهُ الّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ أجراً عَظِیماً).(فتح/۲۹)

ص : ۲۷۵

۶ـ (أَوَ كُلَّما عاهَدُوا عَهْداً نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لايُؤْمِنُونَ).(بقره/۱۰۰)

۷ـ (أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَما سُئِلَ مُوسى مِنْ قَبْلُ وَ مَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالإِيمانِ فَقَدْ ضَلَّ سَواءَ السَبِيلِ).(بقره/۱۰۸)

۸ـ (وَقالَ الَّذينَ لا يَعْلَمُونَ لَولا يُكَلِّمُنَا اللّهُ أَو تَأْتِينا آيَةٌ كَذلِكَ قالَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَولِهِمْ تَشابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنّا الآياتِ لِقَوم يُوقِنُونَ).(بقره/۱۱۸)

۹ـ (وَقالَتِ اليَهُودُ لَيْسَتِ النَّصارى عَلى شَيْء وَ قالَتِ النَّصارى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلى شَيْء وَ هُمْ يَتْلُونَ الْكِتابَ كَذلِكَ قالَ الَّذينَ لا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ القِيامَةِ فِيما كانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ).(بقره/۱۱۳)

۱۰ـ (وَقالُوا كُونُوا هُوداً أَوْ نَصارى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْراهِيمَ حَنِيفاً وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكينَ).(بقره/۱۳۵)

۱۱ـ (وَقالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلاّ مَنْ كانَ هُوداً أَوْ نَصارى تِلْكَ أَمانِيُّهُمْ قُلْ هاتُوا بُرْهانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ* بَلى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ).(بقره/۱۱۱ـ۱۱۲)

۱۲ـ(يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَقُولُوا راعِنا وَ قُولُوا انْظُرنا وَ اسْمَعُوا وَ لِلْكافِرينَ عَذابٌ أَلِيمٌ)(بقره/ ۱۰۴).

۱۳ـ (إِنَّ الَّذينَ يَكْتُمُونَ ما أَنْزَلْنا مِنَ البَيِّناتِ وَ الهُدى مِنْ بَعْدِ ما بَيَّنّاهُ لِلنّاسِ فِى الْكِتابِ أُولئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللاّعِنُونَ). (بقره/ ۱۵۹)

۱۴ـ (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ الْكِتابِ يَدْعُونَ إِلى كِتابِ اللّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَ هُمْ مُعْرِضُونَ).(آل عمران/۲۳)

۱۵ـ (يا أَهْلَ الْكِتابِ لِمَ تُحاجُّونَ فِى إِبْراهِيمَ وَ ما أُنْزِلَتِ التَّوْراةُ وَ الإِنْجِيلُ إِلاّ مِنْ بَعْدِهِ أَفَلا تَعْقِلُونَ).(آل عمران/۶۵)

۱۶ـ (ماكانَ إبْراهيمُ يَهُودِّياً وَ لا نَصْرانِيّاً وَلكِنْ كانَ حَنيفاً مُسْلِماً وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكينَ *إنَّ أَوْلَى النّاسِ بِإبْراهيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا النَّبِيَّ وَالَّذينَ آمَنُوا وَ اللّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنينَ).(آل عمران /۶۸ـ ۶۷)

۱۷ـ (وَقالَتْ طائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ آمِنُوا بِالَّذى أُنْزِلَ عَلَى الَّذينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهارِ وَاكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ).(آل عمران/۷۲)

۱۸ـ (ما كانَ لِبَشَر أَنْ يُؤْتِيَهُ اللّهُ الْكِتابَ وَ الْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنّاسِ كُونُوا عِباداً لى مِنْ دُونِ اللّهِ وَ لكِنْ كُونُوا رَبّانِيّينَ بِما كُنْتُمْ تُعَلِمُّونَ الْكِتابَ وَ بِما كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ *وَلا يَأْمُرَكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلائِكَةَ وَ النَّبِيّينَ أَرْباباً أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ).(آل عمران/۸۰ـ۷۹)

۱۹ـ (يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا فَرِيقاًمِنَ الَّذينَ أُوتُوا الكِتابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إيمانِكُمْ كافِرِينَ).(آل عمران/۱۰۰)

۲۰ـ (لَيْسُوا سَواءً مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ أُمَّةٌ قائِمَةٌ يَتْلُونَ آياتِ اللّهِ آناءَ اللَّيلِ وَ هُمْ يَسْجُدُونَ).(آل عمران/۱۱۳)

۲۱ـ (اَلَّذينَ يَبْخَلُونَ وَ يَأْمُرُونَ النّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ ما آتاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ أَعْتَدْنا لِلْكافِرِينَ عَذاباً مُهِيناً). (نساء/۳۷)

۲۲ـ (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذينَ أُتُوا نَصِيباً مِنَ الْكِتابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطّاغُوتِ وَ يَقُولُونَ لِلَّذينَ كَفَرُوا هؤلاءِ أَهْدى مِنَ الَّذينَ آمَنُوا سَبِيلاً).(نساء/۵۱)

۲۳ـ(أَمْ يَحْسُدُونَ النّاسَ عَلى ما آتاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْآتَينا آلَ إِبْراهيمَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظِيماً). (نساء/۵۴)

۲۴ـ (وَقالَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصارى نَحْنُ أَبْناءُ اللّه وَ أَحِباؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّن خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ وَ لِلّهِ مُلْكُ السَّمواتِ وَالأَرضِ وَ ما بَيْنَهُما وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ *يا أَهْلَ الْكِتابِ قَدْجاءَكُمْ رَسُولُنا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلى فَتْرَه مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا ما جاءَنا مِنْ بَشِير

وَ لا نَذِیر فَقَدْ جاءَكُمْ بَشِیرٌ وَنَذِیرٌ وَ اللّهُ عَلی كُلِّ شَیْء قَدِیرٌ).(مائده/۱۹_ ۱۸)

۲۵ _ (یا أَیُّهَا الرَّسُولُ لا یَحْزُنْكَ الَّذِینَ یُسارِعُونَ فِی الْكُفْرِ مِنَ الَّذِینَ قالُوا آمَنّا بِأَفْواهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَ مِنَ الَّذِینَ هادُوا سَمّاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمّاعُونَ لِقَوم آخَرِینَ لَمْ یَأْتُوكَ یُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَواضِعِهِ یَقُولُونَ إِنْ أُوتِیتُمْ هذا فَخُذُوهُ وَ إِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَ مَنْ یُرِدِ اللّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللّهِ شَیْئاً أُولئِكَ الَّذِینَ لَمْ یُرِدِ اللّهُ أَنْ یُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِی الدُّنْیا خِزْیٌ وَ لَهُمْ فِی الآخِرَهِ عَذابٌ عَظِیمٌ* سَمّاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكّالُونَ لِلسُّحْتِ فَإِنْ جاؤُكَ فَاحْكُمْ بَیْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ إِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ یَضُرُّوكَ شَیْئاً وَ إِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُمْ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ).(مائده/۴۱)

۲۶_ (قُلْ یا أَهْلَ الْكِتابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنّا إِلاّ أَنْ آمَنّا بِاللّهِ وَ ما أُنْزِلَ إِلَیْنا وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فاسِقُونَ).(مائده/۵۹)

۲۷_(وَ أُوحِیَ إِلَیَّ هذَا الْقُرآنُ لأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغ ءَإِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللّهِ آلِهَهً أُخری قُلْ لا أَشْهَدُقُلْ إِنَّما هُوَ إِلهٌ واحِدٌ وَ إِنَّنی بَرِیءٌ مِمّا تُشْرِكُونَ).(انعام/۱۹)

۲۸_ (یَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِیٌّ عَنْها قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ اللّهِوَ لكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لا یَعْلَمُونَ).(اعراف/۱۸۷)

۲۹_ (وَقالَتِ الْیَهُودُ عُزَیْرٌابْنُ اللّهِ وَ قالَتِ النَّصاری الْمَسِیحُ ابْنُ اللّهِ ذلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْواهِهِمْ یُضاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِینَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قاتَلَهُمُ اللّهُ أَنّی یُؤْفَكُونَ).(توبه/۳۰)

ترجمه آیات

۱_«آنگاه كه با افراد با ایمان روبرو شوند، می گویند ما ایمان آوردیم وقتی با همدیگر خلوت می كنند می گویند آیا به مسلمانان صفات پیامبر

وبشارات تورات را بازگو می کنید؟ تا با حکم خدا، بر ضدّ شما احتجاج نمایند چرا فکر نمی کنید؟»

۲_ «وقتی از جانب خدا کتابی به سوی آنان (یهود) آمد، تصدیق کننده کتابی است که به همراه دارند ودر زمانهای پیش، نوید پیروزی بر خود، د رمقابل کافران می دادند وقتی (کتابی) که قبلاً می شناختند به سوی آنان آمد، به آن کفر ورزیدند، لعنت خدا بر کافران باد».

۳_ «کسی که دشمن خدا وفرشتگان و پیامبران او وجبرائیل ومیکائیل باشد (خدا دشمن او است) خداوند دشمن کافران است».

۴_ «یهود از آنچه که شیاطین در عصر سلیمان بر مردم می خواندند، پیروی کردند سلیمان هرگز گرد سحر نگشته وکافر نشده است، شیاطین کفر ورزیدند، به مردم جادو آموختند ونیز یهود از آنچه بر دو فرشته بابل به نام های «هاروت وماروت» نازل گردیده بود، پیروی کردند».

۵_ «محمد فرستاده خدا است کسانی که با او هستند بر کافران سرسخت ودر میان خود مهربانند، آنان را در حال رکوع وسجود می بینی، پیوسته طالبان فضل وکرم و رضای خدا هستند، در صورت آنان اثر سجده نمایان است این است توصیف آنان در تورات وانجیل، مثل آنان همانند زراعتی است که جوانه های خود را بیرون زده، سپس به تقویت پرداخته، واستوار گردیده وبر پای خود ایستاده است، وبه اندازه ای رشد ونمو نموده است که کشاورزان را به شگفت وامی دارد واین برای این است که کافران را به خشم در آورد، خداوند کسانی از آنها را که ایمان آورده اند وعمل صالح انجام داده اند، وعده آمرزش وپاداش داده است».

۶_ «هربار یهود با خدا پیمان بستند، گروهی آن را به دور افکنده وبیشتر آنان ایمان نیاوردند».

۷_ «آیا می خواهید از رسول خدا همان درخواست کنید که قبل از او از موسی کردید آن کس که کفر را بدل از ایمان بپذیرد(ایمان را با کفر

ص : ۲۷۹

مبادله کند) از راه راست گمراه شده است».

۸_ «افراد نادان گفتند: چرا خدا با ما سخن نمی گوید، آیه ها ونشان ها بر ما نازل نمی کند. پیشینیان آنها نیز این گونه سخنها را گفتند دلها وافکار آنها شبیه هم است. آیات خود را برای اهل یقین بیان کردیم».

۹_ «یهودان گفتند: مسیحیان هیچ موقعیتی نزد خدا ندارند ومسیحیان نیز گفتند که یهودیان هیچ موقعیتی نزد خدا ندارند(وهرکدام نبوت واصالت کتاب طرف مخالف را انکار کردند) در حالی که هر دو گروه کتاب آسمانی خود را می خوانند افراد نادان سخنی همانند سخن آنها گفتند وخداوند روز رستاخیز میان آنان داوری می کند».

۱۰_ «گفتند: پیرو آیین یهود ومسیح باشید تا هدایت یابید، بگو باید از آیین ابراهیم حنیف پیروی کرد که هرگز از مشرکان نبود».

۱۱_ « می گفتند کسی وارد بهشت نمی شود مگر اینکه یهودی یا نصرانی باشد.گفتار آنان آرزویی بیش نیست بگو دلیل خود را بیاورید اگر راستگو هستید آری کسی که در برابر خدا تسلیم گردد ونیکوکار باشد پاداش او نزد خدا است نه ترسی برای آنها است ونه غمگینی خواهند دید».

۱۲_ «ای افراد با ایمان به هنگام درخواست مهلت از پیامبر مگویید «راعنا» (تا دستاویزی برای دشمنان باشد) بلکه بگویید «انظرنا» این دستور الهی را بشنوید (بپذیرید) برای کافران عذاب دردناکی است».

۱۳_ «کسانی که دلائل روشن ونشانه های هدایت را که فرو فرستادیم وپس از آنکه در کتاب برای مردم بیان کردیم، کتمان می کنند خدا آنان را لعن می کند، ولعن کنندگان نیز بر آنها لعن می نمایند».

۱۴_ «به آنها اطلاعاتی از تورات داده شده است وقتی دعوت می شوند که کتاب خدا در میان آنها داوری کند گروهی از آنان از آن سرباز می زنند واعراض می نمایند».

۱۵_ «ای اهل کتاب چرا در باره ابراهیم به نزاع برمی خیزید در صورتی که

تورات و انجیل شما بعد از او نازل شد آیا تعقل نمی کنید.(وهرکدام می کوشید که ابراهیم را پیرو آیین خود معرفی کنید)؟».

۱۶ــ «ابرهیم نه یهودی بود، ونه نصرانی، بلکه مسلمان موحّدی بود ونه از مشرکان بود.شایسته ترین افراد به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کردند، واین پیامبر وکسانی که از او پیروی می کنند، خداسرپرست مؤمنان است».

۱۷ــ «گروهی از اهل کتاب گفتند آنچه بر افراد با ایمان نازل شده است، آغاز روز ایمان آورید، در پایان آن کفر ورزید تا آنان (از این طریق متزلزل شوند) و از آیین خود بازگردند».

۱۸ــ «برای هیچ بشری سزاوار نیست که خداوند به او کتاب وحکم ونبوت بدهد سپس به مردم بگوید، غیر خدا، مرا بندگی کنید (بلکه سزاوار این است) که بگوید دانشمندان الهی باشید به گونه ای که کتاب خدا را آموخته اید ودرس آن را نیز خوانده اید.ونه به شما دستور دهد که فرشتگان وپیامبران را پروردگار خود اخذ کنید، آیا پس از آنکه اسلام آوردید، به کفر دعوت می کند؟».

۱۹ــ «ای افراد با ایمان اگر گروهی از اهل کتاب را اطاعت کنید شما را پس از ایمان به حالت کفر بازمیگردانند».

۲۰ــ «گروهی از اهل کتاب که قیام به حق می کنند، ودر اوقات شب، آیات خدا را تلاوت می نمایند، واو را سجده می کنند، با دیگران یکسان نیستند».

۲۱ــ «آنانکه بخل میورزند ومردم را به بخل دعوت می کنند وآنچه را که خدا از کرم خود به آنان داده است، مخفی می نمایند برای کافران عذاب خوار کننده ای آماده کرده ایم».

۲۲ــ «نمی بینید کسانی را که بهره ای از کتاب دارند، بت پرستان را تصدیق کرده ومی گویند آنان رستگارترند از افرادی که یکتاپرستند».

۲۳ ــ «آیا مردم بخل میورزند بر آنچه خداوند از فضل وکرم خود به آنان

داده است به تحقیق به فرزندان ابراهیم کتاب وحکمت وحکومت بزرگ داده ایم».

۲۴ـ «یهود ونصاری گفتند ما فرزندان خدا ومورد علاقه او هستیم بگو اگر چنین است چرا خداوند شمارا با گناهان خود کیفر می دهد بلکه شما بسان دیگران، مخلوق خدا هستید هرکس را بخواهد می بخشد وهرکس را بخواهد عذاب می کند، برای خدا است سلطنت آسمانها وزمین وآنچه در میان آنها است وبازگشت به سوی او است.ای اهل کتاب! پیامبری از جانب ما به سوی شما آمده است در فترتی از اعزام پیامبران (حقایقی را) برای شما بیان می کند، تا مگویید نوید وبیم دهی برای ما نیامد، بلکه بشیر ونذیری برای شما آمد، خدا بر همه چیز توانا است».

۲۵ـ «ای فرستاده خدا! آنها که با زبان می گویند ایمان آورده ایم، وقلب آنها ایمان نیاورده،ودر مسیر کفر بر یکدیگر سبقت می جویند، تو را اندوهگین نکنند و (همچنین) از یهودیان (که این راه را می پیمایند) آنها زیاد به سخنان تو گوش می دهند تا دستاویزی برای تو بیابند آنها جاسوسان جمعیت دیگری هستند که خود آنها نزد تو نیامده اند آنها سخنان را از محلّ خود تحریف می کنند، ومی گویند اگر این را (که ما می خواهیم) به شما دادند(ومحمّد بر طبق خواسته شما داوری کرد) بپذیرید والاّ دوری کنید (وعمل ننمایید) وکسی را که خدا (بر اثر گناهان پی در پی) بخواهد مجازات کند قادر به دفاع از او نیستی آنها کسانی هستند که خدا نخواسته دلهایشان را پاک کند، در دنیا رسوایی ودر آخرت مجازات بزرگ نصیب آنان خواهد شد.آنها بسیار به سخنان تو گوش می دهند تا آن را تکذیب کنند، مال حرام فراوان می خورند اگر نزد تو آمدند در میان آنان داوری کن یا (اگر صلاح بود) آنها را به حال خود واگذار، واگر از آنها صرف نظر کنی به تو زیان نمی رسانند، واگر میان آنها داوری کنی با عدالت داوری کن، که خدا عادلان را دوست دارد».

ص : ۲۸۲

۲۶ـ«بگوای اهل کتاب آیا از ما جز این ایراد می گیرید که به خدا وآنچه که بر ما نازل شده وآنچه که پیش از ما نازل شده است ایمان آورده ایم چنانکه اکثر شما فاسق هستید».

۲۷ـ «بگو این قرآن بر من وحی شده که با آن شما وهر کس را که این کتاب به او برسد، بیم دهم، آیا شما گواهی می دهید که با خدا، خدای دیگری است بگو پس چنین گواهی نمی دهم، بگو او خدای یگانه است، ومن از آنچه شریک خدا می دانید، بیزارم».

۲۸ـ «از تو وقت رستاخیز را می پرسند به گونه ای که گویی تو از آن آگاهی، بگو: آگاهی از وقت آن نزد خدا است ولی بیشتر مردم ناآگاهند».

۲۹ـ «یهود گفتند: عزیر فرزند خدا است ومسیحیان گفتند: مسیح فرزند خدا است این سخنی است که در زبان می گویند از گفتار کسانی که قبلاً کفر ورزیده اند پیروی می نمایند خدا آنان را بکشد چگونه دروغ می گویند».

تفسیر آیات

اشاره

اقامت پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) در مدینه و گرایش جوانان اوس وخزرج به آیین وی، زنگهای خطر را در باره عظمت وکیان یهود، در شبه جزیره عموماً، ومدینه وحومه آن خصوصاً، به صدا در آورد و همگی احساس کردند که آفتاب عمر عزّت آنان رو به افول گزارده ودر لب پرتگاه نیستی قرار گرفته اند.

افتخار یهود این بود که از آیین توحید پیروی می کنند، ودارای کتاب آسمانی و قوانین الهی می باشند، ولی این نوع افتخارات با ظهور رسالت پیامبر خاتم، پایان پذیرفت، وآنچه را آنان دارا بودند، مسلمانان کاملتر از آن را دارا شدند.

ثروت و زراندوزی که منتهای آرزوی یهود است، در شرایطی امکان پذیر بود که تفرقه ،اختلاف و هرج ومرج بر جامعه حکومت کند، ولی با طرح اخوت اسلامی

ص : ۲۸۳

وفشردن اوسیان وخزرجیان ومهاجران دست یکدیگر را به عنوان برادران ایمانی، تمام زمینه های هرج ومرج از میان رفت، وافراد با ایمان به صورت سدّ محکم واستوار، در برابر سیل تمایلات ونیرنگهای آنان قرار گرفتند وگروه مخالف را ضعیف وناتوان ساختند.

در این اوضاع، سران یهود، برنده ترین سلاح را ایجاد شک وشبهه در رسالت پیامبر دیدند، وکارشکنیهای علمی وفرهنگی وطرح سؤالاتی به صورت «معما» را آغاز کردند، تا آنجا که به منظور شکستن عزت اسلام وکیان مسلمانان به زور نیز متوسل شدند، واز قدرت رزمی خود نیز بهره گرفتند ولی به حکم گفتار خدا (إِنّا لننصر رسلنا)، خدا در تمام جریانها پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)را یاری فرمود وپیروزی او را بر یهود جزیره قطعی ساخت.

اینک در این جا قرآن به یک رشته تشکیکات وکارشکنیهای آنان اشاره کرده وچهره واقعی یهودان مدینه وحومه را به صورت روشن ترسیم می کند:

۱ـ افشای نشانه های نبوت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)ممنوع

برخی از ساده لوحان یهود به هنگام ملاقات با افراد با ایمان به بازگویی نشانه های نبوت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)در تورات وغیره پرداخته، وحقانیت او را تصدیق می کردند، افشای این نوع گزارشها، چون منجر به تسلیح علمی مسلمانان وخلع سلاح مخالفان منتهی می شد، از سوی سران یهود شدیداً ممنوع اعلام گشت وبا بخشنامه سِرّی، همگان مأمور شدند که در این مورد سخن نگویند و قرآن این حقیقت را در دو مورد یا بیشتر بازگو می فرماید:

۱ـ (وَ إِذا لَقُوا الَّذینَ آمَنُوا قالُوا آمَنّا وَ إِذا خَلا بَعْضُهُمْ إِلی بَعْض قالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِما فَتَحَ اللّهُ عَلَیْکُمْ لِیُحاجُّوکُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّکُمْ أَفَلا تَعْقِلُونَ).(۱)

۱- [۱] سوره بقره، آیه ۷۶.

«آنگاه که با افراد با ایمان روبرو شوند، می گویند ما ایمان آوردیم وقتی باهمدیگر خلوت می کنند می گویند آیا به مسلمانان صفات پیامبر وبشارات تورات رابازگو می کنید؟ تا با حکم خدا، بر ضدّ شما احتجاج نمایند چرا فکر نمی کنید؟»

خـدا در توبیـخ این گروه یـادآور می شود خلوت وجلوت برای آنـان مفهومی دارد، ولی خداونـد از همه کارهـای آنـان آگاه است ومی فرماید:

(أَوَ لا یَعْلَمُونَ أَنَّ اللّهَ یَعْلَمُ ما یُسِرُّونَ وَما یُعْلِنُونَ) (۱).

«آیا آنان نمی دانند که خدا از کارهای(منافقانه) آنان آگاه است و او از آنچه آشکار ودر پنهان انجام می دهند مطّلع است».

۲ـ (وَلَمّا جاءَهُمْ کِتابٌ مِنْ عِنْدِ اللّهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ وَ کانُوا مِنْ قَبْلُ یَسْتَفْتِحُونَ عَلَی الَّذینَ کَفَرُوا فَلَمّا جاءَهُمْ مَا عَرَفُوا کَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَهُ اللّهِ عَلَی الْکافِرینَ).(۲)

«وقتی از جانب خـدا کتابی به سوی آنان (یهود) آمـد، تصـدیق کننـده کتابی است که به همراه دارند ودر زمانهای پیش، نوید پیروزی بر خود، د رمقابل کافران می دادنـد وقتی (کتابی) که قبلاً می شـناختند به سوی آنان آمد، به آن کفر ورزیدند، لعنت خدا بر کافران باد».

پیش از آنکه سـتاره اسـلام از افق مکّه طلوع کنـد، یهودان مـدینه وحومه آن به مشـرکان بت پرست می گفتنـد:روزی آیین ما (توحیـد) برآیین شـرک، به وسـیله پیامبری عربی پیروز خواهد شد وآیه:(وَکانُوا مِنْ قَبْلُ یَسْـتَفْتِحُونَ عَلَی الَّذینَ کَفَرُوا) اشاره به همین مطلب است.

۱- [۱] سوره بقره، آیه ۷۷.

۲- [۲] سوره بقره، آیه ۸۹.

۲ـ عداوت با روح الأمین

عداوت گروه یهود با روح الأمین «جبرائیل» از آن نظر است که او به فرمان خدا بزهکاران را ادب کرده واقوامی را نابود ساخته است وطبعاً اقوامی از «بنی اسرائیل» از این جریان کنار نبوده اند، یهود برای آزمون ویا اثبات عجز وناتوانی پیامبر از پاسخ یک رشته پرسشها و سؤالاتی را به شرح زیر مطرح کردند وخواهان پاسخ بودند.

ــ یهود: باآنکه کودک تنها از نطفه پدر پدید می آید ولی گاهی کودک شبیه مادر می شود چرا؟

ــ پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم): کودک از انضمام دو نطفه پدر ومادر پدید می آید وهر یک در مقام تأثیر بر دیگری غلبه کند کودک شبیه او می گردد.

ــ یهود: خواب تو چگونه است؟

ــ پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم): خواب من بسان خواب دیگر پیامبران است که چشمم خواب می رود ولی قلبم بیدار است.

ــ یهود: اسرائیل کدام یک از غذاها را برخود تحریم کرد؟

ــ پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم): او گوشت شتر وشیر آن را بیش از دیگر غذاها دوست داشت وبه عنوان سپاسگزاری از بیماری که نجات یافته بود آن دو را بر خود تحریم کرد.

ــ یهود: روح چیست؟

ــ پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم): او همان جبرئیل است که پیک وحی می باشد.

ــ یهود: جبرئیل دشمن ما وویرانگر وخونریز است واگر وسیله وحی تو غیر از او بود ما به تو ایمان می آوردیم.

در این موقع وحی الهی آمد وپرسش آنان را چنین پاسخ گفت:

(قُلْ مَنْ کانَ عَدُوّاً لِجِبْرِیلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلی قَلْبِکَ بِإِذْنِ اللّهِ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ وَ

هُدیً وَ بُشْری لِلْمُؤْمِنِینَ).(۱)

«بگو هر کس دشمن جبرئیل باشد(در حقیقت او دشمن خدا است) زیرا او به فرمان خدا قرآن را بر قلب تو نازل کرده است قرآن که تصدیق کننده کتابی است که در اختیار دارند، مایه هدایت ونوید برای افراد با ایمان است.

(مَنْ کانَ عَدُوّاً لِلّهِ وَ مَلائِکَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِیلَ وَ میکالَ فَإِنَّ اللّهَ عَدُوٌّ لِلْکافِرِینَ) (۲).

«کسی که دشمن خدا وفرشتگان و پیامبران او وجبرائیل ومیکائیل باشد (خدا دشمن او است) خداوند دشمن کافران است».

ملّت یهود، ملّت بهانه جو واشکال تراشی بودند، بهانه آنها این بود که چون جبرئیل که نابود کننده ملتهای عصیانگر وياغی است، حامل وپیک وحی تو است از این جهت ما به تو ایمان نمی آوریم، دیگر فکر نمی کردند ویا نمی خواستند بیندیشند که او جز فرمانبری نقشی نداشته واگر اعتراضی هست متوجه خدای جبرئیل است نه مأموران وی، قرآن واقعیت فرشتگان را در جمله کوتاهی بیان می کند ومی فرماید:

(لا یَعْصُونَ اللّهَ ما أَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ).(۳)

«آنان خدا را نافرمانی ومخالفت نمی کنند وفرمان او را به جا،می آوردند».

مقصود از روح درآیه (وَ یَسْأَلُونَکَ عَنِ الرُّوح) (سوره اسراء، آیه ۸۵) همان جبرئیل است نه روح انسان ونه وحی الهی و ابن هشام در سیره خود متن پرسش آنان را چنین نقل می کند:

«فاخبرنا عن الروح؟ قال أنشدكم باللّه وبأيّامه عند بنی إسرائيل تعلمونه جبرئيل

۱- [۱] سوره بقره، آیه ۹۷.
۲- [۲] سوره بقره، آیه ۹۸.
۳- [۳] سوره تحریم، آیه ۶.

وهو الذی یأتینی قالوا: اللّهمّ نعم ولکنّه یا محمّد لنا عدوّ...».(۱)

ــ یهود: ما را از روح خبر ده.

ــ پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم): شما را سوگند به خدا وبه احترام ایام او نزد بنی اسرائیل می دانید که او همان جبرئیل است و او آورنده وحی به سوی من است گفتند آری چنین است ولی او دشمن ما است.

روی این فرض روشن می گردد که مقصود از جمله:(قُل الرُّوح من أَمر رَبّی) این است که: «جبرئیل مأمور خدای من است» شدّت وغلظت ویا رحمت ولطف از آن خدا است وارتباطی به مأموران الهی ندارد.

با توجه به این شأن نزول، بسیاری از احتمالات وبحثهایی که در اطراف آیه (یَسأَلُونَك عَن الرُّوح) انجام گرفته، همگی دور از شأن نزول آیه بوده است واگر در این مورد کنجکاوی می شد، پای بسیاری از محتملات به میان نمی آمد.

۳ــ انکار نبوت سلیمان(علیه السلام)

آنان بر اثر تحریف تورات به انکار نبوت سلیمان برخاسته و او را ساحر وجادوگری بیش نمی دانستند وانتظار داشتند که پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) نیز نبوت او را انکار کند در این مورد وحی الهی به کمک پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)شتافت، یهود وسلیمان وارسته را چنین توصیف کرد:

(وَاتَّبَعُوا ماتَتْلُوا الشَّیاطینُ عَلی مُلْكِ سُلَیْمانَ وَ ما كَفَرَ سُلَیْمانُ وَ لكِنَّ الشَّیاطِینَ كَفَرُوا یُعَلِّمُونَ النّاسَ السِّحْرَ وَ ما أُنْزِلَ عَلَی المَلَكَیْنِ بِبابِلَ هارُوتَ وَ مارُوتَ).(۲)

«یهود از آنچه که شیاطین در عصر سلیمان بر مردم می خواندند، پیروی کردند

۱- [۱] سیره ابن هشام، ج۱، ص ۳۰۱، طبع حلبی.

۲- [۲] سوره بقره، آیه ۱۰۲.

سلیمان هرگز گرد سحر نگشته وکافر نشده است شیاطین کفر ورزیدند، به مردم جادو آموختند ونیز یهود از آنچه بر دو فرشته بابل به نام های «هاروت وماروت» نازل گردیده بود، پیروی کردند».

نتنیجه اینکه: شیاطین ساحر وجادوگر بودند، ویهود از آنان پیروی می کردند ودامن سلیمان از سحر وجادو پیراسته است.

۴_ نامه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به یهودان خیبر

ابن عباس می گوید: پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)نامه ای به شرح یاد شده در زیر به یهودان خیبر نوشت:«نامه ای از محمّد رسول اللّه، همتای موسی برادر او وتصدیق کننده آنچه او آورده است آیا چنین نیست که خداوند من ویارانم را در تورات چنین توصیف کرده است:

(مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهِ وَ الَّذینَ مَعَهُ أَشِدّاءُ عَلَی الْکُفّارِ رُحَماءُ بَیْنَهُمْ تَریهُمْ رُکَعّاً سُجّداً یَبْتَغُونَ فَضلاً مِنَ اللّهِ وَ رِضْواناً سِیماهُمْ فی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذلِکَ مَثَلُهُمْ فِی التَّوریهِ وَ مَثَلُهُمْ فِی الإِنْجیلِ کَزَرْع أَخْرَجَ شَطئَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوی عَلی سُوقِهِ یُعْجِبُ الزُّرّاعَ لِیَغیظَ بِهِمُ الْکُفّارَ وَعَدَ اللّهُ الّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَهً وَ أجرَاً عَظِیماً).(۱)

«محمد فرستاده خدا است کسانی که با او هستند بر کافران سرسخت ودر میان خود مهربانند، آنان را در حال رکوع وسجود می بینی، پیوسته طالبان فضل وکرم و رضای خدا هستند، در صورت آنان اثر سجده نمایان است این است توصیف آنان در تورات وانجیل، مثل آنان همانند زراعتی است که جوانه های خود را بیرون زده، سپس به تقویت پرداخته، واستوار گردیده وبر پای خود ایستاده است، وبه اندازه ای

۱- [۱] سوره فتح، آیه ۲۹.

رشد ونمو نموده است که کشاورزان را به شگفت وامی دارد واین برای این است که کافران را به خشم در آورد، خداوند کسانی از آنها را که ایمان آورده اند وعمل صالح انجام داده اند، وعده آمرزش وپاداش داده است».

آنگاه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در نامه خود افزود: شما را سوگند به خدا، شما را سوگند به آنچه که برشما نازل شده، شما را سوگند به کسی که پیشینیانِ شما را با «من وسلوی»(۱) پذیرایی کرد، شما را به خدایی که دریا را برای عبور نیاکان شما باز نمود به من بگویید آیا در آنچه خدا بر شما نازل کرده می یابید که بر محمّد ایمان بیاورید اگر چیزی در تورات پیدا می کنید، اگر اکراهی بر شما نیست، ضلالت ازهدایت بازشناخته شده ما شما را به خدا وپیامبر او دعوت می کنیم.(۲)

۵_ یهود می گفتند از ما پیمانی گرفته نشده است

آیات قرآن حاکی است که خداوند از امم پیشین عموماً وامّت بنی اسرائیل خصوصاً پیمان گرفته است که به پیامبر خاتم ایمان بیاورند ولی یهودان، منکر چنین پیمانی شدند ودر این مورد خدا آنان را چنین توبیخ کرد:

(أَوَ کُلَّما عاهَدُوا عَهْداً نَبَذَهُ فَرِیقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَکْثَرُهُمْ لا یُؤْمِنُونَ).(۳)

«هربار یهود با خدا پیمان بستند، گروهی آن را به دور افکنده وبیشتر آنان ایمان نیاوردند».

وقتی «ابو صلوبای» یهودی به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)گفت: چیزی نیاورده ای تا آن را بشناسیم وخدا در باره تو چیزی فرو نفرستاده، تا از تو پیروی نماییم،وحی الهی در

۱- [۱] خداوند از بنی اسرائیل در «تیه» با «من و سلوی» پذیرایی کرد اوّلی شیره مخصوص و لذیذ درختان، دوّمی مرغان شبیه کبوتر است.

۲- [۲] سیره ابن هشام، ج۱، ص ۵۴۵.

۳- [۳] سوره بقره، آیه ۱۰۰.

ردّ گفتار او چنین وارد شد:

(وَلَقَدْ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ آيات بَيِّنات وَ ما يَكْفُرُ بِها إِلّاالْفاسِقُونَ).(۱)

«ما به سوی تو آیه های روشن فرو فرستاده ایم وجز گروه فاسق به آن کفر نمیورزند».

۶ـ درخواست های نامعقول یهود

«وهب بن زید» که از یهودان زر اندوز مدینه بود، از پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) درخواست نمود که از طریق اعجاز چشمه ای برای آنان بیرون آورد تا ایمان بیاورند در این مورد وحی نازل شد:

(أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَما سُئِلَ مُوسى مِنْ قَبْلُ وَ مَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالإِيمانِ فَقَدْ ضَلَّ سَواءَ السَبِيلِ).(۲)

«آیا می خواهید از رسول خدا همان درخواست کنید که قبل از او از موسی کردید آن کس که کفر را بدل از ایمان بپذیرد(ایمان را با کفر مبادله کند) از راه راست گمراه شده است».

«رافع ابن حریمله» که یکی دیگر از یهود است گفت: محمّد! اگر تو پیامبر خدا هستی بگو خدا با ما سخن بگوید تا سخن او را بشنویم در این مورد چنین وحی الهی فرود آمد:

(وَقالَ الَّذينَ لا يَعْلَمُونَ لَولا يُكَلِّمُنَا اللّهُ أَو تَأْتِينا آيَةٌ كَذلِكَ قالَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الآياتِ لِقَوم يُوقِنُونَ).(۳)

«افراد نادان گفتند: چرا خدا با ما سخن نمی گوید، آیه ها ونشان ها بر ما نازل

۱- [۱] سوره بقره، آیه ۹۹.

۲- [۲] سوره بقره، آیه ۱۰۸.

۳- [۳] سوره بقره، آیه ۱۱۸.

نمی کند. پیشینیان آنها نیز این گونه سخنها را گفتند دلها وافکار آنها شبیه هم است. آیات خود را برای اهل یقین بیان کردیم».

***

۷_ نزاع سران مسیحیان ویهودیان در محضر پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم)

در آغاز هجرت، برخی از مسیحیان نجران وارد مدینه شدند، در این موقع «احبار» یهود از جریان آگاه شده وبه حضور پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) رسیدند ومجادله طرفین (یهود ونصاری) در محضر رسول خدا آغاز شد، احبار یهود نبوت مسیح (علیه السلام)را منکر شدند، وبه کتاب او کفر ورزیدند برخی از اهل نجران مقابله به مثل کرده به انکار نبوت موسی (علیه السلام) وتورات برخاستند وحی الهی در توبیخ هر دو گروه نازل شد وهر دو را تخطئه کرد ویادآور شد که هرگروه تصدیق نبی دیگری را در کتاب خود می خواند:

(وَقالَتِ اليَهُودُ لَيَسَتِ النَّصارى عَلى شَىْء وَ قالَتِ النَّصارى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلى شَىْء وَ هُمْ يَتْلُونَ الْكِتابَ كَذلِكَ قالَ الَّذينَ لا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ القِيامَةِ فِيما كانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ).(۱)

«یهودان گفتند: مسیحیان هیچ موقعیتی نزد خدا ندارند ومسیحیان نیز گفتند که یهودیان هیچ موقعیتی نزد خدا ندارند(وهرکدام نبوت واصالت کتاب طرف مخالف را انکار کردند) در حالی که هر دو گروه کتاب آسمانی خود را می خوانند افراد نادان سخنی همانند سخن آنها گفتند وخداوند روز رستاخیز میان آنان داوری می کند».

گاهی هر دو گروه به توافق برخاستند وبا کمال پررویی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را به پیروی از آیین خود دعوت می کردند که قرآن در این مورد می فرماید:

(وَقالُوا كُونُوا هُوداً أَوْ نَصارى تَهْتَدُوا).(۲)

۱- [۱] سوره بقره، آیه ۱۱۳.

۲- [۲] سوره بقره، آیه ۱۳۵.

«گفتند: پیرو آیین یهود ومسیح باشید تا هدایت یابید».

قرآن در نقد این اندیشه یادآور می شود که اصالت از آیین ابراهیم است وهر دو پیامبر پیرو آیین توحید او بودند چنانکه می فرماید:

(قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْراهِيمَ حَنِيفاً وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ).(۱)

«بگو باید از آیین ابراهیم حنیف پیروی کرد که هرگز از مشرکان نبود».

گاهی هر دو گروه اصالت را به آیین خود داده می گفتند:

(وَقالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلّا مَنْ كانَ هُوداً أَوْ نَصارى).(۲)

«می گفتند: کسی وارد بهشت نمی شود مگر اینکه یهودی یا نصرانی باشد».

قرآن هر دو ادعا را پوچ ونابجا می خواند ومی فرماید:

«نجات ورستگاری از آن اسامی والفاظ نیست، بلکه نتیجه پیروی واقعی از آیین توحید است چنانکه می فرماید:

(تِلْكَ أَمانِيُّهُمْ قُلْ هاتُوا بُرْهانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ* بَلى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ).(۳)

«گفتار آنان آرزویی بیش نیست بگو دلیل خود را بیاورید اگر راستگو هستید آری کسی که در برابر خدا تسلیم گردد و نیکوکار باشد پاداش او نزد خدا است نه ترسی برای آنها است ونه غمگینی خواهند دید».

بنابراین باید همه گروهها وپیروان تمام شرایع به اصل بازگردند، وافتخار به اسامی را کنار نهند.

***

۱- [۱] سوره بقره، آیه ۱۳۵.

۲- [۲] سوره بقره، آیه ۱۱۱.

۳- [۳] سوره بقره، آیه ۱۱۱_ ۱۱۲.

۸_ سوء استفاده از یک لفظ مشترک

وقتی پیـامبر گرامی (صـلی الله علیه وآله وسـلم) احکـام وآیات الهی را بیان می کرد، افراد با ایمان از او درخواست می کردند که وی با آنان به تأنی ومهلت سـخن بگوید ودر این مورد، از لفظ «راعنا» که از ماده «رعی» به معنی مهلت دادن است، کمك می گرفتنـد ولی همین لفـظ می توانـد از ماده «رعونه» که به معنی حماقت وکودنی است گرفته شود، در این صورت معنی آن این است که مـا را تحمیق کن، یهود به هنگام سـخن گفتن پیامبر با به کار گرفتن لفظ «راعنا» معنی دوّم را قصـد نموده وپیامبر را اسـتهزاء می کردنـد ازا ین جهت به مسـلمانان دسـتور داده شد که از به کار بردن لفظ «راعنا» خودداری ورزند وبه جای آن لفظ از «انظرنا» که به معنی مهلت دادن است کمك بگیرند وحی الهی در این مورد می فرماید:

(یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَقُولُوا راعِنا وَ قُولُوا انْظُرنا وَ اسْمَعُوا وَ لِلْکافِرینَ عَذابٌ أَلیمٌ)(۱).

«ای افراد با ایمان به هنگام درخواست مهلت از پیامبر مگوییـد «راعنا» (تا دسـتاویزی برای دشـمنان باشـد) بلکه بگویید «انظرنا» این دستور الهی را بشنوید (بپذیرید) برای کافران عذاب دردناکی است».(۲)

***

۹_ کتمان حقایق از سوی سران یهود

معاذ بن جبل از تیره «بنی سـلمه» وسعد بن معاذ از تیره «بنی عبد الأشهل» وخارجه از تیره «حارث بن خزرج» در عصر جاهلی با یهودان مدینه رشته دوستی

۱- [۱] سوره بقره، آیه ۱۰۴.

۲- [۲] این مطلب در سوره نساء آیه ۴۶ نیزبا شرح بیشتری وارد شده است.

داشتند پس از ورود پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به مدینه هر سه نفر به اسلام گرویدند، از این جهت با «احبار» یهود تماس گرفتند ودرخواست دوستانه نمودند که آنچه در تورات در باره پیامبر وارد شده است در اختیار آنان بگذارند آنان از دادن هر نوع اطلاعات خودداری کرده وحی الهی در توبیخ آنان نازل شد وفرمود:

(إِنَّ الَّذینَ یَکْتُمُونَ ما أَنْزَلْنا مِنَ البَیِّناتِ وَ الهُدی مِنْ بَعْدِ ما بَیَّنّاهُ لِلنّاسِ فِی الْکِتابِ أُولئِکَ یَلْعَنُهُمُ اللّهُ وَیَلْعَنُهُمُ اللاّعِنُونَ).(۱)

«کسانی که دلائل روشن ونشانه های هدایت را که فرو فرستادیم وپس از آنکه در کتاب برای مردم بیان کردیم، کتمان می کنند خدا آنان را لعن می کند، ولعن کنندگان نیز بر آنها لعن می نمایند».

اگر «احبار» و «دانشمندان» مسیحی، نشانه های پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) را که در عهدین وارد شده است به مردم می گفتند چیزی نمی گذشت که همه مردم جهان به آیین توحید ورسالت «محمّدی» ایمان آورده ووحدت مذهب سراسر جهان را فرا می گرفت امّا متأسّفانه خودخواهیها وتعصبهای ناروا وعلاقه به مقام، سبب شد که حقایق کتمان گردد، ومیلیاردها بشر به جای پیروی از یک آیین ناسخ، از آیین منسوخ پیروی نمایند.

***

۱۰_ پیامبر و بیت المدارس یهود

خانه هایی که آیین یهود در آنجا تدریس می شد، وکودکان وجوانان در آنها درس دینی فرا می گرفتند «بیت المدارس» یا «بیت الدّراس» می نامیدند روزی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)بر یکی از این بیوت وارد شد وکسانی که در آنجا بودند همه را به آیین خود دعوت کرده، دو نفر از «احبار» یهود به نامهای «نعمان» و«حارث» گفتند:بر چه آیینی

۱- [۱] سوره بقره، آیه ۱۵۹.

دعوت می نمایی؟ فرمود: روش ابراهیم وآیین او، آنان (بر خلاف تمام تواریخ جهان ونصوص تورات) گفتند: آیین ما اصیل تر از آیین تو است زیرا ابراهیم، خود یهودی بود.پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: تورات را بیاورید تا در این موضوع میان من وشما، داوری کند آنان از آوردن تورات خودداری کردند ووحی الهی در این مورد چنین می فرماید:

(أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ أُوتُوا نَصِیباً مِنَ الْکِتابِ یُدْعَوْنَ إِلی کِتابِ اللّهِ لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ یَتَوَلّی فَرِیقٌ مِنْهُمْ وَ هُمْ مُعْرِضُونَ).(۱)

«به آنها اطلاعاتی از تورات داده شده است وقتی دعوت می شوند که کتاب خدا در میان آنها داوری کند گروهی از آنان از آن سرباز می زنند واعراض می نمایند».

در وقت ورود پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به یکی از این مدارس، گروهی از دانشمندان نصارای نجران در آن جا حضور داشتند در این میان جدال تاریخی میان علمای هر دو گروه درگرفت وهر دو گروه کوشش می کردند که ابراهیم را از پیروان آیین خود بدانند در حالی که همگی می دانیم که ابراهیم پدر اسحاق و او پدر یعقوب بود که سرسلسله یهود وبنی اسرائیل در جهان می باشد در این صورت چگونه می تواند پیرو یکی از دو آیین «اسرائیلی» باشد قرآن در نقد آنان چنین می فرماید:

(یا أَهْلَ الْکِتابِ لِمَ تُحاجُّونَ فِی إِبْراهِیمَ وَ ما أُنْزِلَتِ التَّوْراهُ وَ الإِنْجِیلُ إِلاّ مِنْ بَعْدِهِ أَفَلا تَعْقِلُونَ).(۲)

«ای اهل کتاب چرا در باره ابراهیم به نزاع برمی خیزید(وهرکدام می کوشید که ابراهیم را پیرو آیین خود معرفی کنید)؟».

(ماکانَ إِبْراهِیمُ یَهُودِّیاً وَ لا نَصْرانِیّاً وَلکِنْ کانَ حَنِیفاً مُسْلِماً وَ ما کانَ مِنَ الْمُشْرِکینَ).(۳)

۱- [۱] سوره آل عمران، آیه ۲۳.

۲- [۲] سوره آل عمران، آیه ۶۵.

۳- [۳] سوره آل عمران، آیه ۶۷.

«ابرهیم نه یهودی بود، ونه نصرانی، بلکه مسلمان موحّدی بود ونه از مشرکان بود».

(إِنَّ أَوْلَی النّاسِ بِإِبْراهِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا النَّبِیُّ وَالَّذِینَ آمَنُوا وَ اللّهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِینَ).(۱)

«شایسته ترین افراد به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کردند، واین پیامبر وکسانی که از او پیروی می کنند و خداسرپرست مؤمنان است».

***

۱۱_ صبح ایمان بیاورید، عصر انکار کنید

گرایش روز افزون ملّت عرب به آیین پیامبر سبب وحشت بیشتر اهل کتاب در منطقه گردید، برای متزلزل ساختن افراد با ایمان نسبت به آیین خدا، تصمیم گرفتند که گروهی از آنان در آغاز روز، به پیامبر ایمان بیاورند، ودر پایان آن، از ایمان خود بازگردند و از این طریق تفهیم کنند که آنان آیین اسلام را آیین استواری نیافتند از این جهت از ایمان خود بازگشتند، قرآن به این نقشه شیطانی که دامی در برابر افراد با ایمان بود، اشاره می کند ومی فرماید:

(وَقالَتْ طائِفَهٌ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ آمِنُوا بِالَّذی أُنْزِلَ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهارِ وَاکْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ).(۲)

«گروهی از اهل کتاب گفتند آنچه بر افراد با ایمان نازل شده است، آغاز روز ایمان آورید، در پایان آن کفر ورزید تا آنان (از این طریق متزلزل شوند) و از آیین خود بازگردند».

***

۱- [۱] سوره آل عمران، آیه ۶۸.

۲- [۲] سوره آل عمران، آیه ۷۲.

۱۲_ ما را به عبودیّت خود دعوت می نمایی؟

گروهی از «احبار» یهود وعلمای نصاری به حضور پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) رسیدند تا از واقعیت آیین او آگاهی پیدا کنند پیامبر آنان را به آیین اسلام دعوت نمود برخی از مسیحیان حاضر در جلسه تصوّر کردند که او مردم را به پرستش خود دعوت می کند ولذا گفتند: آیا ما را به پرستش خود دعوت می نمایی؟ واین گفتار به توجّه اینکه آنان مسیح را می پرستیدند به زبان آنان جاری گردید.

رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «به خدا پناه می برم که غیر او را بپرستم ویا کسی را به پرستش غیر او دعوت نمایم، خدا مرا بر این کار مبعوث نکرده است» وحی الهی در این مورد نازل گردید وفرمود:

(ما كانَ لِبَشَر أَنْ يُؤْتِيَهُ اللّهُ الْكِتابَ وَ الْحُكْمَ وَالنُّبُوَة ثُمَّ يَقُولَ لِلنّاسِ كُونُوا عِباداً لی مِنْ دُونِ اللّهِ وَ لكِنْ كُونُوا رَبّانِيّينَ بِما كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتابَ وَ بِما كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ).(۱)

«برای هیچ بشری سزاوار نیست که خداوند به او کتاب وحکم ونبوت بدهد سپس به مردم بگوید، غیر خدا، مرا بندگی کنید (بلکه سزاوار این است) که بگوید دانشمندان الهی باشید به گونه ای که کتاب خدا را آموخته اید ودرس آن را نیز خوانده اید».

(وَلا يَأْمُرَكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلائِكَةَ وَ النَّبِيّينَ أَرْباباً أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ).(۲)

«ونه به شما دستور دهد که فرشتگان وپیامبران را پروردگار خود اخذ کنید، آیا پس از آنکه اسلام آوردید، به کفر دعوت می کند؟».

***

۱- [۱] سوره آل عمران، آیه ۷۹.

۲- [۲] سوره آل عمران، آیه ۸۰.

۱۳_ توطئه برای تفرقه و دو دستگی

وحدت وبرادری اوس وخزرج مورد رشک یهود قرار گرفت سرانجام مردی به نام «شاس» در صدد افتاد که اخوت آنان را به عداوت تبدیل سازد از این جهت به یک جوان یهودی مأموریت داد که وارد جمع آنان گردد وبا یادآوری نبردهای دو قبیله در دوران جاهلیت وبا خواندن اشعاری که طرفین در هجو یکدیگر سروده بودند آتش اختلاف را در میان آنان روشن سازد.

جامعه عرب مدینه، جامعه کاملاً ـ ساده لوحی بود به حدّی ساده بود که دیگر فکر نمی کرد، که هدف این فرد یهودی با یادآوری جنگهای «بعاث» وخواندن اشعار طرفین چیست؟

جوان یهودی که مأمور برای ایجاد اختلاف بود روزی مشاهده کرد که جوانان عرب در بیرون مسجد پیامبر دور هم گرد آمده اند، فوراً وارد جمع آنها شد و نقش خود را به نحو احسن ایفا کرد وتاریخ خونبار گذشته هر دو قبیله را آنچنان بیان نمود که جوانان هر دو قبیله دست به قبضه های شمشیر کردند، و متحدان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)در آستانه نبرد رنگین، قرار گرفتند خبر به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)رسید، فوراً خود را به آن نقطه رسانید وفرمود:«اللّه اللّه أبدعوی الجاهلیه وأنا بین أظهرکم بعد أن هداکم للإسلام، وأکرمکم به، وقطع به عنکم أمر الجاهلیه، واستنقذکم من الکفر وألفّ بین قلوبکم»(۱) به خدا پناه ببرید آیا به سوی جاهلیت باز می گردید؟ ومن در میان شما هستم خدا شما را به اسلام هدایت کرد، وبه وسیله آن عزیز گردانید، ورشته جاهلیت را برید وشما را از کفر نجات داد وقلوب شما را متحد ساخت.

سخنان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بسان سیلی بود که برچهره افراد از هوش رفته نواخته شد، همگی فهمیدند که کار آن جوان یهودی یک برنامه شیطانی وحیله دشمن بوده، در

۱- [۱] سیره ابن هشام، ج۱، ص ۵۵۶.

حالی که گریه می کردند، دست در گردن یکدیگر افکندند والفت وپیوند برادری را تجدید کردند.

خداوند در اشاره به این واقعه چنین می فرماید:

(یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِنْ تُطِیعُوا فَرِیقاًمِنَ الَّذینَ أُوتُوا الکِتابَ یَرُدُّوکُمْ بَعْدَ إیمانِکُمْ کافِرینَ).(۱)

«ای افراد با ایمان اگر از گروهی از اهل کتاب اطاعت کنید شما را پس از ایمان، به حالت کفر بازمی گردانند».

***

۱۴_ توبیخ افراد با ایمان از خود

سرانجام در میان طوایف متعدد یهود، تعداد انگشت شماری مانند عبد اللّه بن سلام وثعلبه بن سعید و اسید بن سعید و اسد بن عبید به رسالت پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم)ایمان آوردند واین کار خشم برخی از سران آنان را برانگیخت وبرای تحقیر گرایش این افراد گفتند آنان «اشرار » یهود بودند که آیین پیامبر اسلام را پذیرفته اند واگر از «اخیار» ما بودند آیین نیاکان خود را ترک نمی گفتند قرآن در تنزیه این گروه چنین سخن می گوید:

(لَیْسُوا سَواءً مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ أُمَّهٌ قائِمَهٌ یَتْلُونَ آیاتِ اللّهِ آناءَ اللَّیلِ وَ هُمْ یَسْجُدُونَ).(۲)

«گروهی از اهل کتاب که قیام به حق می کنند، ودر اوقات شب، آیات خدا را تلاوت می نمایند، واو را سجده می کنند، با دیگران یکسان نیستند».

***

۱- [۱] سوره آل عمران، آیه ۱۰۰.

۲- [۲] سوره آل عمران، آیه ۱۱۳.

۱۵_ دعوت به بخل

پیشرفت آیین اسلام علاوه بر قدرت منطق، در گرو جهاد با جان ومال بود، گروهی از سران یهود ودر رأس آنان حُیَیّ بن اخطب با انصار تماس گرفتند و گفتند: از انفاق مال خودداری کنید و ما از فقر سیاه بر شما خائف هستیم، وحی الهی سخن آنان را نقل ونقد می نماید:

(اَلَّذینَ یَبْخَلُونَ وَ یَأْمُرُونَ النّاسَ بِالْبُخْلِ وَیَکْتُمُونَ ما آتاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ أَعْتَدْنا لِلْکافِرینَ عَذاباً مُهِیناً).(۱)

«آنانکه بخل میورزند ومردم را به بخل دعوت می کنند وآنچه را که خدا از کرم خود به آنان داده است، مخفی می نمایند برای کافران عذاب خوار کننده ای آماده کرده ایم».

مطابق صریح قرآن، آنان نه تنها در انفاق مال بخل میورزیدند، بلکه در ارائه تورات وبیان حقایق روشن آن، نیز بخل می کردند.

***

۱۶_ بت پرستی بهتر از آیین توحید است

گروهی از سران یهود پس از انتقال از مدینه به خیبر با سران قریش در مکّه ملاقات کردند، و آنان را به نبرد گسترده بر ضدّ محمّد (صلی الله علیه وآله وسلم) که در آن طوایف بزرگ عرب شرکت کنند، دعوت کردند، ودر سایه این دعوت جنگ احزاب در سال ششم هجرت پیش آمد ودر آن فرصت که احبار یهود در مکه گرد آمده بودند، قریش از روی صداقت از آنان پرسیدند که شما اهل کتاب وآگاه از شرایع پیشین هستید به ما بگویید آیا آیین ما (بت پرستی) شایسته پیروی است یا آیین محمّد؟ یهود با کامل وقاحت

۱- [۱] سوره نساء، آیه ۳۷.

گفتند: آیین شما از آیین محمّد بهتر است و شما از شخص او وپیروان وی رستگارترید.

مورخان یهود هر موقع به این نقطه از تاریخ یهود می رسند، نمی توانند آن را توجیه کنند دکتر اسرائیل در کتاب تاریخ یهود وعربستان می نویسد:هرگز ارزش نداشت یهود چنین خطایی را مرتکب شود، هرچند قریش با تقاضای آنان موافقت نکند، هرگز صحیح نبود که ملّت یهود به بت پرستان پناه ببرند زیرا این رفتار با تعلیمات تورات موافق نیست.(۱)

وحی الهی در آیه ای به این جریان چنین اشاره می کند:

(أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ الْكِتابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطّاغُوتِ وَ يَقُولُونَ لِلَّذينَ كَفَرُوا هؤُلاءِ أَهْدى مِنَ الَّذينَ آمَنُوا سَبِيلًا).(۲)

«نمی بینید کسانی را که بهره ای از کتاب دارند، بت پرستان را تصدیق کرده ومی گویند آنان از افرادی که یکتاپرستند رستگارترند».

در آیه دیگر ریشه بدخواهی یهود را نسبت به پیامبر، حسد وکینه توزی آنان معرفی می کند ومی فرماید:

(أَمْ يَحْسُدُونَ النّاسَ عَلى ما آتاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهيمَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظِيماً). (۳)

«آیا مردم بخل میورزند بر آنچه خداوند از فضل وکرم خود به آنان داده است به تحقیق به فرزندان ابراهیم کتاب وحکمت وحکومت بزرگ داده ایم».

***

ص : ۳۰۲

۱- [۱] حیات محمّد (صلی الله علیه وآله وسلم)، ص ۲۹۷.

۲- [۲] سوره نساء، آیه ۵۱.

۳- [۳] سوره نساء، آیه ۵۴.

۱۷_ یهود و نصاری می گفتند ما فرزندان خدا هستیم

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) با برخی از بزرگان یهود سخن گفت وآنان را به آیین خود دعوت کرد وهمگی را از عذاب الهی برحذر داشت آنها بسان عادت دیرینه که خود را امّت برگزیده خدا می دانستند گفتند: ما را از چه می ترسانی ما فرزندان خدا ودوستان او هستیم.مسیحیان نیز به تقلید از یهود، این سخن را گفتند، قرآن در این مورد می فرماید:

(وَقالَتِ الْیَهُودُ وَ النَّصارى نَحْنُ أَبْناءُ اللّه وَ أَحِباؤُهُ قُلْ فَلِمَ یُعَذِّبُکُمْ بِذُنُوبِکُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّن خَلَقَ یَغْفِرُ لِمَنْ یَشاءُ وَ یُعَذِّبُ مَنْ یَشاءُ وَ لِلّهِ مُلْکُ السَّمواتِ وَالأَرضِ وَ ما بَیْنَهُما وَ إِلَیْهِ الْمَصِیرُ).(۱)

«یهود ونصاری گفتند ما فرزندان خدا ومورد علاقه او هستیم بگو اگر چنین است چرا خداوند شمارا با گناهان خود کیفر می دهد بلکه شما بسان دیگران، مخلوق خدا هستید هرکس را بخواهد می بخشد وهرکس را بخواهد عذاب می کند، برای خدا است سلطنت آسمانها وزمین وآنچه در میان آنها است وبازگشت به سوی او است».

***

۱۸_ بعضی از یهود می گفتند: هرگز پس از موسی کتابی نازل نشده است!

رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) سران یهود را به اسلام دعوت کرد، برخی از بزرگان انصار مانند معاذ بن جبل وسعد بن معاذ و عقبه بن وهب که پیش از هجرت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با آنان رابطه دوستی داشتند رو به آنان کردند وگفتند:از عذاب خدا بپرهیزید به خدا

۱- [۱] سوره مائده، آیه ۱۸.

سوگنـد شـماها می دانیـد که او پیامبر خدا است و شـما قبل از بعثت او، نشانه های او را برای ما می گفتید اکنون چگونه منکر شدیـد، دو نفر از یهود بـا کمـال وقـاحت همه چیز را انکار کردنـد واصـرار ورزیدنـد که خـدا هرگز پس از موسـی پیامبری را مبعوث نکرده وکتابی را نازل ننموده است وحی الهی گفتار آنان را با نقد، یادآور می شود و می فرماید:

(یا أَهْلَ الْکِتابِ قَدْجاءَکُمْ رَسُولُنا یُبَیِّنُ لَکُمْ عَلی فَتْرَه مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا ما جاءَنا مِنْ بَشِیر وَ لا نَذِیر فَقَدْ جاءَکُمْ بَشِیرٌ وَنَذِیرٌ وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیْء قَدیرٌ).(۱)

«ای اهل کتاب پیامبری از جانب ما به سوی شـما آمده است در فترتی از اعزام پیامبران (حقایقی را) برای شـما بیان می کند، تا مگویید نوید وبیم دهنده ای برای ما نیامد، بلکه بشیر ونذیری برای شما آمد، خدا بر همه چیز توانا است».

***

۱۹_ یهود و حکم زنای محصنه

زن و مرد همسـرداری مرتکب عمل جنسـی شـده بودنـد، احبار یهود در «بیت المدراس» دور هم گرد آمدند وگفتند که حکم آن از محمّد (صـلی الله علیه وآله وسـلم) سؤال شود وگفتند اگر او فرمان به «رجم» داد بدانید او پیامبر است مواظب باشـید که آنچه در دست داریـد از شـما نگیرد، وقتی حضور پیامبر(صـلی الله علیه وآله وسـلم) آمدنـد پیامبر همراه آنان به بیت المدراس آمـد، گفت: دانشـمندان خود را احضار کنید آنان گفتند: عبد اللّه بن صوریا، داناترین ما است پیامبر با او به طور سـرّی سـخن گفت و او را به خدا سوگند داد وافزود که تو می دانی که حکم زنای محصنه در تورات «رجم» است او در پاسخ پیامبر گفت: به خـدا سوگند آنان می دانند که تو پیامبر خدا هستی وبر تو حسد میورزند. در این موقع پیامبر دسـتور داد که آن زن ومرد در برابر مسجد رجم شوند.

با اینکه داناترین عالم آنان در مذاکره خود نبوّت او را تصدیق کرد ولی بعداً به

۱- [۱] سوره مائده، آیه ۱۹.

انکار آن برخاست ودر این زمینه وحی برای تسلیت پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) چنین نازل شد:

(یا أَیُّهَا الرَّسُولُ لا یَحْزُنْکَ الَّذینَ یُسارِعُونَ فِی الْکُفْرِ مِنَ الَّذینَ قالُوا آمَنّا بِأَفْواهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَ مِنَ الَّذینَ هادُوا سَمّاعُونَ لِلْکَذِبِ سَمّاعُونَ لِقَوم آخَرینَ لَمْ یَأْتُوکَ یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَواضِعِهِ یَقُولُونَ إِنْ أُوتِیتُمْ هذا فَخُذُوهُ وَ إِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَ مَنْ یُرِدِ اللّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِکَ لَهُ مِنَ اللّهِ شَیْئاً أُولئِکَ الَّذینَ لَمْ یُرِدِ اللّهُ أَنْ یُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِی الدُّنْیا خِزْیٌ وَ لَهُمْ فِی الآخِرَهِ عَذابٌ عَظِیمٌ).(۱)

«ای فرستاده خدا! آنها که با زبان می گویند ایمان آورده ایم، وقلب آنها ایمان نیاورده و در مسیر کفر بر یکدیگر سبقت می جویند، تو را اندوهگین نکنند و (همچنین) از یهودیان (که این راه را می پیمایند) آنها زیاد به سخنان تو گوش می دهند تا دستاویزی برای تو بیابند آنها جاسوسان جمعیت دیگری هستند که خود آنها نزد تو نیامده اند آنها سخنان را از محلّ خود تحریف می کنند، ومی گویند اگر این را (که ما می خواهیم) به شما دادند(ومحمّد بر طبق خواسته شما داوری کرد) بپذیرید والاّ دوری کنید (وعمل ننمایید) وکسی را که خدا (بر اثر گناهان پی در پی) بخواهد مجازات کند قادر به دفاع از او نیستی آنها کسانی هستند که خدا نخواسته دلهایشان را پاک کند، در دنیا رسوایی ودر آخرت مجازات بزرگ نصیب آنان خواهد شد».

(سَمّاعُونَ لِلْکَذِبِ أَکّالُونَ لِلسُّحْتِ فَإِنْ جاؤُکَ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ إِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ یَضُرُّوکَ شَیْئاً وَ إِنْ حَکَمْتَ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطینَ).(۲)

«آنها بسیار به سخنان تو گوش می دهند تا آن را تکذیب کنند، مال حرام فراوان می خورند اگر نزد تو آمدند در میان آنان داوری کن یا (اگر صلاح بود) آنها را به حال خود واگذار، واگر از آنها صرف نظر کنی به تو زیان نمی رسانند، واگر میان آنها

۱- [۱] سوره مائده، آیه ۴۱.

۲- [۲] سوره مائده، آیه ۴۲.

داوری کنی با عدالت داوری کن، که خدا عادلان را دوست دارد».

ابن هشام در سیره خود از «عبید اللّه بن عمر» نقل می کند وقتی پیامبر را حَکَم قرار دادند پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)فرمود: تورات را بیاورید ودستور داد، یکی از علمای آنان تورات را بخواند قاری تورات به هنگام تلاوت آن، به گونه ای دست خود را روی آیه رجم نهاد در این موقع عبد اللّه بن سلام که اسلام آورده بود، دست قاری را کنار زد و گفت:ای رسول خدا! این همان آیه رجم است که وی از خواندن آن امتناع ورزید، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با صدای بلند فرمود:ای گروه یهود چه شده که حکم خدا را کنار نهادید.

یک نفر گفت: حکم خدا همان رجم است، امّا یک نفر از خانواده اشراف مرتکب این عمل گردیده، فشار ملک مانع از اجرای حکم خدا شد، تا اینکه یک فرد عادی مرتکب آن گردید خواستیم حکم خدا را اجرا کنیم کسان او گفتند: تبعیض چرا؟ از این جهت حکم الهی تعطیل شد وبه جای آن مجازات دیگر که چند ضربه شلاق وسیاه کردن صورت مرتکب باشد جایگزین گردید.(۱)

***

۲۰_ انکار نبوت مسیح از سوی یهود

عداوت یهود با مسیحیان، عداوت بسیار دیرینه است اگر امروز دشمنی دوگروه فروکش کرده ودر برابر گسترش قدرت اسلام دست اتحاد به هم داده اند به خاطر یک رشته سیاستهای شیطانی است که برای خود، در مقابل عظمت جهان اسلام صیانت بخشند وروی این اصل، گروهی از سران یهود حضور پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)رسیدند و از پیامبرانی که او به آنان ایمان دارد پرسیدند، پیامبر در پاسخ هشتاد و چهارمین آیه از سوره آل عمران را تلاوت کرد که در آن صریحاً ایمان به موسی ومسیح کنار هم آمده است.

۱- [۱] سیره ابن هشام، ج۱، ص ۵۶۶.

آنان از پاسخ پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) سخت ناراحت شدند وگفتند: ما به مسیح وبه آن کس که به او مؤمن باشد، ایمان نمی آوریم وحی الهی به این جریان چنین اشاره می کند:

(قُلْ یا أَهْلَ الْکِتابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنّا إِلاّ أَنْ آمَنّا بِاللّهِ وَ ما أُنْزِلَ إِلَیْنا وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ وَأَنَّ أَکْثَرَکُمْ فاسِقُونَ).(۱)

«بگوای اهل کتاب آیا از ما جز این ایراد می گیرید که به خدا و آنچه که بر ما نازل شده وآنچه که پیش از ما نازل شده است ایمان آورده ایم چنانکه اکثر شما فاسق هستید».

***

۲۱_ یهود از توحید منحرف شدند

عناد ولجبازی یهود با رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم)به پایه ای رسید که اساس آیین خود را فراموش کردند ودر مقابل ندای پیامبر که می گفت:«لاإله إلاّ اللّه» به شرک گراییده وگفتند:خدای دیگری با او هست. وحی الهی در توبیخ آنان چنین می فرماید:

(وَ أُوحِیَ إِلَیَّ هذَا الْقُرآنُ لأُنْذِرَکُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ ء إِنَّکُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللّهِ آلِهَهً أُخری قُلْ لا أَشْهَدُقُلْ إِنَّما هُوَ إِلهٌ واحِدٌ وَ إِنَّنی بَرِیءٌ مِمّا تُشْرِکُونَ).(۲)

«بگو این قرآن بر من وحی شده که با آن شما وهر کس را که این کتاب به او برسد، بیم دهم، آیا شما گواهی می دهید که با خدا، خدای دیگری است بگو پس چنین گواهی نمی دهم، بگو او خدای یگانه است، ومن از آنچه شریک خدا می دانید، بیزارم».

***

۱- [۱] سوره مائده، آیه ۵۹.

۲- [۲] سوره انعام، آیه ۱۹.

۲۲_ درخواست تعیین وقت رستاخیز

برخی از آنان گفتند: تو اگر پیامبر خدا هستی، وقت رستاخیز را معیّن نما. قرآن در این مورد چنین می فرماید:

(یَسْأَلُونَکَ کَأَنَّکَ حَفِیٌّ عَنْها قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ اللّهِوَ لکِنَّ أَکْثَرَ النّاسِ لا یَعْلَمُونَ).(۱)

«از تو وقت رستاخیز را می پرسند به گونه ای که گویی تو از آن آگاهی، بگو آگاهی از وقت آن نزد خدا است ولی بیشتر مردم ناآگاهند».

***

۲۳_ عُزیر فرزند خدا است

یهود دوران رسالت بر خلاف یهود امروز، به فرزندی «عُزیر» نسبت به خدا اعتقاد راسخ داشتند. وی همان کسی است که پس از آزاد شدن یهود از اسارت «بخت النصر» و از میان رفتن تورات، آن را از حفظ خواند ودیگران نوشتند از این جهت «عُزیر» در میان آنان از موقعیت بزرگی برخوردار بود.

گروهی از یهود حضور پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)رسیدند وبه او گفتند: چگونه به تو ایمان آوریم، قبله ما را ترک گفتی، و عزیر را فرزند خدا نمی دانی در این مورد وحی الهی فرود آمد:

(وَقالَتِ الْیَهُودُ عُزَیْرٌابْنُ اللّهِ وَ قالَتِ النَّصاری الْمَسِیحُ ابْنُ اللّهِ ذلِکَ قَوْلُهُمْ بِأَفْواهِهِمْ یُضاهِئُونَ قَوْلَ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قاتَلَهُمُ اللّهُ أَنّی یُؤْفَکُونَ).(۲)

«یهود گفتند: عزیر فرزند خدا است و مسیحیان گفتند: مسیح فرزند خدا

۱- [۱] سوره اعراف، آیه ۱۸۷.

۲- [۲] سوره توبه، آیه ۳۰.

است این سخنی است که در زبان می گویند از گفتار کسانی که قبلاً کفر ورزیده اند پیروی می نمایند خدا آنان را بکشد چگونه دروغ می گویند».

تا اینجا به گونه ای با سخنان و اندیشه ها وبه عبارت دیگر لجاجتها وکارشکنیهای یهود در عصر رسالت در آغاز هجرت آشنا شدیم و معلوم شد که این افراد چگونه وقت عزیز پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را گرفته وسدّی در راه گسترش اسلام بودند.

اکنون وقت آن رسیده است تا بیان شود که چگونه پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) سرزمین حجاز را از لوث وجود این اقوام پاک ساخت. و در این بخش نبردهای نظامی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)را با این گروه می خوانیم.

***

ص : ۳۰۹

۲۰– نبرد مسلحانه یهود در مدینه

آیات موضوع

۱_ (قُلْ لِلَّذینَ کَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَ تُحْشَرُونَ إِلی جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ الْمِهادُ* قَدْ کانَ لَکُمْ آیَةٌ فِی فِئَتَیْنِ الْتَقَتا فِئَةٌ تُقاتِلُ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ أُخْری کافِرَةٌ یَرَوْنَهُمْ مِثْلَیْهِمْ رَأْیَ الْعَیْنِ وَ اللّهُ یُؤَیِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ یَشاءُ إِنَّ فِی ذلِکَ لَعِبْرَةً لأُولی الأَبْصارِ).(آل عمران/۱۲_۱۳)

۲_ (یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الْیَهُودَ وَ النَّصاری أَولِیاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْض وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللّهَ لایَهْدِی الْقَوْمَ الظّالِمینَ*فَتَرَی الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ یُسارِعُونَ فِیهِمْ یَقُولُونَ نَخْشی أَنْ تُصِیبَنا دائِرَةٌ فَعَسَی اللّهُ أَنْ یَأْتِیَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْر مِنْ عِنْدِهِ فَیُصْبِحُوا عَلی ما أَسَرُّوا فِی أَنْفُسِهِمْ نادِمین*وَیَقُولُ الَّذینَ آمَنُوا أَهؤُلاءِ الَّذِینَ أَقْسَمُوا بِاللّهِ جَهْدَ أَیْمانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَکُمْ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خاسِرینَ).(مائده/۵۱_۵۳)

۳_ (هُوَ الَّذی أَخْرَجَ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ مِنْ دِیارِهِمْ لأَوَّلِ الْحَشْرِ ما ظَنَنْتُمْ أَنْ یَخْرُجُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللّهِ فَأَتاهُمُ اللّهُ مِنْ حَیْثُ لَمْ یَحْتَسِبُوا وَ قَذَفَ فِی قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ یُخْرِبُونَ بُیُوتَهُمْ بِأَیْدِیهِمْ وَ أَیْدِی الْمُؤْمِنینَ فَاعْتَبِرُوا یا أُوْلِی الأَبْصارِ * وَلَولا أَنْ کَتَبَ اللّهُ عَلَیْهِمُ الْجَلاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِی الدُّنْیا وَ لَهُمْ فِی الآخِرَهِ عَذابُ النّارِ* ذلِکَ بِأَنَّهُمْ شاقُّوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ مَنْ یُشاقِّ اللّهَ فَإِنَّ اللّهَ شَدِیدُ الْعِقابِ).(حشر/۲_۴)

۴_ (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذينَ نـافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوانِهِمُ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَ لا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَداً أَبَداً وَ إِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَ اللّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ *لَئِنْ أُخْرِجُوا لا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَ لَئِنْ قُوتِلُوا لا يَنْصُرُونَهُمْ وَ لَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ الأَدْبارَ ثُمَّ لا يُنْصَرُونَ *لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِى صُدُورِهِمْ مِنَ اللّهِ ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قَومٌ لا يَفْقَهُونَ* لا يُقاتِلُونَكُمْ جَمِيعاً إِلاّ فِى قُرىً مُحَصَّنَه أَوْ مِنْ وَراءِ جُدُر بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعاً وَ قُلُوبُهُمْ شَتّى ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَعْقِلُون*كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيباً ذاقُوا وَبالَ أَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ).(حشر/۱۱_۱۴)

۵_ (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَخُونُوا اللّهَ وَ الرَّسُولَ وَ تَخُونُوا أَماناتِكُمْ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ* وَاعْلَمُوا أَنَّما أَمْوالُكُمْ وَ أَولادُكُمْ فِتْنَةٌ وَ أَنَّ اللّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ).(انفال/۲۷_ ۲۸)

۶_ (وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَملاً صالِحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً عَسَى اللّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).(توبه/۱۰۲)

۷_(وَ رَدَّ اللّهُ الَّذينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنالُوا خَيْراً وَ كَفَى اللّهُ الْمُؤْمِنينَ الْقِتالَ وَ كانَ اللّهُ قَوِيّاً عَزِيزاً* وَ أَنْزَلَ الَّذينَ ظاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ مِنْ صَياصِيهِمْ وَقَذَفَ فِى قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقاً تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقاً* وَ أَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَ دِيارَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ وَ أَرْضاً لَمْ تَطَئُوها وكانَ اللّهُ عَلى كُلِّ شَيْء قَدِيراً).(احزاب/۲۵_۲۷)

۸_ (فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَ أَثابَهُمْ فَتْحاً قَرِيباً*وَ مَغانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَها وَ كانَ اللّهُ عَزِيزاً حَكيماً* وَعَدَكُمُ اللّهُ مَغانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَها فَعَجَّلَ لَكُمْ هذِهِ وَ كَفَّ أَيْدِىَ النّاسِ عَنْكُمْ وَ لِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنينَ وَ يَهْدِيَكُمْ صِراطاً مُسْتَقيماً)(فتح/۱۸_۲۰).

۹_ (سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلى مَغانِمَ لِتَأْخُذُوها ذَرُونا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدونَ

أَنْ يُبَدِّلُوا كَلامَ اللّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونا كَذلِكَمْ قالَ اللّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنا بَلْ كانُوا لا يَفْقَهُونَ إِلاّ قَليلًا).(فتح/۱۵)

ترجمه آیات

۱ـ «بگو به کسانی که کفر ورزیده اند به زودی مغلوب می شوند وبه سوی جهنم روانه می گردند چه جایگاه بدی است. در دو گروه که (در میدان نبرد) با هم روبرو شده بودند برای شماها درس عبرتی بود گروهی در راه خدا نبرد می کرد، گروه دیگری که کافر بود در راه کفر می جنگید آنان (مسلمانان) را با دیدگان خود در برابر می دیدند، خداوند با کمک خود هرکسی را بخواهد یاری می کند در این کار برای کسانی که دیده بصیرت دارند درس عبرت است».

۲ـ «ای افراد با ایمان، یهود ونصاری را تکیه گاه ودوست خود قرار ندهید آنان دوستان یکدیگرند هرکس از شما آنان راتکیه گاه ودوست خود قرار دهد، از آنها است خداوند ستمگران را دوست نمی دارد.افراد بیمار را می بینی که در دوستی با آنان بر یکدیگر پیشی می گیرند ومی گویند، می ترسیم حادثه ای رخ دهد(نیاز به کمک آنها داشته باشیم) شاید خداوند پیروزی یا حادثه دیگری برای مسلمانان پیش آورد واین گروه بر آنچه که در دل دارند پشیمان شوند.آنان که ایمان آورده اند می گویند آیا آنان (منافقان) همانها هستند که با نهایت تأکید سوگند یاد کردند که ما با شما (مسلمانان) هستیم(چرا سرانجام چنین شدند) اعمال آنها تباه ونابود گشت وزیانکار شدند».

۳ـ «اوست که افراد کافر از اهل کتاب را در نخستین رویارویی از خانه های خودشان بیرون کرد شما گمان نمی کردید که آنها بیرون بروند، آنان نیز تصوّر می کردند که دژهای آنها مانع از (عذاب) الهی می شود امّا خداوند از آنجا که آنها فکر نمی کردند، به سراغ آنان آمد، ودر دلهای آنها رعب وترس افکند، خانه های خود را با دست خود و دست افراد با ایمان ویران می کردند .صاحبان بصیرت عبرت

گیرند.اگر خدا بر آنان ترک وطن را مقدّر نکرده بود آنان را در این دنیا (به وسیله خود افراد با ایمان) کیفر می داد وبرای آنها در سرای دیگر عذاب جهنّم است.(اخراج آنان از مدینه) برای این است که با خدا وپیامبر او از در خصومت وارد شدند وهر کس با خدا به دشمنی برخیزد، خدا سخت کیفر می دهد».

۴ـ «آیا ندیدی کسانی که نفاق ورزیدند به برادران کافر از اهل کتاب خود گفتند اگر بیرون بروید، ما نیز با شما خارج می شویم، واگر نبرد کنید شما را کمک می کنیم خدا گواهی می دهد که آنان دروغگویانند. اگر یهودان بیرون بروند منافقان خارج نمی شوند، واگر با مسلمانان بجنگند آنها را کمک نمی کنند، واگر یاری کنند، در میدان پشت به نبرد کرده وهرگز یاری نمی شوند.آنان در دلها از شما بیش از خدا می ترسند این به خاطر این است که فهم و درکی از قدرت خدا ندارند. با شما به صورت دسته جمعی و رویا رو نبرد نمی کنند مگر از درون دژ، یا از پشت دیوار، قدرت آنان در میان خودشان شدید است آنان را متحد می اندیشی، در صورتی که دلهایشان سخت متفرّق است زیرا آن قوم دارای فهم وعقل نیستند. کار این گروه از یهود مانند کسانی است که کمی پیش از آنان بودند، وکیفر کارهای خود چشیدند برای آنها است عذاب دردناک».

۵ـ «ای کسانی که ایمان آورده اید به خدا وپیامبر خیانت نکنید و نیز در امانات خود خیانت روا، ندارید، بدانید اموال و اولاد شما مایه امتحان وآزمایش است ودر نزد خدا پاداش، بزرگ است».

۶ـ «گروهی دیگر از آنها به گناهان خود اعتراف کردند عمل نیک وبد را به هم آمیخته اند شاید خداوند توبه آنها را بپذیرد خداوند آمرزنده ورحیم است».

۷ـ «خداوند احزاب را با دلی مملو از خشم بازگرداند، بدون اینکه بهره بگیرند وخداوند مؤمنان را از جنگ بی نیاز ساخت خداوند نیرومند وقدرتمند است. گروهی از اهل کتاب را که از مشرکان پشتیبانی کردند

از دژهایشان پایین کشید ودر دل آنان رعب افکند گروهی را کشتید و گروهی اسیر کردید. زمین ها وخانه هایشان را در اختیار شما گذاشت همچنین زمینی را که هرگز در آن گام ننهاده بودید وخداوند بر هرچیزی قادر وتوانا است».

۸ـ«آرامش را بر دلهای آنها مستولی ساخت وپیروزی نزدیکی به عنوان پاداش نصیب آنها فرمود.غنایم بسیاری به دست می آورند وخداوند عزیز وحکیم است.خداوند غنایم فراوانی به شما وعده داده است که به دست می آورید واین یکی (صلح حدیبیه) را زودتر فراهم ساخت ودست مردم (قریش) را از شما کوتاه کرد تا برای مؤمنان نشانه ای باشد وشما را به راه راست هدایت کند».

۹ـ«هنگامی که شما به سوی سرزمینهایی که در آن غنایم است، حرکت کردید متخلفان از جهاد پیشین، میگویند که بگذارید ما هم از شما پیروی کنیم، آنها می خواهند سخن خدا را تغییر دهند بگو شما هرگز به دنبال ما نخواهید آمد (یا نباید به دنبال ما بیایید) خدا نیز قبلاً چنین گزارش داده است. امّا به زودی می گویند شما نسبت به ما حسد میورزید ولی آنها جز اندکی نمی فهمند».

تفسیر آیات

اشاره

کارشکنی های «یهودان یثرب» در دو سال نخست هجرت از حدود مجادله واحتجاج، وایجاد شک وتردید در دل مسلمانان واحیاناً اهانت زبانی، بیرون نبود وپیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) با بردباری وشکیبایی خاص خود، همه را تحمّل می کرد، ولی از روزی که دایره کارشکنیها از جنگ سرد تجاوز کرد، وبه صورت قیام مسلحانه در آمد، ودست یهود به خون مسلمانی آلوده شد، ویا نقشه قتل وترور پیامبر ریخته گردید، ویا با مهاجمان احزاب، همکاری نزدیک انجام گرفت، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)مصمّم شد که محیط مدینه را از لوث وجود آنان پاک سازد. اینک تفصیل موضوع:

در حومه یثرب سه قبیله بزرگ وقدرتمندی که نبض اقتصادی آنجا را در دست

داشتند، زندگی می کردند، این سه قبیله عبارت بودند از:

۱ـ بنی قینُ قاع، ۲ـ بنی النضیر، ۳ـ بنی قریظه.

اشاره

قبیله نخست،خون مسلمانی را در بازار یثرب ریختند، وبه صورت گروهی، مظلومی را به جرم دفاع از یک زن، کشتند، قبیله دوّم نقشه قتل پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را ریخته، وتصمیم بر ترور او گرفتند، گروه سوّم در جنگ احزاب بر خلاف پیمانی که با پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بسته بودند، با اعراب مشرک ویهودیان خیبر، همکاری نمودند، وبه دشمنان اسلام پیوستند، وبه خاطر یک چنین جسارتها وپیمان شکنیها، پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم)، دو قبیله نخست را از مدینه بیرون کرد ومردان قبیله سوّم را به حکم داوری که خود آنان تعیین کرده بودند، اعدام کرد و اموال آنان را مصادره نمود. مشروح برخورد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با سه گروه از نظر آیات قرآنی:

الف: «تبعید بنی قینُ قاع»

پیش از آنکه به شرح واقعه بپردازیم لازم است متن پیمانی را که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با این سه گروه در آغاز هجرت بسته بود، از نظر خوانندگان بگذرانیم در آغاز هجرت پیامبر به مدینه، هر سه گروه تعهد کرده بودند که هیچگاه بر زیان پیامبر ویاران او گام بر ندارند، وجامعه اسلامی از دست وزبان آنها در امان باشد، سلاح ومرکب در اختیار دشمنان آنها نگذارند، واگر بر خلاف این تعهّد، کاری انجام دادند، دست پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در ریختن خون وضبط اموال واسارت زنان وفرزندان آنها بازخواهد بود، ومتن پیمان را سران هر سه گروه امضاء کردند واز طرف «بنی قین قاع» «مخریق» واز طرف «بنی النضیر» «حُیّی بن اخطب» واز جانب« بنی قریظه» «کعب بن اسد» امضاء نمودند.(۱)

با توجه به این پیمان تصدیق خواهید نمود که مجازات پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در باره دوگروه نخست بسیار کمتر از کیفری بود که در باره آنها تعیین شده بود همچنان که

۱- [۱] بحارالأنوار، ج۱۹، ص ۱۱۰ــ ۱۱۱.

تنبیه گروه سوم کاملاً عادلانه بود.

قبیله بنی قین قاع از قدرت نظامی مسلمانان وقدرتنمایی آنان در جنگ «بدر» سخت در هراس ووحشت فرو رفته بودند، واز ناراحتی روز افزونی که بر آنها حکومت می کرد، شعارهای تند وزننده وتوهین آمیزی بر ضد پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم)می دادند. پیامبر برای اتمام حجّت وتذکر اینکه چنین جسارتها بر خلاف پیمانی است که با او بسته اند، در اجتماع آنان سخنرانی کرد وگفت:سرگذشت قریش برای شما عبرت انگیز است و از آن بترسید که بلائی شما را فرا گیرد، از دانشمندان خود بپرسید من پیامبر خدا ومبعوث او می باشم، وخصوصیات نبوت من در تورات است، در این موقع وحی الهی به پیامبر دستور می دهد که برای آنان آیات یاد شده در زیر را تلاوت کند:

(قُلْ لِلَّذینَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَ تُحْشَرُونَ إِلی جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ الْمِهادُ).(۱)

«بگو به کسانی که کفر ورزیده اند به زودی مغلوب می شوند وبه سوی جهنم محشور می گردند چه جایگاه بدی است».

(قَدْ كانَ لَكُمْ آيَةٌ فِی فِئَتَيْنِ الْتَقَتا فِئَةٌ تُقاتِلُ فِی سَبِيلِ اللّهِ وَ أُخْری كافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأْیَ الْعَيْنِ وَ اللّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشاءُ إِنَّ فِی ذلِكَ لَعِبْرَةً لأُولی الأَبْصارِ).(۲)

«در دو گروه که (در میدان نبرد) با هم روبرو شده بودند برای شماها درس عبرتی است گروهی در راه خدا نبرد می کرد، گروه دیگری که کافر بود در راه کفر می جنگید آنان (مسلمانان) را با دیدگان خود دو برابر می دیدند، خداوند با کمک خود هرکسی را بخواهد یاری می کند در این کار برای کسانی که دیده بصیرت دارند درس عبرت است».

سخنان پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) مؤثر نیفتاد وقدرت نظامی خود را به رخ پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) کشیدند،

۱- [۱] سوره آل عمران، آیه ۱۲.

۲- [۲] سوره آل عمران، آیه ۱۳.

وگفتند پیروزی تو بر قریش گواه بر پیروزی تو بر ما که از فنون نبرد، آگاهی کامل داریم، نیست، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)در پاسخ آنان سکوت کرد وهدف او که اتمام حجّت بود، جامه عمل پوشید.

به دنبال این سخنرانی، زن عربی در بازار مربوط به این گروه جنب، دکان زرگر یهودی، کالا می فروخت واصرار میورزید که صورت خود را بپوشد آن زرگر یهودی دامن لباس او را از عقب به پشت او دوخت، وقتی زن برخاست بخشی از بدن او نمایان گردید ومورد مسخره جوانان یهود قرار گرفت، در این لحظه مسلمانی تحریک شد و زرگر را از پای در آورد، قتل زرگر یهودی سبب شد که یهودان بنی قین قاع به صورت دسته جمعی او را کشتند.

کشته شدن یک فرد مسلمان که به دفاع از ناموس زنی برخاسته بود، سبب شد که ترس بر آنان مستولی گردد، و معازه ها را ببندند وبه دژ خود پناه ببرند.

محاصره دژ از طرف مسلمانان به فرمان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)آغاز گردید، و از ورود تدارکات و هر نوع تماس جلوگیری به عمل آمد، در میان مسلمانان مانند «عباده بن صامت» یا منافقان متظاهر به اسلام مانند «عبد اللّه بن ابی» با قبیله بنی قین قاع در عصر جاهلیت پیمان دفاعی داشتند واین پیمان وبه اصطلاح آن روز «ولاء» ایجاب می کرد که در این لحظه حساس از آنان به نوعی دفاع کنند زیرا مقتضای «ولاء» دفاع از طرف است، خواه به حق باشد یا به باطل.

«عباده بن صامت»که از مسلمانان راستین بود، دریافت که اسلام با چنین «ولاء» وپیمانی که در دوران عصر جاهلی بسته شده، موافق نیست لذا حضور رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)رسید، و از دوستی آنان کاملاً بیزاری جست، ولی عبد اللّه بن ابی که از سران نفاق بود با پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم)به جدال پرداخت که ابن هشام جدال او را چنین نقل می کند:

«ای محمّد با دوستان و هم پیمانان من به نیکی رفتار کن او این جمله را سه بار تکرار کرد، و در هر مرتبه با سکوت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روبرو شد، عبد اللّه از بی اعتنایی

پیامبر سخت آشفته شد یقه زره رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)را گرفت، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در حالی که آثار خشم در چهره او نمایان بود، فرمود: رها کن وای بر تو، مرا رها کن، عبد اللّه بن ابی گفت: نه به خدا سوگند، رها نمی کنم مگر اینکه در باره دوستان من به نیکی رفتار کنی، این گروه هشتصد نفری مرا در حوادث سرخ وسیاه یاری کرده اند و من از حوادث بد آینده می ترسم(۱)وشاید روزی به آنان نیازمند شوم».

اصرار رئیس نفاق که در میان مسلمانان خزرجی مقامی داشت، سبب شد که پیامبر در تنبیه یهودان به حداقل اکتفا کند، و قرار شد که با تحویل سلاح، سرزمین مدینه را ترک گویند، آنان نیز از مدینه به سرزمین «وادی القری» و از آنجا به «اذرعات» که جزئی از سرزمین شام بود، کوچ کردند.

قرآن مجید در آیات یادشده در زیر، عمل مرد منافق را مورد نکوهش قرار می دهد، و از طرح دوستی وتکیه بر یهود ونصاری، مسلمانان را باز می دارد وکسانی را که بر کافرانی مثل یهود وغیره تکیه کنند جزء آنان می داند.آنگاه یادآور می شود که برخی ازمدعیان اسلام در ظاهر با مسلمانان همبستگی داشتند، ولی در مقام عمل رفوزه شدند.

آیات وارد شده در این زمینه راه ورسم زندگی را به مسلمانان کاملاً می آموزد و موقعیت کسانی را که هر روز بر وابستگی و دوستی خود با یهود و نصاری می افزایند، ترسیم می نماید:

(یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الْیَهُودَ وَ النَّصاری أَولِیاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْض وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللّهَ لایَهْدِی الْقَوْمَ الظّالِمینَ).(۲)

«ای افراد با ایمان، یهود ونصاری را تکیه گاه ودوست خود قرار ندهید آنان دوستان یکدیگرند هرکس از شما آنان راتکیه گاه ودوست خود قرار دهد، از آنها است

۱- [۱] انّی امرء اخشی الدوائر این جمله در آیات قرآن به عنوان حکایت از او نیز وارد شده است چنانکه ملاحظه خواهید نمود.

۲- [۲] سوره مائده، آیه ۵۱.

خداوند ستمگران را دوست نمی دارد».

(فَتَرَی الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ یُسارِعُونَ فِیهِمْ یَقُولُونَ نَخْشی أَنْ تُصِیبَنا دائِرَهٌ فَعَسَی اللّهُ أَنْ یَأْتِیَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْر مِنْ عِنْدِهِ فَیُصْبِحُوا عَلی ما أَسَرُّوا فِی أَنْفُسِهِمْ نادِمِینَ).(۱)

«افراد بیماری را می بینی که در دوستی با آنان بر یکدیگر پیشی می گیرند ومی گویند، می ترسیم حادثه ای رخ دهد(نیاز به کمک آنها داشته باشیم) شاید خداوند پیروزی یا حادثه دیگری برای مسلمانان پیش آورد واین گروه بر آنچه که در دل دارند پشیمان شوند».

(وَیَقُولُ الَّذینَ آمَنُوا أَهؤلاءِ الَّذِینَ أَقْسَمُوا بِاللّهِ جَهْدَ أَیْمانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَکُمْ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خاسِرِینَ).(۲)

«آنان که ایمان آورده اند می گویند آیا آنان (منافقان) همانها هستند که با نهایت تأکید سوگند یاد کردند که ما با شما (مسلمانان) هستیم(چرا سرانجام چنین شدند) اعمال آنها تباه ونابود گشت وزیانکار شدند».

ب: تبعید بنی النضیر

اشاره

«بنی النضیر» دوّمین قبیله یهودی در مدینه است که در اوائل سال چهارم هجرت از مدینه اخراج شدند سیره نویسان می گویند پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم)چهل نفر از معلّمان قرآن را برای تبلیغ و دعوت به آیین توحید در جوار و تضمین شخصیتی به نام «ابو براء بن عامر بن مالک» روانه سرزمین «نجد» کرد ولی متأسفانه همگی جز دو نفر به وسیله «عامر بن الطفیل»با همراهی قبیله «بنی سلیم» از پای در آمدند.

حادثه دل خراش قتل فجیع سی وهشت معلّم قرآن، مسلمانان را لرزاند یک نفر از آنان به نام «عمرو بن امیه» دو نفر از قبیله «بنی عامر» را به گمان اینکه کشتار

۱- [۱] سوره مائده، آیه ۵۲.

۲- [۲] سوره مائده، آیه ۵۳.

معلّمان قرآن وسیله آنها انجام گرفته به عنوان انتقام کشت، در حالی که یک نفر از بنی عامر در این کشتار شرکت داشت، و قتل به تشویق عامر بن الطفیل وبنی سلیم انجام گرفته بود وقتی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از جریان دوّم آگاه شد، تصمیم گرفت خونبهای دو نفر را (هرچند مشرک بودند) بپردازد.

میان قبیله یهودی، «بنی النضیر» و قبیله «بنی عامر» پیمانی برقرار بود پیامبر به خاطر همین پیمان، رهسپار سرزمین بنی النضیر شد تا از آنان در پرداخت دیه دو مقتول بی گناه عامری کمک بگیرد، آنان با چهره باز با درخواست او موافقت کردند ولی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) که در کنار دیواری نشسته بود، احساس کرد که وضع دگرگون شد و رفت و آمدهای مشکوکی همراه با اشاره و ایماء انجام می گیرد، از این جهت به این وضعیّت بدبین شد وبه قولی وحی الهی او را از توطئه یهود آگاه ساخت وگفت سران قبیله تصمیم گرفته اند که پیامبر را با افکندن سنگ بزرگ از بالا، ترور کنند و به حیات او خاتمه دهند، در این شرائط پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)با یاران خود منطقه را ترک گفت پس از ورود به مدینه جریان را به اصحاب خود بازگو کرد و فرمان آماده باش صادر گردید، و«ابن ام مکتوم» را جانشین خود در مدینه ساخت و در ماه ربیع الأوّل سال چهارم، قلعه بنی نضیر را شش روز محاصره نمود.

پیام رئیس حزب نفاق

عبد اللّه بن اُبی رئیس حزب نفاق، به یهودان بنی النضیر پیام فرستاد که ایستادگی کنند، اگر جنگ کردند او با حزب خود به نفع آنان وارد جنگ می شود، و اگر مدینه را ترک گفتند او نیز مدینه را همراه حزب خود ترک می گوید. قبیله بنی نضیر هرچه انتظار کشیدند نتیجه ای از این وعده مشاهده نکردند وقتی از وعده و نوید حزب نفاق مأیوس شدند آماده صلح و تسلیم شدند و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)نیز صلح آنان را پذیرفت مشروط بر اینکه سلاح خود را تحویل دهند و اموال منقول خود را ببرند و آنها برای حمل در وپنجره، خانه های خود را ویران می کردند سپس همگی به «خیبر» و از آنجا به شام کوچ کردند واز سران آنان که به خیبر رفتند عبارت بودند از «سلام بن ابی

الحُقیق» و «کنانه بن الربیع بن ابی الحقیق»، و «حییّی بن اخطب» و از میان بنی النضیر دو نفر اسلام آوردند آیاتی از سوره حشر در این مورد نازل شده که در ذیل می نگاریم:

در مورد سرگذشت بنی النضیر چنین می فرماید:

(هُوَالَّذی أَخْرَجَ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ مِنْ دِیارِهِمْ لأَوَّلِ الْحَشْرِ ما ظَنَنْتُمْ أَنْ یَخْرُجُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللّهِ فَآتاهُمُ اللّهُ مِنْ حَیْثُ لَمْ یَحْتَسِبُوا وَ قَذَفَ فِی قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ یُخْرِبُونَ بُیُوتَهُمْ بِأَیْدِیْهِمْ وَ أَیْدِی الْمُؤْمِنینَ فَاعْتَبِرُوا یا أُوْلِی الأَبْصارِ).(۱)

«اوست که افراد کافر از اهل کتاب را در نخستین رویارویی از خانه های خودشان بیرون کرد شما گمان نمی کردید که آنها بیرون بروند، آنان نیز تصوّر می کردند که دژهای آنها مانع از (عذاب) الهی می شود امّا خداوند از آنجا که آنها فکر نمی کردند، به سراغ آنان آمد، و در دلهای آنها رعب وترس افکند، خانه های خود را با دست خود ودست افراد با ایمان ویران می کردند».

در این آیه نکاتی وجود دارد که یادآور می شویم:

۱ــ مددهای غیبی افراد با ایمان را گاهی آنچنان فرا می گیرد که نه خود افراد مؤمن آن را تصوّر می کردند ونه از خیال دشمن می گذشت چنانکه می فرماید:

(ما ظَنَنْتُمْ أَنْ یَخْرُجُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ ما نِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللّهِ).

۲ــ اگر چه دشمن به قلعه محکم وسلاح خود می بالید، امّا آنها از یک لشکر غیبی که همان ایجاد رعب وترس در دلها است، غافل بودند، وخدا در مواردی پیامبر را با این لشکر ناپیدا ومؤثّر کمک کرده است چنانکه می فرماید:(فَآتاهُمُ اللّهُ مِنْ حَیْثُ لَمْ یَحْتَسِبُوا وَ قَذَفَ فِی قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ)یکی از نشانه های پیامبرگرامی (صلی الله علیه وآله وسلم)این است که از طریق رعب بر دشمن پیروز می گردد چنانکه می فرماید:«وَ نُصِرتُ

۱- [۱] سوره حشر، آیه ۲.

بالرعب».

۳ـ آنان سالیان درازی در ساختن قلعه وخانه های درون آن رنج کشیده بودند، ولی با همان دستهای سازنده، به جان خانه ها افتادند تا با ویران کردن، در وپنجره آن را همراه خود ببرند، ویا خانه سالم به دست مسلمانان نیفتد واز طرفی نیز مسلمانان قبل از صلح در صدد ویران کردن دژ بودند که بر آنها دست یابند واین خود یک نوع درس عبرت است واینکه خود انسان به کمک دشمن خانه مسکونی خود را ویران کند چنانکه می فرماید:(يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَ أَيْدِى الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يا أُولِى الأَبْصارِ).

سرانجام باید این گروه کیفر ببینند تا برای دیگران نیز عبرت باشد، لکن به خاطر اعلام صلحی که با پیامبر نمودند کیفر آنان در ترک وطن محدود گردید وگرنه کیفر شدیدتری به خاطر نقض پیمان در کمین آنان بود بالأخره ترک سرزمین آباد، وتن به جلاء وطن دادن خود نیز کیفر وگوشمالی محکمی بود چنانکه می فرماید:

(وَلَولا أَنْ كَتَبَ اللّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِى الدُّنْيا وَ لَهُمْ فِى الآخِرَهِ عَذابُ النّارِ).(۱)

«اگر خدا بر آنان ترک وطن را مقدّر نکرده بود آنان را در این دنیا (به وسیله خود افراد با ایمان) کیفر می داد وبرای آنها در سرای دیگر عذاب جهنّم است».

در آیه بعد علّت کیفر را یادآور می شود وآن همان خصومت با پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)وتصمیم بر قتل و ترور او بود درحالی که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، مهمان آنان به شمار می رفت چنان که می فرماید:

(ذلِكَ بِأَنَّهُمْ شاقُّوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ مَنْ يُشاقِّ اللّهَ فَإِنَّ اللّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ).(۲)

(«اخراج آنان از مدینه) برای این است که با خدا وپیامبر او از در خصومت

۱- [۱] سوره حشر، آیه ۳.

۲- [۲] سوره حشر، آیه ۴.

وارد شدند وهر کس با خدا به دشمنی برخیزد، خدا سخت کیفر دهنده است».

تکیه بر وعده منافقین عاقلانه نیست

منافقان بت پرست نان به نرخ روز می خوردند، به خاطر ماسکی که بر چهره داشتند، با مسلمانان ادعای دوستی می کردند امّا در واقع با مؤمنین دوستی نداشتند حزب نفاق مدینه که سنگ وگل وچوب را می پرستید به یهودان بنی النضیر پیام فرستاد که بر مقاومت خود بیفزایند وما چنین وچنان می کنیم، قرآن پیش از واقعه به مسلمانان اطلاع می دهد که آنان هیچ کاری را صورت نمی دهند وجز لاف وگزاف گویی، کاری از دست آنان برنمی آید و جریان نیز چنین شد و منافقان، تماشاگر صحنه بودند و کوچک ترین کاری برای بنی النضیر انجام ندادند چنانکه می فرماید:

(أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذینَ نافَقُوا یَقُولُونَ لإِخْوانِهِمُ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَکُمْ وَ لا نُطِیعُ فِیکُمْ أَحَداً أَبَداً وَ إِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّکُمْ وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ).(۱)

«آیا ندیدی کسانی که نفاق ورزیدند به برادران کافر از اهل کتاب خود گفتند اگر بیرون بروید، ما نیز با شما خارج می شویم، واگر نبرد کنید شما را کمک می کنیم خدا گواهی می دهد که آنان دروغگویانند».

(لَئِنْ أُخْرِجُوا لا یَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَ لَئِنْ قُوتِلُوا لا یَنْصُرُونَهُمْ وَ لَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَیُوَلُّنَّ الأَدْبارَ ثُمَّ لا یُنْصَرُونَ).(۲)

«اگر یهودان بیرون بروند منافقان خارج نمی شوند، و اگر با مسلمانان بجنگند آنها را کمک نمی کنند، و اگر یاری کنند، در میدان پشت به نبرد کرده و هرگز یاری نمی شوند».

و کلیه خبرهای غیبی قرآن تحقّق پذیرفت.

۱- [۱] سوره حشر، آیه ۱۱.

۲- [۲] سوره حشر، آیه ۱۲.

ترس فزونتر از حدّ

در آیه بعد یادآور می شود که کافران، به خاطر کفری که میورزند از مسلمانان بیش از خدا می ترسند، این نیز از آثار عدم معرفت آنها است.

(لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللّهِ ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قَومٌ لا يَفْقَهُونَ).(۱)

«آنان در دلها از شما بیش از خدا می ترسند این به خاطر این است که فهم و درکی از قدرت خدا ندارند».

خبرهای غیبی قرآن در این مورد

قرآن در این مورد، به مسلمانان دل وجرأت می بخشد وبا قاطعیت سه مطلب را یادآور می شود:

۱ــ یهودان به خاطر علاقه ای که به زندگی دارند، هرگز با شما به طور دسته جمعی ورویارو جنگ نخواهند نمود تنها به پرتاب سنگ از درون دژ ویا از پشت دیوار اکتفا خواهند کرد.

۲ــ گروه کافر در میان خود قدرتمندند ولی در برابر افراد با ایمان فاقد آن قدرت می باشند زیرا ایمان واعتقاد به شهادت، مشکلات را آسان می سازد وانسان را به استقبال مرگ روانه می کند.

۳ــ وحدت کافران، وحدت صوری است که در درون آنان غوغایی از اختلاف حکومت می کند وبه هر سه نکته در آیه یاد شده در زیر اشاره شده است:

(لا يُقاتِلُونَكُمْ جَمِيعاً إِلاّ فِي قُرىً مُحَصَّنَه أَوْ مِنْ وَراءِ جُدُر بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعاً وَ قُلُوبُهُمْ شَتّى ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَعْقِلُونَ).(۲)

۱- [۱] سوره حشر، آیه ۱۳.

۲- [۲] سوره حشر، آیه ۱۴.

«با شما به صورت دسته جمعی و رویا رو نبرد نمی کنند مگر از درون دژ، یا از پشت دیوار، قدرت آنان در میان خودشان شدید است آنان را متحد می اندیشی، در صورتی که دلهایشان سخت متفرّق است زیرا دارای فهم وعقل نیستند».

به نکته نخست با جمله:(لا يُقاتِلُونَكُمْ جَمِيعاً)، به نکته دوّم با جمله:(بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ) و به نکته سوّم با جمله:(تَحْسَبُهُمْ جَمِيعاً وَ قُلُوبُهُمْ) اشاره می کند.

چرا از حادثه پیشین عبرت نگرفتند؟

قرآن یادآور می شود که سرگذشت بنی النضیر بسان سرگذشت قبیله «بنی قین قاع» است که کمی قبل از آنان بودند چرا از آنها عبرت نگرفتند؟

چنانکه می فرماید:

(كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيباً ذاقُوا وَبالَ أَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ).(۱)

«کار این گروه از یهود مانند کسانی است که کمی پیش از آنان بودند، و کیفر کارهای خود چشیدند برای آنها است عذاب دردناک».

با این حادثه، طومار زندگی دو قبیله از قبایل یهود در سرزمین «مدینه» در هم پیچیده شد. تنها قبیله ای که باقی ماند وپیمان خود را با پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)حفظ کرده بود، قبیله «بنی قریظه» بود وتا روزی که آنان به پیمان خود وفادار بودند از جانب مسلمانان جز خوبی ونیکی، چیزی مشاهده نمی کردند ولی چرا پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به نبرد با آنان پرداخت این مطلبی است که به بیان آن می پردازیم.

ج: مجازات پیمان شکنی «بنی قریظه»

اشاره

در سال های دوّم وچهارم هجرت قبیله های «بنی قین قاع» و«بنی النضیر» از قبایل یهود ساکن در مدینه وحومه آن، به خاطر خیانت ها وکارشکنیها، از «یثرب»

۱- [۱] سوره حشر، آیه ۱۵.

اخراج وطرد شدند، گروه نخست در «اذرعات» (شام) وگروه دوّم در سرزمین های خیبر وشام، پخش وپراکنده گشتند، تنها تیره ای که از یهود در سرزمین «مدینه» باقی ماند، قبیله «بنی قریظه» بود که تا سال پنجم هجرت بر پیمانی که با پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بسته بودند، وفادار بوده وخیانتی از آنان دیده نشد.

در سال پنجم که جنگ «احزاب» رخ داد و سپاه ده هزار نفری مرکب از مشرکان ویهودان، در اطراف «خندق» فرود آمدند، و قریب به یک ماه «مدینه» را به محاصره خود در آورده، و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و مسلمانان را در سخت ترین شرایط قرار دادند«بنی قریظه» به فکر پیمان شکنی افتادند و عملاً ـ به سپاه شرک پیوستند و علت آن این بود که «حییّی بن اخطب»رئیس مطرود قبیله «بنی النضیر» که با یهودان خیبر در سپاه شرك بر ضدّ اسلام شرکت کرده بود، فرصت را مغتنم شمرد، وبه صورت مرموزی خود را به در دژ «بنی قریظه» که در داخل مدینه قرار داشت، رسانید و با الحاح و اصرار درخواست کرد که در دژ را به روی او باز کنند، با اینکه رئیس قبیله «بنی قریظه» به نام «کعب» دستور داد که در را باز نکنند، ولی با سماجت و تحریك شهامت کاذب طرف، و اینکه ای رئیس مگر از آب و نانت می ترسی که در را به روی من باز نمی کنی، سبب شد که در دژ را به روی او باز کنند، و آتش افروز جنگ«خندق» در کنار هم کیش خود نشست و پس از گفتگوهای زیاد، سرانجام «کعب» را به پیمان شکنی وخیانت به «محمّد (صلی الله علیه وآله وسلم)» مصمم ساخت، و او بر خلاف نظر سالخوردگان قبیله، عهدنامه ای را که میان وی وپیامبر نوشته شده بود، طلبید و در برابر همگان پاره کرد و گفت: کار پیمان پایان یافت، آماده جنگ و نبرد باشید.(۱)

نقشه بنی قریظه این بود که نخست، با گردش در کوچه های مدینه، زنان وکودکان مسلمان را که به خانه ها پناهده شده بودند، مرعوب سازند، سپس در مرحله بعد، دو هزار نظامی مشرك از طریق دژ بنی قریظه، به داخل مدینه رخنه کنند

۱- [۱] بحار الأنوار، جلد۲، ص ۲۲۳.

تا مسلمانان را از حفاظت کرانه های «خندق» که مبادا دشمن از آن عبور کند، منصرف نموده ومتوجه مدینه سازند تا در این فرصت، سپاه مهیب شرک از خندق عبور نماید وبا قتل عام سربازان اسلام کار را یکسره کند.

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) برای خنثی ساختن نقشه اوّل آنان، دستور داد که پانصد نفر از رزمندگان اسلام از میدان نبرد، به سوی مدینه بازگردند وحفاظت شهر را برعهده گیرند و از ایجاد رعب وترس در داخل آن جلوگیری کنند ودر میان شهر تکبیرگویان به گردش بپردازند تا زنان وکودکان با شنیدن صدای تکبیر آرام بگیرند.(۱)

پیش از آنکه «بنی قریظه» موفق به اجرای نقشه دوّم گردند، یعنی سربازان شرک از درون دژ، وارد شهر شوند، عوامل گوناگون مایه تفرّق سپاه شرک شد ویک نوع بدبینی میان احزاب وقبیله بنی قریظه به وسیله «نُعَیم بن مسعود» تازه مسلمان، پدید آمد وهمگی سرزمین مدینه را ترک گفتند و قبیله بنی قریظه را به خود واگذار نمودند و رفتند، این است سزای کسانی که نمک بخورند و نمکدان بشکنند وبا اعتراف بر اینکه از مسلمانان جز صدق و صفا و درستی و پاکی ندیده اند، پیمان خود را بشکنند و خیانت ورزند.

آخرین لانه فساد در مدینه برچیده شد

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نمی توانست پس از رفتن سپاه شرک،«قبیله بنی قریظه» را که بسان ستون پنجم در جنگ احزاب فعالیت می نمود، به حال خود واگذارد، زیرا هیچ بعید نبود که در مواقع دیگر با دشمنان اسلام همکاری نمایند از این جهت به فرمان پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) دژ بنی قریظه به محاصره سپاهیان اسلام در آمد، و آنان از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)درخواست کردند که «ابولبابه اوسی» را اجازه دهد تا وارد دژ گردد وبا او مشورت کنند ابولبابه به دستور پیامبر وارد دژ گردید زنان ومردان یهود دور او گرد آمدند، و گریه و شیون بلند کردند وبه او گفتند: آیا صلاح است ما بدون قید وشرط تسلیم شویم، وی

۱- [۱] سیره حلبی، ج۲، ص ۳۳۵.

در حالی که یک مسلمان واقعی بود، تسلیم احساسات وعواطف گردید، وبا دست خود به گلوی خویش اشاره کرد یعنی تسلیم، مساوی با قتل است ولی فوراً به اشتباه خود پی برد و از فاش کردن راز اسلام و مسلمانان نادم گردید و از این جهت با چهره پریده وبدن لرزان، از دژ بیرون آمد وخود را به یکی از ستونهای مسجد بست وبا خود پیمان نمود تا خدا از تقصیر او نگذرد تا پایان عمر به همین حالت (جز در مواقع ضرورت) به سر ببرد، خوشبختانه مژده پذیرفته شدن توبه او به وسیله وحی الهی اعلام گردید همچنانکه خیانت او به وسیله وحی، اعلام شد. آیه های مربوط به هر دو موضوع:

الف: (یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَخُونُوا اللّهَ وَ الرَّسُولَ وَ تَخُونُوا أَماناتِکُمْ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ وَاعْلَمُوا أَنَّما أَمْوالُکُمْ وَ أَولادُکُمْ فِتْنَةٌ وَ أَنَّ اللّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِیمٌ).(۱)

«ای کسانی که ایمان آورده اید به خدا وپیامبر خیانت نکنید ونیز در امانات خود خیانت روا، ندارید، در حالی که می دانید اموال واولاد شما مایه امتحان وآزمایش است و در نزد خدا پاداش بزرگ است».

اگر در این آیه طبق نقل مفسّران به خیانت او اشاره شده در آیات دیگر پذیرش توبه اووارد گردیده است چنانکه می فرماید:

(وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَملاً صالِحاً وَ آخَرَ سَیِّئاً عَسَی اللّهُ أَنْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ).(۲)

«گروهی دیگر از آنها به گناهان خود اعتراف کردند عمل نیک وبد را به هم آمیخته اند شاید خداوند توبه آنها را بپذیرد خداوند آمرزنده ورحیم است».

جریان ابولبابه پایان یافت وکار ستون پنجم نیز با پذیرفته شدن داوری «سعد معاذ» از طرفین یکسره گردید و همه محصوران گفتند: «ننزل علی حکم سعد معاذ»

۱- [۱] سوره انفال، آیه ۲۷_ ۲۸.

۲- [۲] سوره توبه، آیه ۱۰۲.

«ما همگی داوری سعد رامی بذیریم» وی با توجه به اصلی که از رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) آموخته بود واینکه «لایُلْدَغُ المؤمن من جُحْر مرّتین= فردبا ایمان از یک سوراخ دوبار گزیده نمی شود»، عفو آنان را بر خلاف مصالح تشخیص داد، وپیمان شکنان از آنان را محکوم به اعدام کرد. زیرا از چنین عفوها وبخشودگیها تجربه تلخی داشت، ونتیجه عفو «بنی قین قاع» بر اثر تحریک «کعب اشرف» جنگ احد را در برداشت، بخشودن قبیله بنی النضیر جنگ احزاب را پدید آورد، از این جهت یقین کرد که عناصر یهود آنچنان لجوج وخطرناکند که اگر مورد عفو قرار گیرند برای بار چهارم آتش جنگ را شعله ور خواهند ساخت وحی الهی پس از اجرای حکم سعد در این باره نازل گردید:

(وَرَدَّ اللّهُ الَّذینَ کَفَرُوا بِغَیْظِهِمْ لَمْ یَنالُوا خَیْراً وَ کَفی اللّهُ الْمُؤْمِنینَ الْقِتالَ وَ کانَ اللّهُ قَوِیّاً عَزِیزاً).(۱)

«خداوند احزاب را با دلی مملو از خشم بازگرداند، بدون اینکه بهره بگیرند و خداوند مؤمنان را از جنگ بی نیاز ساخت خداوند نیرومند و قدرتمند است».

(وَ أَنْزَلَ الَّذینَ ظاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ مِنْ صَیاصِیهِمْ وَقَذَفَ فِی قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِیقاً تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِیقاً).(۲)

«گروهی از اهل کتاب را که از مشرکان پشتیبانی کردند از دژهایشان پایین کشید ودر دل آنان رعب افکند».

(وَ أَوْرَثَکُمْ أَرْضَهُمْ وَ دِیارَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ وَ أَرْضاً لَمْ تَطَئُوها وکانَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیْء قَدِیراً).(۳)

«زمین ها وخانه هایشان را در اختیار شما گذاشت همچنین زمینی را که هرگز

۱- [۱] سوره احزاب، آیه ۲۵.

۲- [۲] سوره احزاب، آیه ۲۶.

۳- [۳] سوره احزاب، آیه ۲۷.

در آن گام ننهاده بودید وخداوند بر هرچیزی قادر وتوانا است».

به این طریق لانه های فساد که در مدینه وحومه آن قرار داشت برچیده شد ولی هنوز ریشه های قدرت یهود در سرزمین حجاز وجود داشت زیرا بزرگ ترین دژها را در سرزمین خیبر در اختیار داشتند اکنون باید دید وحی الهی در این مورد چه بیانی دارد.

د: دژ خیبر یا کانون خطر دیگر

با برچیده شدن سه کانون خطر در مدینه وحومه آن، هرچند آرامش نسبی در مدینه پدید آورده ولی کانون خطر دیگری به نام «خیبر» در شمال مدینه به قوت خود باقی بود، دژ آهنین یهودان خیبر مانع از آن بود که کسی بر آنها دست یابد وهرگز دور از ذهن نبود که قریش وغطفان که با ناکامی وتلخی متفرق شده بودند بار دیگر با تشویق وکمک مالی یهود خیبر، به منطقه بازگردند وآشوبی به راه اندازند.

صلح پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با قریش در سرزمین «حدیبیه» در سال ششم هجرت پس از پایان غائله احزاب فکر او را از جانب جنوب مطمئن ساخت از این جهت تصمیم گرفت که با یاران رزمنده وفداکار خود متوجه شمال مدینه گردد و این کانون خطر را بسان سه کانون دیگر برچیده وهمه را خلع سلاح کند، و قلعه خیبر را که در صدو نود کیلومتری مدینه قرار داشت به نقطه امنی تبدیل کند ازاین لحاظ پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) با بهره گیری از اصل «استتار» با هزار وششصد سرباز که در میان آنها دویست سواره نظام به چشم می خورد راه شمال را در پیش گرفت، و جز افراد معدودی، کسی از هدف او آگاه نبود و غالباً تصوّر می کردند که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) برای سرکوبی قبایل «غطفان» و«فزاره» که به یاری قریش در جنگ احزاب شتافته بودند راه شمال را در پیش گرفته است، وقتی به بیابان «رجیع» رسید، محور حرکت ستون را به سوی «خیبر» قرار داد، و از این طریق ارتباط این دو متحد را از هم گسست، شگفت این جا است که با اینکه محاصره خیبر بیست وپنج روز طول کشید با این حال قبایل مزبور نتوانستد متحدان خود را یاری نمایند.

وقتی پیـامبر (صـلی الله علیه وآله وسـلم) به سـرزمین خیبر نزدیـک شـد، با سوز و گـداز خاصّـی با خـدای خود چنین راز ونیاز داشت:

«اللّهمّ ربّ السَّموات ومـا اظللن، وربّ الأرضـین ومـا أقللن... نسألـک خیر هـذه القریه وخیر أهلهـا وخیر مـا فیها، ونعوذ بک من شرّها وشرّ أهلها وشرّ ما فیها».(۱)

«بار الها تویی خدای آسـمانها وآنچه زیر آنها قرار گرفته، و تویی خدای زمین وآنچه بر آن سنگینی افکنده...من از خوبی های این آبادی وخوبی های اهل آن، خوبیهای آنچه در آن هست می خواهم، واز بـدیهای آن و بدی های اهل آن وبدی آنچه که در آن قرار دارد، به تو پناه می برم».

چیزی نگـذشت که تمـام دژهای هفتگانه خیبر، شـبانه به محاصـره سـربازان اسـلام در آمـد، و تمام راههای متصل به آن تحت کنترل قرار گرفت.خیبریان به هنگام صـبح که بیرون آمدند، خود را در محاصره کامل ارتش اسلام دیدند فوراً درهای دژها را بسته و شورای نظامی تشکیل دادند ولی در پرتو عنایات الهی وجان فشانیهای سربازان اسلام ورشادتهای برون از توصیف امام امیرمؤمنان علی (علیه السـلام)پس از بیست وپنج روز نبرد تن به تن همگی تسلیم شدند، و لانه های فساد به تسخیر در آمد که تفصیل آن در تایخ اسلام وارد شده است.

وحی الهی یک بار پیش از حرکت پیامبر (صـلی الله علیه وآله وسـلم)به سوی خیبر از چنین پیروزی خبر داده، ویک بار هم در لحظه حرکت سپاهیان اسلام به سوی آن، اینک مجموع آیاتی که در آنها اشاره به چنین پیروزی شده است، نقل می کنیم:

۱ــ (فَأَنْزَلَ السَّکِینَهَ عَلَیْهِمْ وَ أَثابَهُمْ فَتْحاً قَرِیباً).(۲)

«آرامش را بر دلهای آنها مستولی ساخت وپیروزی نزدیکی به عنوان پاداش نصیب آنها فرمود».

۱- [۱] کامل ابن اثیر، ج۲، ص ۱۴۷.

۲- [۲] سوره فتح، آیه ۱۸.

۲ـ (وَ مَغانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَها وَ كانَ اللّهُ عَزِيزاً حَكِيماً).(۱)

«غنایم بسیاری به دست می آورند وخداوند عزیز وحکیم است».

۳ـ (وَعَدَكُمُ اللّهُ مَغانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَها فَعَجَّلَ لَكُمْ هذِهِ وَ كَفَّ أَيْدِيَ النّاسِ عَنْكُمْ وَ لِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَ يَهْدِيَكُمْ صِراطاً مُسْتَقِيماً) (۲).

«خداوند غنایم فراوانی به شما وعده داده است که به دست می آورید و این یکی (صلح حدیبیه) را زودتر فراهم ساخت ودست مردم (قریش) را از شما کوتاه کرد تا برای مؤمنان نشانه ای باشد وشما را به راه راست هدایت کند».

این آیات در جریان صلح حدیبیه نازل گردید ودر عین حال به مؤمنان که همراه پیامبر بودند، وبدون انجام مراسم عمره وزیارت خانه خدا، از نیمه راه بازگشتند، مژده پیروزی بر دشمنان واخذ غنایم داده است و مقصود از آن فتح، همان پیروزی بر یهود خیبر وخیبریان است.

بنابر این مقصود از «فتح قریب» در آیه همان فتح خیبر است که به فاصله دوماه در ماه نخست سال هفتم هجرت به وقوع پیوست وهمچنانکه مقصود از «غنائم کثیره» در دو آیه، غنائم خیبر است که علاوه بر تسلّط بر اراضی حاصل خیز خیبر یهود، بر ثروت کلان آنها نیز دست یافتند.

جمله (فعجلّ لکم هذه)،« این را زودتر فراهم ساخت» اشاره به صلح حدیبیه است که در کام گروهی تلخ بود در حالی که قرآن آن را یک نوع پیروزی می شمارد وپی آمدهای شیرین وزیبای آن، این حقیقت را روشن می سازد واگر صلح حدیبیه نبود، هرگز پیامبر نه موفق به اعزام سفیر به اطراف واکناف جهان می شد ونه می توانست به راحتی بر دژهای آهنین یهودان شمال چیره شود.

این بخش از آیات که نوید دهنده پیروزی نزدیک وکسب غنائم است به هنگام

۱- [۱] سوره فتح، آیه ۱۹.

۲- [۲] سوره فتح، آیه ۲۰.

بازگشت از حدیبیه فرود آمد در حالی که آیه دیگری که اکنون یادآور می شویم (ظاهراً) به هنگام حرکت سپاهیان اسلام به سوی خیبر نازل شده ودر این آیه نسبت به کسانی که بدون جهت در جهاد پیشین شرکت نکرده بودند توبیخ وارد شده از شرکت آنان در جهاد بعدی نهی شده است از آنجا که در آیات پیشین نوید غنیمت داده شده، همان گروه متخلف درخواست کردند که در این جهاد شرکت نمایند ــ البته نه برای رضایت خدا بلکه برای غنائم ــ وحی الهی پیش از درخواست آنان، تکلیف آنها را روشن ساخت وچنین نازل شد:

(سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلى مَغانِمَ لِتَأْخُذُوها ذَرُونا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلامَ اللّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونا كَذلِكُمْ قالَ اللّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنا بَلْ كانُوا لا يَفْقَهُونَ إِلاّ قَلِيلاً).(۱)

«هنگامی که شما به سوی سرزمینهایی که در آن غنایم است، حرکت کردید متخلفان از جهاد پیشین، میگویند که بگذارید ما هم از شما پیروی کنیم، آنها می خواهند سخن خدا را تغییر دهند بگو شما هرگز به دنبال ما نخواهید آمد (یا نباید به دنبال ما بیایید) خدا نیز قبلاً چنین گزارش داده است. امّا به زودی می گویند شما نسبت به ما حسد میورزید ولی آنها جز اندکی نمی فهمند».

در این آیه نکات قابل توجهی وجود دارد:

۱ــ مقصود از جمله (يُريدونَ أَنْ يبدلوا كلام اللّه)چیست؟

مقصود همان سخنی که در آیات قبل وارد شد، وغنایم آینده را فقط از آن شرکت کنندگان در صلح حدیبیه دانسته است وفرمود: (مغانم كثيره تأخذونها) آنان با اظهار شرکت در این جهاد، می خواهند دستور خدا را مبنی بر اینکه غنایم از آن شرکت کندگان است دگرگون سازند.

۱- [۱] سوره فتح، آیه ۱۵.پیرامون این آیات در «صلح حدیبیه» نیز سخن خواهیم گفت.

۲ــ جمله (قـل لن تتبعونـا) ممکن است یک خبر غیبی باشـد که متخلفان به هر علت موفق به شـرکت نخواهنـد شـد همچنانکه احتمال دارد که مقصود از آن نهی از شرکت باشد یعنی نباید شرکت نمایید.

۳ــ افراد بیچاره وقتی کیفر اعمال خود را (محرومیت از غنائم) می بینند به جای سـرزنش خود، دیگران را متهم به حسادت می کنند ومی گویند شـما مؤمنان حسود هستید که مانع از شرکت ما می باشید، در حالی که حسادت مطرح نیست، بلکه این یک نوع کیفر وعقوبت است زیرا باید حساب کسانی که تحمّل مشـقّت کرده ودر سـخت ترین لحظات فداکاری نموده اند از افراد راحت طلب جدا باشد، در این صورت معنی ندارد که این گروه رفاه طلب در این سـفر شرکت کنند وبسان زحمت کشان، در غنیمت شریک باشند.

***

در هر حال با خلع سـلاح یهودان خیبر کلیه لانه های فساد یهود در شـبه جزیره برچیـده شـد ویهودان خیبر به صورت کارگران دولت اسـلامی در آمدند وبه خاطر تخصصـی که در امور کشاورزی داشتند زمینهای خیبر به آنان واگذار شد وحاصل زمین با نسبت خاصی میان مسلمانان و آنان تقسیم می شد.

ابن هشام نقل می کند که پیامبر وصیت کرد:«لا یُترک بجزیره العرب دینان» در شبه جزیره العرب دو دین باقی نماند».(۱)

گویا روی همین اصل بود که خلیفه دوّم کلیه یهود را از سرزمین خیبر بیرون کرد وهمه را تار ومار ساخت.

تـا این جـا سـرگذشت یهودان معاصـر پیـامبر از نظر قرآن به پایان رسـید تنها سـرگذشتی که پیامبر با اهل کتاب داشت ومطرح نشد، سرگذشت«مسیحیان نجران» است که در فصول آینده مطابق سال حادثه خواهد آمد.

ص : ۳۳۴

۱- [۱] سیره ابن هشام، ج۲، ص ۳۵۳.

۲۱– غزوات پیامبر در قرآن

۱_ غزوه بدر

آیات موضوع

۱_ (کَما أَخْرَجَکَ رَبُّکَ مِنْ بَیْتِکَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّ فَرِیقاً مِنَ الْمُؤْمِنِینَ لَکارِهُونَ * یُجادِلُونَکَ فِی الْحَقِّ بَعْدَ ما تَبَیَّنَ کَأَنَّما یُساقُونَ إِلَی الْمَوْتِ وَ هُمْ یَنْظُرُونَ * وَإِذْ یَعِدُکُمُ اللّهُ إِحْدَی الطّائِفَتَیْنِ أَنَّها لَکُمْ وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَیْرَ ذاتِ الشَّوْکَهِ تَکُونُ لَکُمْ وَ یُرِیدُ اللّهُ أَنْ یُحِقَّ الْحَقَّ بِکَلِماتِهِ وَ یَقْطَعَ دابِرَ الْکافِرِینَ*لِیُحِقَّ الْحَقَّ وَ یُبْطِلَ الْباطِلَ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُجْرِمُونَ).(انفال ۵_ ۸)

۲_ (إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَهِ الدُّنْیا وَ هُمْ بِالْعُدْوَهِ الْقُصْوی وَ الرَّکْبُ أَسْفَلَ مِنْکُمْ وَ لَوْ تَواعَدْتُمْ لَاخْتَلَفْتُمْ فِی الْمِیعادِ وَ لکِن لِیقضیَ اللّهُ أَمْراً کانَ مَفْعُولاً لِیَهْلِکَ مَنْ هَلَکَ عَنْ بَیِّنَه وَ یَحْیی مَنْ حَیَّ عَنْ بَیِّنَه وَ إِنَّ اللّهَ لَسَمِیعٌ عَلِیمٌ).(انفال/۴۲)

۳_ (وَلَقَدْ نَصَرَکُمُ اللّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّهٌ فَاتَّقُوا اللّهَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ).(آل عمران/۱۲۳)

۴_ (إِذْ یُرِیکَهُمُ اللّهُ فی مَنامِکَ قَلِیلاً وَ لَوْ أَریکَهُمْ کَثِیراً لَفَشِلْتُمْ وَ لَتَنازَعْتُمْ فِی الأَمْرِ وَلکِنَّ اللّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ * وَ إِذْیُرِیکُمُـوهُم إِذَا الْتَقَیْتُمْ فِی أَعْیُنِکـمْ قَلیلاًـ وَ یُقَلِّلُکُمْ فی اَعْیُنِهِمْ لِیَقْضِیَ اللّهُ اَمراً کـانَ مَفْعولاًـ وَ اِلَی اللّهِ تُرْجَعُ الاُمورُ).(انفال/۴۴_۴۳)

۵_ (قَدْکانَ لَکُمْ آیَهٌ فِی فِئَتَیْنِ الْتَقَتا فِئَهٌ تُقاتِلُ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ اُخْری کافِرَهٌ

ص : ۳۳۵

يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأْىَ الْعينِ وَ اللّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشاءُ إِنَّ فِى ذلِكَ لَعِبْرَةً لأُوْلِى الأبْصارِ).(آل عمران/١٣)

۶ــ (إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجابَ لَكُمْ أَنّى مُمِدُّكُمْ بِأَلْف مِنَ الْمَلائِكَهِ مُرْدِفينَ).(انفال/٩)

٧ــ (إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ بِثَلاثَهِ آلاف مِنَ الْمَلائِكَهِ مُنْزِلِينَ *بَلى إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا وَ يَأْتُوكُمْ مِنْ فورِهِمْ هذا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَهِ آلاف مِنَ الْمَلائِكَهِ مُسَوِّمِينَ).(آل عمران/١٢۴ــ١٢۵)

٨ــ (وَ ما جَعَلَهُ اللّهُ إِلاّ بُشْرى وَ لِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَ مَا النَّصْرُ إِلاّ مِنْ عِنْدِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ*إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعاسَ أَمَنَهً مِنْهُ و يُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّماءِ ماءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَ يُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطانِ وَلِيَرْبِطَ عَلى قُلُوبِكُمْ وَ يُثَبِّتَ بِهِ الأَقْدامَ* إِذْ يُوحِى رَبُّكَ إِلَى الْمَلائِكَهِ أَنّى مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأُلْقى فِى قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ* ذلِكَ بِأَنَّهُمْ شاقُّوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ مَنْ يُشاقِقِ اللّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ).(انفال/١١ــ١٣)

٩ــ (وَ لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيارِهِمْ بَطَراً وَرِئاءَ النّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّهِ وَاللّهُ بِما يَعْمَلُونَ مُحيطٌ* وَ إِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ أَعْمالَهُمْ وَقالَ لاغالِبَ لَكُمُ الْيَوْمُ مِنَ النّاسِ وَإِنّى جارٌ لَكُمْ فَلَمّا تَراءَتِ الْفِئَتانِ نَكَصَ عَلى عَقِبَيْهِ وَ قالَ إِنّى بَرِىءٌ مِنْكُمْ إِنّى أَرى ما لا تَرَوْنَ إِنّى أَخافُ اللّهَ وَ اللّهُ شَدِيدُ الْعِقاب).(انفال/۴٧ــ ۴٨)

١٠ــ (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الأَنْفالِ قُلِ الأَنْفالُ للّهِ وَ الرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللّهَ وَأَصْلِحُوا ذاتَ بَيْنِكُمْ وَ أَطِيعُوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ).(انفال/١)

١١ــ(ما كانَ لِنَبِىّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرى حَتّى يُثْخِنَ فِى الأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيا وَاللّهُ يُرِيدُ الآخِرَهَ وَ اللّهُ عَزِيزٌ حَكيمٌ) (انفال/۶٧).

١٢ــ (فَإِذا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقابِ حَتّى إِذا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الوَثاقَ فَإِمّا مَنّاً بَعْدُ وَ إِمّا فِداءً)(محمد(صلى الله عليه وآله وسلم)/۴).

۱۳ــ (یـا أَیُّهَـا النَّبِیُّ قُلْ لِمَنْ فِی أَیْـدِیکَمْ مِنَ الأسْـرى إِنْ یَعْلَم اللّهُ فِی قُلُوبِکَمْ خَیراً یُؤْتِکَمْ خَیْراً مِمّا أَخِـذَ مِنْکَمْ وَ یَغْفِرْ لَکَمْ وَاللّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ* وإِنْ یُرِیدُوا خِیانَتَکَ فَقَدْ خانُوا اللّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْکَنَ مِنْهُمْ وَ اللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ) (انفال ۷۰ــ۷۱).

ترجمه آیات

۱ــ «خداونـد ترا از خـانه ات (در مـدینه) به حق به بیرون فرسـتاد در حالی که گروهی از مؤمنان آن را خوش نداشـتند(زیرا از سرانجام آن آگاه نبودند). با اینکه می دانسـتند که این فرمان خدا است با تو به مجادله برمی خاستند(وآنچنان ترس آنان را فرا گرفته بود) که گویی به سوی مرگ کشیده می شوند، وآن را با چشم خود می بینند.آنگاه که خدا (وسیله پیامبر) به شما وعده داد که با یکی از دو گروه(کاروان بازرگانی ویا گروه مسلّح) روبرو خواهیـد شد، امّا شـما دوست می داشتید که کاروان فاقد قـدرت برای شـما باشد ولی خداوند می خواهد حق را با کلمات خود تثبیت کند وریشه کافران را قطع نماید.تا حق تثبیت شود وباطل از میان برود، هرچند مجرمان خوش نداشته باشند».

۲ــ «به خـاطر آوریـد، لحظه ای را که شـما در طرف پـایین بیابـان، وکـاروان مسـلح در بخش بالاـی بیابان وکاروان بازرگانی قریش پـایین تر از شـما بـود، اگر بـا یکـدیگر وعـده می گذاشتیـد، در انجـام وعـده اختلاـف می کردیـد(یـک چنیـن تـوافق قهری)برای آن بـود که خداونـد کـاری را که می بـایست انجـام شود، تحقّق بخشـد تـا آنهـا که هلاـک می شونـد (گمراه می گردند) پس از اتمام حجّت باشد، وآنها که زنده می شوند(هدایت می یابند) از روی دلیل روشن باشد خدا شنوا وبینا است».

۳ــ «خدا شما را در سرزمین بدر کمک کرد آنگاه که خوار وذلیل بودید از مخالفت خدا بپرهیزید تا سپاسگزار باشید».

۴ــ «آنگاه که تعداد مشرکان را در خواب به تو کم نشان داد، واگر فراوان

نشان می داد مسلّماً سست می شدید، وبه نزاع برمی خاستید خداوند شما را از (دو کار) سالم نگهداشت، خداوند به آنچه در درون سینه ها است، دانا است. آنگاه که به هم رسیدید آنان را در چشم شما اندک نمود، و شمارا نیز در چشم آنان اندک، تا آن کار که مقرر گشته واقع گردد و همه کارها به خدا بر می گردد».

۵ــ «برای شما در باره دو گروه که در مقابل یکدیگر قرار گرفتند، نشانه ای است، گروهی که در راه خدا نبرد می کرد، وگروه دیگر به خدا کفر میورزید، گروه مؤمنان را با چشم خود دو برابر می دیدند، خدا هر کس را بخواهد یاری می کند در این جریان برای صاحبان بینش درس عبرتی است».

۶ــ «به خاطر بیاورید زمانی که به استغاثه برخاستید و او تقاضای کمک شما را پذیرفت وگفت شما را با یک هزار فرشته که فرشتگان دیگری را در پشت سر دارند، کمک می نماییم».

۷ــ «در آن هنگام که تو (ای پیامبر) به مؤمنان می گفتی آیا کافی نیست که پروردگارتان شما را به سه هزار فرشته که از آسمان فرو می آیند یاری کند.اگر امروز استقامت ورزید، وتقوا را پیشه خود سازید، ودشمن شکست خورده به همین زودی باز گردد(این بار) خداوند شما را با پنج هزار فرشته که نشانه های مخصوص دارند کمک می نماید».

۸ــ «خداوند نزول فرشتگان را برای شادی و اطمینان فرو فرستاد و گرنه پیروزی از جانب خدا است خداوند توانا وحکیم است.به خاطر آورید هنگامی که خواب آرامش بخشی به فرمان خدا شما را فرا گرفت، وآبی از آسمان برای شما فرو فرستاد، تا با آن شما را پاک و پلیدی شیطانی را از شما دور سازد و دلها محکم، وگامها را استوار بدارد.به یاد آورید موقعی که خدا به فرشتگان وحی کرد که افراد با ایمان را در میدان نبرد ثابت قدم بدارید به زودی در درون کافران رعب و وحشت می افکنم.این به خاطر آن است که گروه کافران با خدا و پیامبرش دشمنی ورزیدند وهر کس که با خدا و رسول او دشمنی کند،

کیفر شدید می بیند، خدا سخت کیفر است».

۹ــ «مانند کسانی نباشید که روی هواپرستی وخودنمایی از سرزمین خود بیرون آمدند، ومردم را از راه خدا باز می داشتند خدا به آنچه که عمل می کنند، آگاه است.به یاد آور هنگامی که شیطان اعمال (مشرکان قریش) را در نظر آنان جلوه داد وگفت هیچ کس بر شما پیروز نمی شود، ومن حامی ودر کنار شما هستم، وقتی دو سپاه با هم روبرو شدند (شیطان دید که مؤمنان از جانب فرشتگان حمایت می شوند) گفت من از شما بیزارم من چیزی را می بینم که شما نمی بینید من از خدا می ترسم خدا سخت کیفر است».

۱۰ــ «از تو در باره انفال سؤال می کنند بگو انفال از آن خدا ورسول او است (به کسی ارتباط ندارد) از مخالفت خدا بپرهیزید و در میان خود صلح و سازش برقرار کنید، خدا و پیامبر او را اطاعت نمایید اگر مؤمن هستید».

۱۱ــ «شأن هیچ پیامبری نیست که پیش از آنکه در زمین مستقر گردد (پیروزی کامل بر دشمن پیدا کند) اسیر گیرد، شما خواهان کالای دنیا هستید خدا خواهان آخرت (برای شما) و او قدرتمند و حکیم است».

۱۲ــ«هنگامی که با کافران (در میدان نبرد) روبرو شدید ضربات کاری بر گردن آنها وارد کنید، تا لحظه ای که استقرار یافتید وبر آنها پیروز شدید در این هنگام از کشتن آنها صرف نظر کنید، بلکه ببندید و اسیر گیرید سرانجام یا با منّت گذاری آنها را آزاد سازید و یا با اخذ مبلغی به نام «فداء» آنها را رها کنید».

۱۳ــ«ای پیامبر به اسیرانی که در دست شما هستند بگو اگر خداوند بداند که (نیت) خیری در دلهای آنها است بهتر از آنچه که از شما گرفته، به شما می دهد و شما را می بخشد خداوند آمرزنده ومهربان است.و اگر خیانت ترا بخواهند (چیز عجیبی نیست)قبلاً نیز به خدا خیانت کردند (آیین توحید را رها کرده و به آیین شرک گراییده اند) وخداوند شما را بر آنها پیروز ساخت خداوند حکیم و دانا است».

ص : ۳۳۹

تفسیر آیات

اشاره

در باره انگیزه نبردهای پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با مشرکان وبت پرستان، به صورت کلی سخن به فراوانی گفته شده وما نیز به مناسبتهایی،درباره همین موضوع، به نحو کلی سخن گفته ایم از این جهت در این بخش، هرگز در باره انگیزه های کلی جهاد رسول خدا با بت پرستان سخن نخواهیم گفت بلکه پس از اشاره به انگیزه خصوصی نبردی که مورد بحث قرآن قرار گرفته است، تنها به تبیین رخدادها و پی آمدهای آن که در قرآن به آنها تصریح ویا اشاره شده است، اکتفا خواهیم ورزید و در این فصل غزواتی رامورد بحث و تحلیل قرار می دهیم که ریشه قرآنی دارند و خواننده گرامی با خواندن این فصل می تواند به اسرار غزوات و نتایج آن از نظر قرآن آشنا شود.

غزوه بدر و انگیزه های نبرد

«بدر» نام چاهی است میان مکه ومدینه، ودر جنوب غربی مدینه در فاصله صد و شصت کیلومتری، در پایین «وادی الصفراء» قرار دارد ومنسوب به «بدر» بن یخلد بن نضربن کنانه است.

رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) در دوازدهم رمضان سال دوم هجرت،(۱) «مدینه» را برای مصادره کالاهای کاروان قریش که از شام به سوی مکّه برمی گشت، ترک گفت وپس از طیّ منازل گوناگون در سرزمین «ذفران» فرود آمد، در آنجا مطلع شد که قریش با دلاوران خود، برای نجات کاروان از مکه خارج شده واگر کمی گام به پیش نهد با کاروان دوم روبرو خواهد شد در این موقع پیامبر شورای نظامی تشکیل داد، سران مهاجران غیر از بنی هاشم از رودر روئی با گروه مسلحی که برای نجات کاروان حرکت کرده بود، کاملاً مخالف بودند، در حالی که سران انصار مانند «مقداد بن

۱- [۱] برخی مانند «ابن هشام» در سیره خود تاریخ خروج پیامبر را روز دوشنبه هشتم ماه رمضان می دانند.

عمرو» و «سعدبن معاذ» آمادگی خود را اعلام وبرای مصاف با دشمن اصرار داشتند در این موقع پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، نظر انصار را پسندید، فرمان حرکت صادر نمود و فرمود: گام به پیش نهید وبشارت دهید خدا به من نوید داده که با یکی از این دو گروه روبرو خواهید شد، تو گویی از همین نقطه قتلگاه دشمن را مشاهده می کنم.

آیات مربوط به عزوه «بدر» در سوره انفال وارد شده وما به گونه ای به شرح مجموع آیات مربوط به غزوه بدر با اشاره نکات وارد در آن،می پردازیم.

وحشت گروهی از مقابله با دشمن

از دو آیه یاد شده در زیر کاملاً استفاده می شود که گروهی از مسلمانان، از نبرد با کاروان مسلح خائف بودند وآنچنان ترس ووحشت آنان را فرا گرفته بود که گویی به سوی مرگ گام برمی دارند واگر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)در این نبرد نظریه انصار را مقدّم داشت، در حقیقت نظریه اکثریت را برگزید، چنانکه می فرماید:

(کَما أَخْرَجَکَ رَبُّکَ مِنْ بَیْتِکَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّ فَرِیقاً مِنَ الْمُؤْمِنِینَ لَکارِهُونَ). (۱)

«خداوند تو را از خانه ات (در مدینه) به حق به بیرون فرستاد در حالی که گروهی از مؤمنان آن را خوش نداشتند(زیرا از سرانجام آن آگاه نبودند)».

(یُجادِلُونَکَ فِی الْحَقِّ بَعْدَ ما تَبَیَّنَ کَأَنَّما یُساقُونَ إِلَی الْمَوْتِ وَ هُمْ یَنْظُرُونَ).(۲)

«با اینکه می دانستند که این فرمان خدا است با تو به مجادله برمی خاستند(وآنچنان ترس آنان را فرا گرفته بود) که گویی به سوی مرگ کشیده می شوند و آن را با چشم خود می بینند».

۱- [۱] سوره انفال، آیه ۵.

۲- [۲] سوره انفال، آیه ۶.

مقصود از مجادله در نیمه راه(يُجادِلُونَكَ فى الحَقِّ) یا کراهت از نبرد (كَأَنَّما يُساقُونَ إِلَى الْمَوتِ) می توانـد همان گفتگوهایی باشد که در سرزمین «ذفران» در شورای نظامی رخ داد، همچنانکه می تواند بر موارد وسیعتری ناظر باشد.

اگر بـا مراجعه به تاریخ(۱)، گروه مخـالف شـناسایی شونـد، مقـام وموقعیت آنـان از نظر قرآن با توجه به مضـمون این دو آیه کاملًا روشن می گردد.

رویارویی با یکی از دو گروه

هنگامی که پیامبر گرامی (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمان حرکت صادر کرد، فرمود:

«احدى الطائفتين لكم إمّا العير وإمّا النفير = شـما در این مسیر با یکی از دو گروه روبرو می شوید یا با کاروان«عیر» ویا با لشگر (نفیر)».

در این موقع گروهی علاقمند بودند که با کاروان بازرگانی قریش روبرو شوند زیرا گذشـته بر اینکه از نظر نیروی رزمی بسیار نـاتوان بودنـد، در این رودر رویی، غنایم فراوانی نصـیب ارتش اسـلام می شـد امّا یک چنین انـدیشه از آن همگان نبود، بلکه گروه خاصـی چنین آرزویی داشـتند و آنان نیز از آثار سازنده نبرد «بدر» که جای پای مسـلمانان را در سرزمین مدینه محکم و استوار می ساخت، ناآگاه بودند.

قرآن از طرز تفکر چنین گروهی خبر می دهـد ویاد آور می شود که آنان خواهان دنیا و خـداخواهان برپایی حق، وقطع ریشـه کافران است وهـدف این گروه در تلاقی با کاروان بازرگانی تحقّق می پـذیرد در حالی که نتیجه دوّم در گرو مصاف با گروه مسلح و از پای در آوردن آنان می باشد چنانکه می فرماید:

(وَإِذْ يَعِـدُكُمُ اللّهُ إِحْـدَى الطّائِفَتَيْنِ أَنَّها لَكُمْ وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذاتِ الشَّوْكَهِ تَكُونُ لَكُمْ وَ يُرِيـدُ اللّهُ أنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِماتِهِ وَ يَقْطَعَ دابِرَ الْكافِرِينَ).(۲)

ص : ۳۴۲

۱- [۱] به مغازی واقدی، ج۱، ص ۲۴۸ و سیره حلبی، ج۲، ص ۱۶۰مراجعه فرمایید.

۲- [۲] سوره انفال، آیه ۷.

«آنگاه که خدا (وسیله پیامبر) به شما وعده داد که با یکی از دو گروه(کاروان بازرگانی ویا گروه مسلّح) روبرو خواهید شد، امّا شما دوست می داشتید که کاروان فاقد قدرت برای شما باشد ولی خداوند می خواهد حق را با کلمات خود تثبیت کند وریشه کافران را قطع نماید».

(لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَ يُبْطِلَ الْباطِلَ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ).(۱)

«تا حق تثبیت شود وباطل از میان برود، هرچند مجرمان خوش نداشته باشند».

تقابل دو جمله، یعنی:(تَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ): «خواهان رویارویی با کاروان فاقد قدرت نظامی هستند» و (وَيُرِيدُ اللّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ): «خدا خواهان تثبیت حق است»، به روشنی یک درس کلی به مسلمانان جهان می دهد و آن اینکه رفاه طلبی و گردآوری اموال و سرگرمی به امور دنیوی، درست نقطه مقابل هدف الهی است که می خواهد حق را در جهان تثبیت وباطل را ریشه کن سازد و این هدف الهی جز از طریق رنج وریارویی با دشمن در میدان نبرد، امکان پذیر نیست.

سرانجام اراده الهی تحقّق پذیرفت و کاروان بازرگانی قریش پس از آگاهی از اینکه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با یاران خود در سرزمین بدر فرود آمده است مسیر کاروان را دگرگون کرد ودو منزل را یکی کرد و از قلمرو نفوذ یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، خارج شد، وبه کاروان قریش که برای نجات آنان آمده بودند، پیام داد که هرچه زودتر به مکه بازگردند وکار «محمّد» را به عرب واگذار کنند.

ولی ابوجهل که رهبری کاروان مسلّح را برعهده داشت بر خلاف نظر ابوسفیان تأکید کرد که باید به سوی «بدر» برویم وقدرت و توانایی خود را به نمایش بگذاریم(۲) از این جهت با یک خیزش دست جمعی از نقطه ای که بودند برای رویاروئی با یاران

۱- [۱] سوره انفال، آیه۸.

۲- [۲] سیره ابن هشام، ج۱، ص ۲۱۹.

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) حرکت کردنـد، وبه خاطر ریزش باران شدیـد درحاشـیه بیابان پشت تپه ای فرود آمدنـد، و مسلمانان پس از تصمیم در شورای نظامی به پیشروی در حاشیه همان بیابان، در این سوی تپه، پیاده شدند، و تنها مانع از دید دشمن همان تپه بود، قرآن در سوره انفال نقطه فرود هر سه کاروان را ترسیم می کند و نکاتی را یادآور می شود و می فرماید:

(إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُـدْوَهِ الـدُّنْیا وَ هُمْ بِالْعُـدْوَهِ الْقُصْوی وَ الرَّکْبُ أَسْـفَلَ مِنْکُمْ وَ لَوْ تَواعَدْتُمْ لاَخْتَلَفْتُمْ فِی الْمِیعادِ وَ لکِن لِیَقْضِیَ اللّهُ أَمْراً کانَ مَفْعُولاً لِیَهْلِکَ مَنْ هَلَکَ عَنْ بَیِّنَه وَ یَحْیی مَنْ حَیَّ عَنْ بَیِّنَه وَ إِنَّ اللّهَ لَسَمِیعٌ عَلِیمٌ).(۱)

«به خـاطر آوریـد، لحظه ای را که شـما در طرف پـایین بیابان، وکاروان مسـلح در بخش بالای بیابان وکاروان بازرگانی قریش پایین تر از شـما بود، اگر با یکـدیگر وعـده می گذاشتید، در انجام وعده اختلاف می کردید(یک چنین توافق قهری)برای آن بود که خداونـد کاری را که می بایست انجام شود، تحقّق بخشـد تا آنها که هلاک می شوند (گمراه می گردند) پس از اتمام حجّت باشد، و آنها که زنده می شوند(هدایت می یابند) از روی دلیل روشن باشد خدا شنوا وبینا است».

دقّت در الفـاظ آیه موقعیت نظامی هر دو گروه را ترسـیم می کنـد اینک بیان این قسـمت:«عـدو» در لغت عرب به معنی تجاوز است وعرب به حاشیه بیابان از آن نظر «عدو» می گوید که از نیمه آن تجاوز می کند، ودر گوشه ای از آن قرار می گیرد، آیه حاکی است که هر دو گروه در حاشـیه بیابان فرود آمده بودند، چیزی که هست«مشـرکان» در نقطه بلندتر فرود آمده، سپاهیان اسـلام در قسـمت پایین بیابان قرار گرفته بودنـد از این جهت قرآن در تبیین این دو موقعیت می فرماید:(إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَهِ الدُّنیا): «شـما در حاشیه پایین» و(وَ هُمْ بِالْعُدْوَهِ الْقُصْوی):«آنها در ناحیه بالای بیابان» و این خود یک نوع امتیازی برای دشمن محسوب می شد زیرا علاوه بر اینکه لشگرگاه مسلمانان را در چشم انداز خود داشتند مسئله هجوم را بر

۱- [۱] سوره انفال، آیه ۴۲.

آنان آسان وبر مسلمانان مشکل می ساخت.

ولی کاروان بازرگانی در نقطه پایین تر ازمحل تجمع مسلمانان قرار داشت. وقتی ابوسفیان از تعقیب مسلمانان آگاه شد با تغییر مسیر، از بیراهه از کنار دریای احمر خود را به مکه رسانید و از چنگ مسلمانان بیرون رفت چنانکه می فرماید: (وَ الرَّکْبُ أَسْفَلَ مِنْکُمْ).

نکته دیگری که آیه متذکر است این است که اگر مسلمانان از برتری دشمن آگاه می شدند در مسئله رویارویی وحدت نظر پیدا نمی کردند برخی طرفدار پیشروی وبرخی دیگر از انصراف وعقب نشینی سخن می گفتند چنانکه می فرماید:

(وَلَوْ تَواعَدتُمْ لاخْتَلَفْتُمْ فِی الْمِیعادِ):«اگر با یکدیگر وعده می کردید که در نبرد حاضر شوید در عمل به آن اختلاف می کردید».

از آنجا که مشیّت الهی بر این تعلّق گرفته بود که این نبرد صورت پذیرد وپیروزی چشم گیری نصیب مسلمانان گردد، آنها را در برابر عمل انجام شده قرار داد تا کاری که باید انجام گیرد، تحقّق پذیرد، چنانکه می فرماید:(وَلکِنْ لِیَقْضِیَ اللّهُ أَمْراً کانَ مَفْعُولاً).

علّت اینکه مشیّت الهی بر چنین نبردی که نتیجه آن، پیروزی توحید بر شرک بود، تعلّق گرفته بود این است که این نبرد، مایه شناسایی حق از باطل بود زیرا پیروزی گروهی که از نظر نفرات وساز وبرگ نظامی نسبت به دشمن در شرایط بسیار نامتعادل قرار داشتند و تنها سلاح برنده آنان ایمان به خدا وعشق به لقاء اللّه، و شهادت در راه حق بود، حجّت را بر گمراهان تمام می نمود چنانکه می فرماید:

(لیهلک من هلک عن بیّنه ویحیی من حیَّ عَن بیّنه).

رویارویی دو سپاه نامتعادل

بامداد روز هفدهم رمضان سال دوّم هجرت، کاروان مسلّح قریش از پشت تپه

به دشت بـدر سـرازیر شـد. وقتی چشم پیامبر به قریش افتاد رو به آسـمان کرد وگفت خدایا قریش با کبر واعجاب به جنگ تو وتکذیب پیامبرت، برخاسته است پروردگارا! کمکی را که به من وعده فرموده ای محقّق نما، وآنان را امروز نابود بفرما.(۱)؛

امدادهای غیبی در غزوه بدر

آیاتی که در مورد «نبرد بدر» در سوره های آل عمران وانفال وارد شده، به یک رشته «امدادهایی» اشاره می نمایند که پیروزی در پرتو این الطـاف الهی و کمـک هـای غیبی بوده است ودر مجموع به هشت نوع امـداد غیبی اشاره شـده است و اگر «نصـر» الهی در کار نبود، چنین پیروزی نصیب مسلمانان نمی شد چنانکه می فرماید:

(وَلَقَدْ نَصَرَکُمُ اللّهُ بِبَدْر وَأَنْتُمْ أَذِلَّهٌ فَاتَّقُوا اللّهَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرونَ).(۲)

«خدا شما را در سرزمین بدر کمک کرد آنگاه که خوار وذلیل بودید از مخالفت خدا بپرهیزید تا سپاسگزار باشید».

ذلّتی که در این آیه وارد شده است منافات با آن عزّتی که قرآن آن را از آن مؤمنان می داند، ندارد آنجا که می فرماید:

(وَ للّهِ العِزَّهُ وَ لِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنینَ وَ لکِنَّ الْمُنافِقینَ لا یَعْلَمُونَ).(۳)

«عزّت از آن خدا ورسول او ومؤمنان است ولی منافقان نمی دانند».

زیرا ذلّت در آیه نـاظر به ذلّت منهای عنایات الهی است، و عزّت در آیه دوّم ناظر به عزّت در پرتو الطاف او است واین دو نوع ذلّت وعزّت با هم منافاتی ندارند، وهیچ انسانی بدون تمسّک به عزّت خدایی عزیز و گرامی نیست.

۱- [۱] بحارالأنوار، ج۱۹، ص ۲۲۱.

۲- [۲] سوره آل عمران،آیه ۱۲۳.

۳- [۳] سوره منافقون، آیه ۸.

بیان امدادهای غیبی

۱_ تعداد دشمن در خواب به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)کم نشان داده شد

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پیش از رویارویی با دشمن، آنان را در رؤیا دید، و خدا آنها را کمتر از آنچه بودند، به او نشان داد، و اگر فراوان نشان می داد، دو اشکال پیش می آمده که آیه متذکر آنها است:

(إِذْ يُرِيْكَهُمُ اللّهُ فى مَنامِكَ قَلِيلاً وَ لَوْ أَريكَهُمْ كَثِيراً لَفَشِلْتُمْ وَ لَتَنازَعْتُمْ فِى الأَمْرِ وَلكِنَّ اللّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ).(۱)

«آنگاه که تعداد مشرکان را در خواب به تو کم نشان داد، و اگر فراوان نشان می داد مسلّماً سست می شدید، و به نزاع برمی خاستید خداوند شما را از (دو کار) سالم نگهداشت، خداوند به آنچه در درون سینه ها است، دانا است».

درآیه یاد شده به این دو کاری که خدا در پرتو کم نشان دادن تعداد دشمنان، مسلمانان را از آن مصون داشت عبارت است:

الف: «لفشلتم= سست می شدید».

ب: «ولتنازعتم= در شروع نبرد به اختلاف برمی خاستید».

برای جلوگیری از این دو حادثه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)آنان را در رؤیا کمتر از آنچه بودند دید.

نکته جالب توجه این است که سستی و اختلاف و دو دستگی را به مسلمانان نسبت می دهد و این هم می رساند که تقلیل جمعیت وتکثیر مشرکان، در شخص پیامبر مؤثر نبود ولی از آنجا که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)خواب خود را به یاران خویش نقل می کرد، اگر آنان را فراوان می دید و آنها را در جریان امر قرار می داد، طبعاً سستی در نبرد، واختلاف در اقدام به جنگ، رخ می داد.

۱- [۱] سوره انفال، آیه ۴۳.

به خاطر همین نکته در جمله شرطیه (وَ لَوْ أَریکَهُمْ)پیامبر را مورد خطاب قرار می دهد و در جمله جزائیه (لفشلتم ولتنازعتم) خطاب را متوجه مسلمانان می سازد، تا روشن شود که کم نشان دادن دشمن در خواب پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به منظور جلوگیری از سستی و اختلاف مسلمانان بود، و هیچ ارتباطی به پیامبر نداشت.

۲ـ در نخستین برخورد هر دو گروه را به یکدیگر کمتر نشان داد

امداد غیبی دوّم این بود که در نخستین برخورد ورویارویی، افراد مشرک را کمتر از آنچه بودند، نشان مسلمانان داد، نه تنها آنان را کمتر نشان داد، حتی تعداد مسلمانان را نیز کمتر از آنچه بودند، به دشمن نشان داد، تا آنجا که ابوجهل گفت:«إنّما أصحاب محمّد أکله جزور = یاران محمّد به اندازه یک خوراک شترند».(۱)

نکته هر دو تقلیل روشن است: کافران راکمتر نشان داد، تا در مسلمانان ایجاد رعب ووحشت نکند، مسلمانان را برای مشرکان کمتر نشان داد تا جنگ با آنان را جدّی نگیرند، وبر آمادگی خود نیفزایند، و از اقدام به نبردی که سرانجام آن شکست آنها بود منصرف نشوند، و در آیه ای به این دو تقلیل، در نخستین تلاقی در میدان نبرد در جمله های یاد شده در زیر اشاره می کند ومی فرماید:

(وَ إِذْیُریکُمُوهُم إِذَا الْتَقَیْتُمْ فِی أَعْیُنِکم قَلیلًا): «آنها را در نخستین برخورد برای شما کم نشان داد».

(وَیُقَلِّلُکُم فی أعْیُنِهِمْ): آنگاه که شما هارا در نخستین برخورد در دیدگان آنها کم نشان می داد چرا (لِیَقْضِیَ اللّهُ اَمْراً کانَ مَفْعولًا)برای این بود که مشیت الهی بر این تعلّق گرفته بود که این نبرد تحقّق پذیرد، کافران منکوب شوند، و راه طبیعی تحقّق آن، این بود که تعداد افراد طرفین برای هم پوشیده شوند، و در غیر این

۱- [۱] سوره انفال، آیه ۴۴.

صورت یک یا هر دو طرف، از نبرد منصرف شده و قضاء الهی تحقّق نمی پذیرفت.

۳_ در اثناء نبرد، مسلمانان را دو برابر نشان داد

جنگ تن به تن، و دسته جمعی آغاز گردید و مسلمانان در پرتو امدادهای غیبی و قدرت ایمانی ضربات کوبنده ای را بر دشمن وارد آوردند، رعب و وحشت سراسر لشگر دشمن را فرا گرفت، در این موقع لازم بود مسلمانان مشمول الطاف دیگری از طرف خدا شوند، وآن اینکه دشمن تصور کند که لشگر اسلام فزونی یافته و دو برابر شده اند، تا از این طریق ضربه محکمتری بر روحیه آنان وارد گردد، و خود را ببازند، وبا دادن کشته و اسیر، به فکر عقب نشینی باشند، چنانکه می فرماید:

(قَدْكانَ لَكُمْ آيَةٌ فِی فِئَتَيْنِ الْتَقَتا فِئَةٌ تُقاتِلُ فِی سَبِيلِ اللّهِ وَ اُخْرى كافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأْىَ الْعينِ وَ اللّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشاءُ إِنَّ فِی ذلِکَ لَعِبْرَةً لأُوْلِی الأبْصارِ).(۱)

«برای شما در باره دو گروه که در مقابل یکدیگر قرار گرفتند، نشانه ای است، گروهی که در راه خدا نبرد می کرد، وگروه دیگر به خدا کفر میورزید، گروه مؤمنان را با چشم خود دو برابر می دیدند، خدا هر کس را بخواهد یاری می کند در این جریان برای صاحبان بینش درس عبرتی است».

به این نوع امداد غیبی با جمله (وَ أُخْرى كافِرَةٌ يَرَونَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأْىَ الْعينِ) اشاره می کند.

۴_ استغاثه ونزول فرشتگان

چهارمین نصرت غیبی در جنگ بدر این بود که مسلمانان از شدّت وحشت

۱- [۱] سوره آل عمران، آیه ۱۳.

واضطراب دست به استغاثه بلند کرده وپیامبر با آنان هم صدا شد و از خدا نصرت ویاری طلبیدند ودر تاریخ وارد شده است که پیامبر چنین گفت:

«اللّهمّ أنجز لی ما وعدتنی اللّهمّ إن تُهلَك هـذه العِصابهُ لا تُعبَدْ فی الأرض= خدایا وعده ای که به من داده ای تحقّق بخش، اگر این گروه مؤمن نابود شوند در روی زمین کسی تو را پرستش نمی کند».

این استغاثه به اندازه ای طول کشید که عبا از دوش پیامبر افتاد، ودر این هنگام وحی الهی رسید که من شما را با هزار فرشته که فرشتگان دیگری را به دنبال دارند کمک می کنم واین نوید در آیه یاد شده در زیر آمده است:

(إِذْ تَسْتَغِیثُونَ رَبَّکُم فَاسْتَجابَ لَکُمْ أَنِّی مُمِدُّکُمْ بِأَلْف مِنَ الْمَلائِکَهِ مُرْدِفینَ).(۱)

«به خاطر بیاورید زمانی که به استغاثه برخاستید و او تقاضای کمک شما را پذیرفت وگفت شما را با یک هزار فرشته که فرشتگان دیگری را در پشت سر دارند، کمک می نماییم».

آمار فرشتگان در این آیه با رقم هزار، بیان شده در حالی که در سوره آل عمران از سه هزار، وپنج هزار فرشته سخن به میان آمده است چنانکه می فرماید:

(إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنینَ أَلَنْ یَکْفِیَکُمْ أَنْ یُمِدَّکُمْ رَبُّکُمْ بِثَلاثَهِ آلاف مِنَ الْمَلائِکَهِ مُنْزَلِینَ).(۲)

«در آن هنگام که تو (ای پیامبر) به مؤمنان می گفتی آیا کافی نیست که پروردگارتان شما را به سه هزار فرشته که از آسمان فرو می آیند یاری کند».

(بَلی إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا وَ یَأْتُوکُمْ مِنْ فَورِهِمْ هذا یُمْدِدْکُمْ رَبُّکُمْ بِخَمْسَهِ آلاف

ص : ۳۵۰

۱- [۱] سوره انفال، آیه ۹.

۲- [۲] سوره آل عمران، آیه ۱۲۴.

مِنَ الْمَلائِکَهِ مُسَوِّمِینَ).(۱)

«اگر امروز استقامت ورزید، وتقوا را پیشه خود سازید، ودشمن شکست خورده به همین زودی باز گردد(این بار) خداوند شما را با پنج هزار فرشته که نشانه های مخصوص دارند کمک می نماید».

در آیه سوره انفال که از هزار فرشته سخن به میان آمده، هزار فرشته را با لفظ «مردفین» توصیف می کند ومی فرماید:(بِأَلْف مِنَ الْمَلائِکَهِ مُرْدِفِینَ) در حالی که در سوره آل عمران که از سه هزار فرشته سخن می گوید آنان را با لفظ «منزلین» معرفی می کند ومی فرماید:(بِثَلاثَهِ آلاف مِنَ الْمَلائِکَهِ مُنْزَلین) دقت در مفهوم این دو لفظ «مردفین » و «منزلین» اختلاف ظاهر را برطرف می کند زیرا لفظ مردفین از ماده «ردف» گرفته شده است ومفرد آن «مردف»(۲). به معنی «پشت سر قرار دهنده» است در این صورت معنی آیه این است که این هزار فرشته، فرشتگان دیگر را نیز در پشت سر قرار می دهند که با توجه به نکته مفاد آیه آل عمران که شمار مجموع فرشتگان را سه هزار معرفی می کند روشن می گردد وباید گفت فرشتگانی که در پشت سر قرار داشتند دو هزار نفر بودند.

راغب در مفردات خود در ماده «ردف» به روشنی به این نکته تذکر می دهد ومی گوید: «مردفین ملائکه اخری»، فرشتگان دیگر را نیز در پشت سر دارند.

در اینجا احتمال دیگری نیز هست که می تواند، رافع اختلاف ظاهری باشد و آن اینکه: آنجا که آیه از رقم سه هزار سخن می گوید مربوط به گفتگوی پیامبر با مسلمانان است ومی فرماید:(إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنینَ أَلَنْ یَکْفیکُمْ أَنْ یُمِدَّکُمْ رَبُّکُمْ بِثَلاثَهِ آلاف مِنَ الْمَلائِکَهِ مُنْزَلینَ):« به یاد آور وقتی که به مؤمنان می گفتی آیا برای شما کافی نیست که خدایتان شماها را با سه هزار فرشته فرود آمده از آسمان کمک کند».

۱- [۱] سوره آل عمران، آیه ۱۲۵.

۲- [۲] مفردات راغب، ماده ردف.

در این جا پیامبر به مردم چنین می گوید: که اگر سه هزار فرشته به کمک شما بشتابد برای شما کافی نیست؟

ولی آنجا که در باره هزار فرشته سخن می گوید مربوط به سخن خدا است و اینکه خدا دعای پیامبر را اجابت نمود و یک هزار فرشته فرو فرستاد یعنی از آن مقدار درخواست، به هزار فرشته اکتفاء شد که گویی دو قسمت دیگر مورد نیاز نبوده است یا در انتظار فرمان خدا به سر می بردند.

ولی آمار پنج هزار، مربوط به جنگ بدر نیست، بلکه نویدی است از پیامبر که اگر تقوا و بردباری را پیشه خود سازید، ودشمن نیز همین الآن بازگردد خدا با پنج هزار فرشته شما را کمک می کند.

نیروهای امدادگر، وارد کارزار نشدند

قرآن در دو سوره یادآور می شود که نزول فرشتگان فقط برای بشارت واطمینان خاطر مؤمنان بود، وفتح و غلبه از آن خدا است چنانکه می فرماید:

(وَ ما جَعَلَهُ اللّهُ إِلاّ بُشْری وَ لِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُکُمْ وَ مَا النَّصْرُ إِلاّ مِنْ عِنْدِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ) (۱).

«خداوند نزول فرشتگان را برای شادی و اطمینان فرو فرستاد و گرنه پیروزی از جانب خدا است خداوند توانا وحکیم است».

وقریب به همین مضمون در سوره آل عمران آیه ۱۲۶ وارد شده است.

۵_ خوابی آرامش بخش مسلمانان را فرا گرفت

امداد غیبی دیگری که در شبِ روز بدر مؤمنان را یاری کرد خواب آرامش

۱- [۱] سوره انفال، آیه ۱۰.

بخشی بود که به صورت پرده ای بر روی آنها افتاد و آنان را فرا گرفت واین خواب نعمتی بود که برای آنها فرود آمد، و به آنان نیرو بخشید، به گونه ای نبود که موجب غافلگیری آنها گردد.

۶_ باران رحمت فرو ریخت

در همان شب باران فرو ریخت و فوایدی در بر داشت:

۱_ مسلمانان خود را با آب باران شستند.

۲_ پلیدی شیطانی (جنابت) را از خود دور ساختند یعنی غسل کردند.

۳_ ریزش رحمت دلها را محکم ساخت.

۴_ زمین شن زار که پای آنان در آن فرو می رفت وکاملاً لغزنده بود، وسیله ریزش باران کمی سفت شد و گامهای آنها را استوار ساخت.

در آیه یاد شده در زیر، به هر دو نعمت (خواب و نزول باران) با نتایج مفید و سودمندی که داشته اشاره می کند ومی فرماید:

(إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعاسَ أَمَنَةً مِنْهُ و يُنَزِّلُ عَلَيْكُم مِنَ السَّماءِ ماءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَ يُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيطانِ وَلِيَرْبِطَ عَلى قُلُوبِكُمْ وَ يُثَبِّتَ بِهِ الأَقْدامَ).(۱)

«به خاطر آورید هنگامی که خواب آرامش بخشی به فرمان خدا شما را فرا گرفت، وآبی از آسمان برای شما فرو فرستاد، تا با آن شما را پاک و پلیدی شیطانی را از شما دور سازد و دلها محکم، وگامها را استوار بدارد».

جمله (إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعاسَ أَمَنَةً مِنْهُ) اشاره به امداد غیبی پنجم است همچنانکه جمله (و يُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّماءِ ماءً) اشاره به امداد غیبی ششم می باشد، آنگاه برای ریزش باران نتایج درخشان چهارگانه ای را یادآور می شود که به

۱- [۱] سوره انفال، آیه ۱۱.

آنها اشاره می کنیم:

الف: (لیطهّرکم):« مایه پاکیزگی». ب: (ویذهب عنکم رجز الشیطان):«پلیدی شیطان را دور کند». ج: (ولیربط علی قلوبکم) به دلها اطمینان بخشد» د: (ویثبت به الأقدام): «گامها را استوار سازد».

۷_ فرمان به فرشتگان که مؤمنان را ثابت قدم بدارند

هفتمین امداد غیبی در نبرد بدر این بود که خدا به فرشـتگان فرمان داد که افراد با ایمان را ثابت قدم بدارند وشاید مقصود این است که از لغزش و افتـادن به زمین حفـظ نماینـد، ویـا روحیه آنان را تقویت کننـد، و آیه مربوط به این قسـمت را در قسـمت هشتم می خوانید.

۸_ وحشت در دل دشمن افکندند

دشـمنی که از نظر نفرات سه برابر سـپاه اسـلام و تـا دنـدان مسـلّح بود، آنچنان مرعوب سـپاه اسـلام شـد که از شـدّت ترس به یکدیگر گفتند: یثربیان مرگ را با خود از مدینه برای ما سوغات آورده اند.

قرآن در آیه یاد شده به این امداد و امداد پیشین اشاره می کند ومی فرماید:

(إِذْ یُوحِی رَبُّکَ إِلَی الْمَلائِکَهِ أَنِّی مَعَکُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِینَ آمَنُوا سَأُلْقی

فِی قُلُوبِ الَّذِینَ کَفَرُوا الرُّعْبَ) (۱).

«به یاد آورید موقعی که خدا به فرشتگان وحی کرد که افراد با ایمان را در میدان نبرد ثابت قدم بدارید به زودی در درون کافران رعب و وحشت می افکنم».

به امداد هفتم با جمله (فَثَبِّتُوا الّذین آمنوا) و به امداد هشتم با جمله(سَأُلْقی فی قُلوبِ الّذینَ کَفَرُوا الرُّعب)اشاره نموده است.

در پایان همان آیه، آنها را به یک عملیات نظامی خاصی در میدان نبرد، توجه می دهد، ومی گوید وقت خود را تلف نکنید، پیوسته بر آن باشید که ضربه های کاری بزنید، مانند ضربه بر سر و مغز یا ضربه بر دست وپا، که دیگر قادر به حمله نباشند چنانکه می فرماید:

(فاضْرِبُوا فَوق الأعناق):«ضربه را بر بالاتر از گردن وارد سازید».

(فاضْربُوا بِهِمْ کلّ بَنان):«بر دست وپای آنها ضربه وارد آورید».

در پرتو این عنایات غیبی، جنگ در همان نیم روز نخست به نفع اسلام و مسلمانان پایان یافت.هفتاد مشرک به هلاکت رسید و هفتاد نفر به اسارت در آمد، و باقیمانده سپاه شرک مفتضحانه پا به فرار نهاده و به مکّه گریختند.

وحی الهی می گوید کافران مستحقّ چنین ضربه های کاری بودند زیرا سالیان درازی با خدا و پیامبر او به مخالفت برخاستند چنانکه می فرماید:

(ذلِکَ بِأَنَّهُمْ شاقُّوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ مَنْ یُشاقِقِ اللّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللّهَ شَدِیدُ الْعِقابِ).(۲)

«این به خاطر آن است که گروه کافران با خدا و پیامبرش دشمنی ورزیدند وهر کس که با خدا و رسول او دشمنی کند، کیفر شدید می بیند، خدا سخت کیفر است».

ودر آیه ای وضع مشرکان قریش را چنین تشریح می کند:

(وَ لا تَکُونُوا کَالَّذینَ خَرَجُوا مِنْ دِیارِهِمْ بَطَراً وَرِئاءَ النّاسِ وَیَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللّهِ وَاللّهُ بِما یَعْمَلُونَ مُحیطٌ).(۳)

۱- [۱] سوره انفال، آیه ۱۲.

۲- [۲] سوره انفال، آیه ۱۳.

۳- [۳] سوره انفال، آیه ۴۷.

«مانند کسانی نباشید که روی هواپرستی وخودنمایی از سرزمین خود بیرون آمدند، ومردم را از راه خدا باز می داشتند خدا به آنچه که عمل می کنند، آگاه است».

شاید مفاد آیه اشاره به گفتار ابوجهل است که: «ما باید به سرزمین بدر برویم در آنجا نبرد کنیم دشمن را شکست دهیم و شراب بخوریم، رامشگران برای ما بخوانند صدای قدرت ما جهان را فرا گیرد».

وسوسه و یا تجسّم شیطان در روز بدر

اگر مردان الهی مورد عنایت امدادهای غیبی هستند، مردان هوسران نیز مورد حمایت شیطان و شیطان صفتان می باشند، در روز «بدر» وسوسه های شیطانی و اغوای آنها سبب شد که نبرد با پیامبر در نظر آنان خوب و زیبا جلوه کند و شیطان به آنان وعده حمایت وکمک داد، وحی الهی آن منظره را چنین نقل می کند:

(وَ إِذْ زَيّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ أَعْمالَهُمْ وَقالَ لاغالِبَ لَكُمُ الْيَوْمُ مِنَ النّاسِ وَإِنّى جارٌ لَكُمْ فَلَمّا تَراءَتِ الْفِئَتانِ نَكَصَ عَلى عَقِبَيْهِ وَ قالَ إِنّى بَرِىءٌ مِنْكُمْ إِنّى أَرى ما لا تَرَوْنَ إِنّى أَخافُ اللّهَ وَ اللّهُ شَدِيدُ الْعِقاب).(۱)

«به یاد آور هنگامی که شیطان اعمال (مشرکان قریش) را در نظر آنان زیبا جلوه داد وگفت هیچ کس بر شما پیروز نمی شود، ومن حامی ودر کنار شما هستم، وقتی دو سپاه با هم روبرو شدند (شیطان دید که مؤمنان از جانب فرشتگان حمایت می شوند) گفت من از شما بیزارم من چیزی را می بینم که شما نمی بینید من از خدا می ترسم خدا سخت کیفر است».

اکنون باید دید چگونه شیطان، اعمال زشت آنان را زیبا جلوه داد و این کار ممکن است به یکی از دو صورت انجام گیرد:

۱- [۱] سوره انفال، آیه ۴۸.

الف: گرایش های نفسانی آنان را از طریق وسوسه در قلوب، تحریک کند وعمل ناپسند را در نظر آنان زیبا جلوه دهد.

ب: به صورت انسان آشنایی مجسّم گردد وعده حمایت دهد و ظاهر آیه با معنی دوّم بیشتر تطبیق می کند.

اکنون باید دید چرا شیطان از مشرکان جدا شد و برای جدایی خویش دو دلیل یادآور شد.

۱ــ (إِنّی أَری ما لا تَرون): «من چیزی را می بینم که شما نمی بینید» مقصود فرشتگان است که به حمایت مؤمنان آمده بودند.

۲ــ (إِنّی أَخاف اللّه واللّهُ شدیدُ العقاب): «من از خدا می ترسم او سخت کیفر است».

در اینجا توجه به یک نکته لازم است و آن اینکه در انقلابهای حق، خدا و فرشتگان آسمانها، انسانهای محق را یاری می کنند، در حالی که در شورشهای باطل، شیطان و شیطان صفتان به شورشیان وعده کمک می دهند و در لحظات حسّاس آنها را رها کرده وحساب خود را از آنان جدا می سازند.

اختلاف در تقسیم غنایم

آتش جنگ «بدر» درنیمه اوّل روز، به خاموشی گرایید و آتش افروزان جنگ با دادن هفتاد کشته و هفتاد اسیر وبه جای گذاردن غنایم انبوهی پا به فرار گذاردند و منطقه را ترک کردند و پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) در نیمه دوّم روز به گردآوری اجساد شهدای بدر که چهارده نفر بودند، پرداخت، وهمه را در نقطه ای به خاک سپرد و سپس نماز عصر را به جای آورد.

شایسته تسلیم در برابر خدا وپیامبر (۱) این بود که یاران او در باره «غنایم»

۱- [۱] چنانکه قرآن دستور می دهد(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمنوا لا تقدّموا بین یدی اللّه و رسوله) (حجرات/۱).

سخن نگویند و نظر او را در باره «کیفیت تقسیم آن» محترم بشمارند امّا با کمال تأسف در میان آنان کسانی بودند که در نحوه تقسیم غنایم نظری جز نظر پیامبر داشتند وهر گروهی خود را اولی از گروه دیگر می دانست.

پاسداران برج فرماندهی، مدّعی بودند که حفاظت جان پیامبر با ما بود از این جهت باید سهم بیشتری داشته باشیم، گرد آورندگان غنیمت خود را به آن شایسته تر می دانستند وگروهی که تا آخرین لحظه به تعقیب دشمن پرداخته بودند، ادعای اولویت می کردند.

طبرسی از ابن عباس نقل می کند که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)(برای تشویق رزمندگان) فرمود:هرکس چنین کاری را صورت دهد برای چنین جایزه، و هر کس اسیری بیاورد برای او چنین پاداشی است، تعیین جایزه در جوانان، شور فوق العاده ای ایجاد کرد، همگی به سوی میدان دویدند ولی پیران زیر پرچم ها ماندند جنگ به پایان رسید، جوانان «جوایزتعیین شده» خود را درخواست کردند، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)دستور داد مزایای آنان را بپردازند پیران قوم گفتند ما سپر شما بودیم، اگر شکست خورده بودید به سوی ما می آمدید، در این لحظه میان دو نفر از سرشناسان یاران پیامبر، نزاعی درگرفت در این شرایط وحی الهی فرود آمد وحکم غنایم را در آیه ای به نام آیه «انفال» چنین بیان کرد.(۱)

(یَسْأَلُونَکَ عَنِ الأَنْفالِ قُلِ الأَنْفالُ للّهِ وَ الرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللّهَ وَأَصْلِحُوا ذاتَ بَیْنِکُمْ وَ أَطِیعُوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ).(۲)

«از تو در باره انفال سؤال می کنند بگو انفال از آن خدا ورسول او است (به کسی ارتباط ندارد) از مخالفت خدا بپرهیزید و در میان خود صلح و سازش برقرار کنید، خدا و پیامبر او را اطاعت نمایید اگر مؤمن هستید».

۱- [۱] تفسیر مجمع البیان، ج۲، ص ۵۱۸، ط صیدا.

۲- [۲] سوره انفال، آیه ۱.

تفسیر «انفال» در آیه

«انفال» جمع نفل به معنی فزونی است وبه نمازهای مستحبی از آن نظر «نافله» می گویند که فزون بر «فریضه» است وگاهی این لفظ به معنی «عطیه» و «بخشش» به کار می رود.

با توجه به این اصل، لفظ «انفال» در دو مورد به کار می رود:

۱ــ غنایم جنگی: که ارتش اسلام با به کار گیری نیروی انسانی و ادوات رزمی، آن را به دست می آورد و مقصود از انفال در آیه (یَسْأَلُونَکَ عَنِ الأَنْفال) این قسم از «غنایم»است به گواه اینکه آیه، در مورد جنگ بدر وارد شده است البته بکار بردن لفظ «انفال» در مورد غنایم جنگی نه به این معنی است که این لفظ بر این معنی وضع شده است، بلکه همان طور که یادآور شدیم این لفظ از معنی وسیعی برخوردار است وبه حکم قرینه از آن ،این قسم اراده شده است.

قرآن در مورد آن گونه از غنایم که از غیر طریق نبرد نصیب حکومت اسلامی می گردد، لفظ «فیئ» به کار می برد ومی فرماید:

(وَ ما أَفاءَ اللّهُ عَلی رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَما أَوْجَفْتُمْ عَلَیْهِ مِنْ خَیْل وَ لا رِکاب وَ لکِنَّ اللّهَ یُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلی مَنْ یَشاءُ وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیء قَدِیرٌ) (۱).

«آنچه را که خدا به رسول او از (یهود بنی نضیر) بازگردانیده است چیزی است که شما در تحصیل آن نه اسبی تاختید و نه شتری راندید ولی خدا، رسولان خود را بر هرکسی که بخواهد مسلّط می سازد، خدا بر همه چیز توانا است».

با توجّه به معنی گسترده ای که لفظ «انفال» دارد در روایات وکتب فقهی این لفظ برای خود، اصطلاح دیگری دارد که قریب به «فیئ» و یا گسترده تر از آن است

۱- [۱] سوره حشر، آیه ۶.

ودر حدیثی امام صادق (علیه السلام) آن را چنین توضیح می دهد:

«الأَنفال مالم یُوجَف علیه بخَیل و لا رکاب، أو قوم صالحوا، أو قوم أعطوا بأیدیهم، وکلّ أرض خربه، و بطون الأودیه، فهو لرسول اللّه و للإمام من بعده یضعه حیث یشاء».(۱)

«انفال سرزمینی است که در طریق استیلای بر آن نه اسبی تاخته و نه شتری رانده شود یا آن سرزمینی است که روی آن با دولت اسلامی مصالحه انجام گیرد یا قومی که آن را ببخشد و نیز انفال زمینهای خراب و بیابانهای موات است وهمگی از آن پیامبر و پس از او مربوط به امام پس از او می باشد که در هر کجا بخواهد مصرف می نماید».

بنابر این باید گفت لفظ «انفال» یک معنی بیش ندارد گاهی روی قرائن در مورد «غنایم جنگی» و گاهی در مورد دیگر به کار می رود و مفسّر یا بیانگر احادیث باید به هر دو اصطلاح توجه نماید.

سرانجام غنایم جنگ بدر

اختلاف در باره غنایم سبب شد که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)همه آنها را به «عبد اللّه بن کعب» بسپارد، و پس از نزول آیه (یَسألونک عن الأنفال) در منزلی همه را میان سپاهیان قسمت کرد، برای هر فردی یک سهم و برای هر اسبی دو سهم، وبرای هشت نفری که در جنگ شرکت نکرده و به دنبال مأموریت رفته بودند سهمی در نظر گرفت و یک پنجم غنیمت (خمس) را که متعلّق به خدا و رسول او و نزدیکان و یتیمان و بینوایان و درماندگان از خاندان پیامبر است، برای تکثیر سهام میان مجاهدان تقسیم کرد و از یک پنجم غنایم نیز صرف نظر کرد.

۱- [۱] وسائل، ج۶، کتاب الخمس، باب ... از ابواب انفال، حدیث ۱، ص ۳۶۴.

اسیر گیری پیش از تحکیم موقعیت

مسلمان د رجنگ بدر، سعی می کردند به جای نابود کردن دشمن، آنها را اسیر بگیرند تا از این طریق بر منافع مادی نبرد دست یابند زیرا اسیر در صورت تمایل بستگان در برابر مبلغی به نام «فداء» آزاد می شد.

ولی این یک رویه کار بود و رویه دیگر آن چیز دیگر بود و آن اینکه بیم آن می رفت که اندیشه اسیرگیری مسلمانان را از هدف اصلی و پیروزی بر دشمن باز دارد زیرا دست یابی بر اسیر، وبستن دستهای او، و انتقال او به پشت جبهه و گماشتن گروهی بر آنها سبب می شد که جنگ به نفع دشمن تغییر کند و دشمن زخم خورده با گرد آوری نیروهای پراکنده خود، مجدداً بر مسلمانان بتازد، و آنها را سرکوب واسیران خود را آزاد سازد وآنچه نباید بشود، رخ بدهد.

از این جهت وحی الهی فرود آمد که شایسته هیچ پیامبری نیست که پیش از آنکه موضع خود را تحکیم بخشد، و پیروزی کامل به دست آورد، اسیر بگیرد شما مسلمانان که علاقه به گرفتن اسیر دارید هدف دنیوی را تعقیب می کنید و حال آنکه خدا برای شما خواهان سرای آخرت است چنانکه می فرماید:

(ما كانَ لِنَبِيّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرى حَتّى يُثْخِنَ فِي الأَرْضِ تُريدُونَ عَرَضَ الدُّنْيا وَاللّهُ يُرِيدُ الآخِرَةَ وَ اللّهُ عَزيزٌ حَكيمٌ)(۱).

«شأن هیچ پیامبری نیست که پیش از آنکه در زمین مستقر گردد (پیروزی کامل بر دشمن پیدا کند) اسیر گیرد، شما خواهان کالای دنیا هستید خدا خواهان آخرت (برای شما) و او قدرتمند و حکیم است».

لفظ (یثخن) از ماده «ثخن» گرفته شده و معنی لغوی آن «غلظت» است. عرب مایعی را که غلظت پیدا کند و از جریان بیفتد «ثخین» می نامد در این صورت

۱- [۱] سوره انفال، آیه ۶۷.

مقصود از آن به قرینه لفظ (فی الأرض) تحکیم جای پا و استواری بخشیدن به وضع خویش در برابر دشمن است.علّت اینکه این حالت را «غلظت» می نامند این است که وضع انسان از ثبات واستواری در برابر دشمن، به حالت شیئ غلیظ در می آید که در موضع خود مستقر می گردد یعنی وضع پیامبر باید به گونه ای باشد که دیگر تغییر و زوال ونوسان در او راه نیابد، و راسخ و پایدار گردد.

بنابراین معنی لغوی (یُثخن فی الأرض) همین است، نه خونریزی زیاد و یا اصرار بر کشتن افراد، آری گاهی تأمین و رسیدن به هدف ایجاب می کند مسلمانان از اسیرگیری صرف نظر کنند وتا حصول هدف به خون دشمن احترام نگذارند، امّا پس از استقرار و تحکیم مواضع لازم است بر خون اسیران احترام گذارند، در این جا تذکر نکاتی لازم است:

۱ـ لحن آیه، لحن توبیخ آمیزی است ولی هرگز دلیل ندارد که توبیخ متوجه پیامبر است بلکه در خود آیه قرینه ای است که خطاب متوجه مسلمانان است، چنانکه می فرماید:

(تریدون عرض الدّنیا): «شماها خواهان متاع دنیا هستید»، و این نوع خطابها از آن مسلمانان است و پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) در آنها داخل نیست واگر خطاب مشترک بود، پیامبر را بر آن عطف می کرد و در قرآن نظایری زیاد دارد چنانکه می فرماید:

(ما کانَ لِلنَّبِیِّ وَ الَّذِینَ آمَنُوا أَنْ یَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِکِینَ وَ لَوْ کانُوا أُوْلِی قُرْبی)(۱).

«شأن پیامبر وافراد با ایمان نیست که بر مشرکان هرچند بستگان آنان باشد، طلب آمرزش کنند».

۲ـ آیه ناظر به «اسیرگیری» پیش از تحکیم مواضع است ویادآور می شود که بازداری از این اسیر گیری پیش از تحکیم مواضع سنّت دیرینه الهی در میان تمام

۱- [۱] سوره توبه، آیه ۱۱۳.

پیامبران پیشین می باشد و اختصاص به پیامبر اسلام ندارد، ونکته آن همان است که یادآور شدیم که اشتغال به چنین امور چه بسا جنگ را به نفع دشمن تغییر می دهد در این صورت آیه ارتباطی به مسئله «مبادله» اسیر ویا پس دادن آن در برابر مبلغی به نام «فداء» که در سوره «محمّد» وارد شده و بعداً یادآور می شویم، ندارد زیرا تبدیل اسیر و پس دادن آن در برابر مبلغی پس از «اثخان» و تحکیم، پس از پایان جنگ انجام می گیرد و این نوع عمل از مفاد آیه بیرون است و آیه ناظر به آن نوع دنیا طلبی در اثناء جنگ و پیش از تعیین سرنوشت است که ممکن است حادثه آفرین باشد، همچنانکه در جنگ «اُحد» حادثه آفرید، و جنگ را به نفع دشمن تغییر داد زیرا در جنگ «اُحد» قبل از تحکیم مواضع با بروز شکست ابتدایی دشمن، مسلمانان به فکر گردآوری غنایم افتادند، ناگهان دشمن با یک حرکت دورانی از پشت سر ظاهر شد و شمشیر بر آنها کشید وهفتاد نفر را کشت سپس از معرکه بیرون رفت.

۳ــ در این جا بی پایگی بسیاری از روایاتی که در کتب اهل سنت در تفسیر آیه وارد شده، روشن میگردد که میگویند عتاب متوجه پیامبر و مسلمانان جز عمر بن خطاب و سعد معاذ است که طرفدار قتل اسراء به جای فدیه گیری بودند، زیرا همان طور که یادآور شدیم جمله (تریدون) گواه روشنی است که پیامبر از حریم «عتاب» و توبیخ بیرون می باشد، اگر عتابی هست متوجه یاران او است. علاوه بر این مسئله«فدیه» از بحث آیه خارج است.

۴ــ شگفت آور اینکه می گویند توبیخ به خاطر استحلال غنایم پیش از اذن خدا یا به خاطر اخذ فدیه در برابر اسیران می باشد، علّت شگفتی روشن است زیرا شأن پیامبر بالاتر از آن است که بدون اذن الهی، حکمی را صادر کند و عصمت او در امور مربوط به شریعت مورد پذیرش همه ملل اسلامی است.

آیا صحیح است که بگوییم خدا پیامبر خود را در توبیخ دنیاخواهان شریک قرار داده و فرموده است:

(لَوْلا كِتابٌ مِنَ اللّهِ سَبَقَ لَمَسَّكَمْ فِيما أَخَذْتُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ) (۱).

«اگر سنّتی از خداوند در این مورد نبود (که بدون بیان حکمی کسی را عذاب نکند) مجازات بزرگ به خاطر «اسیرگیری» به شما می رسید».

این نوع خطاب با این لحن، متناسب با مقام رسول گرامی(صلی الله علیه وآله وسلم) نیست وخدا در باره پیامبر می فرماید:

(وَ ما کانَ اللّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِیهِمْ) (۲).

«خدا هرگز آنان را تا تو در میان آنان هستی عذاب نمی کند».

پیامبری که از نظر وحی الهی مانع از نزول عذاب به آنان می باشد نمی تواند عمل او مقتضی عذاب گردد.

فشار بحث در آیه دوّم که لحن آن بسیار تندتر از آیه نخست است در باره «اسیرگیری» است و فعل «أخذتم» ناظر به این قسمت می باشد و پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم)در این مورد با یاران خود همراهی نکرده بود.

توافق پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) با آنان در مسئله «فداء» بعدها بود یعنی پس از بازگشت از سرزمین بدر به مدینه انجام گرفت، بنابر این برای پی بردن به بی پایگی برخی از احادیثی که در کتب تفسیر اهل سنّت وارد شده است لازم است مطالبی مورد دقّت قرار گیرد:

۱ـ خطاب در هر دو آیه متوجه یاران پیامبر است نه خود او واگر خود او مشمول این حکم بود لازم بود که با لفظی تفهیم شود مانند:

(لَقَدْ تابَ اللّهُ عَلَی النَّبِیِّ وَ الْمُهاجِرِینَ وَالأَنْصارِ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُ فی ساعَهِ العُسْرَهِ) (۳).

ص : ۳۶۴

۱- [۱] سوره انفال، آیه ۶۸.

۲- [۲] سوره انفال، آیه ۳۳.

۳- [۳] سوره توبه، آیه ۱۱۷.

«خدا رحمت خود را بر پیامبر و مهاجران و انصاری که در لحظات سخت از او پیروی کردند شامل ساخت».

۲ـ یک چنین لحن تند با تکریمی که خدا از پیامبر در آیات دیگر انجام داده است، سازگار نیست.

۳ـ موضوع سخن در این دو آیه «اسیرگیری» است که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) اصلاً چنین قصدی نداشت و حدیث ابن عبّاس ناظر به چنین اسیر گیری نیست، توافق پیامبر با یاران خود، بعدها در باره «فدیه» بود که پس از بازگشت از بدر در مدینه انجام گرفت.

۴ـ جاعلان این نوع احادیث خواسته اند که افرادی را تجلیل کنند ولی غافل از اینکه از مقام نبی گرامی کاسته اند.

قتل اسیر پس از استقرار

عاطفه انسانی در باره همنوع خود هرچند فرد «محارب» باشد، ایجاب می کند که پس از استقرار و اطمینان کامل از شرّ دشمن، از کشتن او صرف نظر کند.

در این مورد اسیرگیری به نفع اسلام و به سود خود اسیر هم است زیرا سرانجام اسیر یا مبادله می شود و یا بدون قید و شرط و یا در برابر مبلغی که حکم غرامت جنگی را دارد، آزاد می شود. خِرَدْ و شرع در این مورد یک حکم بیش ندارد و وحی الهی آن را در آیه ای بیان کرده است چنانکه می فرماید:

(فَإِذا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقابِ حَتّى إِذا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الوَثاقَ فَإِمّا مَنّاً بَعْدُ وَ إِمّا فِداءً) (۱).

«هنگامی که با کافران (در میدان نبرد) روبرو شدید ضربات کاری بر گردن آنها وارد کنید، تا لحظه ای که استقرار یافتید وبر آنها پیروز شدید در این هنگام از کشتن

۱- [۱] سوره محمّد، آیه ۴.

آنها صرف نظر کنید، بلکه ببندید و اسیر گیرید سرانجام یا با منّت گذاری آنها را آزاد سازید و یا با اخذ مبلغی به نام «فداء» آنها را رها کنید».

هیچ حکمی در جهان عادلانه تر از این نیست که تا خوف دشمن وجود دارد باید از او پرهیز کرد و نمی توان به آن اطمینان نمود، ولی پس از ارتفاع خوف یا باید بدون قید و شرط آزاد گردد و انجام یک چنین عمل در باره اسیر، خود مایه گرایش او به اسلام می شود یا در برابر بهایی که حکم غرامت جنگی دارد، بند اسارت از او برداشته شود تا به میهن خود بازگردد.

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) در باره اسیران «بدر» از طرق مختلف وارد شد.

از اسیرانی که به خواندن و نوشتن قادر بودند درخواست شد، تا ده نفر از فرزندان انصار را خواندن و نوشتن بیاموزند و در برابر این عمل آزاد شوند(۱).

به برخی از اسراء که فاقد این کمال بودند پیشنهاد شد که در مقابل پرداخت مبلغی، که بیشترین آن چهار هزار درهم وکمترین آن هزار درهم بود می توانند آزاد شوند وقتی این خبر به گوش بستگان آنان رسید، اقدام به ارسال «فدیه» نمودند و اسیران خود را آزاد کردند(۲).

از آنجا که تعداد اسیران «بدر» هفتاد نفر بود، و برخی از آنان با دادن آموزش فرزندان انصار آزاد شدند مبلغی که پیامبر، از قریش گرفت در برابر خسارتی که دید (چهارده تن از یاران خود را در این جنگ از دست داد) بسیار ناچیز بود.

دو اسیر در نیمه راه کشته شدند

با اینکه پس از استقرار و کسب اطمینان نباید اسیری کشته شود ــ مع الوصف ــ پیامبر در بازگشت از «بدر» به مدینه در نیمه راه دستور داد که دو اسیر به نامهای

۱- [۱] سیره حلبی، ج۲، ص ۱۹۳.

۲- [۲] مجمع البیان، ج۲، ص ۵۵۹.

«عقبه بن ابی معیط، و نضر بن حارث» کشته شوند این دو نفر از افراد پلیدی بودند که از زمان بعثت تا در لحظه ای که به دام افتادند، از هیچ نوع ایذاء و آزار فروگذاری ننموده بودند و رها کردن آنها بدون شک بازگذاردن دست آنان در شرارتهای مجدّد بود ودر حقیقت آزاد کردن آنها درست حکم اسیر گیری قبل از «استقرار» و «تحکیم موضع» بود.

کوتاه سخن اینکه: عمل پیامبر خود بیانگر مفاد آیه است و آن اینکه هر اسیر خطرناکی که آزادی او مایه دردسر وبازگشت آشوب به سرزمین اسلامی باشد، نباید رها کرد، یا باید در همان حالت اسارت باقی بماند یا ریشه آن قطع گردد و مقصود از «اثخان» و محکم کردن جای پا این نیست که از جانب دشمن به صورت موقت مطمئن گردد، بلکه هرگاه اطمینان موقت به دست آید. امّا احتمال بازگشت آشوب و شرارت از بین نرود، حکم این گونه از اسرا، همان حکم قبل از مستقر شدن را دارند که باید به گونه ای از شرّ آنها مطمئن گردید، از آنجا که در آن زمان امکانات حبس و زندان ممتد وجود نداشت تنها راه برای خاتمه دادن به این گونه شرارتها همان اعدام آنها بود پیامبر دستور داد که این دو اسیر جنگی خطرناک کشته شوند.

مؤیّد این مطلب که مقصود از «اثخان» معنی وسیعی است روایتی است که قمّی در تفسیر خود در باره شأن نزول آیه نقل می کند وآن اینکه وقتی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)فرمان به قتل آنان داد، انصار از آن ترسیدند که دیگر اسرا نیز، به همین نحو به قتل برسند از این جهت درخواست نمودند که از قتل دیگران صرف نظر کند و به «فداء» اکتفا ورزد در این مود آیه (ما کان النّبیّ أن یکون له أسری)فرود آمد.

آری پس از استقرار و تحصیل اطمینان، هر نوع اخذ فدیه از نظر وحی الهی حلال و طیّب معرفی گردیده چنانکه می فرماید:

(فَكُلُوا مِمّا غَنِمْتُمْ حَلالاً طَيِّباً وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) (۱).

ص : ۳۶۷

۱- [۱] سوره انفال، آیه ۶۹.

«آنچه را که به غنیمت گرفته اید به عنوان یک مال حلال و پاکیزه بخورید و از مخالفت خدا بپرهیزید خداوند آمرزنده و مهربان است».

دعوت اسیران به اسلام

اسیران «قریش» به بهانه های گوناگونی آزاد شدند خدا به پیامبر دستور می دهد که به اسیرانی که درآستانه آزاد شدن هستند دو مطلب را تذکر دهید:

۱ـ اگر نیّت صالح و پاک در دل داشته باشند خدا بهتر از آنچه که آنان برای آزادی خود پرداخته اند به آنها خواهد داد.

۲ـ هم اکنون تصمیم بگیرند که از این آزادی سوء استفاده نکنند و پس از بازگشت به محلّ خود کمر بر عداوت و دشمنی با اسلام نبندند واگر چنین خیانتی را صورت دادند همان طور که حالا گرفتار شدند باز گرفتار می شوند.

این دو تذکر در ضمن دو آیه زیر وارد شده است:

(یا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِمَنْ فِی أَیْدِیکُمْ مِنَ الأَسْری إِنْ یَعْلَمِ اللّهُ فِی قُلُوبِکُمْ خَیراً یُؤْتِکُمْ خَیْراً مِمّا أُخِذَ مِنْکُمْ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ وَاللّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ) (۱).

«ای پیامبر به اسیرانی که در دست شما هستند بگو اگر خداوند بداند که (نیت) خیری در دلهای آنها است بهتر از آنچه که از شما گرفته، به شما می دهد و شما را می بخشد خداوند آمرزنده ومهربان است».

(وإِنْ یُرِیدُوا خِیانَتَکَ فَقَدْ خانُوا اللّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْکَنَ مِنْهُمْ وَ اللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ)(۲).

«و اگر خیانت تو را بخواهند (چیز عجیبی نیست)قبلاًـ نیز به خدا خیانت کردند (آیین توحید را رها کرده و به آیین شرک گراییده اند) وخداوند شما را بر آنها

۱- [۱] سوره انفال، آیه ۷۰.

۲- [۲] سوره انفال، آیه ۷۱.

پیروز ساخت خداوند حکیم و دانا است».

در حقیقت مفاد این دو آیه، نوعی هشدار است به اسیران که اگر اسلام بیاورند در تمام مزایا با دیگران شریک و سهیم می شوند، ونیز بدانند همان خدایی که وسیله تسلّط مسلمانان را بر آنها در این جنگ فراهم ساخت، در آینده نیز فراهم می سازد دیگر نگویند فکر نمی کردیم که بار دیگر اسیر و گرفتار می شویم.

اتّفاقاً مضمون آیه نخست در باره برخی اسیران بدر تحقّق پذیرفت آنها که بعدها اسلام آوردند بیش از مقداری که در طریق آزادی خود پرداخته بودند، نصیب آنها شد و در این میان در باره عبّاس عموی پیامبر وارد شده است که:

«اموال فراوانی نزد پیامبر آوردند پیامبر به عبّاس فرمود: عبایت را باز کن و قسمتی از این مال را بردار، وقتی عبّاس از آن مال برداشت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) این آیه را تلاوت کرد:

(یا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِمَنْ فِی أَیْدِیْکُمْ مِنَ الأَسْری إِنْ یَعَلَمِ اللّهُ فِی قُلُوبِکُمْ خَیراً یُؤْتِکُمْ خَیْراً مِمّا أُخِذَ مِنْکُمْ) (۱).

طبرسی نقل می کند:مال فراوانی از بحرین آوردند پیامبر برای نماز ظهر وضو گرفته بود نماز را به تأخیر انداخت و آن را میان یاران خود قسمت نمود به عبّاس امر کرد که از آن بردارد، عبّاس گفت: آنچه گرفتم بهتر از آن بود که از من برای آزادیم گرفته شد(۲).

۱- [۱] نورالثقلین، ج۲، ص ۱۶۸.

۲- [۲] مجمع البیان، ج۲، ص ۵۶۰.

۹

۲ـ غزوه اُحد

آیات موضوع

۱ـ (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّهِ فَسَيُنْفِقُونَها ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلى جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ)(انفال /۳۶).

۲ـ (وَ إِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقاعِدَ لِلْقِتالِ وَ اللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ* إِذْ هَمَّتْ طائِفَتانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلا وَ اللّهُ وَلِيُّهُما وَ عَلَى اللّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ) (آل عمران/۱۲۲ـ۱۲۰).

۳ـ (وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتّى إِذا فَشِلْتُمْ وَ تَنازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَ عَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ما أَريكُمْ ما تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَ لَقَدْ عَفا عَنْكُمْ وَ اللّهُ ذُو فَضْل عَلَى الْمُؤْمِنينَ)(آل عمران/۱۵۲).

۴ـ (إِذْ تُصْعِدُونَ وَلا تَلْوُونَ عَلى أَحَد وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْريكُمْ فَأَثابَكُمْ غَمّاً بِغَمّ لِكَيْلا تَحْزَنُوا عَلى ما فاتَكُمْ وَ لا ما أَصابَكُمْ وَ اللّهُ خَبِيرٌ بِماتَعْمَلُونَ*ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُعاساً يَغْشى طائِفَةً مِنْكُمْ وَ طائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجاهِلِيَّهِ يَقُولُونَ هَلْ لَنا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْء قُلْ إِنَّ الأَمْرَ كُلَّهُ لِلّهِ يُخْفُونَ فی أَنْفُسِهِمْ ما لا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْكانَ لَنا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ ما قُتِلْنا هيهُنا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فی بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلى مَضاجِعِهِمْ وَ لِيَبْتَلِيَ اللّهُ ما فِي صُدُورِكُمْ

وَ لِيُمَحِّصَ ما فِى قُلُوبِكَمْ وَاللّهُ عَليمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ)(آل عمران/۱۵۳_ ۱۵۴).

۵_ (وَما مُحَمَّدٌ إلاّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ على أَعْقابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِى اللّهُ الشّاكِرِينَ) (آل عمران/۱۴۴).

۶_ (وَ إِنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبُوا بِمِثْلِ ما عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصّابِرينَ* وَاصْبِرْ وَ ما صَبْرُكَ إلاّ بِاللّهِ وَ لا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لا تَكُ فِى ضَيْقٍ مِمّا يَمْكُرُونَ) (نحل ۱۲۶_ ۱۲۷).

۷_ (اَلَّذينَ اسْتَجابُوا لِلّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ ما أَصابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقَوا أَجْرٌ عَظيمٌ * اَلَّذِينَ قالَ لَهُمُ النّاسُ إِنَّ النّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوهُمْ فَزادَهُمْ إيماناً وَقالُوا حَسْبُنَا اللّهُ وَ نِعْمَ الْوَكيلُ* فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَه مِنَ اللّهِ وَ فَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوانَ اللّهِ وَ اللّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٌ* إِنَّما ذلِكُمُ الشَّيْطانُ يُخَوِّفُ أَوْلياءَهُ فَلا تَخافُوهُمْ وَخافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مؤمِنينَ) (آل عمران/۱۷۲_ ۱۷۵).

۸_ (وَ لا تَهِنُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمُ الأَعْلَونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ)(آل عمران/۱۳۹).

۹_ (وَتِلْكَ الأَيّامُ نُداوِلُها بَيْنَ النّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللّهُ الَّذينَ آمَنُوا وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَداءَ وَ اللّهُ لا يُحِبُّ الظّالِمين*وَلِيُمَحِّصَ اللّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكافِرِينَ* أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمّا يَعْلَمِ اللّهُ الَّذِينَ جاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمَ الصّابِرينَ * وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ) (آل عمران/۱۴۰_۱۴۳).

۱۰_ (ما كانَ اللّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنينَ عَلى ما أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتّى يَميزَ الْخَبيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ ما كانَ اللّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ لكِنَّ اللّهُ يَجْتَبى مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشاءُ فَآمِنُوا بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ وَ إِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ) (آل

عمران/۱۷۹).

۱۱ــ (وَ ما کـانَ لِنَفْس أَنْ تَمُوتَ إِلاّ بِإِذْنِ اللّهِ کِتاباً مُؤَجَّلاً وَ مَنْ یُرِدْثَوابَ الـدُّنْیا نُؤتِهِ مِنْها وَ مَنْ یُرِدْ ثَوابَ الآخِرَهِ نُؤْتِهِ مِنْها وَ سَنَجْزِی الشّاکِرینَ).(آل عمران/۱۴۴)

۱۲ــ (إِنْ یَمْسَسْکُمْ قَرْحٌ فَقَدْمَسَّ الْقَومَ قَرْحٌ مِثْلُهُ) (آل عمران/۴۰).

۱۳ــ (وَکَأَیِّنْ مِنْ نَبِیّ قاتَلَ مَعَهُ رِبِّیُّونَ کَثیرٌ فَما وَهَنُوا لِما أَصابَهُمْ فِی سَبیلِ اللّهِ وَ ما ضَعُفُوا وَ مَااسْتَکانُوا وَ اللّهُ یُحِبُّ الصّابِرینَ* وَ ما کـانَ قَوْلَهُمْ إِلاّ أَنْ قالُوا رَبَّنَا اغْفِرْلَنا ذُنُوبَنا وَ إِسْرافَنا فِی أَمْرِنا و ثَبِّتْ أَقْدامَنا وَانْصُرنا عَلَی الْقَوْمِ الْکافِرینَ) (آل عمران/۱۴۶ــ ۱۴۷).

۱۴ــ (الَّذِینَ قالُوا لإِخْوانِهِمْ وَ قَعَدُوا لَوْ أَطاعُونا ما قُتِلُوا قُلْ فَادْرَؤُا عَنْ أَنْفُسِکُمُ الْمَوتَ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ*وَلا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ * فَرِحینَ بَما آتاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ یَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذینَ لَمْ یَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلاّ خَوفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ* یَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَه مِنَ اللّهِ وَ فَضْل وَ أَنَّ اللّهَ لایُضِیعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنینَ) (آل عمران /۱۶۸ــ ۱۷۱).

ترجمه آیات

۱ــ«آنان که کفر ورزیـده انـد ثروت خود را در راه بازداری مردم از راه خـدا، انفاق می کنند، یک چنین کاری برای آنان در آینده مایه حسرت می گردد و شکست می خورند و افراد کافر به سوی دوزخ روانه می شوند».

۲ــ« به یـاد آور موقعی را که بامـدادان مـدینه را به عزم نـبرد در بیرون شـهر ترک گفتی،نقـاطی را به عنوان نبرد و دفـاع برای مؤمنان آماده می ساختی.به یاد آور زمانی را که دو گروه تصمیم گرفتند که سستی نشان دهند و از

نیمه راه باز گردند خدا ناظر و کمک آنها است افراد با ایمان به خدا توکل می کنند».

۳_«خدا به وعده خود (نصرت مسلمانان) وفا کرد آنگاه که دشمن را به مشیّت خدا بی جان می کردید (این نصرت ادامه داشت) تا سست شدید، روی تپه تیراندازان به نزاع برخاستند و پس از آنکه خواسته شما را نشان داد (پیروزی) با فرمان پیامبر مخالفت ورزیدید (در این لحظه به دو گروه تقسیم شدید) برخی از شماها خواهان دنیا وبرخی دیگر خواهان آخرت، در این موقع خدا شما را از دشمن منصرف ساخت، تا شما را بیازماید، خدا شما را بخشید، خداوند به مؤمنان کرم و بخشش دارد».

۴_«به یاد آورید موقعی را که از کوه بالا می رفتید و به دیگران توجه نمی کردید و پیامبر شما را از پشت سر صدا می کرد، سپس اندوهها یکی پس از دیگری شما را فرا گرفت، تا به خاطر از دست رفتن غنایم و صدماتی که بر شما وارد شده است، غمگین مباشید خدا از آنچه که انجام می دهید آگاه است.خداوند پس از غم و اندوه(در شب پس از حادثه) خواب آرامش بخشی فرستاد که گروهی از شماها را فرا گرفت ولی گروهی از شما که در خواب فرو نرفتند در فکر جان خود بودند، در باره خدا، گمان های باطل بسان گمان های دوران جاهلیت داشتند، ومی گفتند: آیا چیزی از پیروزی نصیب ما می شود، بگو پیروزی ها به دست خدا است آنان آنچه را که در دل پنهان می دارند برای تو آشکار نمی کنند می گویند اگر ما نصیبی از پیروزی داشتیم در این جا کشته نمی شدیم بگو اگر در خانه های خود قرار بگیرید آنان که برای آنها کشته شدن نوشته شده است از خانه های خود به سوی قتلگاه خود بیرون می آیند و این برای این است که خداوند آنچه در سینه های شما هست، بیازماید و آنچه در دل از ایمان دارید خالص گرداند، و خداوند از آنچه در دل دارید آگاه است».

ص : ۳۷۳

۵ـ « محمّد پیامبری بیش نیست وپیش از او پیامبرانی آمده اند و رفته اند اگر بمیرد یا کشته شود به عقب (آیین شرک) باز می گردید، هرکس به عقب باز گردد، خدا را ضرر نمی رساند، خدا سپاسگزاران را پاداش می دهد».

۶ـ «اگر مجازات نمودنـد; به مقـداری که مجازات شده اید آنان را کیفر دهید و اگر صبر کنید و بردباری به خرج دهید برای صابران بهتر است. شکیبا باش، شکیبایی تو برای خدا است و برآنان اندوهگین مباش و از مکر و فریب آنان خود را در ضیق و فشار قرار مده».

۷ـ «آنـان که دعوت خـدا و پیـامبر را پس از آن همه جراحات پاسخ گفتنـد برای آن گروه که نیکی کرده و تقوا پیش گرفته انـد، پاداش بزرگ است.آنان کسانی هستند که مردم به آنان گفتند که لشکر دشمن برای حمله به شماها اتّفاق کرده اند از آنهـا بترسـید ـ ولی ـ ایمـان آنان افزون شـد گفتنـد ما را خـدا کافی است و او بهترین کمک و حامی ما است.به خاطر چنین توکـل ازمیـدان نبرد بـا نعمت وکرمی از جـانب پروردگـار خود بازگشـتند، وهیـچ آسـیبی به آنان نرسـید و از فرمان (رضایت بخش) خدا پیروی کردند خدا دارای کرم و بخشـش بزرگ است.این فقط شـیطان است که پیروان خود را می ترساند، از آنها نترسید تنها از من بترسید اگر ایمان دارید».

۸ ـ «سست مشوید وغمگین نباشید شماها برترید اگر مؤمن باشید».

۹ـ «ایـن روزهـا را (پیروزی) میـان مردم می گردانیـم چرا؟ برای اینکـه خـدا افراد بـا ایمـان را بشـناسد و از شـما قربانیـانی (یا گواهـانی) بگیرد خـدا سـتمگران را دوست نمی دارد، خـدا افراد بـا ایمـان را پـاک گردانـد و کـافران را نـابود سازد.آیا چنین پنداشتیـد که تنها با ادعای ایمان و ارد بهشت خواهیـد شد در حالی که خداوند مجاهدان از شـما و صابران را مشـخص ساخته است.شماها پیش از رویارویی با دشمن آرزوی مرگ (شهادت) می کردید، سپس آن را دیدید درحالی که به آن نگاه

می کردید(گام به پیش نمی نهادید)».

۱۰_ «هرگز شایسته نیست که خداوند مؤمنان را بر آن وضعی که هستند رها کند مگر اینکه پاک را از ناپاک جدا سازد. وهرگز خدا شما را از «غیب» آگاه نمی سازد، ولی هرکس را بخواهد از پیامبرانش برمی گزیند، به خدا و پیامبران او ایمان بیاورید و اگر ایمان بیاورید و پرهیزگاری را پیشه خود قرار دهید برای شما است پاداش بزرگ».

۱۱_ «هیچ انسانی بدون اذن خدا نمی میرد، مرگ سرنوشتی است تعیین شده، هر کس پاداش دنیا بخواهد به او می دهیم، وهرکس پاداش آخرت را بخواهد به او می دهیم، خدا سپاسگزاران را پاداش می دهد».

۱۲_ «اگر در میدان نبرد جراحتی به شما رسید به گروه مخالف نیز به اندازه آن رسید».

۱۳_ «چه بسیار از پیامبران که مردان الهی همراه آنان نبرد کردند هرگز در برابر آنچه در راه خدا به آنان می رسید، سست و ضعیف نشدند، و تن به تسلیم نداند خدا بردباران را دوست دارد.گفتار آنان جز این نبود که پروردگارا، گناهان ما را بیامرز و از اسرافکاریهای ما درگذر و گامهای ما را استوار بفرما، وما را بر گروه کافران پیروز گردان».

۱۴_ « آنان که در باره برادران خود گفتند اگر از ما پیروی کرده بودند کشته نمی شدند، بگو اگر شما می توانید مرگ خود را پیش بینی کنید و آن را از خود دور سازید اگر راست می گویید. هرگز انسانهایی را که در راه خدا کشته می شوند مرده گمان مکن بلکه آنان زندگانند که نزد خدای خود روزی داده می شوند.آنها به خاطر نعمتهایی که خدا از کرم خود به آنان داده است خوشحالند و به خاطر کسانی که بعداً به آنان ملحق می شوند مسرورند، نه ترسی بر آنها است و نه غمگین می شوند.به خاطر نعمتی که از جانب و کرم او به آنها داده شده است شادمانند خدا پاداش مؤمنان را ضایع نمی کند».

ص : ۳۷۵

تفسیر آیات

اشاره

نبرد «احد» پس از غزوه «بدر» دوّمین جنگ دفاعی مسلمانان است که در دامنه کوه «اُحد» رخ داد، و قرآن نکات هر دو نبرد را یادآور می شود و تاریخ اسلام نیز علل و نتایج آن را شرح داده است. اگر در نبرد نخست مسلمانان پیروز شدند و در نبرد «احد» شکست خوردند یکی از علل پیروزی در «بدر» این بود که رزمندگان اسلام همگی یک دست بودند، و منافقی در میان آنان نبود، واگر هم بود، نقشی نداشت در حالی که در نبرد «احد» منافقان و ستون پنجم دشمن، در جبهه و پشت جبهه، کارشکنیهایی انجام می دادند، و ما نقش منافقان را در جنگ «احد» در محل خود از این کتاب (جلد چهارم) صفحات ۴۲_۶۳ مشروحاً بیان کرده ایم و برای رعایت اختصار، از بازگویی مجدد آنها در این جا خودداری می نماییم فقط به دیگر خصوصیات این دفاع مقدّس از نظر قرآن می پردازیم.

نقشه قریش برای پیروزی

اشاره

شکست سنگینی که در نبرد «بدر»بر دشمن مشرک (قریش) وارد شد و گروهی از سران آنها به خاک مذلّت افتادند، سبب شد که جامعه قریش در سال بعد به فکر انتقام گیری از «مسلمانان» باشند و برای تحریک مردم هر نوع گریه و زاری بر کشتگان بدر ممنوع گردید، تا خشم مردم را بر ضدّ مسلمانان بر انگیزند، و تاکتیک آنان برای کسب پیروزی در این رویارویی امور یاد شده در زیر بود:

۱_ گرد آوری امکانات مالی

هیچ دفاعی و تهاجمی بی نیاز از هزینه نیست، از آنجا که کشته شدگان جنگ بدر، قربانی نجات کاروان بازرگانی قریش شدند، فرزندان «امیه» و «ابی جهل» و افرادی دیگر، که پدران خود را در این نبرد از دست داده بودند، از ابوسفیان خواستند که هزینه جنگ را از سود کاروان بازرگانی، که پدران آنها قربانی نجات آنها

شدند تأمین کند تا در نتیجه با تطمیع برخی از قبایل عرب، انتقام خود را از مسلمانان بگیرند.

ابن هشام در سیره(۱) خود می گوید آیه یاد شده در زیر در این مورد نازل شده است:

(إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا یُنْفِقُونَ أَمْـوالَهُمْ لِیَصُدُّوا عَنْ سَبِیـلِ اللّهِ فَسَـیُنْفِقُونَها ثُمَّ تَکُونُ عَلَیْهِمْ حَسْـرَهً ثُمَّ یُغْلَبُونَ وَالَّذِینَ کَفَرُوا إِلی جَهَنَّمَ یُحْشَرُونَ).(۲)

«آنان که کفر ورزیده اند ثروت خود را در راه بازداری مردم از راه خدا، انفاق می کنند، یک چنین کاری برای آنان در آینده مایه حسرت می گردد و شکست می خورند و افراد کافر به سوی دوزخ روانه می شوند».

امکانـات مالی سـبب شـد که گروهی از قبیله «بنی کنانه» و اهل «تهامه» به قریش بپیوندنـد وهمگی در روز معینی به طور سـیل آسا به سوی مدینه حرکت کنند.

۲_ همراه آوردن زنان

گرداننـدگان نبرد انتقامی، ناپایـداری کسان خود را در نبرد «بـدر» مشاهـده کرده و دیدند که دلاوران قبیله پس از دادن هفتاد کشـته، چگونه پا به فرار نهاده و از معرکه گریختند از این جهت، برنامه ریزان نبرد تصـمیم گرفتند که شخصـیت های قریش با زنان خویش حرکت کننـد; تا انـدیشه فرار از معرکه در مغز کسـی خطور نکنـد زیرا نتیجه فرار، اسارت نوامیس است که برای عرب جاهلی چیزی دشوارتر از آن نبود، و تاریخ اسامی شخصیتها و نام همسران آنان را به دقّت ضبط کرده است.(۳)

۱- [۱] سیره ابن هشام، ج۲، ص ۶۰; مجمع البیان، ج۲، ص ۵۴۱.
۲- [۲] سوره انفال، آیه ۳۶.
۳- [۳] سیره ابن هشام، ج۲، ص ۶۲.

۳_ رعایت انضباط سربازی

رعایت انضباط سربازی و بهره گیری از دلاورانی که در به کار بردن برخی از آلات رزمی تخصص داشتند یکی از عوامل پیروزی آنها بود. قریش در پرتو این عوامل، پیروز گشت، ومسلمانان را شکست داد ولی این شکست سرانجام میوه شیرینی در برداشت زیرا جامعه اسلامی به اشتباهات خود پی بردند و در نبردهای آینده از آن پرهیز کردند.

قریش روز چهارشنبه دوازدهم ماه شوال سال سوم هجرت در چند کیلومتری مدینه، اردو زد. و پیامبر روز جمعه ازمدینه بیرون آمد و روز شنبه (نیمه شوال) رویارویی رخ داد. به هنگام تصمیم در کیفیت دفاع، در میان یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)اختلاف رخ داد، گروهی که در رأس آنان «عبد اللّه بن ابی» بود اصرار ورزیدند که همگی در مدینه بمانند و زنان از بالای بامها و مردان در مدخل یا در داخل شهر از آن دفاع کنند، در حالی که جوانان، و از میانِ سالخوردگان«حمزه» اصرار ورزیدند که به استقبال دشمن بروند و در بیرون شهر از خود دفاع کنند، سرانجام نظریه دوّم برگزیده شد قرآن در این مورد چنین می فرماید:

(وَ إِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِکَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنینَ مَقاعِدَ لِلْقِتالِ وَ اللّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ).

« به یاد آور موقعی را که بامدادان، مدینه را به عزم نبرد در بیرون شهر ترک گفتی،نقاطی را به عنوان نبرد و دفاع برای مؤمنان آماده می ساختی».

نادیده گرفتن نظریه رئیس نفاق، سبب شد که او با سیصد تن از خزرجیان از نیمه راه از منطقه ای به نام «بواط» به مدینه باز گردد، بازگشت این گروه اثر سوئی در افراد دیگر نهاد زیرا به گواهی قرآن در این لحظات دو گروه دیگر نیز تصمیم گرفتند که از ارتش اسلام جدا شوند و راه مدینه را در پیش گیرند چنانکه می فرماید:

(إِذْ هَمَّتْ طائِفَتانِ مِنْکُمْ أَنْ تَفْشَلا وَ اللّهُ وَلِیُّهُما وَ عَلَی اللّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ

الْمُؤْمِنُونَ)(۱).

«به یاد آور زمانی را که دو گروه تصمیم گرفتند که سستی نشان دهند و از نیمه راه باز گردند خدا ناظر و کمک آنها است افراد با ایمان به خدا توکل می کنند».

از اینکه قرآن، خدا را ولی آن دو طایفه می خواند، می توان گفت: این دو گروه منافق نبودند، بلکه از نظر ایمان افراد ناتوانی بودند که در برابر نسیم مخالف می لرزیدند، وگاهی می لغزیدند.

شکست پس از پیروزی

به تصدیق تاریخ قطعی، در نخستین مراحل نبرد، خواه به صورت تن به تن، یا هجوم جمعی، مسلمانان پیروز شدند امّا چه شد که این پیروزی، بعداً به شکست انجامید، تاریخ علّت آن را متذکر است وآن اینکه ارتش اسلام نقطه ای را اردوگاه خود قرار داد که از پشت سر به یک مانع طبیعی یعنی «کوه اُحد» محدود می گشت و در وسط کوه «اُحد» شکاف و بریدگی خاصی قرار داشت که احتمال می رفت که دشمن کوه احد را دور بزند و از آن شکاف در پشت اردوگاه اسلام ظاهر گردد، و مسلمانان را مورد حمله قرار دهد، پیامبر برای دفع این خطر، یک گروهان تیرانداز در حدود پنجاه نفر را روی تپه مستقر ساخت، و به فرمانده آنها «عبد اللّه بن جبیر» چنین گفت: شما با پرتاب تیر دشمن را برانید، نگذارید از این راه وارد میدان شوند، شما هرگز این نقطه را ترک نکنید خواه ما در نبرد پیروز شویم یا مغلوب گردیم.

متأسفانه ــ با این سفارش اکید، گروه تیرانداز وقتی پیروزی اسلام و شکست دشمن را مشاهده کردند تپه «دهلیز» را به بهانه اینکه دیگر نیازی به حفاظت این نقطه نیست، رها کردند و هرچه فرمانده اصرار ورزید که با دستور پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم)مخالفت نکنید، وسنگر را رها نسازید، سودی نبخشید و جز ده نفر همگی به سوی میدان

۱- [۱] سوره آل عمران، آیه ۱۲۱.

برای گردآوری غنایم سرازیر شدند، دشمن شکست خورده وقتی تپه را خالی از دفاع دید، با دور زدن و رفتن به پشت کوه، از نقطه بریدگی کوه وارد میدان شد، و ده نفر از نگهبانان تپه را کشت و ارتش اسلام را از پشت سر در حالی که سلاحها به زمین نهاده بودند مورد هجوم قرار داد و گروهی را به شهادت رسانید. قرآن در نکوهش این گروه و این بی انضباطی می فرماید:

(وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتّى إِذا فَشِلْتُمْ وَ تَنازَعْتُمْ فِي الأَمْرِ وَ عَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ما أَريكُمْ ما تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَ لَقَدْ عَفا عَنْكُمْوَ اللّهُ ذُو فَضْل عَلَى الْمُؤْمِنينَ).(۱)

«خدا به وعده خود (نصرت مسلمانان) وفا کرد آنگاه که دشمن را به مشیّت خدا بی جان می کردید (این نصرت ادامه داشت) تا سست شدید، (روی تپه تیراندازان) به نزاع برخاستند و پس از آنکه خواسته شما را نشان داد (پیروزی) با فرمان پیامبر مخالفت ورزیدید (در این لحظه به دو گروه تقسیم شدید) برخی از شماها خواهان دنیا وبرخی دیگر خواهان آخرت، در این موقع خدا شما را از دشمن منصرف ساخت، تا شما را بیازماید، خدا شما را بخشید، خداوند به مؤمنان کرم و بخشش دارد».

هر یک از مقاطع آیه، اشاره به نکته ای است که یادآور می شویم:

۱ـ (وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ) حاکی از آن است که خداوند به مسلمانان وعده پیروزی داده بود و وعده خدا در نخستین ساعات جنگ جامه عمل پوشیده بود، حالا خداوند کی چنین وعده پیروزی را به آنان داده بود، چندان روشن نیست، شاید آیه ناظر به وعده ای است که خداوند پس از جنگ بدر به مسلمانان داده بود و آن اینکه اگر دشمن از این پس (بعد از جنگ بدر) بازگردد خداوند شماها را با پنج هزار فرشته یاری خواهد کرد چنانکه می فرماید:

۱- [۱] سوره آل عمران، آیه ۱۲۲.

(بَلی إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَ یَأْتُوکُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هذا یُمْدِدْکُمْ رَبُّکَمْ بِخَمْسَهِ آلاف مِنَ الْمَلائِکَهِ مُسَوِّمینَ) (۱).

«آری اگر بردبار و پرهیزگار باشید، دشمنان به همین زودی به سراغ شما بیایند خدا با پنج هزار فرشته که نشانه های مخصوص دارند شما رایاری می کند».

وعده الهی وعده بی قید و شرطی نبود، بلکه مشروط به دو شرط بود: ۱ـاستقامت ورزند ۲ـ تقوا را پیشه خود سازند (تصبروا و تتقوا)ولی متأسفانه اکثریت نگهبانان تپه، هر دو شرط را از دست دادند نه استقامت ورزیدند و نه فرمان پیامبر را که هیچ گاه این نقطه را ترک نکنید، محترم شمردند.

۲ـ (حَتّی إِذا فَشِلْتُمْ وَ تَنازَعْتُمْ فِی الأَمْرِ) این قسمت از آیه اشاره به درگیری لفظی است که میان فرمانده تیراندازان و گروه تحت فرمان رخ داد، فرمانده گروه یادآور شد که پیامبر به ما امر فرموده است که هیچ گاه این نقطه را ترک نکنیم خواه مسلمانان در میدان پیروز شوند یا مغلوب.

بخاری می نویسد: پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)فرمود: هرگاه دیدید که مرغان هوا ما را می ربایند از جای خود حرکت نکنید تا من به شما اجازه دهم واگر دیدید که دشمن را مغلوب کردیم باز در همین جا مستقر باشید تا فرمان من به شما برسد.(۲)

۳ـ (وَعَصَیْتُمْ) اشاره به مخالفت صریح آنان با فرمان رسول گرامی است که سنگین ترین خسارت را به دنبال داشت.

۴ـ (مِنْکُمْ مَنْ یُرِیدُ الدُّنْیا وَ مِنْکُمْ مَنْ یُرِیدُ الآخِرَه) (۳) اشاره به انگیزه های متفاوت است که بر نگهبانان تپه حاکم بود، دنیا خواهان برای دستیابی به غنایم دشمن، آنجا را ترک کردند، در حالی که آخرت خواهان تا آخرین لحظه در آنجا

ص : ۳۸۱

۱- [۱] سوره آل عمران، آیه ۱۲۵.

۲- [۲] تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۴۲۳.

۳- [۳] سوره آل عمران، آیه ۱۵۲.

ماندند و از اسلام دفاع کردند و سرانجام جام شهادت نوشیدند.

۵ــ (ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ) اشاره به غفلت آنان از دشمن است واگر انصراف از دشمن را به خدا نسبت می دهد، به خاطر این است که آنچه در جهان رخ می دهد، خارج از قلمرو اراده خدا نیست ولی در عین حال مقدمات انصراف را خود آنان پدید آوردند که این دو نوع نسبت در قرآن زیاد وارد شده است.

مانند: (فَلَمّا زاغُوا أَزاغَ اللّهُ قُلُوبَهُمْ):« وقتی از حق منحرف شدند خدا قلوب آنان را منحرف ساخت». [۱]

(ثُمَّ انْصَرَفُوا صَرَفَ اللّهُ قُلوبَهُمْ) [۲]: «وقتی از حق روی گردان شدند خدا دلهای آنان را از حقّ بر گردایند»

۶ــ (لِيَبْتَلِيَكُمْ) میدان نبرد، در حالی که میدان نبرد است میدان آزمایش است افراد مخلص از افراد مادی بازشناخته می شوند.

۷ــ (وَ لَقَدْ عَفا عَنْكُمْوَ اللّهُ ذُو فَضْل عَلَى الْمُؤْمِنينَ) این قسمت از آیه از لطف و آمرزش گسترده خدا حکایت می کند که شامل حال این نوع افراد بی انضباط گردید، در حالی که این گروه مستحق آن بودند که در دادگاه الهی محاکمه شوند، ولی به عللی عفو وبخشش بر خشم و غضب خدا سبقت گرفت و این گروه مورد عفو قرار گرفتند.

آشفتگی در ارتش اسلام

هجوم گردان چهارصد نفری دشمن به سرکردگی «خالد بن ولید»، بر گروهی که سلاح خود را به کنار نهاده، و مشغول گردآوری غنایم به جامانده از دشمن در میدان نبرد بودند آشفتگی عجیبی در میان ارتش اسلام پدید آورد، در نتیجه نظام از

[۱] سوره صف، آیه ۵.

[۲] سوره توبه، آیه ۱۲۷.

هـم گسـست و ترس و رعـب همـه را فرا گرفت، چـاره ای جز ایـن نداشـتند کـه سراسـیمه بـه ایـن طرف وآن طرف بدونـد تا گریزگـاهی پیـدا کننـد، در این شـرایط گروه عظیمی بـا رفتن بالای کوه، خود را از معرکه نجات دادنـد، در حالی که گروهی دیگر در همـان لحظه، به وسـیله شمشـیر دشـمن درو شدنـد، و حلقه محاصـره پیامبر هر لحظه تنگتر می شـد و خطر جانی او را تهدید می کرد، و جز تعداد انگشت شماری که از جان او دفاع می کردند، همگی در حال فرار و یا به فکر جان خویش بودند و هرچه پیامبر آنان را صـدا می کرد ومی گفت: «إِلیّ عباد اللّه إِلیّ عباد اللّه فانّی رسول اللّه» «به سوی من ای بنـدگان خـدا، به سوی من ای بنـدگان خـدا، من پیـامبر خـدا هسـتم» گوش آنـان به فریادهـای کمـک طلبانه پیامبر (صـلی الله علیه وآله وسـلم) بـدهکار نبود، در این حـالت سـیل غم یکی پس از دیگری ــ غم شـکست، غم از دست دادن عزیزان، غم شـایعه کشـته شـدن پیامبر ــ بسان ابر سـیاه آسـمان، قلب آنان را فرا گرفت به گونه ای که از دست دادن غنایم و رها شدن خود را فراموش کردند قرآن یک چنین چشم انداز مصیبت بار و وحشت زایی را در آیه یاد شده در زیر بازگو می کند، می فرماید:

(إِذْ تُصْعِدُونَوَلا تَلْوُونَ عَلی أَحَد وَالرَّسُولُ یَدْعُوکُمْ فِی أُخْریکُمْ فَأَثابَکُمْ غَمّاً بِغَمّ لِکَیْلا تَحْزَنُوا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا ما أَصابَکُمْ وَ اللّهُ خَبِیرٌ بِما تَعْمَلُونَ) [۱].

«به یـاد آوریـد موقعی را که از کوه بالاـ می رفتیـد و به دیگران توجه نمی کردیـد و پیامبر شـما را از پشت سـر صـدا می کرد، سپس انـدوهها یکی پس از دیگری شـما را فرا گرفت، تا به خاطر از دست رفتن غنایم و صـدماتی که بر شـما وارد شده است، غمگین مباشید خدا از آنچه که انجام می دهید آگاه است».

دقّت در جمله های این آیه یادآور یک رشته حوادث ناگواری است که در دفاع مقدس «احد» رخ داد اینک به صورت فشرده به آنها اشاره می شود:

۱ــ(إِذْ تُصْعِدُونَوَلا تَلْوُونَ عَلی أَحَد) اشاره به فرار آنان از میدان نبرد، فراری

[۱] سوره آل عمران، آیه ۱۵۳.

که به جز خود، به دیگری توجه نداشتند.

۲ـ (وَالرَّسُولُ یَدْعُوکُمْ فِی أُخْرِیکُمْ) ناظر به نداهای پیامبر است که پاسخی به آنها داده نمی شد.

۳ـ (فَأَثابَکُمْ غَمّاً بِغَمّ) ناظر به هجوم اندوه فزون از حد بر گروهی که معرکه نبرد را ترک گفتند.

۴ـ (لِکَیْلا تَحْزَنُوا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا ما أَصابَکُمْ) سنگینی غم و اندوه به قدری بود که دیگر اندوهها را به دست فراموشی سپردند، ودر باره اینکه غنایم را از دست دادند، ویا در این راه زخمی شدند، نمی اندیشیدند.

قرآن در آیه بعد پرده را بالا می زند و از گروهی از صحابه پیامبر چهره خاصی ترسیم می کند اینک بیان این قسمت:

در سراشیبی ارتداد

(ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَیْکُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُعاساً یَغْشی طائِفَةً مِنْکُمْ وَ طائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ یَظُنُّونَ بِاللّهِ غَیْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجاهِلِیَّةِ یَقُولُونَ هَلْ لَنا مِنَ الأَمْرِ مِنْ شَیْء قُلْ إِنَّ الأَمْرَ کُلَّهُ لِلّهِ یُخْفُونَ فی أَنْفُسِهِمْ ما لا یُبْدُونَ لَکَ یَقُولُونَ لَوْکانَ لَنا مِنَ الأَمْرِ شَیْءٌ ما قُتِلْنا هیهُنا قُلْ لَوْ کُنْتُمْ فی بُیُوتِکُمْ لَبَرَزَ الَّذِینَ کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقَتْلُ إِلی مَضاجِعِهِمْ وَ لِیَبْتَلِیَ اللّهُ ما فِی صُدُورِکُمْ وَ لِیُمَحِّصَ ما فِی قُلُوبِکُمْ وَاللّهُ عَلیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ)(۱).

«خداوند پس از غم و اندوه(در شب پس از حادثه) خواب آرامش بخشی فرستاد که گروهی از شماها را فرا گرفت ولی گروهی از شما که در خواب فرو نرفتند در فکر جان خود بودند، در باره خدا، گمان های باطلی بسان گمان های دوران جاهلیت داشتند، ومی گفتند: آیا چیزی از پیروزی نصیب ما می شود، بگو پیروزی ها به دست خدا است آنان آنچه را که در دل پنهان می دارند برای تو آشکار

۱- [۱] سوره آل عمران، آیه ۱۵۴.

نمی کنند می گویند اگر ما نصیبی از پیروزی داشتیم در این جا کشته نمی شدیم بگو اگر در خانه های خود قرار بگیرید آنان که برای آنها کشته شدن نوشته شده است از خانه های خود به سوی قتلگاه خود بیرون می آیند و این برای این است که خداوند آنچه در سینه های شما هست، بیازماید و آنچه در دل از ایمان دارید خالص گرداند، و خداوند از آنچه در دل دارید آگاه است».

هریک از جمله های این آیه بیانگر نکته ای است که به طور فشرده بیان می گردد:

۱ــ (ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُعاساً):«خواب آرامش بخشی نازل کرد».

این جمله ناظر به شب پس از جنگ اُحد است شبی بس دردناک و مهیب، دردناک از آن نظر که بسیاری از مسلمانان مجروح بودند، مهیب و وحشت زا، از آن نظر که فکر می کردند که ممکن است دشمن باز گردد حمله را از سر بگیرد و ضربه دیگری نیز وارد سازد، در چنین هنگامی یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به دو گروه تقسیم شدند افراد با ایمان که از کرده خویش پشیمان شده بودند ودر خواب آرامش بخشی فرو رفتند، زیرا به لطف الهی اعتماد داشتند چنانکه می فرماید: (يَغْشى طائِفَةً مِنْكُمْ): برخی از شماها را پوشانید، ولی گروه ضعیف و یا فاقد ایمان در وحشت فرو رفته و خواب به دیدگان آنها راه نیافت زیرا وحشت یکی از عوامل بی خوابی است وصفات این گروه در جمله های بعدی چنین بیان شده است.

۲ــ (قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ) به فکر جان خود بودند و هرگز در باره اسلام وپیامبر فکر نمی کردند.

۳ــ (يَظُنُّونَ بِاللّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجاهِلِيَّةِ): «در باره خدا گمانهای بسان گمانهای دوران جاهلیت می بردند» شکست را نشانه بی اساس بودن نوید نصرت می اندیشیدند.

۴ــ (يَقُولُونَ هَلْ لَنا مِنَ الأَمْرِ مِنْ شَيْء): آیا پس از این شکست، باز برای ما

پیروزی هست؟ آیا بار دیگر قد راست می کنیم؟

خدا در پاسخ این گفتار یادآور می شود که (قُلْ إِنَّ الأَمْرَ کُلَّهُ للّهِ): پیروزیها همگی در دست خدا است امّا مشروط بر اینکه از راه آن وارد شوید و یکی از وسائل آن حفظ انضباط سربازی است که متأسفانه از دست دادند.

۵ـ (یُخْفُونَ فی أَنْفُسِهِمْ ما لا یُبْدُونَ لَکَ) در دل چیزهایی را پنهان می کنند که برای تو آشکار نمی کنند و شاید مقصود این است که اگر آیین اسلام بر حق بود ما کشته نمی شدیم.

۶ـ (یَقُولُونَ لَوْکانَ لَنا مِنَ الأَمْرِ شَیْءٌ ما قُتِلْنا هیهُنا): می گویند اگر چیزی برای ما بود در این جنگ کشته نمی شدیم».

این جمله از ابهام خاصی برخوردار است و روشن نیست که مقصود از (مِنَ الأَمْرِ شَیْء) چیست؟ احتمال دارد که مقصود این است که اگر راه و روش ما از حقانیت برخوردار بود از ما در این جنگ کسی کشته نمی شد شکست را نشانه نا استواری راه و روش فکر می کردند، احتمال دارد مقصود این باشد که اگر در کیفیت دفاع از مدینه، ما اختیاری داشتیم و پیامبر به سخن ما گوش می داد در این جا این همه کشته نمی دادیم.

خدا در پاسخ این گروه یادآور می شود که مرگ یک سنّت قطعی الهی است، فرار از آن ممکن نیست وشهادت در میدان نبرد، نشانه نااستواری آیین و یا نشانه تصمیم غیر صحیح نیست، چنانکه می فرماید:

۷ـ (قُلْ لَوْ کُنْتُمْ فی بُیُوتِکُمْ لَبَرَزَ الَّذِینَ کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقَتْلُ إِلی مَضاجِعِهِمْ).

بر این بخش از آیه نیز ابهامی سایه افکنده است ممکن است مقصود این باشد که شما اگر در خانه های خود باقی مانده بودید و در میدان نبرد حاضر نمی شدید به جایی ضرر نمی زد زیرا مؤمنان مخلص تخلف نمی کردند، سرانجام به میدان شهادت می آمدند نبرد می کردند و جام شهادت می نوشیدند.

این احتمال با جمله پیشین چندان انسجام ندارد، هرچند مرحوم طبرسی آن را

احتمال نخست قرار داده است. احتمال دیگر این است که اگر شماها در خانه های خود باقی می ماندید سرانجام آن گروه از شماها که مرگ آنها مقدّر قطعی است، به بستر مرگ می شتافتند اگر هم در میدان نبرد نمی مردند، سرانجام در همان لحظه، مرگ گلوی آنان را در بسترشان می فشارد و به تعبیر حسین بن علی (علیهما السلام)«لامحیص عمّا خط بالقلم: از آنچه که قلم قضا بر انسان نوشته است چاره ای نیست».

درست است که مسلمانان در این نبرد شکست خوردند و ضررهایی را متحمل شدند ولی شکست، سود ویا سودهایی نیز در برداشت و آن اینکه، آنچه در سینه ها بود بیرون ریخته شد و منافق از مؤمن بازشناخته گردید، چنانکه می فرماید:(وَ لِيَبْتَلِيَ اللّهُ ما فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَحِّصَ ما فِي قُلُوبِكُمْ): «خدا با آنچه در سینه ها دارید شماها را بیازماید و آنچه در دل از ایمان دارید، خالص گرداند».

هرچند خدا پیش از این آزمون، ازکلیه سرائر و درونیهای ما آگاه است و او نیازی به چنین آزمونی ندارد و این آزمون فقط برای آگاهی و بازشناسی ما انجام گرفت چنانکه می فرماید: (وَاللّهُ عَليمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ). وما در آینده در باره نتایج ناخواسته شکست، سخن خواهیم گفت.

شایعه قتل پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

نشر اکاذیب و تبلیغات دروغ در میدان های نبرد، یکی از عوامل مؤثّر در تضعیف روحیه ها است و دشمن مشرک از این حربه در اثنای نبرد «احد» استفاده کرد و قتل پیامبر را در میان مسلمین منتشر ساخت و بر اثر آن ،گروهی به فکر بازگشت به آیین بت پرستی افتادند که قرآن از آن با جمله (انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ) تعبیر می آورد و گروهی راه مدینه را در پیش گرفتند و گروه سوّم گفتند که اگر پیامبر کشته شد خدای پیامبر زنده است و وظیفه اسلامی بر جای خود باقی است قرآن به این قسمت از واقعه «احد» در آیه یاد شده در زیر اشاره می کند و می فرماید:

(وَما مُحَمَّدٌ إِلّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى

أَعْقابِكَمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِى اللّهُ الشّاكِرِينَ) (۱).

« محمّـد پیامبری بیش نیست وپیش از او پیامبرانی آمـده انـد و رفته اند اگر بمیرد یا کشـته شود به عقب (آیین شـرک) باز می گردید، هرکس به عقب باز گردد، خدا را ضرر نمی رساند، خدا سپاسگزاران را پاداش می دهد».

مثله کردن شهدای احد

«هنـد» (دختر عتبه زن ابوسـفیان مادر معاویه) به هنگام ضـعف مسـلمانان با گروهی از زنان وارد میـدان شدنـد و به شـنیع ترین عمل یعنی بریـدن گوش وبینی شـهدا دست زدنـد و از اعضای بریـده برای خود گردنبنـد و خلخال درست کردند و گردنبند و گوشوارهای طلایی خود را به قاتل «حمزه»، (وحشـی) بخشیدند حتی به این هم اکتفا نکردند «هند» شکم حمزه را درید و کبد او را بیرون آورد و آن را جویـد ولی چون نتوانست آن را ببلعد به دور انداخت. سـپس روی سـنگی ایسـتاد و با رجز خاصـی، شعار داد.(۲)

پس از خاموشـی آتش نبرد، پیامبر در میدان نبرد به گردش پرداخت، وقتی چشـمش به بدن مثله شده حمزه افتاد خشم خاصـی بر او دست داد و گفت: اگر بر قریش دست یابم، سـی نفر از آنان را مثله می کنم وقتی یاران وی از تأثّر شدیـد او آگاه شـدند گفتند اگر بر دشمن دست یابیم آنچنان آنان را مثله می کنیم که در میان عرب سابقه ای نداشته باشد.

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در این اندیشه و گفتگو بود که وحی الهی فرود آمد و او را به عدل در مقام مجازات، دعوت نمود و چنین فرمود:

(وَ إِنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبُوا بِمِثْلِ ما عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصّابِرِينَ*

ص : ۳۸۸

۱- [۱] سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

۲- [۲] مجمع البیان، ج۳، ص ۳۹۳.

وَاصْبِرْ وَ ما صَبْرُکَ إِلاّ بِاللّهِ وَ لا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لا تَکُ فِی ضَيْق مِمّا يَمْکُرُونَ) (۱).

«اگر مجازات نمودند; به مقداری که مجازات شده اید آنان را کیفر دهید و اگر صبر کنید و بردباری به خرج دهید برای صابران بهتر است شکیبا باش، شکیبایی تو برای خدا است و برآنان اندوهگین مباش و از مکر و فریب آنان خود را در ضیق و فشار قرار مده».

تعقیب دشمن

شب شانزدهم شوال سال سوّم هجرت، شب بسیار دردناک و اسفباری بود ناله زنان داغدیده از یک طرف، ضجه مجروحان جنگی که خواب به چشم آنان راه نمی یافت از طرف دیگر، و احتمال حمله مجدد دشمن، دست به دست هم داده، محیط مدینه را محیط غم و اندوه، و محیط رعب و وحشت ساخته بود.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) برای تقویت روحیه شکست خورده مسلمانان و ارعاب دشمن، بامداد روز یکشنبه دستور داد که در مدینه اعلام کنند که کسانی که دیروز در نبرد با دشمن شرکت داشتند، آماده خروج از مدینه و تعقیب دشمن شوند و گروهی که تخلّف کرده بودند، حقّ شرکت در آن ندارند، پس از اندی لشکری از مجروحان و خستگان گردا گرد پیامبر را گرفته و همگان تا نقطه ای به نام «حمراء الأسد» که در هشت فرسنگی مدینه قرار دارد پیش رفتند پیامبر در حالی که «ابن اُم مکتوم» را نماینده خود در مدینه قرار داده بود با یارانش سه روز (دوشنبه، سه شنبه و چهارشنبه) در آنجا اقامت گزید وقتی از بازگشت دشمن به سوی مکّه مطّلع گردید، به سوی مدینه بازگشت.

البته ابوسفیان تصمیم بر حمله مجدد داشت ولی عواملی از خارج و داخل، او را از این حمله بازداشت. مقصود از عامل خارجی همان «معبد خزاعی» است که

۱- [۱] سوره نحل، آیه ۱۲۶_ ۱۲۷.

وی مشرک بود ولی تمام افراد قبیله «خزاعه» با پیامبر رابطه نیکو داشته و رازدار او بودند.

«معبد» از مدینه به سوی مکّه می رفت در «حمراء الأسد» با رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) ملاقات کرد وضع پیامبر و یاران او، عواطف انسانی معبد را تکان داد از این جهت رو به پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) کرد و گفت شما را در این حالت دیدن برای من سخت و گران است از خدا می خواهم تو را شفا دهد، وی که عازم مکه بود، در نقطه ای به نام «روحا» با ابوسفیان ملاقات کرد و مشاهده نمود که او تصمیم بر بازگشت به سوی مدینه دارد که ضربه کاری تر دیگری بر مسلمانان وارد سازد.

ابوسفیان که با معبد خزاعی که خود رئیس قبیله «خزاعه» بود آشنایی سابق داشت از او پرسید که پشت سر چه دیده است. گفت: محمّد و یاران او را دیدم که به صورت آتش بر افروخته برای تعقیب شما از مدینه بیرون آمده اند، و در این لشگر افراد تازه نفس شرکت کرده اند که دیروز شرکت نداشتند و برکار دیروز خود سخت پشیمانند.

مقصود از عامل داخلی که مایه انصراف گردید «صفوان بن امیه بن خلف» است او خود یکی از سران قریش به شمار می رفت و پدرش «امیه بن خلف» در نبرد «بدر» کشته شده بود او به ابوسفیان گفت می اندیشم که در مصاف دوّم، نبردی باشد غیر آنچه که دیروز دیدم اگر به مکه بازگردیم وبه پیروزی نسبی خود اکتفا ورزیم، بهتر است، این گفتگوها سبب شد که وی از بازگشت مجدد به مدینه منصرف گردد و آیاتی در این زمینه فرود آمد:(۱)

(اَلَّذینَ اسْتَجابُوا للّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ ما أَصابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذینَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقَوا أَجْرٌ عَظیمٌ).(۲)

۱- [۱] سیره ابن هشام، ج۲، ص ۱۱.
۲- [۲] سوره آل عمران، آیه ۱۷۲.

«آنان که دعوت خـدا و پیامبر را پس از آن همه جراحات پاسـخ گفتنـد برای آن گروه که نیکی کرده و تقوا پیش گرفته انـد، پاداش بزرگ است».

(اَلَّذِینَ قالَ لَهُمُ النّاسُ إِنَّ النّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَکُمْ فَاخْشَوهُمْ فَزادَهُمْ إِیماناً وَقالُوا حَسْبُنَا اللّهُ وَ نِعْمَ الْوَکیلُ) (۱).

«آنان کسانی هستند که مردم (۲) به آنان گفتند که لشـکر دشمن برای حمله به شماها اتّفاق کرده اند از آنها بترسید ـ ولی ـ ایمان آنان افزون شد گفتند ما را خدا کافی است و او بهترین کمک و حامی ما است».

(فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَه مِنَ اللّهِ وَ فَضْل لَمْ یَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوانَ اللّهِ وَ اللّهُ ذُو فَضْل عَظِیمٌ) (۳).

«به خاطر چنین توکل ازمیدان نبرد با نعمت وکرمی از جانب پروردگار خود بازگشـتند، وهیچ آسیبی به آنان نرسید و از فرمان (رضایت بخش) خدا پیروی کردند خدا دارای کرم و بخشش بزرگ است».

(إِنَّما ذلِکُمُ الشَّیْطانُ یُخَوِّفُ أَوْلیاءَهُ فَلا تَخافُوهُمْ وَخافُونِ إِنْ کُنْتُمْ مؤمِنینَ)(۴).

«این فقط شیطان است که پیروان خود را می ترساند، از آنها نترسید تنها از من بترسید اگر ایمان دارید».

در این آیه عمل گزارشگران «قبیله عبد القیس» عمل شیطان خوانده شده که افراد با ایمان هرگز از تهدید آنان نمی ترسند زیرا در هر دو حالت (پیروزی یا

۱- [۱] سوره آل عمران، آیه ۱۷۳.

۲- [۲] مقصود کاروانی از قبیله «عبـد القیس» است که برای خریـد گنـدم عازم مـدینه بودند و در نیمه راه با ابوسـفیان ملاقات کردند او به وسیله این کاروان به مسلمانان پیام فرستاد که آماده بازگشت به مدینه است که مسلمانان را ریشه کن کند.

۳- [۳] سوره آل عمران، آیه ۱۷۴.

۴- [۴] سوره آل عمران، آیه ۱۷۵.

شکست) خود را سعادتمند می دانند.

مجموع این آیات به ما می آموزد که:

اوّلاً: اگر در نبرد به عللی شکست خوردیم، دیگر نباید از این شکست ظاهری، شکست روحی و معنوی بخوریم فوراً با باقیمانده قوا و نیرو، خود را برای نبرد مجدد آماده سازیم چنانکه می فرماید:(اَلَّذینَ اسْتَجابُوا للّهِ).

ثانیاً: گزارشهای رسیده از دشمن مبنی بر چنین وچنان، نباید مایه ترس شود، بلکه باید مایه فزونی ایمان گردد، ایمان بر پیروزی خود در نبرد مجدد، زیرا خدا بهترین حامی ویار ما است مشروط بر اینکه با دستورهای او و رسول وی مخالفت نورزیم چنانکه می فرماید: (الّذین قال لَهم النّاسُ).

ثالثاً: بلندگوهای به ظاهر بی طرف ولی در باطن وابسته که به نفع دشمن سخن می گویند شیطانند که فقط می توانند پیروان خود را بترسانند در حالی که مؤمنان فقط از خدا می ترسند چنانکه می فرماید:(ذلِکُمُ الشّیطانُ).

***

نبرد «اُحد» به پایان رسید و دشمن نیز راه مکه را در پیش گرفت و محیط زندگی در مدینه به آرامش گرایید وقت آن رسیده است که این رویداد از دید وحی الهی مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

علّت شکست

قرآن علّت شکست را ضعف ایمان می داند واینکه اندیشه دنیاگرایی، بر فکر انضباط اسلامی و پیروزی از دستورات پیامبر غلبه کرد، آنگاه نوید می دهد که هرگاه به خطّ نخست باز گردند، پیروزی از آن آنها است چنانکه می فرماید:

(وَ لا تَهِنُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمُ الأَعْلَونَ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ).(۱)

۱- [۱] سوره آل عمران، آیه ۱۳۹.

«سست مشوید وغمگین نباشید شماها برترید اگر مؤمن باشید».

تمام نکته در جمله (إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ) نهفته است و این حقیقت در تفسیر آیه (وَ لَقَدْ صَدَقَکُمُ اللّهُ وَعْدَهُ) به روشنی بیان گردید.(۱)

سودی که از طریق شکست برده شد

نبرد «احد» میوه های تلخ و شیرین داشت گروهی از بهترین یاران اسلام قربانی ناپایداری برخی از دنیا پرستان در سنگر نبرد شدند، ولی در عین حال خالی از منفعت نبود اگر تلخی داشت میوه شیرین نیز در بر داشت، و آیات یاد شده در زیر که در موارد متعدّدی از سوره آل عمران وارد شده اند،به این مطلب اشاره دارند.

(وَتِلْکَ الأَیّامُ نُداوِلُها بَیْنَ النّاسِ وَ لِیَعْلَمَ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ یَتَّخِذَ مِنْکُمْ شُهَداءَ وَ اللّهُ لا یُحِبُّ الظّالِمینَ).

«این روزها را (پیروزی) میان مردم می گردانیم چرا؟ برای اینکه خدا افراد با ایمان را بشناسد و از شما قربانیانی (یا گواهانی) بگیرد خدا ستمگران را دوست نمی دارد».

(وَلِیُمَحِّصَ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ یَمْحَقَ الْکافِرِینَ): « خدا افراد با ایمان را پاک گرداند و کافران را نابود سازد».

(أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّهَ وَ لَمّا یَعْلَمِ اللّهُ الَّذِینَ جاهَدُوا مِنْکُمْ وَ یَعْلَمَ الصّابِرِینَ).

«آیا چنین پنداشتید که تنها با ادعای ایمان و ارد بهشت خواهید شد در حالی که خداوند مجاهدان از شما و صابران را مشخص ساخته است».

(وَلَقَدْ کُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَیْتُمُوهُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ).(۲)

۱- [۱] سوره آل عمران، آیه ۱۵۲.

۲- [۲] سوره آل عمران، آیه ۱۴۰_ ۱۴۳.

«شماها پیش از رویارویی با دشمن آرزوی مرگ (شهادت) می کردید، سپس آن را دیدید درحالی که به آن نگاه می کردید(گام به پیش نمی نهادید)».

(ما كانَ اللّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنينَ عَلى ما أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ ما كانَ اللّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِوَ لكِنَّ اللّهُ يَجْتَبى مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشاءُ فَآمِنُوا بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ وَ إِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ).(۱)

«هرگز شایسته نیست که خداوند مؤمنان را بر آن وضعی که هستند ترک کند مگر اینکه پاک را از ناپاک جدا سازد. وهرگز خدا شما را از «غیب» آگاه نمی سازد، ولی هرکس را بخواهد از پیامبرانش برمی گزیند، به خدا و پیامبران او ایمان بیاورید و اگر ایمان بیاورید وپرهیزگاری را پیشه خود قرار دهید برای شما است پاداش بزرگ».

نکات آیات

اشاره

در مجموع این آیات به یک رشته نکاتی اشاره شده که همگی بیانگر، نتایج جنگ «اُحد» است که ناخواسته به دست آمده و این نکات عبارتند از:

۱_ پیروزی و شکست از سنت های الهی است

جمله (وَ تِلْكَ الأَيّامُ نُداوِلُها بَيْنَ النّاسِ) از یک سنّت الهی پرده بر می دارد و آن این که قوه و قدرت غلبه و پیروزی، به صورت دایم از آن گروهی نیست و بر جبین هیچ ملتی نوشته نشده که همیشه غالب و پیروز گردند، بلکه تمام ملل جهان پیوسته دارای نشیب وفرازی بوده اند و ستاره اقبال همه ملل، گاهی در حال طلوع و گاهی در حال غروب بوده است.

۲_ بازشناسی مؤمن از منافق

نبرد «اُحد»، مایه بازشناسی مؤمن از کافر گردید زیرا پایداری در میدان نبرد و

۱- [۱] سوره آل عمران، آیه ۱۷۹.

پیروی از دستور پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نشانه ایمان و نقطه مقابل آن نشانه ضعف و یا فقدان ایمان می باشد چنانکه می فرماید:

(وَ لِیَعْلَمَ اللّهُ الّذینَ آمنوا مِنکُمْ): «تا خدا افراد با ایمان را بشناسد». وشناخت خدا، کنایه از معرفی آنها است، تا مردم بشناسند.

۳ـ وجود گواهان بر اعمال

در این ماجرا گروهی به آن پایه از کمال رسیدند که بر اعمال گروه دیگر شاهد و گواه شوند و در روز رستاخیز به عنوان «شهداء الأعمال» معروف می باشند چنانکه می فرماید:(و یتخذ منکم شهداء) و گاهی این جمله به صورت دیگر تفسیر می گردد و آن اینکه در این جریان گروهی به مقام رفیع شهادت نائل آمدند و مقام بزرگی را کسب کردند و در هر حال خواه «شهداء» به معنی گواهان اعمال، و یا قربانیان راه وی باشد، یک چنین فضیلتی برای این گروه در این نبرد به دست آمد.

۴ـ تصفیه مؤمنان از پلیدی ها

(وَ لِیُمَحِّصَ اللّهُ الّذینَ آمنوا ویَمْحَقَ الکافِرِینَ) تمحیص در لغت عرب به معنی «تنزیه» و تطهیر و پاکیزه کردن است همچنانکه «محق» به معنی نابودی و زدودن تدریجی است; در این نبرد، هر دو مسئله «تمحیص مؤمنان» و «محق کافران» به صورت روشن انجام گرفت امّا مسئله نخست برای اینکه کوره حوادث نقاط ضعف و عیب افراد را آشکار می سازد، همچنانکه کوره داغ، ناخالص طلا و نقره را آشکار می نماید.

پیش از نبرد «بدر» بسیاری از آنان خود را مؤمن خالص می پنداشتند آرزوی شهادت می کردند چنانکه می فرماید:(وَ لقد کنتم تمنون الموت من قبل أن تلقوه)ولی سرگذشت «اُحد» پایه ایمان و فداکاری آنها را آشکار ساخت و نقاط ضعف آنها را به خودشان نشان داد.

گروه مؤمن در پرتو ایمان به خالص سازی خویش پرداختند وپس از تکمیل خود، در نبردهای آینده به محو کفر و کافران ازمحیط اسلامی اشتغال ورزیدند.

تا انسان خود را قبلاً- نسازد نمی تواند جامعه را بسازد; از این جهت باید مدعیان ایمان در بوته آزمایش قرار گیرند و پایه ایمان آنها روشن گردد آنگاه پس از رفع عیب و نقص از جانب خود; به ساختن جامعه بپردازند و جمله (وَ لِیُمَحِّصَ اللّهُ الّذینَ آمنوا ویَمْحَقَ الکافِرینَ) حاوی این مطلب است.

۵_ بهشت در گرو جهاد و پایداری

ماجرای«اُحد» مسئله «بهشت در گرو جهاد و پایداری» را به نمایش گذارد و عملاً- تفهیم کرد که ایمان زبانی و پشت هم اندازی در مقام گفتار سودی ندارد، بلکه باید ایمان با کردار و ثبات در میدان نبرد همراه گردد، چنانکه می فرماید:

(أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّهَ وَ لَمّا یَعْلَمِ اللّهُ الَّذینَ جاهَدُوا مِنْکُمْ وَ یَعْلَمَ الصّابِرینَ) (۱).

«بلکه خیال می کنید که وارد بهشت می شوید و خدا می داند که کدام از شما جهاد کرده و بردباران را می شناسد».

آیاتی که به این مسئله تأکید می کند بیش از این مختصری است که در این جا نقل گردید.

۶_ جداسازی پاکیزه از ناپاک

سرانجام آیات یاد شده به نتیجه دوّم تأکید می کند و می فرماید: «یکی از نتایج این نبرد جداسازی طیب (مؤمن) از خبیث (کافر یا منافق) بود چنانکه می فرماید:

۱- [۱] سوره آل عمران، آیه ۱۴۲.

(ما كانَ اللّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنينَ عَلى ما أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتّى يَميزَ الْخَبيثَ مِنَ الطَّيِّبِ)(۱).

در بدو نظر دست یابی بر این نتیجه از دو راه امکان داشت:

۱ــ خدا به تک تک افراد با ایمان، الهام کند و مؤمن ها و منافقها را معرفی کند.

۲ــ چنین نبردی جدا ساز; پیش آید و عملاً دوگروه از یکدیگر جدا گردند.

راه نخست بر خلاف سنّت الهی است زیرا مشیّت او بر این تعلّق گرفته که فقط گروهی از بندگان زبده خود را بر غیب مسلّط سازد و برآنها وحی کند نه هر فردی; در این صورت جز راه دوّم راه دیگری وجود نداشت چنانکه می فرماید:

(وَ ما كانَ اللّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَ لكِنَّ اللّهُ يَجْتَبى مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشاءُ) (۲).

«امکان نداشت که خدا شماها را از غیب آگاه سازد بلکه گروهی از پیامبران خود را بر این افراد برمی گزید».

تا این جا با علل و نتایج قهری شکست از نظر آیات قرآن آشنا شدیم فقط یک مطلب باقی مانده و آن مسئله تقویت روحیه سربازان واقعی اسلام است که در این نبرد شکست خوردند و عزیزانی را از دست دادند، تقویتی که نتیجه آن این باشد که خود را نبازند و به اصطلاح از این شکست ظاهری، شکست روحی نخورند.

تقویت روحیه ها

اشاره

شکست و پیروزی دو پدیده اجتماعی است که یک رشته آثار روانی خاصی را به دنبال دارند، پیروزی، ارج و منزلت گروه پیروز را بالا می برد، و معایب آنها را تحت پوشش خود مستور می دارد.

۱- [۱] سوره آل عمران، آیه ۱۷۹.

۲- [۲] سوره آل عمران، آیه ۱۷۹.

و به خـاطر عظمت و عزّتی که از این طریق نصـیب آنـان می گردد دیگر کسـی به فکر نقـاط ضـعف دیرینه آنـان نبوده و همه نقاط زندگی آنان نقاط قوّت تلقی می گردد.اگر پیروزی چنین اثری را به دنبال دارد شکست نیز دارای اثر مقابل است در این حـالت نه تنهـا عیـوب افراد فرامـوش نمی شود، بلکه چیزهـایی نیز بر این افزوده می شود و اشـکال تراشـی هـایی بی اسـاس نیز صورت می گیرد.

به این حقیقت، در یکی از سخنان پیشوایان ما اشاره شده آنجا که می فرماید:

«إذا أقبلتْ الدنیا عَلی أحد أعارتْه محاسِنَ غیره و إذا أدْبَرتْ عنه سلَبتْه محاسنَ نفسِه».

«هرگاه قـدرت ومال به سوی گروهی روی آورد آنان با زیباییهای دیگران توصـیف می شونـد و اگر دنیا از آنان روی گرداند کمالات و زیباییهای مسلّم آنها را از ایشان سلب می کند».(۱)

این اصل در نبرد «اُحد» به گونه ای نیز حاکم بود، پیروزی «بدر»مقام و موقعیت مسـلمانان را در نزد کافران و منافقان بالا برد و رعب و ترس بر دلها افکند، وشکست در «اُحد» مایه تزلزل و گرایش به انحراف گردید.

گروهی از یاران پیامبر (صـلی الله علیه وآله وسـلم) به جای هـدفگرایی «فردگرا » بودند، حیات و پیروزی پیامبر (صـلی الله علیه وآله وسلم)را نشانه حقانیّت او، مرگ و شکست او را نشانه نا استواری آیین او می اندیشیدند.

قرآن با این اندیشه باطل از دو طریق مبارزه می کند:

الف: استواری آیین بستگی به حیات پیامبر ندارد

حقانیت و استواری آیینی بستگی به حیات و پیروزی آورنده آن ندارد، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

۱- [۱] نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۸.

در این رهگذر پیام آوری بیش نیست، ونباید اندیشه مرگ او ، سبب بازگشت گروندگان،به عصر جاهلیت گردد و اگر استواری آیین از طریق دلیل و برهان ثابت گردیده هیچ پدیده ای نمی تواند به آن آسیب برساند.

قرآن به این حقیقت در آیه (و َما مُحَمّدٌ إِلاّ رَسُولٌ) که متن و ترجمه آن را قبلاً آوردیم، اشاره می کند.

ب: مرگ یک سنّت الهی است

مرگ و فناءِ موجودات امکانی از سنّت های قطعی الهی است و هر موجودی برای خود سرنوشتی دارد و برای هر انسانی اجل و حیات محدودی می باشد که از آن تجاوز نمی کند و پیامبر نیز یک موجود ممکن است که باید راه را طی کند چنانکه می فرماید:

(وَ ما کانَ لِنَفْس أَنْ تَمُوتَ إِلاّ بِإِذْنِ اللّهِ کِتاباً مُؤَجَّلاً وَ مَنْ یُرِدْثَوابَ الدُّنْیا نُؤتِهِ مِنْها وَ مَنْ یُرِدْ ثَوابَ الآخِرَهِ نُؤْتِهِ مِنْها وَ سَنَجْزِی الشّاکِرینَ).

«هیچ انسانی بد(۱)ون اذن خدا نمی میرد، مرگ سرنوشتی است تعیین شده، هر کس پاداش دنیا بخواهد به او می دهیم، وهرکس پاداش آخرت را بخواهد به او می دهیم، خدا سپاسگزاران را پاداش می دهد».

نبرد همراه ناملایمات است

سرانجام نبرد، نامش نبرد است هیچ نبردی خالی از ناملایمات نمی باشد و به اصطلاح در جنگ حلوا پخش نمی کنند، واگر شما زخمی شدید و کشته دادید. دشمن نیز زخمی داشته و کشته داده است، (واگر خسارت او در نبرد «اُحد» کم بود لکن خسارت او در نبرد «بدر» کمتر از خسارت شما در نبرد اُحد نبود» چنانکه

۱- [۱] سوره آل عمران، آیه ۱۴۵.

می فرماید:

(إِنْ یَمْسَسْکُمْ قَرْحٌ فَقَدْمَسَّ الْقَومَ قَرْحٌ مِثْلُهُ) (۱).

«اگر در میدان نبرد جراحتی به شما رسید به گروه مخالف نیز به اندازه آن (در جنگ بدر) رسید».

از مجاهدان پیشین

قرآن برای تقویت روحیه یاران پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم)، سرگذشت پیامبران و جهادِ یاران آنان را یادآور می شود که جمعیت کم، بر گروه زیادی پیروز شدند و صبر و مقاومت را پیشه خود قرار داده ضعف و سستی را از خود دور کردند چنانکه می فرماید:

(وَکَأَیِّنْ مِنْ نَبِیّ قاتَلَ مَعَهُ رِبِّیُّونَ کَثیرٌ فَما وَهَنُوا لِما أَصابَهُمْ فِی سَبیلِ اللّهِ وَ ما ضَعُفُوا وَ مَااسْتَکانُوا وَ اللّهُ یُحِبُّ الصّابِرینَ).(۲)

«چه بسیار از پیامبران که مردان الهی همراه آنان نبرد کردند هرگز در برابر آنچه در راه خدا به آنان می رسید، سست و ضعیف نشدند، و تن به تسلیم نداند خدا بردباران را دوست دارد».

(وَ ما کانَ قَوْلَهُمْ إِلاّ أَنْ قالُوا رَبَّنَا اغْفِرْلَنا ذُنُوبَنا وَ إِسْرافَنا فِی أَمْرِنا وثَبِّتْ أَقْدامَنا وَانْصُرنا عَلَی الْقَوْمِ الْکافِرینَ) (۳).

«گفتار آنان جز این نبود که پروردگارا، گناهان ما را بیامرز و از اسرافکاریهای ما درگذر و گامهای ما را استوار بفرما و ما را بر گروه کافران پیروز گردان».

شهیدان زندگانند

پس از بازگشت به مدینه; منافقان زمینه را برای تضعیف عقاید مناسب دیده و

۱- [۱] سوره آل عمران، آیه ۱۴۰.

۲- [۲] سوره آل عمران، آیه ۱۴۶.

۳- [۳] سوره آل عمران، آیه ۱۴۷.

زبان به شماتت گشودند و گفتند، اگر این گروه از مدینه برون نرفته بودند سالم می ماندند و کشته نمی شدند. قرآن شماتت منافقان را چنین نقل می کند:

(الَّذِینَ قالُوا لِإِخْوانِهِمْ وَ قَعَدُوا لَوْ أَطاعُونا ما قُتِلُوا قُلْ فَادْرَؤُا عَنْ أَنْفُسِکُمُ الْمَوتَ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ).(۱)

« آنان که به برادران خود گفتند اگر از ما پیروی کرده بودند کشته نمی شدند، بگو اگر شما می توانید مرگ خود را پیش بینی کنید و آن را از خود دور سازید اگر راست می گویید».

قرآن برای محو اثر تخریبی این سخن، دو پاسخ می دهد یکی همان است که در متن آیه آمده است و آن اینکه اگر این گروه می توانند مرگ افراد را پیش بینی کنند، چه بهتر که وسایل مرگ خود را نیز پیش بینی نمایند و آن را از خود دور سازند (قُلْ فادرؤُوا ...).

پاسخ دیگر اینکه مرگ شهیدان راه حق در میدان نبرد مرگ حقیقی و نابودی مطلق نیست، بلکه انتقالی است از خانه ای به خانه دیگر، نقل مکانی است از شرایطی نامساعد به شرایط مساعدتر و شهیدان راه حق زندگانند و در نزد خدا روزی می خورند و از لطف و کرمی که شامل حال آنان گردیده، بسیار خوشحال و شادمانند، وبه دیگر سخن: شهادت شهید، پایان زندگی او نیست، بلکه سرآغاز دفتر دیگری است از زندگی دیگر با روحانیت بیشتر و رفاهی بهتر چنانکه می فرماید:

(وَلا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ) (۲).

«هرگز انسانهایی را که در راه خدا کشته می شوند مرده گمان مکن بلکه آنان زندگانند که نزد خدای خود روزی داده می شوند».

(فَرِحینَ بَما آتاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ یَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذینَ لَمْ یَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ

۱- [۱] سوره آل عمران، آیه ۱۶۸. مضمون این آیه در همین سوره در آیه ۱۵۶ نیز وارد شده است.

۲- [۲] سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.

أَلّا خَوفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ) (۱).

«آنها به خاطر نعمتهایی که خدا از کرم خود به آنان داده است خوشحالند و به خاطر کسانی که بعداً به آنان ملحق می شوند مسرورند، نه ترسی بر آنها است و نه غمگین می شوند».

(يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَه مِنَ اللّهِ وَ فَضْل وَ أَنَّ اللّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنينَ) (۲).

«به خاطر نعمتی که از جانب و کرم او به آنها داده شده است شادمانند خدا پاداش مؤمنان را ضایع نمی کند».

مسئله حیات جاودان شهیدان در طول تاریخ نقش مهمّی در اعزام مسلمانان به میادین نبرد داشته است، سربازی که عقیده دارد که شهادت پایان زندگی نیست، بلکه سرآغازی برای زندگی بهتر است، طبعاً در نبرد پیشگام می گردد و آماده می شود که زندگی موقت را با زندگی مستمر تبدیل کند.

سالار شهیدان در میدان کربلا ـ با یاران جانباز خود سخنی دارد که به خاطر مناسبت مؤکّدی که با موضوع دارد در این جا منعکس می کنیم:

او در گرماگرم نبرد که آتش و خون از چکاچک شمشیران می بارید، باقیمانده یاران خود را با کلمات یاد شده در زیر خطاب نمود:

«صبراً بنی الکرام، فما الموت إلّا قنطره تعبر بکم عن البؤس و الضرّاء إلی الجنان الواسعه والنعم الدائمه فأيُّكم یکره أن ینتقل من سجن إلی قصر» (۳).

«بردبار باشیدای فرزندان افراد کریم مرگ بسان پلی است که شما را از زندگی شقاوت بار به باغهای وسیع و نعمتهای پیوسته منتقل می سازد، کدام یک از شما،

۱- [۱] سوره آل عمران، آیه ۱۷۰.

۲- [۲] سوره آل عمران، آیه ۱۷۱.

۳- [۳] بلاغه الحسین (علیه السلام)، ص ۴۷.

این صفحه در کتاب اصلی بدون متن است / هذه الصفحه فارغه فی النسخه المطبوعه

ص : ۴۰۳

۳ـ جنگ احزاب

آیات موضوع

۱ـ (إذا جاؤُکُمْ مِنْ فَوْقِکُمْ وَ مِنْ أَسْفَلَ مِنْکُمْ وَإِذْ زاغَتِ الأَبْصارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَناجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللّهِ الظُّنُونا* هُنالِکَ ابْتُلِیَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزالاً شَدِیداً *وَ إِذْیَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَ الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ما وَعَدَنَا اللّهُ وَ رَسُولُهُ إِلاّ غُرُوراً *وَ إِذْ قالَتْ طائِفَةٌ مِنْهُمْ یا أَهْلَ یَثْرِبَ لا مُقامَ لَکُمْ فَارْجِعُوا وَ یَسْتَئْذِنُ فَرِیقٌ مِنْهُمُ النَّبِیَّ یَقُولُونَ إِنَّ بُیُوتَنا عَوْرَةٌ وَ ما هِیَ بِعَورَه إِنْ یُرِیدُونَ إِلاّ فِراراً * وَلَوْ دُخِلَتْ عَلَیْهِمْ مِنْ أَقْطارِها ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَهَ لاتَوْها وَ ما تَلَبَّثُوا بِها إِلاّ یَسِیراً* وَلَقَدْ کانُوا عاهَدُوا اللّهَ مِنْ قَبْلُ لایُوَلُّونَ الأَدْبارَ وَ کانَ عَهْدُ اللّهِ مَسْؤولاً) (احزاب۱۰/ـ۱۵).

۲ـ (قُلْ لَنْ یَنْفَعَکُمُ الْفِرارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْموتِ أَوِ الْقَتْلِ وَ إِذاً لا تُمَتَّعُونَ إِلاّ قَلِیلاً) (احزاب/۱۶).

۳ـ (قُلْ مَنْ ذَا الَّذِی یَعْصِمُکُمْ مِنَ اللّهِ إِنْ أَرادَبِکُمْ سُوءاً أَوْ أَرادَ بِکُمْ رَحْمَهً وَ لا یَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللّهِ وَلِیّاً وَ لانَصِیراً *قَدْ یَعْلَمُ اللّهُ الْمُعَوِّقِینَ مِنْکُمْ وَالْقائِلِینَ لإِخْوانِهِمْ هَلُمَّ إِلَیْنا وَلا یَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلاّقَلِیلاً* أَشِحَّهً عَلَیْکُمْ فَإِذا جاءَ الْخَوفُ رَأَیْتَهُمْ یَنْظُرُونَ إِلَیْکَ تَدُورُ أَعْیُنُهُمْ کَالَّذِی یُغْشی عَلَیْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوکُمْ بِأَلْسِنَه حِداد أَشِحَّهً عَلی الْخَیْرِ أُولئِکَ لَمْ یُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللّهُ أَعْمالَهُمْ وَ کانَ ذلِکَ عَلی اللّهِ یَسِیراً)

ص : ۴۰۴

(احزاب/۱۷_۱۹).

۴_ (یـا أَیُّهَـا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَهَ اللّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ جـاءَتْکُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَـلْنا عَلَیْهِمْ رِیحاً وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها وَ کانَ اللّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیراً)(احزاب/۹).

۵_ (یَحْسَـبُونَ الأَـحْزابَ لَمْ یَـذْهَبُوا وَ إِنْ یَـأْتِ الأَحْزابُ یَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بادُونَ فِی الأَعْرابِ یَسْأَلُونَ عَنْ أَنْباءِکُمْ وَ لَوْ کانُوا فِیْکُمْ ما قاتَلُوا إِلاّ قَلیلاً*لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللّهِ أُسْوهٌ حَسَـنَهٌ لِمَنْ کانَ یَرجُو اللّهَ وَ الْیَومَ الآخِرَ وَ ذَکَرَ اللّه کَثیراً* وَ لَمّا رَأَی الْمُؤْمِنُونَ الأَحْزابَ قالُوا هذا ما وَعَدَنَا اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَصَدَقَ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَما زادَهُمْ إِلاّإِیماناً و تَسْلِیماً*مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللّهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضـی نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرْ وَ ما بَـدَّلُوا تَبْـدِیلاً* لِیَجْزِیَ اللّهُ الصّادِقِینَ بِصِدْقِهِمْ وَ یُعَذِّبَ الْمُنافِقِینَ إِنْ شاءَ أَوْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ إِنَّ اللّهَ کـانَ غَفُوراً رَحیمـاً* وَرَدّ اللّهُ الَّذِینَ کَفَرُوا بِغَیْظِهِمْ لَمْ یَنـالُوا خَیراً وَ کَفَی اللّهُ الْمُؤْمِنینَ الْقِتالَ وَ کانَ اللّهُ قَوِیّاً عَزِیزاً) (احزاب۲۰_ ۲۵).

۶_ (أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ أُوتُوا نَصِـیباً مِنَ الْکِتـابِ یُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطّاغُوتِ وَ یَقُولُونَ لِلَّذِینَ کَفَرُوا هؤلاءِ أَهْـدی مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا سَبِیلاً)(نساء/۵۱).

ترجمه آیات

۱_ «به یاد آور هنگامی را که از بالای شهر مدینه و از پایین آن، دشمن شماها را محاصره کرده و چشمها خیره گردید و قلبها به گلوگـاه هـا رسـید، و د رباره خـدا، گمانهای مختلفی اعم از صحیح و باطل می کردیـد.در آنجا مؤمنان آزمایشـی شدنـد و سخت لرزیدنـد. به یـاد آور موقعی را که منافقـان و بیماردلان می گفتنـد:وعـده خـدا و پیامبر او جز فریب، چیزی نیست.به یاد آورید موقعی که گروهی از منافقان گفتند که ای مردم یثرب این جا برای شـما جای ماندن نیست به شـهر بازگردید وگروهی از آنان از پیامبر اجازه می گرفتند ومی گفتند خانه های ما بی حِفاظ است، آنان دروغ می گفتند هدفی جز فرار

نداشتند. اگر بار دیگر مردم مدینه، مورد هجوم قرار می گرفتند و از منافقان خواسته می شد که به آیین شرک باز گردند، به سوی آنان کشیده می شدند و جز اندک زمانی درنگ نمی کردند.آنان قبلاً نیز با خدا عهد بسته بودند که پشت به دشمن نکنند و از عهد خدا سؤال می شود».

۲ـ «بگو فرار از مرگ یا قتل به حال شما سودی نمی بخشد و جز ایام کمی از زندگی بهره ای نخواهند گرفت».

۳ـ «بگو کیست که شما را از مصیبت که خدا بخواهد، حفظ کند، و از رحمت او که بخواهد، مانع گردد آنان برای خویشتن جز خدا، سرپرست و یار و یاوری پیدا نمی کنند.«خداوند از افراد باز دارنده شما وکسانی که به برادران خود می گویند نزد ما بیایید (وبه میدان نبرد نروید) آگاه است این گروه سراغ جهاد نمی روند مگر کم (آن هم برای جا زدن خود در صفوف مسلمانان).هنگامی که لحظات ترس (جهاد در راه خدا) پیش آمد به تو (پیامبر) می نگرند و دیدگان آنان بسان افراد محتضر در حدقه می گردد وقتی ترس و حالت بحرانی به پایان رسید زبانهای تند و تیز خود را به سوی شما می گشایند و با حرص و طمع بر مال، سهم خود را می خواهند آنان ایمان نیاورده اند خداوند اعمال آنان را حبط و نابود کرده و این کار بر خدا آسان است».

۴ـ «ای افراد با ایمان نعمت های خدا را بر خود یاد کنید آنگاه که سپاه دشمن به سوی شما آمد، ما برای پراکنده ساختن آنها طوفان و سپاهی (فرشتگان) که ندیدند فرستادیم خدا به آنچه انجام دهید بینا است».

۵ـ «منافقان می اندیشند که هنوز سپاه احزاب نرفته است و اگر باز گردد، آنها دوست دارند که در میان عربهای بادیه نشین پخش گردند در حالی که از اخبار شما می پرسند و اگر در میان شما باشند جز کمی پیکار نمی کنند. در زندگی پیامبر خدا، برای شما الگو و سرمشق خوبی است برای کسانی که به خدا و روز دیگر امیدوارند(ایمان دارند)

ص : ۴۰۶

و خدا را زیاد یاد می کنند.وقتی افراد با ایمان سپاه احزاب را دیدند گفتند این همان است که خدا و رسول او به ما وعده داده و خدا و پیامبر او راست گفته اند، و این موضوع جز بر ایمان و تسلیم آنها، چیزی نیفزود. از افراد با ایمان مردانی هستند در پیمانی که با خدا بسته بودند صادق بودند برخی از آنان عهد و پیمان خود را به پایان رسانیدند (ودر میدان نبرد استقامت ورزیدند تا جان خود را نثار اسلام ساختند و برخی دیگر در انتظارند و هرگز در کار خود تغییر و دگرگونی ایجاد نکردند.تا خدا راستگویان را به خاطر درستگویی پاداش دهد و منافقان را بخواهد عذاب یا با رحمت به سوی آنان باز گردد خدا بخشنده و رحیم است. خدا کافران را در حالی که خشمگین بودند برگردانید، خیری نصیب آنان نشد، و در حال نبرد مؤمنان را خدا کافی است خداوند قوی و قدرتمند است».

۶_«آیا نمی بینید کسانی که بهره ای از کتاب دارند بت پرستان را تصدیق می کنند و آنان را رستگارتر از مؤمنانِ یکتاپرست می دانند».

تفسیر آیات

دفاع مقدّس در کرانه های خندق یا رویارویی کفر با اسلام

غزوه «احزاب» از نبردهای نمونه اسلام با شرک است، وبرای خود ویژگی خاصی دارد. در نبردهای «بدر» و «اُحد»، طرف نبردمجموع افراد یک قبیله و یا تیره ای از آن بود، در حالی در این غزوه، طرف مقابل قبایل مختلف شمال جزیره و قسمت مرکزی آن، به ضمیمه یهودان خیبر و یهودان مطرود مدینه بود، زیرا وقتی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دو قبیله یهودی مدینه را به نام «بنی قین قاع» و «بنی النضیر» به خاطر پیمان شکنی روشن ازمدینه بیرون راند، افراد مطرود با همدستی یهودان «خیبر» به فکر

افتادند که با تحریک قبایل بت پرست عرب که دشمن قسم خورده پیامبر بودند به حیات آیین جوان، پایان دهند، از این جهت سران دو قبیله مطرود، همراه با بزرگان «خیبر» رهسپار مکه شدند و قریش را برای نبرد با پیامبر مصمم ساختند و با دلی مملو از خوشحالی، مکه را به عزم شمال جزیره «نجد» ترک گفتند، و با تیره های گوناگون قبیله غطفان تماس گرفتند، و از طریق تطمیع و اینکه محصول یک سال خیبر ــ پس از پیروزی بر محمّد ــ از آن آنان خواهد بود، همگان را با خود و قریش متحد ساختند، و با برنامه ریزی دقیق قرار شد که همگی در روز معیّنی در کرانه های مدینه اردو بزنند و سیل آسا به مدینه هجوم برند، و ریشه درخت اسلام را بزنند، و برای ابد، خود و یهود را از این دشمن، آسوده سازند، سرانجام در اثر قدرت مالی یهود و نظامی عرب در اوایل ماه شوال سال پنجم هجرت، سپاهی مرکّب از تیره های «بنی فزاره» و «بنی مره» و «بنی اشجع» از قبیله «غطفان» و «بنی اسد» از شمال جزیره، و قبیله«قریش » و هم پیمانش «بنی سلیم» از نقطه مرکزی آن، در اطراف مدینه، اردو زدند و در حقیقت در شبه جزیره، کفر با تمام قدرت در برابر اسلام جوان ایستاد، چنانکه پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم)فرمود: «برز الشرک کلّه إلی الإسلام کلّه: شرک و اسلام با تمام قدرت رویاروی یکدیگر قرار گرفتند».(۱)

تاریخ می گوید شمار مسلمانان از سه هزار تجاوز نمی کرد، در حالی که شمار دشمن قریب به ده هزار نفر بود، هیچ نوع دلهره و هراسی بر دشمن حاکم نبود و مسئله اسارت زن و فرزند برای آنها وجود نداشت، در حالی که مسلمانان در عین دفاع در میدان نبرد، در اندیشه زنان و کودکان خود بودند که مورد تعرّض و آزار دشمن قرار نگیرند.

این نبرد شبیه نبردهای پیشین نبود، و با تاکتیک های ساده نمی شد پیروزی به دست آورد، نه نبرد در بیرون مدینه چاره ساز بود، و نه مسئله قلعه داری و نبرد در

۱- [۱] بحار الأنوار، ج ۲۰، ص ۲۱۵، نقل از «کنز الفوائد» کراجکی.

درون شهر و دفاع از برجها و پشت بامها، کاری از پیش می برد، در این نبرد ده هزار عرب رزمنده مجهز به آخرین سلاح روز، و در برابر گروهی قرار گرفته بود که از نظر شمار، کمتر از یک سوم آنها بودند و از نظر سلاح نظامی به پایه آنها نمی رسیدند.

در اینجا تاکتیک یک افسر کار آزموده ایرانی به نام «سلمان» گره صیانت مدینه را گشود، و از پیشرفت دشمن به درون شهر و خونریزی در داخل آن جلوگیری کرد و آن، نقشه کندن خندق در قسمت های آسیب پذیر مدینه بود، زیرا بخشی از مدینه به وسیله کوه یا باغها، حفاظ طبیعی داشت، و دشمن نمی توانست از آن طریق به درون شهر نفوذ کند، ولی قسمت های دیگر آن به زمینهای موات (بایری) منتهی می شد که تهاجم از آن طریق کاملاً امکان پذیر بود و روی یک محاسبه تقریبی که ما در کتاب «فروغ ابدیّت» انجام داده ایم مسلمانان به دستور پیامبر در نقاط آسیب پذیر شهر خندقی به طول پنج کیلومتر و نیم و به پهنا و ژرفای پنج متر حفر کردند و در طول آن، به فاصله های خاصی سنگرهایی ساختند که در صورت قصد نفوذ، با پرتاب تیر و سنگ، از عبور دشمن ممانعت کنند.

وقتی سپاه دشمن در مقابل این تاکتیک قرار گرفت، همگی زبان به تحسین گشودند و گفتند، این تاکتیک نظامی، از آن عرب نیست، بلکه یک فرد ایرانی نقشه آن را ریخته و محمّد آن را اجرا کرده است.

آیات مربوط به جنگ احزاب

اشاره

مجموع آیاتی که در سوره «احزاب» درباره جنگ خندق و پس از آن غزوه «بنی قریظه» وارد شده است، از هیجده آیه _ که از آیه نهم سوره احزاب شروع می شود ودر آیه بیست وهفتم پایان می پذیرد_ بیش نیست، دو آیه اخیر آن مربوط به «بنی قریظه» است که تفسیر آن در بخش «جدال» پیامبر با اهل کتاب گذشته است در اینجا، مجموع آیات مربوط به جنگ «احزاب» که شانزده آیه می باشد مورد تفسیر قرار می گیرند این آیات شانزده گانه را می توان بر سه بخش تقسیم کرد:

بخش نخست: آیاتی است که وضع عمومی مسلمانان را به هنگام ورود سپاه احزاب بیان می کند و این آیات ناظر به گروه خاصی از مؤمن و منافق نیست هرچند این دو گروه در پایان کار ، تفاوتی مانند تفاوت زمین تا آسمان دارند.

بخش دوّم: مربوط به تبیین وضع منافقان و بیماردلان از نظر ایمان است که پس از آغاز نبرد، وحملات گهگاهی دشمن، پایمردی نشان نمی دادند، بلکه دیگران را نیز بر فرار از میدان تشویق می کردند.

بخش سوّم: مربوط به افراد با ایمان است که به تعهّد خود عمل نموده و مسئولیتی را که بر عهده گرفته بودند، به درستی انجام دادند، اینک آیات مربوط به هر سه بخش را به طور جداگانه بررسی می کنیم:

بخش نخست: آیات بیانگر وضع عمومی مسلمانان

این بخش از آیات وضع عمومی مسلمانان را به هنگام محاصره دشمن و هم چنین اوضاع شهر مدینه را تشریح می کند و یادآور می شود که به وقت ورود سپاه سیل آسای دشمن به اطراف مدینه برق شمشیر و شیهه اسبان دشمن، چشمها و گوشها را به خود خیره ساخته بود، نه چشمی جز آنها را می دید، ونه گوشی به نقطه دیگری متوجه بود، تپش دلها، حاکی از حکومت ترس از سپاه، بر آنان بود و هر گروهی(مؤمن و منافق) در باره خدا به گونه ای اعم از صحیح و استوار، باطل وناااستوار فکر می کرد قرآن این حالت عمومی را در ضمن دو آیه چنین بیان می کند:

۱ــ (إِذا جاؤُکُمْ مِنْ فَوْقِکُمْ وَ مِنْ أَسْفَلَ مِنْکُمْ وَإِذْ زاغَتِ الأَبْصارُ و ـَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَناجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللّهِ الظُّنُونا)(۱).

«به یاد آور هنگامی را که از بالای شهر مدینه و از پایین آن، دشمن شماها را

۱- [۱] سوره احزاب، آیه ۱۱.

محاصره کرده و چشمها خیره گردید و قلبها به گلوگاه ها رسید، و د رباره خدا، گمانهای مختلفی اعم از صحیح و باطل می کردید».

(هُنالِکَ ابْتُلِیَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزالاً شَدِیداً) (۱).

«در آنجا مؤمنان آزمایش شدند و سخت لرزیدند».

در این دو آیه وضع عمومی کلیه کسانی که زیر پرچم اسلام اعم از مؤمن واقعی، و یا منافق قرار داشتند بیان شده است و نکات دو آیه که مجموعاً بیانگر وضع عمومی مسلمانان است به قرار زیر است:

۱ــ (زاغَتِ الاْبْصارُ): چشمها به سوی دشمن خیره گردید.

۲ــ (وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَناجِرَ): دلها از وحشت به گلوگاه رسید.

۳ــ (وَ تَظُنُّونَ بِاللّهِ الظُّنُونا): در باره خدا گمانهای گوناگون می کردند.

گواه بر اینکه این آیه وضع عمومی مسلمانان را بیان می کند، این است که به جای لفظ «الظن»، «الظنون» به کار برده است واگر مربوط به گروه خاصی از مؤمن و یا منافق بود، شایسته بود که صیغه مفرد بیاورد، زیرا گروه منافق در باره خدا یک جور می اندیشید، و درآیات بخش دوّم و سوّم می خوانید که بر ارتش اسلام ظنون گوناگون حاکم بود منافقان وعده الهی را دروغ می اندیشیدند در حالی که مؤمنان می گفتند وعده خدا و پیامبر او راست است ودر حقیقت آیه های بعدی که متعرض گمانهای مختلف مسلمانان می باشد، بیانگر جمله (و تظنون باللّه الظّنونا)از آیه است.

آیه دوّم معرکه «احزاب» را نمایشگاه بزرگ امتحان قلمداد می کند ویادآور می شود که در آن روز جامعه اسلامی در بوته سختی از امتحان قرار گرفت، و همگان از دشواری آزمون به خود لرزیدند چنانکه می فرماید:

۱- [۱] سوره احزاب، آیه ۱۱.

(هُنالِکَ ابْتُلِیَ الْمُؤْمِنُونَ):« آنجا نمایشگاه امتحان مؤمنان بود».

(وَ زُلْزِلُوا زِلْزالاً شَدِیداً): «همگان (بدون استثناء) سخت لرزیدند».

بنـابر این مقصود از «المؤمنون» یـا مطلق جـامعه ایمـانی است که مؤمن و منافق را در بر می گیرد، یا خصوص مؤمن است، طبعاً حال منافق اگر نگران کننده تر از او نبود، بهتر از حال مؤمن نبوده است.

آغـاز امتحـان ملاـک سـتایش، یـا نکوهش نیست، تـا آیه را گواه بر نکوهش مؤمنان واقعی بگیریم ملاک قضاوت اثنای کار، بلکه پایـان آن است و در این نقطه خـواهیم دیـد که جـامعه اسـلامی بر دو گروه تقسـیم می شونـد، گروهی مردود و رفـوزه و گروهی مقبـول و سـتوده وآیـات دو بخش آینـده بیـانگر احـوال این دو گروه مختلف و متضـاد است که به تدریـج تفسـیر می شوند.

بخش دوم: وضع منافقان و افراد بیمارگونه

اشاره

در این بخش، بـا آیـات نه گـانه ای روبرو هستیم که از آیه دوازدهم سوره احزاب آغاز می شود و در آیه بیسـتم آن پایان می پذیرد، و مجموع آیات بیانگر حال منافقان و افراد بیمارگونه از نظر ایمان است که با ترفندهای منافقانه، جبهه و میدان را ترک گفته و فاقـد هر نوع احسـاس مسـئولیت بودنـد که قرآن پرده از چهره زشت این گروه برمی دارد و ترفنـد و ویژگیهای آنان را یکی پس از دیگری بیان می کند وما برای سهولت همگی را تحت عناوینی بیان می کنیم:

الف: فریب انگاشتن وعده الهی

پیامبر در اثنای حفر خندق از طریق وحی گزارش داد که خدایم به من وعده داده است که بر کسـری و قیصـر پیروز می شوم و این جمله را همگان از مؤمن و منافق از پیامبر(صـلی الله علیه وآله وسـلم) شـنیدند وقتی چشـمان منافقان بر سـیل خروشان سپاه شرک افتاد زبان به طعن گشودند وگفتند، ما در این جا امنیت نداریم چگونه محمّد از خدایش

به ما نوید پیروزی بر دو قدرت بزرگ می دهد این وعده فریبی بیش نیست چنانکه قرآن می فرماید:

(وَ إِذْيَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ما وَعَدَنَا اللّهُ وَ رَسُولُهُ إِلاّ غُرُوراً) (۱).

«به یاد آور موقعی را که منافقان و بیماردلان می گفتند:وعده خدا و پیامبر او جز فریب، چیزی نیست».

در این آیه از منافقان و بیماردلان نام می برد، ممکن است مقصود از افراد بیمار همان افراد ضعیف الایمان باشند که در هیچ قلمروی از کفر و ایمان ثبات ندارند چنانکه احتمال دارد مقصود همان منافقان باشند، زیرا هیچ مرضی بدتر از بیماری نفاق نیست و لذا قرآن در باره منافقان می فرماید:

(فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللّهُ مَرَضاً):«در دلهای منافقان مرضی است خدا بر بیماری آنان افزوده است».(۲)

وجمله (وَ ما وَعَدَنَا اللّهُ وَ رَسُولُهُ إِلاّ غُرُوراً) را جز افراد منافق که هرگز در دل ایمان ندارند کسی نمی گوید و فرد ضعیف الایمان هرچه هم از نظر ایمان در درجه پایین باشد، جرأت به تظاهر به چنین جسارت ندارد.

ب: دعوت به فرار وبهانه تراشی

کار زشت و دور از شرف انسانی آنان این بود که صحنه نبرد را که کرانه های خندق تشکیل می داد، خالی می کردند و در این راه از دو نوع ترفند بهره می گرفتند:

۱ـ با دامن زدن به ترس و وحشت که این نقطه جای ماندن نیست و همگی به داخل شهر باز گردیم، علاوه بر خود، دیگران را نیز به بازگشت به شهر تشویق

۱- [۱] سوره احزاب، آیه ۱۲.

۲- [۲] سوره بقره، آیه ۱۰.

می کردند.

۲ـ گروهی به بهانه اینکه خانه های آنان حفاظ ندارد، حضور پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می رسیدند و کسب اجازه می کردند که میدان را برای حفظ خانه های خود ترک کنند و آیه یاد شده در زیر بیانگر این دو کار زشت منافقان است:

(وَ إِذْ قالَتْ طائِفَةٌ مِنْهُمْ یا أَهْلَ یَثْرِبَ لا مُقامَ لَکُمْ فَارْجِعُوا وَ یَسْتَئْذِنُ فَرِیقٌ مِنْهُمُ النَّبِیَّ یَقُولُونَ إِنَّ بُیُوتَنا عَوْرَةٌ وَ ما هِیَ بِعَوره إِنْ یُرِیدُونَ إِلاّ فِراراً)(۱).

«به یاد آورید موقعی که گروهی از منافقان گفتند که ای مردم یثرب این جا برای شما جای ماندن نیست به شهر بازگردید وگروهی از آنان از پیامبر اجازه می گرفتند ومی گفتند خانه های ما بی حِفاظ است، آنان دروغ می گفتند هدفی جز فرار نداشتند».

پس از ورود رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) به «یثرب»، نام دیرینه آن منسوخ گردید، وبه جای آن «مدینه الرسول» برگزیده شد این گروه پس از پنج سال از هجرت رسول، به جای «یا أهل المدینه»، «یا أهل یثرب» می گفتند و از این طریق مخالفت خود را با مؤمنان واقعی آشکار می ساختند، تو گویی می خواستند بگویند، که نظام جدید را که منجر به تغییر نام شهر گردید، به رسمیت نمی شناسند.

جمله: (فارجعوا...) بیانگر دعوت دیگران به فرار است.

جمله (یستئذن...) حاکی از بهانه تراشی آنان برای فرار از میدان نبرد است.

ج: در آستانه بازگشت به شرک

منافقان هیچ گونه پیوندی با اسلام نداشتند و نسبت به آیینی که به آن تظاهر

۱- [۱] سوره احزاب، آیه ۱۳.

می کردنـد، آنچنان بی تفاوت بودنـد که اگر سپاه دشـمن مجدداً مدینه را محاصـره می کرد و وارد شـهر می شد همین گروه یعنی دار و دسته «عبد اللّه اُبَیّ» به آیین شرک باز می گشتند و فریاد زنده باد «لات و عزی» را سر می دادند چنانکه می فرماید:

(وَلَوْ دُخِلَتْ عَلَیْهِمْ مِنْ أَقْطارِها ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَهَ لاتوها وَ ما تَلَبَّثُوا بِها إِلاّ یَسِیراً).(۱)

«اگر بار دیگر مردم مـدینه، مورد هجوم قرار می گرفتنـد و از منافقان خواسـته می شـد که به آیین شـرک باز گردنـد، به سوی آنان کشیده می شدند و جز اندک زمانی درنگ نمی کردند».

این آیه به مـا تفهیم می کنـد که در نظـام اسـلامی نمی توان به غیر افراد بـا ایمـان، تکیه کرد و هرگز نبایـد کارهای کلیـدی و سرنوشت ساز را در اختیار آنان گذارد، آنان در اندک زمانی رنگ عوض می کنند و به چهره های مختلف در می آیند.

د: پیمان شکنی و فقدان احساس مسئولیت

اگر بگوییم قسـمتی ازشخصـیت انسان را علاقه بر حفظ عهود و مواثیق و احساس مسـئولیت تشـکیل می دهد، سخنی به گزاف نگفتـه ایـم. پـای بنـدی انسـان به مسئولیتی که بر عهـده گرفته است نشـانه صـلابت ذات وآسـیب ناپـذیری آن در برابر منـافع زودگـذر مادی است منافقان درست بر خلاف این اصل بودنـد، در جنگ «اُحد» از میدان فرار کردند، پس از فرو نشسـتن غبار جنگ نزد پیامبر گرامی(صـلی الله علیه وآله وسـلم) تعهد کردند که دیگر گِرد چنین کار زشتی نروند، ولی متأسفانه در جنگ «احزاب» نیز از این شـیوه بهره گرفتنـد، بـا این تفـاوت که در جنـگ «اُحـد»، فقط فرار کردنـد و در نبرد «احزاب» علاوه بر این، دیگران را نیز بر این عمل شنیع که نقطه مقابل کرامت و شرافت انسانی است، دعوت کردند چنانکه می فرماید:

ص : ۴۱۵

۱- [۱] سوره احزاب، آیه۱۴.

(وَلَقَدْ کانُوا عاهَدُوا اللّهَ مِنْ قَبْلُ لا یُوَلُّونَ الأَدْبارَ وَ کانَ عَهْدُ اللّهِ مَسْؤولاً)(۱).

«آنان قبلاً نیز با خدا عهد بسته بودند که پشت به دشمن نکنند و از عهد خدا سؤال می شود».

ه_: از فرار طرفی نمی بندند

در جهان بینی اسلام هر فردی اجل قطعی و معیّنی دارد، که یک لحظه جلو وعقب نمی رود وآیه(فَإِذا جاءَأَجَلُهُمْ لا یَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا یَسْتَقْدِمُون) (۲).

«هرگاه پایان عمر کسی برسد، یک لحظه پس و پیش نمی شود».

روی این اساس است که قرآن به پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم)فرمان می دهد که به منافقان بگوید که در فرار از نبرد، طرفی نمی بندند و سودی به دست نمی آورند زیرا وضع انسان از دو حال بیرون نیست، یا لحظه مرگ او فرا رسیده است یا نه، در صورت نخست، خواه فرار بکند یا نکند، چنگال مرگ گلوی او را می فشرد، در صورت دوّم هرچند، چند صباحی زنده می ماند ولی این زندگی کوتاه در برابر زندگی پیوسته سرای جاویدان قابل سنجش نیست انسان خردمند هرگز دوّمی را با اوّلی مبادله و معامله نمی کند، چنان که می فرماید:

(قُلْ لَنْ یَنْفَعَکُمُ الْفِرارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوتِ أَوِ الْقَتْلِ وَ إِذاً لا تُمَتَّعُونَ إِلاّ قَلِیلاً)(۳).

«بگو فرار از مرگ یا قتل به حال شما سودی نمی بخشد و جز ایام کمی از زندگی بهره ای نخواهند گرفت».

قرآن در جریان «اُحد» که گروهی برای حفظ جان خود، پا به فرار نهادند،

۱- [۱] سوره احزاب، آیه۱۵.

۲- [۲] سوره اعراف، آیه ۳۴.

۳- [۳] سوره احزاب، آیه ۱۶.

همین حقیقت را نیز متذکر می گردد و می فرماید:(قُلْ لَوْ کُنْتُمْ فِی بُیُوتِکَمْ لَبَرَزَ الَّذِینَ کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقَتْلُ إِلی مَضاجِعِهِمْ) (۱).

«بگو اگر در خانه های خود بمانید آنان که قتل آنها مقدّر شده است قتل در بستر به سراغ آنان می آید»(خانه نشینی مایه نجات او نمی گردد).

و: اراده خدا نافذ است

جهان بینی الهی، اراده خدا را نافذ می داند و هیچ موجودی در برابر خواست او نمی تواند خود نمایی کند اگر او برای گروهی مصیبت و درد، یا نعمت و رحمت بخواهد چیزی نمی تواند مانع از تحقّق خواست او شود.

گروهی که از میدان نبرد پا به فرار می گذارند و تصوّر می کنند که فرار آنان، تقدیر الهی را به هم می زنند، سخت در اشتباهند چنانکه می فرماید:

(قُلْ مَنْ ذَا الَّذِی یَعْصِمُکُمْ مِنَ اللّهِ إِنْ أَرادَبِکُمْ سُوءاً أَوْ أَرادَ بِکُمْ رَحْمَهً وَ لایَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللّهِ وَلِیّاً وَ لانَصِیراً)(۲).

«بگو کیست که شما را از مصیبت که خدا بخواهد، حفظ کند و از رحمتی که او بخواهد، مانع گردد آنان برای خویشتن جز خدا، سرپرست و یار و یاوری پیدا نمی کنند».

ز: علم او گسترده است

منافق چون شناخت صحیحی از خداو صفات جمال و جلال او ندارد و از نفوذ اراده و گستردگی علم او آگاه نیست، تصوّر می کند که ترفند او بر خدا مخفی و پنهان است در صورتی که خدا می داند که منافقان با شتاب هرچه تمامتر میدان را

۱- [۱] سوره آل عمران، آیه ۱۵۳.

۲- [۲] سوره احزاب، آیه۱۷.

ترک گفتند و دیگران را نیز از حضور در میدان جنگ باز می داشتند.

وحی الهی یاد آور می شود که خدا از کارشکنیهای آنان و اینکه دیگران را برفرار از جنگ و یا عدم حضور در جبهه تشویق می کنند کاملاً آگاه است چنان که می فرماید:

(قَدْ یَعْلَمُ اللّٰهُ الْمُعَوِّقینَ مِنْکُمْ وَالْقائِلینَ لِإِخْوانِهِمْ هَلُمَّ إِلَیْنا وَلا یَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلاّ قَلیلًا) (۱).

«خداوند از افراد باز دارنده شما وکسانی که به برادران خود می گویند نزد ما بیایید (وبه میدان نبرد نروید) آگاه است این گروه سراغ جهاد نمی روند مگر کم (آن هم برای جا زدن خود در صفوف مسلمانان)».

در این جا قرآن برای «منافقان» افرادی را به عنوان «اخوان» و برادران معرفی می کند آیا مقصود افراد با ایمان است که از نظر ظاهر برادران آنها بودند و یا مقصود همفکران و یا هم قماشانشان است همچنانکه قرآن اسرافگران را اخوان شیاطین خوانده است و می فرماید:

(إِنَّ الْمُبَذِّرِینَ کانُوا إِخْوانَ الشَّیاطین):«تبذیرگران برادران شیطانها هستند»(۲).

ح: ترس از جهاد و مرگ

در جهان بینی منافقان، زندگی انسان در چهارچوبه دنیوی خلاصه می شود ومرگ با فنا و نابودی انسان برابر است، هیچ انسان زنده ای خصوصاً عاقل و خردمند خواهان فنای خود نمی باشد.در حالی که در جهان بینی انسان الهی، مرگ انتقال از خانه ای به خانه دیگر و در شرایطی بهتر و یا بدتر از حیات دنیوی است.

۱- [۱] سوره احزاب، آیه ۱۸.

۲- [۲] سوره اسراء، آیه ۲۷.

در جهـان بینی نخست(منـافق) سـخن گفتن از جهـاد و ایثـار، نواختن نـاقوس فنا و نابودی است در چنین افرادی، فرمان جهاد و فرمان یورش به دشـمن، مایه تشویش و اضـطراب است تو گویی می خواهنـد قالب تهی کنند، در حالی که در جهان بینی دوّم سخن گفتن از شـهادت شـیرین تر از شهد و لذیذتر از هر چیزی است قرآن در آیه یاد شده در زیر وضع منافق را چنین تشریح می کند:

(أَشِحَّهً عَلَيْكُمْ فَإِذا جاءَ الْخَوفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَـدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِى يُغْشى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِأَلْسِنَه حِداد أَشِحَّهً عَلى الْخَيْرِ أُولئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللّهُ أَعْمالَهُمْ وَ كانَ ذلِكَ عَلى اللّهِ يَسِيراً) (۱).

« هر چیزی را از شـما دریـغ می دارنـد هنگـامی که لحظـات ترس (جهـاد در راه خـدا) پیش آمـد به تـو (پیـامبر) می نگرنـد و دیـدگان آنـان بسـان افراد محتضـر در حـدقه می گردد وقتی ترس و حالت بحرانی به پایان رسـید زبانهای تنـد و تیز خود را به سویشـما می گشاینـد و با حرص و طمع بر مال، سـهم خود را می خواهنـد آنان ایماننیاورده انـد خداوند اعمال آنان را حبط و نابود کرده و این کار بر خدا آسان است».

گروه فرصت طلب پیوسته در همین مرز گام بر می دارند در موقع سـختی زیر بار نمی روند و گرهی از کار نمی گشایند وجز به فکر خویش در فکر کار و شـخص دیگری نمی باشـند وپس از رفع مشـکلات از خود قهرمان می تراشند و سهم عظیمی می طلبند.

قرآن در آیه پیش منافق را با این ویژگیها توصیف می کند:

۱ـ (تَـدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَـالَّذِى يُغْشى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ): «به هنگـام نواخته شـدن زنـگ خطر حـالت احتضار به آنان دست می دهد گویی می خواهند قالب تهی کنند».

۱- [۱] سوره احزاب، آیه۱۹.

۲_ (فَإِذا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَـلَقُوکُمْ بِأَلْسِنَه حِداد): «وقتی امنیت به منطقه بازگشت با زبانهای تند و تیز رزمندگان را آزار می دهند و می گویند سهم ما را بدهید ما کمتر از شما نیستیم».

۳_ (أَشِحَّهً عَلی الْخَیْر):« افراد ترسو، به هنگام نبرد، طمعکارترین افرادند در وقت تقسیم غنیمت».

«تشاح» در لغت به معنی «نزاع» و مخاصـمه است به همین جهت بایـد گفت این گروه به هنگام تقسـیم غنیمت، نزاع و درگیری پدید می آورند و مقصود از «خیر» در «علی الخیر» ثروت و مال است و در قرآن از «ثروت و مال» با لفظ خیر نیز یاد شده است و در ا یه ارث می خوانیم:(إِنْ تَرَکَ خَیراً)(۱).

۴_ (أُولئِکَ لَمْ یُؤْمِنُوا) آنان هرگز ایمان نیاورده اند و در حقیقت ریشه حرکات زشت و زننده آنان،، فقد ایمان است.

۵_ (فَأَحْبَـطَ اللّهُ أَعْمـالَهُم) همه اعمـال نیک آنان به خاطر فقـدان نیت پاک، نابود می گردد و در سـرای دیگر دست خالی به محشر می آیند و تکلیف این گروه طبعاً روشن است.

ط: ترس آنان هنوز برطرف نشده است

سپاه شرک پس از یک ماه توقف (۲۴ شوال الی ۲۴ ذی القعده سال پنجم هجرت) به علل مختلف متفرق شد، یکی از آن علل این بود که ناگهان هوا طوفانی شد و شدّت طوفان به اندازه ای بود که خیمه ها را از جای برمی کند و دیگهای غذا را از روی آتش پرت می نمود به این جهت وجهات دیگر که در تاریـخ غزوه احزاب به تفصـیل بیان شده است، ابوسـفیان فرمان حرکت صادر کرد و هنوز نور قمر، منطقه را روشن نکرده بود که سپاه شرک، آنجا را ترک گفت و هر قبیله ای به منطقه خود

۱- [۱] سوره بقره، آیه ۱۸۰.

بازگشت(۱) قرآن از این عامل پیروزی در این سوره چنین یاد می کند:

(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَهَ اللّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ جاءَتْکُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنا عَلَیْهِمْ رِیحاً وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها وَ کانَ اللّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیراً)(۲).

«ای افراد با ایمان نعمت های خدا را بر خود یاد کنید آنگاه که سپاه دشمن به سوی شما آمد، ما برای پراکنده ساختن آنها طوفان و سپاهی (فرشتگان) که ندیدند فرستادیم خدا به آنچه انجام دهید بینا است».

با اینکه همگان دیدند که سپاه شرک متفرّق شد و هر گروهی به سرزمین خود بازگشت ــ مع الوصف ــ منافقان ترسو و علاقمند به زندگی مادی و روی گردان از جهاد، هنوز باور نکردند که احزاب متفرق شده اند، بلکه فکر می کردند که هنوز در منطقه مستقرند. قرآن این اندیشه واهی را که سرچشمه ای جز «خودخواهی» و «مادی گرایی» ندارد، چنین نقل می کند:

(یَحْسَبُونَ الأَحْزابَ لَمْ یَذْهَبُوا وَ إِنْ یَأْتِ الأَحْزابُ یَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بادُونَ فِی الأَعْرابِ یَسْأَلُونَ عَنْ أَنْبائِکُمْ وَ لَوْ کانُوا فِیْکُمْ ما قاتَلُوا إِلاّ قَلیلاً).(۳)

«منافقان می اندیشند که هنوز سپاه احزاب نرفته است و اگر باز گردد، آنها دوست دارند که در میان عربهای بادیه نشین پخش گردند در حالی که از اخبار شما می پرسند و اگر در میان شما باشند جز کمی پیکار نمی کنند».

نکات آیه

۱ــ به خاطر ترس از جهاد و رویارویی با سپاه شرک دوست دارند که در شهر نباشند:(یَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بادُونَ فِی الأَعْرابِ).

۱- [۱] تاریخ طبری، ج۲، ص ۲۴۴.
۲- [۲] سوره احزاب، آیه۹.
۳- [۳] سوره احزاب، آیه۲۰.

۲ــ در حالی که می خواهنـد در میان بادیه نشـینان پراکنـده شونـد، علاقمندند از سـرنوشت شـما نیز آگاه گردند، زیرا با شـما منافع مشترکی دارنـد و در صورت پیروزی خواهان سـهم غنیمت هسـتند و در صورت شـکست ناچارنـد خود را به گونه ای با وضع جدید تطبیق دهند چنانکه می فرماید:

(یَسْأَلُونَ عَنْ أَنْبَاءِکُم):« از رهگذران و کاروانها، پیوسته جویای حال شما می باشند».

۳ــ پیامبر نبایـد از فرار آنان متأثّر شود زیرا اگر هم در میدان قتال بودند،جز افراد کمی به نفع شـما وارد جنگ نمی شدند بنابر این نه بودن آنها سودی دارد و نه فرار آنان ضرری.

تا اینجا مجموع آیات بخش دوّم که مربوط به یک گروه از یاران پیامبر است به پایان رسـید، اکنون وقت آن رسـیده که آیات بخش سوّم را که بیانگر حال مؤمنان واقعی است مورد تفسیر قرار دهیم:

بخش سوم: پیامبر و یاران واقعی او

اشاره

با تفسـیر آیات این بخش تمام آیات مربوط به دفاع مقـدس در کرانه خنـدق به پایان می رسـد در این بخش که مجموع آیات آن پنج آیه می باشد محور سـخن پیامبر و افراد با ایمان واقعی است این افراد هرچند در آغاز کار لرزیدند، وخوف و هراس بر آنان مستولی گردید، سرانجام گوهر ایمان، درون آنان را روشن ساخت و تاریکی ترس را از قلوب آنان راند.

نکات آیات

۱ــ پیامبر اسوه و الگو است

در نخسـتین آیه این بخش، پیـامبر به عنـوان اسـوه و الگو معرفی شـده است، و در حقیقت زنـدگی و گفتـار و کردار او اسـلام مجسّم است که می تواند از هر نوع

افراط و تفریط، جلوگیری کند اگر اخلاق علمی در اصلاح جامعه مؤثر است اخلاق عملی یک معلّم اثر بیشتری دارد واسلام در اصلاح جامعه از هر دو راه وارد شده، والگویی معرفی می کند که نمونه کمالات اخلاقی و فضایل انسانی است چنانکه می فرماید:

(لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللّهِ أُسْوهٌ حَسَنَهٌ لِمَنْ کانَ یَرجُو اللّهَ وَ الْیومَ الآخِرَ وَ ذَکَرَ اللّه کَثیراً)(۱).

«در زندگی پیامبر خدا، برای شما الگو و سرمشق خوبی است برای کسانی که به خدا و روز دیگر امیدوارند(ایمان دارند) و خدا را زیاد یاد می کنند».

۲_ وعده های الهی راست واستوار است

اگرچه گروه منافق، وعده خدا و رسول او را فریب و دروغ می اندیشیدند ولی گروه مؤمنین پس از دیدن سپاه «احزاب» گفتند: وعده الهی تحقّق پذیرفت و وعده او و پیامبرش کاملاً راست واستوار می باشد چنانکه می فرماید:

(وَ لَمّا رَأَی الْمُؤْمِنُونَ الأَحْزابَ قالُوا هذا ما وَعَدَنَا اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَصَدَقَ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَما زادَهُمْ إِلاّإِیماناً و تَسْلِیماً)(۲).

«وقتی افراد با ایمان سپاه احزاب را دیدند گفتند این همان است که خدا و رسول او به ما وعده داده و خدا و پیامبر او راست گفته اند، و این موضوع جز بر ایمان و تسلیم آنها، چیزی نیفزود».

اگر منافقان زیر لب (ما وَعَدَنَا اللّهُ وَ رَسُولُهُ إِلاّ غُرُوراً) را زمزمه می کردند، افراد با ایمان (صَدَقَ اللّهُ وَ رَسُولُهُ)شعار می دادند و لحظه به لحظه بر ایمان و تسلیم آنان افزوده می شد.

۱- [۱] سوره احزاب، آیه۲۱.

۲- [۲] سوره احزاب، آیه۲۲.

۳_ یاد از شهیدان وفادار

وحی الهی پس از تقسیم مسلمانان به دو گروه، از شهدای «بدر» و «اُحد» که با پایمردی هرچه تمامتر، در میدان نبرد ایستادند و عهـد و پیمان خود را به پایان رسانیدند، یاد می کند، آنگاه گروهی را که در خطّآنان گام بر می دارند به آنها عطف می کند، تو گویی بخشـی از جامعه اسلامی گروهی است که یا جام شـهادت را نوشیده اند و یا در انتظار نوشیدن آن می باشند چنانکه می فرماید:

(مِنَ الْمُؤْمِنينَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْدِيلاً) (۱).

«از افراد بـا ایمـان مردانی هسـتند در پیمـانی که با خـدا بسـته بودنـد صادق بودنـد برخی از آنان عهـد و پیمان خود را به پایان رسانیدنـد (ودر میـدان نبرد اسـتقامت ورزیدنـد تا جان خود را نثار اسـلام ساختنـد) و برخی دیگر در انتظارنـد و هرگز در کار خود تغییر و دگرگونی ایجاد نکردند».

مقصود از (ما عاهَدُوا اللّه عَلَيْهِ) همان صبر و اسـتقامت در راه دین و گزینش شـهادت بر زنـدگی چند روزه است، حالا کجا با خدا چنین پیمانی بسته بودند باید در باره آن تحقیق بیشتری کرد.

۴_ هر دو گروه به سزای کردار خود می رسند

از نظر تعالیم الهی، این جهان روز عمل و کردار، و سرای دیگر روز پاداش و کیفر است، در این جا مؤمن و منافق بایـد متوجه باشـند که کردار هیچیک، بدون نتیجه نخواهد بود مؤمن که صادقانه با اسـلام برخورد می کند، به پاداش عمل خود می رسـد همچنانکه منافق کیفر کردار خود را می بیند مگر اینکه انقلابی در او رخ

۱- [۱] سوره احزاب، آیه۲۳.

دهد نفاق را به اخلاص تبدیل کند چنانکه می فرماید:

(لِیَجْزِیَ اللّهُ الصّادِقِینَ بِصِدْقِهِمْ وَ یُعَذِّبَ الْمُنافِقِینَ إِنْ شاءَ أَوْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ إِنَّ اللّهَ کانَ غَفُوراً رَحِیماً) (۱).

«تـا افراد راسـتگو را به خـاطر اعمـال صادقانه پاداش، و منافقان را هرگاه بخواهـد عـذاب کنـد یا با رحمت به سوی آنان توجه کند(وتوبه آنان را بپذیرد) وخداوند بخشنده و رحیم است».

آیه نکته زیر را گوشزد می کند:

افراد منافق نیز از رحمت خـدا مأیوس نباشـند، رحمت خـدا گسترده است اگر آنان در خود دگرگونی ایجاد کننـد، خـدا نیز با رحمت به سوی آنان می نگرد قرآن می فرماید:

(أَوْیَتُوبَ عَلَیْهِمْ...).

در مسـئله وعـد و وعید، میان معتزله و گروههای دیگر نزاعی دیرینه است، گروه نخست می گویند خدا همچنانکه باید به نوید خود عمل کنـد، بایـد به وعید و تهدیدهایی که در کتاب و سنّت آمده است نیز جامه عمل بپوشاند، و طرفین در این جا دلایل فراوانی دارنـد که فعلاً مجال بازگویی آنها نیست، ولی لحن آیه بر خلاف مدعای معتزله است، زیرا آیه یاد شده مسئله پاداش را قاطعانه مطرح می کند و می فرماید:

(لیجزی اللّه الصادقین بصدقهم): «تا به طور حتم، راسـتگویان و وفادار به پیمان را پاداش دهد» در حالی که عذاب منافقان را به صورت قضیه شرطیه بیان می کند و می فرماید:

(ویعذّب المنافقین إن شاء):«منافقان را هرگاه بخواهد عذاب کند» و این

۱- [۱] سوره احزاب، آیه۲۴.

گواه بر این است که وعید وتهدید مانع از عفو واغماض نیست و کیفر دادن به دشمن حقّ خدا است که می تواند از آن بگذرد.

درا خرین آیه های مربوط به غزوه احزاب مجموع بحثهای پیشین را در دو کلمه خلاصه می کند:

۱ــ ناکام ماندن دشمن.

۲ــ پیروزی در سایه عنایت خدا.

وهر دو حقیقت به روشنی در آخرین آیه وارد شده است چنانکه می فرماید:

(وَرَدّ اللّهُ الَّذِینَ کَفَرُوا بِغَیْظِهِمْ لَمْ یَنالُوا خَیراً وَ کَفَی اللّهُ الْمُؤْمِنینَ الْقِتالَ وَ کانَ اللّهُ قَوِیّاً عَزِیزاً) (۱).

«خداوند گروه کافر را در حالی که مملو از غیط و خشم بودند، بازگردانید بدون اینکه به نتیجه ای برسند و در این مورد خداوند مؤمنان را از جنگ بی نیاز ساخت خداوند نیرومند و مقتدر است».

جمله(لَمْ یَنالُوا خَیراً) اشاره به ناکامی دشمن است که هیچ نتیجه ای نگرفت.

(وَ کَفَی اللّهُ الْمُؤْمِنینَ الْقِتالَ) اشاره به این است که عوامل غیبی الهی، موجب رفع غائله گردید و مؤمنان وارد معرکه نشدند و کشته ای ندادند وخسارتی ندیدند.

جمع بندی رویداد احزاب

۱ــ در این نبرد، قوای کفر، با تمام قدرت، اسلام جوان را تهدید و مورد هجوم قرار داد و قبایلی که چه بسا روابط آنان با یکدیگر حسنه نبود، در این مورد اختلافات

۱- [۱] سوره احزاب، آیه۲۵.

خود را کنار گذاردند و در کنار یکدیگر قرار گرفتند.

۲ـ در این نبرد، اهل کتاب با بت پرستان متحّد شدند و مدعیان توحید، مانند یهود که خود را دشمنان قسم خورده «وثنیّت» می دانند این بار در مقابل سؤال قریش که آیا آیین محمّد نیکو است یا آیین ما که بتها را می پرستیم، پاسخ دادند که آیین بت پرستی بهتر از آیین محمّد است و قرآن این حقیقت بسیار تلخ در کام یهود دیروز و امروز را چنین نقل می کند:

(أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ الْكِتابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطّاغُوتِ وَ يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هؤُلاءِ أَهْدى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا) (۱).

«آیا نمی بینید کسانی که بهره ای از کتاب دارند بت پرستان را تصدیق می کنند و آنان را رستگارتر از مؤمنانِ یکتاپرست می دانند».

۳ـ در این نبرد، حفر خندق کمک مؤثری برای جلوگیری از هجوم دشمن نمود و جانبازی گروهی از جوانان «اوس و خزرج» که شب و روز را در اطراف خندق به پاسداری پرداخته و با پرتاب تیر و سنگ از عبور و تجاوز قهرمانان شرک ممانعت می کردند، به نمایش گذارده شد.

۴ـ سرانجام قهرمانی از عرب، به نام «عمرو بن عبدود» با چابکی خاصی از پهنای خندق پرید، وی قهرمان نامی عرب بود، ونعره های وحشت زای او، رعب عجیبی در ارتش اسلام ایجادکرد در این لحظات حسّاس بود که پیامبر فرمود:«برز الإيمان كلُّهُ إلى الشِّرْكِ كُلّهِ» (۲) ایمان و کفر رو در روی یکدیگر قرار گرفتند و با کشته شدن این قهرمان به وسیله قهرمان بزرگ اسلام علی بن ابی طالب(علیه السلام) صفحه تاریخ ورق خورد و ترس از ارتش اسلام، به لشگر کفر منتقل گشت و سه نفر دیگری که از خندق برای مبارزه عبور کرده بودند، پا به فرار نهادند و کشته شدن قهرمان عرب

۱- [۱] سوره نساء، آیه ۵۱.

۲- [۲] تاریخ الخمیس ۱/۴۸۶ و ۴۸۷.

یکی از عوامل مؤثر بر انصراف لشگر کفر از جنگ بود.

۵ـ نقشه ماهرانه تازه مسلمانی به نام «نعیم بن مسعود» با قبایل سه گانه قریش، غطفان ویهود، که روابط صمیمی داشت مایه پدید آمدن اختلاف و دودستگی در صفوف متحدان گردید و نسبت به یکدیگر آنچنان بدبین شدند که ادامه همکاری را منوط به شرایطی دانستند که هیچ طرفی زیر بار آن نرفت (۱).

۶ـ وزش طوفان شدید و فرود آمدن فرشتگان که نظام زندگی آنها را در آن شب سرد و تاریک بهم زد و آخرین ضربت و به اصطلاح تیر خلاص بود که بر قلب خسته و رنجور دشمن نشانه رفت و همگان بدون اینکه با یکدیگر تودیع کنند با دست پاچگی خاصی منطقه را ترک گفتند به طوری که ابوسفیان بر شتر زانو بسته ای سوار شده و حیوان زبان بسته را تازیانه می زد که از جای برخیزد وبه اندازه ای سراسیمه بود که نمی دانست که زانوی شتر خود را باز نکرده است (۲).

***

ص : ۴۲۸

۱- [۱] تاریخ طبری، ج۲، ص ۲۴۴.

۲- [۲] سیره ابن هشام، ج۲، ص ۲۳۲.

۴- غزوه بنی المصطلق

آیات موضوع

(هُمُ الَّذِینَ یَقُولُونَ لا تُنْفِقُوا عَلی مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللّهِ حَتّی یَنْفَضُّوا وَللّهِ خَزائِنُ السَّمواتِ وَ الأَرْضِ وَ لکِنَّ الْمُنافِقِینَ لا یَفْقَهُونَ* یَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنا إِلَی الْمَدِینَهِ لَیُخْرِجَنَّ الأَعَزُّ مِنْهَا الأَذَلَّ وَ للّهِ الْعِزَّهُ وَ لِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنینَ وَ لکِنَّ الْمُنافِقِینَ لا یَعْلَمُونَ) (منافقون/۷_ ۸).

ترجمه آیات

«آنان (منافقان)کسانی هستند که می گویند: بر افرادی که نزد رسول خدا هستند چیزی انفاق نکنید، تا از اطراف او پراکنده شوند با اینکه خزائن و گنجینه های زمین و آسمانها از خدا است، ولی منافقان نمی فهمند.آنان می گویند که (از نبرد بنی المصطلق) به مدینه برگردیم بایدعزیزان منطقه گروه ذلیلها را (مهاجرانی که به مدینه پناهنده شده اند) از مدینه اخراج نمایند، بگو عزّت از آن خدا و رسول وی و مؤمنان است، امّا منافقان نمی دانند».

تفسیر آیات

اشاره

«بنی المصطلق» تیره ای از قبیله« خزاعه» است که در نزدیکی قبیله«قریش » زندگی می کردند.

ص : ۴۲۹

گزارشهایی به مدینه رسید که «حارث بن ابی ضرار» رئیس قبیله، در صدد جمع آوری سلاح و نیرو است ومی خواهد مدینه را محاصره کند، پیامبر گرامیصلَّی اللّه علیه و آله و سلَّم، بسان مواقع دیگر تصمیم گرفت فتنه را در نطفه خفه کند، از این جهت، یکی از یاران خود را به نام «بریده» برای تحقیق رهسپار سرزمین قبیله یاد شده کرد، وی به صورت ناشناس با رئیس قبیله تماس گرفت و از تصمیم رئیس قبیله مبنی بر لشکرکشی به مدینه آگاه شد سپس به مدینه برگشت و گزارش را تأیید کرد در این موقع، پیامبر با یاران خود، به سوی قبیله «بنی المصطلق» حرکت کرد و با آنها در کنار چاه «مریسیع» روبرو گردید جنگ میان دو دسته آغاز شد.

جانبازی مسلمانان و رعبی که در دل قبایل عرب از ناحیه مسلمانان افتاده بود، سبب شد که پس از زد و خورد کوتاهی با کشته شدن ده نفر از دشمن و یک نفر از مسلمانان ـ آن هم به طور اشتباهی ـ، سپاه دشمن متفرق گردند سرانجام، اموال زیادی نصیب ارتش اسلام شد، و زنان آنها به اسارت درآمدند.

نکات آموزنده این جنگ سیاستهایی است که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) در حوادث پس از این جنگاعمال نمود.

برای نخستین بار، آتش اختلاف میان مهاجران و انصار در این سرزمین روشن گشت و اگر تدابیر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)نبود، نزدیک بود که اتحاد و اتّفاق آنها، دستخوش هوی و هوس چند نفر کوته فکر شود.

ریشه جریان این بود که پس از خاموش شدن جنگ، دو مسلمان یکی به نام «جهجاه مسعود» ازمهاجران، و دیگری به نام «سنان جهنی»از انصار، بر سر آب با یکدیگر اختلاف پیدا کردند هر کدام طایفه خود را به کمک خویش طلبید نتیجه این کمک طلبی این شد که مسلمانان، در این نقطه دور از مرکز، نزدیک بود به جان یکدیگر بیفتند، و به هستی خویش خاتمه دهند پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از جریان آگاه شد، وفرمود:

ص : ۴۳۰

«این دو نفر را به حال خود واگذارید، واین فریاد کمک، بسیار نفرت انگیز و بدبو است و بسان دعوتهای دوران جاهلیت است وهنوز آثار شوم جاهلیت از دل اینها ریشه کن نشده ا ست.این دو نفر از برنامه اسـلام آگاهی ندارند، که اسـلام همه مسلمانان را برادر یکدیگر خوانده و هر ندایی که باعث تفرقه گردد، از نظر آیین یکتاپرستی بی ارزش است» (۱).

منافقی آتش اختلاف را دامن می زند

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از این طریق جلو اختلاف را گرفت، و هر دو طایفه را از شورش بر ضدّ یکدیگر بازداشت ولی «عبد اللّه بن ابی» که رئیس حزب نفاق مدینه بود، و کینه فوق العاده ای نسبت به اسلام داشت، و به طمع غنایم،در جهاد اسلام شرکت می نمود کینه ونفاق خود را ابراز کرد و به جمعی که دور او بودند، چنین گفت:

از ما است که بر ماست ما مردم مدینه، مهاجرین مکه را در سرزمین خود جای دادیم وآنها را از شرّدشمن حفظ کردیم، حال ما مضمون گفتار معروفی است که می گویند: «سگ خود را پرورش ده تا تو را بخورد» بر شما مردم مدینه لازم است که به کسانی که اطراف پیامبرند، انفاق نکنید تا از دور او پراکنده شوند به خدا سوگند اگر به مدینه بازگردیم باید جمعیت نیرومند و پرافتخار (مردم مدینه) افراد ناتوان و ضعیف (یعنی مهاجران) را بیرون کنند.

سخنان عبد اللّه، در برابر جمعیتی که هنوز ریشه های تعصّب قومی و افکار جاهلی در دل آنان حکمفرما بود، اثر بدی بجا گذاشت، ونزدیک بود ضربه ای به اتحاد و اتّفاق آنها وارد شود.

خوشبختانه، جوان مسلمان وغیوری به نام «زید بن ارقم» در آن جمع نشسته بود، وبا قدرت هرچه تمامتر به سخنان شیطانی او پاسخ داد و گفت:

۱- [۱] سیره ابن هشام، ج۲، ص ۲۹۰.

«به خـدا قسم خوار و ذلیل تویی، آنکس که در میان خویشاوندان خود کوچکترین موقعیت ندارد تویی، ولی محمّد (صـلی الله علیه وآله وسلم) عزیز مسلمانها است، دلهای آنان آکنده از مهر ومودّت او است».

سپس برخاست وبه نقطه فرماندهی لشـکر آمد وپیامبر(صـلی الله علیه وآله وسلم) را از سخنان وفتنه جوییهای (عبد اللّه بن ابی) آگاه ساخت پیامبر گرامی برای حفظ ظواهر سه بار سـخن زیـد را رد کرد گفت:تو شاید اشـتباه می کنی شاید خشم و غضب، تو را به گفتن این سـخن وادار کرده است شاید او تو را کوچک و بی خرد شـمرده، و منظوری غیر این داشـته است ولی «زید» در برابر هر سه احتمال، جواب منفی داد و گفت: نه نظر او ایجاد اختلاف ودامن زدن بر نفاق بود.

خلیفه دوّم، از پیامبر (صـلی الله علیه وآله وسـلم) درخواست کرد که دسـتور دهد «عبد اللّه بن ابی» را بکشد، ولی پیامبر (صـلی الله علیه وآله وسلم)فرمود:

«صلاح نیست زیرامردم می گویند محمّد یاران خود را می کشد».

عبداللّه، از گفتگوی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با زید بن ارقم با خبر گشت فوراً شرفیاب محضر پیامبر شد و گفت:

هرگز من چنین سـخنی نگفته ام و عـدّه ای از خیر انـدیشان!!! از عبـداللّه طرفـداری کرده گفتند:«زید» در نقل مطالب «عبداللّه» دچار اشتباه شده است.

ولی مطلب در اینجـا خـاتمه نیافت، زیرا این نوع خاموشـی موقت، بسان آرامش پیش از طوفان است، که هرگز اعتمادی به آن نیست، رهبر عالیقـدر بایـد کـاری کنـد که طرفین جریان را به کلی فراموش نماینـد و برای همین هـدف، با اینکه موقع حرکت نبود، دسـتور حرکت داد «اسـید بن حضـیر» شـرفیاب حضور پیامبر (صـلی الله علیه وآله وسلم)شد و گفت: اکنون موقع حرکت نیست، علّت این دستور چیست؟

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: مگر از گفتار عبد اللّه و آتشی که روشن کرده اطلاع نداری؟

«اسید» قسم یاد کرد وگفت: پیامبر عزیز قدرت در دست شما است، شما

می توانید او را بیرون کنید عزیز و گرامی شمایید، خوار و ذلیل او است با او مدارا کنید که او یک فرد شکست خورده است اوسیان وخزرجیان، پیش ازمهاجرت شما به مدینه، اتّفاق کرده بودند که او را حاکم مدینه کنند ودر فکر گرد آوری جواهرات بودند، تا تاجی بر سر او بگذارند، ولی با طلوع ستاره اسلام وضع او دچار اختلال گشت، ومردم از گرد او پراکنده شدند و او شما را عامل این جدایی می داند.

فرمان حرکت صادر گردید سربازان اسلام بیش از ۲۴ ساعت به راه پیمایی ادامه دادند و جز انجام فریضه نماز، در هیچ نقطه ای توقف نکردند روز دوّم که هوا به شدّت گرم بود، و طاقت راه پیمایی از همه سلب شده بود، فرمان نزول صادر گشت، مسلمانان در همان لحظه ای که از مرکبها پیاده شدند، از شدّت خستگی همه به خواب رفتند، و تمام خاطره های تلخ از دل آنها زدوده شد و با این تدابیر آتش اختلاف خاموش گشت .(۱)

در این مورد دو آیه یاد شده در زیر نازل گردید:

(هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لا تُنْفِقُوا عَلى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللّهِ حَتّى يَنْفَضُّوا وَللّهِ خَزائِنُ السَّمواتِ وَ الأَرْضِ وَ لكِنَّ الْمُنافِقِينَ لا يَفْقَهُونَ) .(۲)

«آنان (منافقان)کسانی هستند که می گویند: بر افرادی که نزد رسول خدا هستند چیزی انفاق نکنید، تا از اطراف او پراکنده شوند ولی خزائن و گنجینه های زمین و آسمانها از خدا است، ولی منافقان نمی فهمند».

(يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنا إِلَى الْمَدِينَهِ لَيُخْرِجَنَّ الأَعَزُّ مِنْهَا الأَذَلَّ وَ للّهِ الْعِزَّهُ وَ لِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنينَ وَ لكِنَّ الْمُنافِقِينَ لا يَعْلَمُونَ) (۳).

«آنان می گویند که (از نبرد بنی المصطلق) به مدینه برگردیم باید عزیزان،

۱- [۱] سیره ابن هشام، ج۲، ص ۲۹۱_ ۲۹۲.

۲- [۲] سوره منافقون، آیه ۷.

۳- [۳] سوره منافقون، آیه ۷.

گروه ذلیلها را (مهاجرانی که به مدینه پناهنده شده اند) از مدینه اخراج نمایند، بگو عزّت از آن خدا و رسول وی و مؤمنان است، امّا منافقان نمی دانند».

محاصره اقتصادی و ترک داد و ستد، از عواملی است که نهضت وجنبش اقلیت با هدف را خاموش می سازد، سرمایه داران متنفّذ جامعه که بیداری گروهی را به ضرر خود می داند، از طریق قطع روابط اقتصادی، اقلیت فشرده و بهم پیوسته را به زانو در آورده، و آنان را از تعقیب راهی که در پیش گرفته بودند، باز می دارند.

انقلابها ورفرمها همواره از یک گروه کوچک و ضعیف و تهیدست آغاز می گردد، و برای بهم زدن این دسته، کافی است که سرمایه داران متنفذ، روابط بازرگانی و اقتصادی و کمکهای بلاعوض خود را به آنان قطع نمایند و از این راه یک نوع گرسنگی و فقر وبیچارگی مصنوعی به وجود آورند که اقلیت تهیدست ناچار شوند ازهدف و ایده خود دست بردارند.

رجال شرک و مخالفان توحید، در آغاز اسلام از این تاکتیک سیاسی به طور زننده ای استفاده نمودند و مسلمانان را با گرسنگی طاقت فرسایی دست به گریبان کرده و آنان را مجبور ساختند که سه سال تمام در «شعب ابی طالب» با بدبختی و گرسنگی و فقر فوق العاده ای زندگی نمایند.

سران قریش در آغاز بعثت، برای سرکوب کردن نهضت نیرومند اسلام، قطعنامه ای به دیوار کعبه زده و در آن هر نوع معامله و داد وستدی را با بنی هاشم ممنوع ساختند، و نتیجه این تحریم اقتصادی این شد که همه مردم از ترس و یا از روی میل، روابط تجاری اقتصادی حتی معاملات جزئی خود را با خانواده پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)قطع نموده و آنان را در یک بن بست اقتصادی عجیبی قرار دادند شبها، فریاد و صدای کودکان آنها از گرسنگی بلند بود، تا آنکه بر اثر مقاومت اعجاز آسای بنی هاشم، قطعنامه لغو گردید.

در بسیاری از کشورها که رهبران آنها با دین و مذهب رابطه حسنه ندارند، و دین را مانعی سرسخت در برابر اغراض خود می دانند، افراد با ایمان را از یک سلسله

حقوق اجتماعی و مزایای سیاسی و فرهنگی محروم می کنند تا نسل جدید، به دین و مذهب رغبتی از خود نشان ندهند، وگروندگان قبلی نیز از روش خود دست بردارند.

پیشوای منافقان (عبد اللّه بن ابی) برای نابود ساختن اسلام دو نقشه زیر را طرح نمود و از هواداران خود درخواست کرد که این طرحها را عملی سازند:

۱ــ هر نوع معامله با مهاجران و یا با کسانی که اطراف رسول خدا را گرفته اند، ممنوع گردد، تا بر اثر مضیقه زندگی از اطراف او پراکنده شوند.

۲ــ مردم مدینه که اراضی آنجا متعلّق به آنها است مهاجران را از سرزمین خود برانند، تا رسول خدا نیز، سرزمین آنها را ترک کند، لیدر این حزب، موقعی این نقشه را ریخت که بر اثر نزاعی که میان دو نفر از مهاجرین و انصار صورت گرفته بود، زمینه پذیرش این دو طرح در گروهی حتی از مسلمانان به وجود آمده بود.

قرآن نظر منافقان را محکوم می کند

۱ــ آنها تصوّر کرده بودند که روزیِ بندگان در دست آنها است، ولی از یک اصل اساسی غفلت کرده بودند که روزی بندگان در دست خدا می باشد، خدایی که به دشمنان خود (منافقان) روزی می دهد هرگز دوستان خود را در فشار گرسنگی و مضیقه زندگی باقی نمی گذارد، وکلیه خزائن زمین و آسمانها در دست خدا می باشد.

این نظام وسیع که در آن هرجنبده ای در زوایای جهان به رزق خود می رسد، با تدبیر و اراده حکیمانه خدا اداره می شود، ومردان با ایمان در پرتو استقامت وشکیبایی و ثبات در راه عقیده، محاصره اقتصادی را شکسته و سرانجام از بن بست اقتصادی بیرون می آیند، فقط گروههای بی صبر و ثبات، گرفتار این دام های گسترده می شوند و سرانجام سر تسلیم در برابر افکار شیطانی گروه متنفذ می آورند، ولی مردان حق با نیروی ایمان و قدرت و صبر، به دشمن می فهمانند که از این دام، شکاری به چنگ نخواهند آورد، و چاره ای جز برچیدن دام وشکستن حلقه و

محاصره انصراف از رأی خود ندارند.

این حقیقت در صدر اسلام در جریان «شعب ابوطالب» کاملاً روشن و اضح گردید.

۲_ آنها تصوّر کرده بودند که عزّت و نیرومندی در گرو داشتن آب و زمین است، و چون دست مهاجران از اراضی مدینه کوتاه بود، آنها را خوار و ذلیل می خواندند، ولی از این نکته غفلت داشتند که همین آب وملک گاهی باعث زبونی وبیچارگی وخواری انسان می گردد. عزّت و ذلّت باید سرچشمه روحی و نفسانی داشته باشد و این سرچشمه، همان ایمان است که بشر را از حضیض ذلّت به اوج عزّت می رساند، و از این نظر قرآن روی کلمه «و للمؤمنین» تکیه کرده و عزّت را از آن مردم با ایمان دانسته است.

یک فرد با ایمان و مؤمن به اصول انسانی و مبادی اخلاقی، و معتقد به روز رستاخیز، به بسیاری ازمظاهر فریبنده جهان ماده، که با ذلّت وخواری توأم است، پشت پا می زند و به هیچ قیمت زیر بار آنها نمی رود، وگاهی در حفظ عزّت و عصمت روحی خود، دست از جان و زندگی شسته و مرگ را بر حیات توأم با ذلّت ترجیح می دهد، مرگ شرافتمندانه را بر زندگی ذلیلانه مقدّم می دارد و چنین مرگی را برای خود پل پیروزی و زندگی ذلّت بار را نشانه مقهوریت می داند.

امیر مؤمنان (علیه السلام) با جمله زیر به این نکته اشاره کرده می فرماید:

«الحیاه فی موتکم قاهرین و الموت فی حیاتکم مقهورین» (۱).

«مرگ این است که زنده ولی سر به زیر باشید وزندگی واقعی آن است که با سربلندی شهید شوید».

اتّفاقاً در جریان «بنی المصطلق» همه مردم این حقیقت را با دیدگان خود مشاهده کردند که چگونه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و افراد با ایمان با عزّت هرچه تمامتر زندگی

۱- [۱] نهج البلاغه، ط عبده، خطبه ۵۰.

کردند، وچهارده قرن است که نام آنها با کمال احترام در میان مسلمانان برده می شود، ولی «عبد اللّه بن ابی» و دار و دسته او باقیمانده عمر را به ذلّت به سر بردند و کار به جایی رسید که پسر وی حاضر شد که پدر را به قتل برساند، ولی پیامبر با کشتن وی موافقت نکرد و دستور داد که با او مدارا کند.

پایان جلد ششم

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹